



تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی





ترجمه احمد آرام



بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹--۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :۵-۱۶۰-۴۴۴-۹۶۴ ISBN

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ۳-۱۶۱-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۳) :) ۱-۱۶۲-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۴) :) -۱۶۳-۴۴۴-۹۶۴ ISBN xج. ۱۵) :) ۸-۱۶۴-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۶) :) ۶-۱۶۵-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۷) :) ۴-۱۶۶-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۸) :۲-۱۶۷-۴۴۴-۹۶۴ ISBN

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سوره انعام

اشاره

ص :۶

فضیلت سوره:

۱-امـام صـادق(ع)فرمـوده اسـت:«سـورهٔ انعـام بـه یکبـاره نـازل شـد و هفتـاد هزار فرشـته همراه آن بودنـد تـا بر حضـرت محمّد(ص)نازل شد و فرشـتگان پیوسـته آن را بزرگ می داشـتند.هفتاد بار اسم«اللّه»در آن آمده است و اگر مردم می دانستند که در آن چیست ترکش نمی کردند».

۲-از امام صادق(ع)نقل شـده که فرموده است:«هر گاه نقصانی به تو رسـید که از آن بیم یافتی سورهٔ انعام را بخوان که در این صورت دیگر آنچه می ترسی به تو نخواهد رسید».

۳-ابو بصـیر می گویـد:نزد امـام صـادق(ع)نشسـته بودیم و حضـرت(ع)بر بستر تکیه داشت که فرمود:«آیـات محکمـاتی که در سورهٔ انعام آمده و آیه ای آنها را نسخ نکرده هفتاد هزار فرشته همراهی کرده اند».

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

سه حقیقت(خدا،انسان،جهان):

در آغاز این سوره،حقایق جهان بر وفق اساس نگرش توحیدی به یکدیگر آمیخته شده،هر چند آن حقایق را با یکدیگر فرقها و تفاوتهای بسیار است.ولی از آنجا که اشیاء را با یکدیگر گونه ای ارتباط است با هم مرتبطاند.در این سوره شماری از حقایق جهان را به عنوان نمادی از این وحدت بیان می دارد.از جملهٔ این حقایق است:

الف:انسان به اعتبار این که بنده ای است آفریدهٔ خداوند و سرور عالم طبیعت باید خاضعانه در برابر عظمت خداوند بایستد و بگوید:«سپاس و ستایش خدای را»نه تنها از این روی که باری تعالی توانا و فراخ بخشایش است بلکه از آن روی که او را از رحمت واسعهٔ خود به فراوانی بهره مند ساخته است.پس،از این رو است که می ستایدش.

ب:خدا به اعتبار این که آفریدگار مطاع مخلوقات است و فرمانروا بر آنها.

ج:عالم یعنی آسمانها و زمین و تاریکی و روشنایی به اعتبار این که مخلوقات خدایند و تدبیرشان به امر اوست رابطهٔ استوار میان انسان و جهان از این روست که هر دو /۳ مخلوقات خدایند.و سامانشان به دست اوست.

انسان-به اذن پروردگارش-در میان دیگر موجودات از امتیاز خاصی بهره ور است.او سرور همهٔ مخلوقات است،خداوند همه را مسخر فرمان او ساخته.

از این روست که سپاس و ستایش پروردگارش بر او واجب آمده است.

ص:۸

اگر انسان بخواهد مزیت سیادت خود را بر عالم وجود حفظ کند ناچار است با پروردگار خویش که جهان را مسخر فرمان او ساخته رابطه ای استوارتر داشته باشد.

شناخت خدا

شناخت طبیعت بدون خدایی برای آن،یعنی شناخت مادّهٔ بدون روح،چیز بی ارزشی است و شناخت خدا دور و جدا از طبیعت یعنی جستجو در تهی،در تجرید و در هیچ.خواه این باشد یا آن.اگر انسان بدان گرفتار آید دچار عدم احساس مسئولیت و بی تفاوتی می گردد و نتیجهٔ آن پوچ گرایی است.

انسان مادّی که زندگی اش در مادّه خلاصه می شود و نمی خواهد از بستر مادّه پای بیرون نهد و به فراسوی آن رود و به عظمت باری تعالی و ملک و سلطهٔ او بر کاینات خستو شود،در برابر مادّه،برای خود احساس مسئولیت نمی کند زیرا ماده را نه حیات است،نه عزّت و نه حکمت.

مادّه،مواظب اعمال او نیست.مادّه،او را به بازخواست و محاسبه نمی کشد،و در برابر کارهای نیک و بدش پاداش نمی دهد.زیرا مادّه را شعور و آگاهی نیست و همین سبب می شود که انسان مادّی از زیر بار مسئولیتها شانه خالی کند.

همچنین است آن صوفی که به الفاظ و کلمات و خلسات و همسات دل خوش کرده است و به خداوند حیات و نظام و تدبیر و ملک و حساب و عقاب ایمان ندارد.همچنین به طبیعت به عنوان مظهری والا از مظاهر حیات که بخشش خداوندی است،و نظامی که از سوی خداوند بر آن حکمفرماست ایمان ندارد.در نتیجه به طبیعت به عنوان نامی از نامهای خداوند سبحان نمی نگرد.این صوفی هم در برابر زندگی که پرتوی از ذات باری تعالی است احساس مسئولیت نمی کند.

حقیقت در معرفت مادّه و روح،همان ایمان به واقعیت طبیعت است و به حقیقت ارزشهایی که بر آن غلبه دارد و اعتقاد به وجود طبیعتی که به فرمان

پروردگارش اداره می شود.نتیجه آن می شود که از مسیر اسماء و آیات پراکنده بر آستان طبیعت به خدا راه یابد.

قرآن به اعتبار این که کتاب خداست و در آن تردیدی نیست،برای ما از طبیعت سخن می گوید به این اعتبار که طبیعت پلی است که اندیشهٔ آدمی برای وصول به معرفت خداوندی باید از آن بگذرد.و نیز از آن روی که طبیعت مظهر والای اسماء و آیات خداوند است.همچنین طبیعت وسیله ای است که آدمی را یاری می دهد تا زوایای نفس خویش بکاود و به پروردگارش راه یابد و مسیر تکامل را بپیماید تا به خدا واصل شود.

اگر در طلب خدا هستی باید که به آسمانها بنگری،نه آن که در حجره ای تاریک سر به لاک خود فروبری.مبادا اگر به آسمان می نگری آسمان را چون اشیاء ثابت و جامد و جاهل پنداری،هرگز چنین مکن،آسمان و هر چه بر فرا سر خود می نگری حقایقی هستند همه توحید گوی ذات باری تعالی و ساجد در برابر عظمت خداوندی اش.

چرا این سوره را الانعام(چارپایان)نامید؟

سورهٔ انعام هم،چون هر سورهٔ دیگری از قرآن نور توحید می تاباند،و فروغ ایمان به خدا را در ضمیر انسان می افکند،ولی چرا بدین نام نامیده شد و مثلا نامهایی چون«الحی القیوم»یا«الصمد الاحد»یا«القدوس الاعلی»یا«الحمد و التسبیح»ندارد.و از میان همهٔ نامها آن را به نام«انعام»خوانده اند.

«چارپایان»در قرآن نماد بی خردی و بلاهت اند و آدمی می پندارد که چنین موجوداتی نباید در حوزهٔ ایمان و معرفت جایی داشته باشند با وجود این خداوند این سوره را«الانعام،چارپایان»نامید.بدین سبب که نظر ما را دربارهٔ انعام دیگرگون کند و دریابیم که اینها از نعمتهای پروردگارند و مآلا ما را از جهتی به خداوند راه می نمایند،و برای ما ایجاد مسئولیتهایی می کنند،مسئولیتی که مؤمن در برابر پروردگارش بدان شعور می یابد. /۳ در این سوره در آیات ۱۳۸ تا ۱۴۸ از چارپایان

سخن رفته است.

اینها که گفتیم چیزی بود از فلسفهٔ نامیدن یک سورهٔ قرآن به نام «چارپایان» که ما استنباط کرده بودیم.

ص :۱۱

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ جَعَلَ اَلظُّلُمٰاتِ وَ اَلنُّورَ ثُمَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ (۱)
هُوَ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ ثُمَّ قَضیٰ أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲) وَ هُوَ اَللّٰهُ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ فِی اَلْأَرْضِ یَعْلَمُ
سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ وَ یَعْلَمُ مٰا تَکْسِبُونَ (۳)

معنای واژه ها

۱ یعدلون:عدلت عنه یعنی از آن روی برتافتم.

۲ تمترون:امتراء به معنای شک است و اصل آن از «مرأت الناقه»گرفته شده که به معنای گرفتن پستان شتر است برای دوشیدن شیر و امتراء به معنای بیرون کشیدن شبهات دشواری است که راه حلی ندارد.

ص :۱۲

چنین است تجلّی پروردگار

اشاره

شرح آیات:

به نام خدای بخشندهٔ مهربان.

[۱]

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ ستایش از آن خداوندی است که آسمانها و زمین را بیافرید.» خدای سبحان فقط به آفرینش آسمانها و زمین بسنده نکرد،بلکه زمام آنها را نیز به دست گرفت و کارهایشان به نظام آورد.پس هر چه در آسمانها و زمین است محدود است به حدودی معین که آن را حکمت الهی و علم پهناور و قدرت مطلقه او معین فرموده است.

خورشید را وزنی و فراخنایی است و حرارتی و جرم و مداری و راهی و نهایتی و فاصله ای از دیگر خورشیدهای شناور در فضا.

همچنین زمین و ماه و ستارگان ثابت و سیار.و چنین است حال هر موجودی بر روی زمین.حتی آن ذرّه خرد نیز حد و مرزی دارد که از آن در نمی گذرد.

۳/ وقتی که می گوییم حد و مرز هر چیز،مرادمان این است که هر شیء در حد معینی پایان می یابد و از آن پس از حلیهٔ وجود عاری می گردد،یا به تعبیر دیگر در خارج از حد خود معدوم می شود.مثلا یک سیب در یک مساحت و در یک وقت محدود،یا به عبارت دیگر در مکان و زمان محدودی دارای موجودیت است.اما فراسوی آن مکان و زمان دیگر دارای وجودی نیست.همچنین خداوند تعالی به حکمت و قدرت خود برای وجود و عدم حدی معین کرده و هر شیء را در حدود معینی موجود ساخته و پس از طی مراحل وجود به سر حد عدمش می کشاند پس

ص:۱۳

خداوند آفرینندهٔ عدم و وجود است و مقدّر و مدبّر آنهاست.

بسا که ناظر به این حقیقت باشد آنجا که می فرماید:

وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَ النُّورَ

و تاریکیها و روشنایی پدیدار کرد.» یعنی تاریکیها نماد هر عدمی باشد و روشنایی نماد هر وجودی.در برابر این قدرت و حکمت مطلقه از ما جز سپاس چه کار ساخته است؟سپاسگزاری همان موضع والایی است که باید در برابر پروردگارمان برگزینیم که بسی از موضع کفار که به پروردگارشان شرک می ورزند دور است.آنان خدا را با بتانی که در فروترین درجات هستند یکسان می شمارند و پروردگار ما از آنچه مشرکانش وصف می کنند بسی برتر و والاتر است.

ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ

با این همه کافران با پروردگار خویش دیگری را برابر می دارند.»

شک چرا و چگونه

؟ [۲]

آدمی در این جهان پهناور محاط در حیطهٔ قدرت خداوند است و باید که به این حقیقت اعتراف کند و در آن تردید روا ندارد.زیرا شک گاه تصادفی است بی هیچ سابقه و گاه از هوا و هوس یا احساس و امثال آنها سرچشمه می گیرد در مسئلهٔ خدا از این گونه شک نشانی نمی یابیم زیرا خداوند آشکارتر از آن است که بشر در آن شک کند. (۱)

۳/ خاستگاه این تردید بسته بودن دیدگان آدمی است از نگریستن در شواهد توحید و رویگردانی از ادلّه و مجادله در حق است پس از یقین بدان.

۱- ۱) -در دعای عرفهٔ حضرت امام حسین علیه السلام آمده است:«الهی ترددی فی الآثار یوجب بعد المزار، فاجمعنی علیک بخدمه توصلنی الیک.کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک.أ یکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک!متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک.عمیت عین لا تراک علیها رقیبا و خسرت صفقه عبد لم یجعل له من حبک نصیبا».مفاتیح الجنان۳۴۲/-دار الاضواء.

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ ثُمَّ قَضیٰ أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ

اوست که شما را از گل بیافرید و عمری مقرر کرد:مدتی در نزد او معین.با این همه تردید می ورزید.» انسان از گل آفریده شده از این رو بدان گرایش دارد و دوست دارد که در آن جاودانه بماند بنا بر این برای او دشوار است که به سوی حق برانگیخته شود.

و نیز از آنجا که انسان از گل آفریده شده شایسته آن است که در برابر آفریدگارش خاشع باشد و بزرگی نفروشد.

همچنین آدمی را قدرت و توان معینی است.سلولهای بدنش تحلیل می روند و استخوانهایش سست می شوند و عاقبت بر آستان مرگ فرود می آید.

و این مرگ گاه در اثر یک تصادف اتومبیل است یا ابتلا به بیماری سرطان،یا کشته شدن در جنگ یا عوامل دیگر.

مردن به گونهٔ نخستین برای او مقدر است هم چنان که سرنوشت هر موجود زنده و غیر زنده ای است.اما مرگ به صورت دوم قضایی است که خداوند برای او مقرر کرده و آن را در دفتر والای خود نگاشته است.

[۳]

پس اللّه است،خداوند آسمانها و زمین،او فرمانروای آنهاست مرجع امور آنهاست.

وَ هُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ فِی الْأَرْضِ

در آسمانها و زمین اوست که خداوند است.» زیرا اوست که امور آسمانها و زمین را سامان می دهد و به آنها آگاه است و این امری محال است که خداوند سامان دهندهٔ /۳ امور جهان باشد و از خفایای آن بی خبر.

یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ

نهان و آشکارتان را می داند.» خداوند دانای نهان است آن سان که دانای آشکار است(بر خلاف انسان) نهان همان چیزی است که از نخست تکوین می یابد و سپس در برابر مردم هویدا می شود.مانند دانه که در زیر خاک است و در آن یک سلسله تحولات شیمیایی

انجام می گیرد.و این پیش از آن زمانی است که در برابر مردم ظاهر شود.چون زمین سبز گردید آشکار می شود.خداوند است که هم نهان آن را می داند و هم آشکارش را.

پس علم خدا بر نهان بر علم او به آشکار سبقت دارد.(با وجود آن که علم خدا را زمان نیست).

خداوند خفایای دانه را در هنگامی که املاح زمین بر او تأثیر می گذارند می داند و چون این تأثیر و تأثر پایان گرفت دانشمندان کشاورزی از آن خبر می یابند،سپس کشاورزان آن را می بینند.

همچنین خداوند ارادهٔ انسان را قبل از آن که تبدیل به عمل شود،می داند و از عوامل مؤثر در آن آگاه است.یک،یک عوامل را می شناسد.طبیعت موقعیتها و میزان استعداد آدمی را برای رویارویی با آنها یا تسلیم در برابر آنها می داند.از این رو می داند که آدمی می خواهد در آینده چه کند.و حال آن که حتی انسان هم از آنچه می خواهد انجام دهد آگاه نیست و این است معنی این سخن«عرفت اللّه بفسخ العزائم و نقض الهمم».

وَ يَعْلَمُ مٰا تَكْسِبُونَ

و از کردارتان آگاه است.» یعنی هر عمل نیک و بد که انجام می دهید،در این زمان یا در آینده.از این روست که باید هر کس دل خویش از عقده ها و گرایشهای ناپسند پاکیزه دارد زیرا پروردگار ما از آن آگاه است و همهٔ جزئیات آن را می داند،هم چنان که بر آدمی است اعمال ظاهر خود نیز اصلاح کند و مراقب آنها باشد.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آيات ۴ تا ۱۱]

اشاره

وَ مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ (۴) فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبٰاءُ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۵) أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّٰاهُمْ فِي اَلْأَرْضِ مٰا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا اَلسَّمٰاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرٰاراً وَ جَعَلْنَا اَلْأَنْهٰارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ (۶) وَ لَوْ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ كِتٰاباً فِي قِرْطٰاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنٰا مَلَكاً لَقُضِيَ اَلْأَمْرُ ثُمَّ لاٰ يُنْظَرُونَ (۸) وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنٰاهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنٰا عَلَيْهِمْ مٰا يَلْبِسُونَ (۹) وَ لَقَدِ اُسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحٰاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۱۰) قُلْ سِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ ثُمَّ اُنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُكَذِّبِينَ (۱۱)

اینچنین مردم از خدا محجوب می مانند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای تحقق این هـدف کلی سورهٔ الانعام،که همانا بارور ساختن روحیـهٔ ایمان به خـدا در دلهای مردم است،و نیز قرار دادن آن چون چراغ هـدایتی فرا راه مردم در تاریکیهای زنـدگی است که آیات این بخش از سوره نازل شـده تا انگیزهٔ اساسـی تکذیب آیات پروردگار و رسولانی را که از جانب او آمـده اند،بیان دارد، باشد که انسان به خود آید و بخواهد که خود را از شـر آن خلاص نماید.این انگیزهٔ اساسی مسخره کردن حق و اعراض از آیات اوست.تا هنگامی که آدمی در این

ص: ۱۷

مسیر گام می زند نخواهد توانست آیات حق را بشنود و نخواهد توانست به حقایق آنها پی ببرد.

برای آن که انسان قلب خود را از این انگیزه پاکیزه سازد،باید او را از سرنوشت استهزاء کنندگان حق آگاه سازیم و او را بگویم که آنان که از آیات اعراض می کردند به چه سرنوشتی گرفتار آمدند و چه سان همه سرکوب شدند.

آیات این بخش بیان می دارند که تا هنگامی که استهزاء موجود است یعنی تا هنگامی که انسان برای شناخت حقیقت اهتمام نمی ورزد،از آیات خداوندی بهره مند نمی گردد.بلکه همهٔ تلاشش این است که برخی دلایل واهی بتراشد تا با حق و آیات او مبارزه کند و چون یکی از دلایلش مهر بطلان خورد به دلیل دیگر متشبث می شود.

/۱۳اگر آیات خدا به صورت کتابی از آسمان نازل شود می گوید که جادوست.

سپس از پروردگارش می خواهد که ملائکه را فرو فرستد.ولی آیا این عمل سودی به حال او خواهد داشت؟نه،زیرا اگر ملك فرود آید باید به صورت انسان در آید پس کسی که رسول را انکار کرده چگونه می تواند ملك را انکار نکند؟ تنها راه حل در برابر این کسان که از آیات خدا اعراض می کنند یا آنها را به مسخره می گیرند این است که سرنوشت منکران و تکذیب کنندگان پیامبران را برایشان بیان کنند بدین گونه که بگویند در زمین به گردش پردازید و سرنوشت شوم تکذیب کنندگان و روی برتابندگان از آیات خدا را به چشم خود بنگرید.

شرح آیات:

اشاره

آمادگی روحی

[۴]

برای شناختن خدا باید در جستجوی خدا باشیم و نشانه های او را در هر جای طلب کنیم.هر کس برای این جستجو راهی در پیش دارد.در صحرا یا در کوهستان درون ریگهای روان یا میان صخره های عظیم.

آدمی باید که مسیر خود در زندگی بشناسد و بداند که از کجا آمده و به

کجا خواهد رفت و این آمدن و رفتن چگونه آغاز شده و انجامش چسان خواهد بود، چه چیزهایی سبب سعادت او می شود و باید چه رفتاری داشته باشد که با مصالح واقعی اش در تعارض و تضاد نباشد.

آیا آدمی را نیازی به جستجو نیست،آیا ممکن است یکی از ما بدون تحمل رنج و تعب راه خود را در زندگی پیدا کند؟هرگز.

یکی از خوشبختیهای ما افراد بشر این است که خدا بر ما منت نهاده راههای زندگی را برای ما آشکار ساخته ما را بر سر جاده انداخته. /۳ اینک وظیفهٔ ماست که چشمان خود نیک بگشاییم تا از رهنمودهای پروردگارمان بهره مند شویم.اما اگر دیده فرو بندیم،حتی نور خورشید هم نمی تواند به چشمان فروبسته رسد.بنا بر این شرط اول هدایت آمادگی روحی است برای پذیرش آن.اگر آدمی را چنین آمادگی نباشد و با یک پیشداوری عجولانه کفر را به جای حق پندارد زودا که از حق رخ برخواهد تافت و از آن هر چه دورتر خواهد شد.مثلا به گروهی می پیوندد و هرگز در اندیشهٔ آن نیست که روزی از آن جدا گردد،زیرا از همان آغاز در ذهن خود مقرر کرده که با هر چه خلاف عقیده اش بود مخالفت ورزد و از آن اعراض کند.کافران که از حق اعراض می کنند نیز چنین حالتی دارند در ذهن خطا کارشان چنین جای گرفته که آنچه بدان باور یافته اند حق است و باید از هر باور دیگری رخ برتابند.

وَ مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ

و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برایشان نازل نشد،جز آن که از آن رویگردان شدند.» در مجلسی که آیات خدا تلاوت می شد حاضر نمی شدند و اگر حاضر می شدند گوش به سخن نمی سپردند،اگر هم گوش می دادند برای آن بود که راه ابطال آنها بیابند،نه برای هدایت یافتن.

عاقبت مسخره کردن حق

[۵]

کفار آیات پروردگارشان را بی ارج می شمردند و در واقع این بی ارج

ص: ۱۹

انگاری به خدایی بازمی گشت که آیات را فرو فرستاده بود.وقتی کسی به مجلس کسی که از خدا سخن می گوید حاضر نمی شود و می گوید:این کیست که من به مجلس او درآیم و به سخنش گوش فرا دهم؟این تحقیر،تحقیر آن مرد نیست،بلکه تحقیر حقیقتی است که آن مرد حامل آن است.

همچنین کسی که کتابی که او را به سوی خدا فرا می خواند به یک سو می افکند و می گوید:این دیگر چیست؟استخفافش به کتاب نیست بلکه خدا را استخفاف می کند.

همین حال را دارد،آن که از سر عبرت به جهان نمی نگرد تا آیات خدا را بنگرد و همین حال را دارد کسی که در قرآن نمی اندیشند.

فَقَدْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ

چون سخن حق برایشان عرضه شد، تکذیبش کردند.» فطرت انسان او را به جستجوی خدا سوق می دهد ولی کسانی که فطرتشان را چرک شرک آلوده است ۳/ خدا را انکار می کنند و حق را تکذیب می کنند حتی اگر بی پرده در مقابلشان پدیدار شود.

فَسَوْفَ یَأْتِیهِمْ أَنْبٰاءُ مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ

پس به زودی خبر چیزهایی که به ریشخندشان می گرفتند به آنها خواهد رسید.» کسانی که به اهمیت حق ناآگاهند و از نقش آن در تأمین سعادتشان بی خبرند و نمی دانند تا چه حد به آن نیاز دارند،به زودی به نابودی کشیده می شوند، زیرا حقیقتی را که تحقیر می کردند و نقش آن را در زندگی خود منکر می شدند بی هیچ تردیدی از آنان انتقام خواهد گرفت،فردا که خلاف آشکار کنند.

مثلا اگر تو حقیقت جاذبۀ زمین را منکر شوی و عملا بر همۀ دلایل اثبات آن دیده بربندی،اگر به تو بگویند که افتادن سیب از درخت و تن کشیدن سیل بر بستر رودخانه و پایین آمدن قطرات باران،همه و همه دلیل وجود قوۀ جاذبۀ زمین اند و اگر تو از بلند جایی بپری زمین تو را به خود جذب می کند و استخوانهایت خرد می شود و تو بگویی نه،من گوش به این دلایل نمی دهم و از آنها اعراض می کنم،

ص:۲۰

نتیجه چه خواهد بود؟مسلم است آنچه را که امروز انکار کرده ای فردا به سراغت خواهد آمد تا از تو انتقام بگیرد در یکی از روزها از بامی فرو می افتی و استخوانهایت درهم می شکند.

همچنین اگر این حقیقت را که سکوت که در برابر ظالم موجب از میان رفتن خوشبختی یک ملت می شود نپذیرفتی و به صدها دلیل و عبرت تاریخی توجه نکردی و از تجارب مردم زمان خود پند نگرفتی و در برابر ظالم مهر سکوت بر لب نهادی دیری نخواهد گذشت که تو خود گرفتار ستم خواهی شد و کاخ سعادتت فرو خواهد ریخت.

[۶]

این است سرنوشت همهٔ کسانی که از آیات خداوندی اعراض می کنند و راست را دروغ می شمارند و به باد مسخره اش می گیرند.اینان در واقع به سعادت خود لگد می زنند و به سوی شوربختی خویش می شتابند.

سنت عذاب

چون به تاریخ بشر بنگریم به عیان می بینیم که سرنوشت همه دروغ انگاران حق بدبختی بوده است.

۳/

أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ

آیا ندیده اند که پیش از آنها چه مردمی را هلاک کردیم.» آیا اینان از آن رو به هلاکت رسیدند که مردمی ناتوان بودند؟نه،بلکه بر عکس مردمی توانمند بودند.

مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ

مردمی که در زمین مکانتشان داده بودیم آن چنان مکانتی که به شما نداده ایم.» یعنی آنها بر منافع زمین سیطره یافته بودند و به فرمان خدا زمین را در راه مصالحشان به فرمان درآورده بودند و در آن استقرار و آرامش یافته آن سان که هر کس آنان را می دید می پنداشت جاودانه در ناز و نعمت خواهند بود.

وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَيْهِمْ مِدْراراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ

و برایشان از آسمان بارانهای پی در پی فرستادیم و رودها از زیر پایشان روان ساختیم.» آنان در زمین استقرار یافتند و از مرحلهٔ بدویت در گذشتند و به طلب روزی یا از بیم وحوش یا از کجتابیهای طبیعت،از جایی به جایی کوچ کردند.

پس منابع تحصیل در نزد ایشان بسیار و به دست آوردن آن آسان شد و همین سبب پیدایش تمدنهای بشری گردید.

ولی این تمدّنی که پدید آوردند نتوانست آنان را در برابر خشم خداوندی شفاعت کند.زیرا هنگامی که از نشانه های حق اعراض کردند و آن را دروغ شمردند و مسخره کردند،رو در روی حق به مخالفت برخاسته بودند و گناهانشان -که تعبیر دینی از مخالفت با حق است-فزونی گرفت.

ایشان بر خود ستم کردند و بر دیگران طغیان ورزیدند و از طبیعت سود نبردند بلکه به افسادش کوشیدند و اعمالی کردند،چون اعمال قوم عاد،یا قوم لوط، یا قوم شعیب،نتیجه آن شد که گناهان روی در فزونی نهادند،آن سان که گرد بر گردشان بگرفت و بر آن تمدن پایان داد.

فَأَهْلَكْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ

آن گاه به کیفر گناهانشان هلاکشان کردیم و پس از آنها مردمی دیگر پدید آوردیم.» اگر بشر را آهنگ عبرت باشد این خود عبرتی است.

[۷]

ولی بشر دریچه های دل خود فروبسته است و حق هر چند به شیوه ای معجزه آمیز بر او آشکار شود نمی بیندش.

۳/

وَ لَوْ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ كِتٰاباً فِي قِرْطٰاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ

حتی اگر کتابی نوشته بر روی کاغذ بر تو نازل می کردیم و آن را با دست خویش لمس می کردند.» یعنی وحی الهی اوراقی بود که به عیان فرود آمدنش را از آسمان آن سان که باران می بارد می دیدند باز هم فکر نمی کردند که این معجزه است زیرا چه سان ممکن است که از آسمان اوراقی فرو ریزد که در آن هدایت و روشنایی باشد.در

این هنگام.

لَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ

باز هم کافران می گفتند این جز جادویی آشکار نیست.» چگونه می توان کسی را که معجزه را با سحر در می آمیزد قانع کرد؟آیا به معجزه ای قوی تر و بزرگتر؟اگر چنین شود خواهد گفت که این جادویی بزرگتر است.

قانع ساختن چنین کسی دشوارتر از قانع کردن کسی است که در ذهن خود دو امر متناقض را در یک جا گرد می آورد.مانند جاهل مردی که می پندارد ممکن است شخصی در یک زمان در دو مکان جای داشته باشد.آری،چنین کسی را اگر تعلیم دهند ممکن است از عقیدهٔ خویش دست بکشد ولی آن دیگر مصمم است که هرگز قانع نشود و در برابر هیچ برهانی سر فرود نیاورد.پس هم چنان در ضلال خود باقی خواهد ماند.

[۸]

این طایفه همواره معجزات تازه تری طلب می کنند تا خود را از زیر بار پذیرفتن حق به یک سو کنند.از این رو:

وَ قالُوا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ

گفتند:چرا فرشته ای بر او نازل نشده است.» این فرشته باید از آسمان نازل شود و ما آن را به چشم خود ببینیم تا تصدیقش کنیم ولی هر گاه این فرشته نازل شود آیا تصدیقش خواهند کرد یا خواهند گفت:این هم یک جادوی دیگر.

خداوند را سنتها و نظاماتی در عالم وجود است که امور عالم بر مقتضای آنها می چرخد و این سنتها و نظامات به میل دل این و آن دگرگون نمی شوند یا نقض نمی گردند.

۳/ یکی از این سنتها این است که خداوند مقرر کرده که ملائکه بر زمین نیایند مگر در روز قیامت.روزی که عمل و جزای عمل هر کس سنجیده و معین می گردد.در این روز فرشتگان آشکار می شوند تا مردم را در برابر اعمالشان کیفر

ص :۲۳

دهند و حقایق عالم برای همگان آشکار شود.از این رو است که پروردگار ما می فرماید:

وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا یُنْظَرُونَ

اگر فرشته ای می فرستادیم که کار به پایان می رسید و به آنها هیچ مهلتی داده نمی شد.» در این روز مهلت آزمایش برای مردم به پایان می رسد و چون روز جزا در رسد دیگر به کس مهلت داده نخواهد شد ولی اکنون ما در روزهای مهلت به سر می بریم.

[۹]

چه تفاوت کند که ملکی نازل شود یا مردی بیاید در حالی که طرف هم چنان کافر و منکر باشد.چه تفاوت که پیامبر در صورت ملک باشد یا در صورت انسان،در هر حال او همه را انکار می کند.

وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسُونَ

اگر آن پیامبر را از میان فرشتگان بر می گزیدیم باز هم او را به صورت مردی می فرستادیم و این خلط و اشتباه که پدید آورده اند بر جای می نهادیم.» هدف از بعثت رسل آن نیست که مردم را به اکراه به پیروی از حق وادارند.

آمدن رسولان برای اتمام حجت است و نیز فرصتی گسترده در برابر آنها که به حق روی آورند و در روز قیامت نگویند که ما نمی دانسته ایم.از این روی اگر خداوند ملکی را هم به رسالت می فرستاد او را به صورت انسان درمی آورد تا میان او و مردم تفاهم ایجاد شود و بتواند راه هدایت را به ایشان بنماید.

[۱۰]

مسئله کافر،این است که حق را خوار می شمرد و به ریشخند می گیرد و سبب این است که-همانطور که گفتیم-کافر اهمیت حق را در زندگی خود درک نمی کند و بر ماست که اهمیت این امر را با بیان تجارب تاریخی به او القاء کنیم.

وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ فَحاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما کانُوا بِهِ ٣/ یَسْتَهْزِؤُنَ

پیامبرانی را هم که پیش از تو بودند مسخره می کردند،پس مسخره کنندگان را عذابی که به ریشخندش می گرفتند فرو گرفت.»

حقیقتی که اینان بدان کافر شده بودند و مسخره اش می کردند،به یک واقعیت تلخ بدل شد.

[۱۱]

رسولان گفتند که تسلیم در برابر طاغوت حرام است و بر انسان است که بر ضد آن سر بردارد.این همان حقیقتی بود که رسولان برای مردم آورده بودند ولی مردم بدان نگرویدند و با استهزاء با آن رو به رو شدند،اکنون نتیجهٔ این انکار چه شد.

حقیقت به واقع گرایید و طاغوت بر آدمی مسلط شد و زندگی به کامشان تلخ نمود و برای آنان دوزخی افروخت که تاب تحملش را نداشتند.برای این که با این تجربهٔ عظیم آشنا شویم بر ماست که به تاریخ مراجعه کنیم.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ

بگو:

در روی زمین بگردید و بنگرید که پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بوده است.» زندگی شان به سبب تکذیب کردنشان حق را و به ریشخند گرفتنشان پیامبران را به دوزخی ملتهب تبدیل شد.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲ تا ۱۶]

اشاره

قُلْ لِمَنْ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ قُلْ لِلّٰهِ كَتَبَ عَلىٰ نَفْسِهِ اَلرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (۱۲) وَ لَهُ ما سَكَنَ فِي اَللَّيْلِ وَ اَلنَّهارِ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۱۳) قُلْ أَ غَيْرَ اَللّٰهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فاطِرِ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (۱۴) قُلْ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْمُبِينُ (۱۶)

ص: ۲۵

آیات خدا بشارت دهندگان به رحمت و بیم دهندگان از عذاب

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون به آسمانها و زمین نظر بیفکنی ساده ترین فکری که از ذهن تو می گذرد این است که آن دو را دستی می گرداند و حرکتشان به اختیار خود نیست.پس آن دو مملوك و فرمانبردار ذات باری هستند و خداوند که دارای مشیت مطلقه است مالك آسمانها و زمین است،در خلال عطایا و نعمی بی پایان که بندگانش را ارزانی می دارد این اطمینان را در آنها به وجود می آورد که بی پناه رهایشان نکرده،بلکه بر خود مقرر ساخته که مشمول رحمت خود قرارشان دهد.پس چه بهتر از این که بندگان به او پناه برند و از رحمت و بخشایش او متمتع شوند.

این اندیشه ای است که در آیهٔ نخست این بخش موج می زند،اندیشه ای که ما را با خدایمان آشنا می کند آن سان که گویی او را به چشم خود می بینیم.و خداوند مالك هر چیزی است که با وجود حرکت شب و روز به او آرامش یافته و به رحمت او آرام گرفته است.زیرا رحمت خدا مردم را وا می گذارد تا بر اساس نظامی که بدان اطمینان و آرامش یافته اند حرکت کنند با آن که زمان با نیرویی هول انگیز در حرکت است به او سکون و آرامش گیرند.زیرا سبب است که سراسر عالم وجود به یک قدرت مطلقه که آسمانها و زمین را آفریده است وابسته است و اوست که هستی را تغذیه می کند بی آن که خود نیازی به تغذیه داشته باشد.در این طوفان عظیم که هر لحظه در حالی است هولناك،بنده به خدای خود تسلیم می شود تا برای خود ۳/ از او تکیه گاهی مطمئن حاصل کند.سپس ای بندهٔ خدا از مشرکان

مباش زیرا شرک تو را در نهایت بدان بدبختی می کشاند،در روزی که مهمترین آرزوی هر انسان بیرون شدن از عذاب خداست.«که هر که را از آتش دور سازند و به بهشت در آورند به پیروزی رسیده است»آل عمران/آیه ۱۸۵.

این مجموعهٔ توحیدی از آیات که در سیاق مباحث ایمانی خواهد آمد هدف آن آشنایی عمیقتر با آیات خدای تعالی در معنی و مفهوم زندگی است.

شرح آیات:

اشاره

عالم آفرینش دلیل رحمت خدا

[۱۲]

زندگی ما خود،لحظات و دفعات و امواجی است،همانند کارناوال عظیمی از نور و گرمی و شکوفایی و عظمت و شکوه و جلال.این زندگی را نظمی است لطیف و استوار.چون در آن بنگری از هماهنگی که در میان اجزایش حکمفرماست لذت می بری.اگر به کوچکترین اجزای آن نظر کنی از عجایب صنع باری تعالی در شگفت شوی و دریابی که در تنظیم آن چه دقتی به کار رفته و در حرکت آن چه عظمتی مشهود است.همهٔ اینها به میزان شناخت تو خواهد افزود که آسمان و زمین را پروردگاری است که زمام اختیار آنها در دست دارد و امور آنها را تدبیر می کند و راه می برد.اگر آن را زمامداری نباشد هر جزء آن به گوشه ای افتد، متلاشی و فنا گردد.به راستی چه کسی زمام جهان به دست خواهد داشت جز خداوندی که آن را آفریده است! قُلْ لِمَنْ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلّٰهِ بگو:از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است؟بگو از آن خداست.» این حقیقتی است که ما را نیاز به اثبات آن نیست.بلکه باید آن را لمس کنیم تا بتوانیم هر چه بیشتر بدان نزدیک شویم.این حقیقت سرچشمهٔ اصلی است و حقایق دیگر از آن بیرون می آیند.از خلال شناخت حقیقت الهیه پی می بریم که خداوند مقرر ساخته که خود صاحب رحمتی واسعه باشد.زیرا اگر رحمت را بر خود مقرر نساخته بود(هر چند در اینجا اعتراف می کنیم که تعبیری دقیق نیاورده ایم)

ص: ۲۷

۳/ پس چه کسی آسمانها را برپای می داشت و زمین را از فرو ریختن نگه می داشت و از جای نشوند.نیک می دانیم که خداست آن که عالم را بر وفق نظاماتی معین راه می برد،پس اوست که:

كَتَبَ عَلىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ

بخشایش را بر خود مقرر داشته.» ولی رحمت خدا را حدودی است.حدود رحمت خدا حکمت اوست...

پس از آنجا که او به هنگام وضع سنتهای عادله رحیم است بر هر کس هم که خلاف آن سنتها حرکت کند سخت می گیرد.مثلا وقتی خداوند تو را حفظ می کند از این که سنگی عظیم از آسمان بر خانهٔ تو بیفتد و خانهٔ تو را با هر که در آن است درهم کوبد بر تو نیز واجب ساخته که بر مقتضای عدالت رفتار کنی و خانه های مردم را با بمبهای خوشه ای ویران نسازی و اگر تو چنین کنی کیفر عملت را در این دنیا یا در آن دنیا خواهی چشید.البته محاکمهٔ تو پنهانی نخواهد بود تو را در برابر مردم محاکمهٔ علنی می کنند.چه بسا کسی را که تو بر او ستم روا داشته ای بیاورند تا حق خود به تمامی از تو باز ستاند.

لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ

همهٔ شما را در روز قیامت که در آن تردیدی نیست گرد می آورد.» آیا کسی در این تردیدی دارد که خدا همان کسی است که هر چیزی را در حدود معینی که بر مقتضای عدالت و حکمت اوست بیافریده و منشأ این آفرینش عادلانهٔ حکیمانه همان رحمتی است که او بر خود مقرر ساخته؟آیا می توان پنداشت که خداوند آدمیان را یله خواهد کرد تا خود را نابود کنند که جهانی را که در آن زیست می کنند به نابودی کشند بی آنکه پاداش عادلانه ای در انتظارش باشد؟هرگز.

اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ

آنان که به زیان خویش کار کرده اند ایمان نمی آورند.» زیرا آنان می پندارند که جهان بی آغاز و بی انجام است و صاحبی ندارد.

اینان به زیان خود عمل می کنند و فرصتهایی را که خدا به ایشان ارزانی داشته و

سعادت ابدی را در پی دارد،از دست می دهند و به شقاوت و بدبختی همیشگی گرفتار می آیند.

سکون و حرکت در عالم

[۱۳]

فردا هنگامی که آفتاب دمید و نور و حرارت در همه جا پراکنده شد من و فرزندانم /۳ و دیگر مردم ده به درو می رویم،زیرا ما از چند ماه پیش در مزارع خود تخم پاشیده ایم و اکنون کشتهٔ ما آماده درو است.سال بعد برای پسرانم زن می گیرم و خود به حج می روم.این افکاری که در ذهن این کشاورز ساده می گذرد دلیل بر این است که به زندگی امید و اطمینان دارد.این امید و اطمینان دلیل بر این است که سنتهای خداوندی را تغییری نیست با آن که نشانه ها را تغییر است.آفتاب طلوع می کند که غروب کند و شب از پی روز می آید و روشنی،تاریکی را منهزم می سازد ولی همهٔ اینها بر پایهٔ نظامی است که موجب آرامش دل انسان و هر موجود زندهٔ دیگری است.مالك این نظام کیست؟مجری آن کیست؟چه کسی مواظب آن است که بر هم نخورد و از هم نگسلد؟او خداست که بر آسمانها و زمین سلطه دارد.

می شنود و می داند و هیچ چیز از تازیانه عدالت و قدرت تدبیرش رهایی ندارد.

وَ لَهُ مٰا سَکَنَ فِی اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ

از آن اوست هر چه در شب و روز جای دارد و اوست شنوا و دانا.» رویارویی بدیع میان شب و روز از یک سو و سکون از سوی دیگر،دو بعد سکون و حرکت را در زیستی واحد روشن می سازد که خداوند بر آن سیطره دارد.

انگیزه های ایمان

[۱۴]

گفتیم-و باز هم می گوییم-که چون تو این حقیقت را دریافتی که خدا مالك آسمانها و زمین است،این شناخت،آفاق جدیدی از علم را به روی تو می گشاید و این یکی از آنهاست تو نشسته ای و فکر می کنی.اگر خداوند مالك آسمان و زمین است چرا او را یار و یاور و رهبر و سرپرست خویش برنگزینیم.او را

دوست بداریم تا ما را دوست داشته باشد.آیا نه چنین است که خداوند رازق ماست و در برابر روزیی که به ما عنایت می کند چیزی از ما نمی ستاند و از ما نمی خواهد که اطعامش کنیم بلکه اوست که ما را اطعام می کند،در این حال این سؤال برایت پیش می آید:

قُلْ أَ غَیْرَ اللّٰهِ أَتَّخِذُ وَلِیًّا فٰاطِرِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ یُطْعِمُ وَ لاٰ یُطْعَمُ

بگو آیا جز خدا را به دوستی گیریم که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است؟ می خوراند و به طعامش نیاز نیست؟» جواب را در نهایت سادگی بشنو:

۳/

قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ

بگو:هر آینه من مأمور شده ام که نخستین کسی باشم که تسلیم امر خدا شده باشم، پس از مشرکان مباش.» نفس تو به تو می گوید و همهٔ حقایق زندگی به تو می گویند:نه برای تو هیچ چیز برتر از این نیست که در برابر خدا خاضع باشی و نه در برابر هیچ کس دیگر.

[۱۵]

فردا که خداوند بندگان گنهکارش را جزا دهد چگونه ما را از کیفر عادلانهٔ او رهایی است،در حالی که او صاحب قوتی است که آسمانها و زمین مسخر فرمان اویند؟ قُلْ إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ بگو:از عذاب آن روز بزرگ می ترسم،اگر از پروردگارم فرمان نبرم.» [۱۶]

رحمت او که در دنیا شامل ما می شود و آثار آن در همهٔ مظاهر حیات آشکار است چرا باید کاری کنیم که در آخرت به عذاب تبدیل شود.اگر چنین کنیم آیا این دیوانگی نیست.

مَنْ یُصْرَفْ عَنْهُ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ

در آن روز عذاب را از هر که بگرداند مورد رحمت خدا واقع شده است.» بر او رحمت می آورد زیرا او را به حق راه نموده است و او را ملزم کرده که به توحید و تقوی روی آورد.بر او رحمت می آورد زیرا گناهان کوچک او را

می آمرزد.زیرا بزرگترین عبادات را در برابر ذات احدیت به انجام رسانده است.

وَ ذٰلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْمُبِینُ

و این کامیابی آشکاری است.» کشتی آدمی به ساحل سعادت ابدی رسید و این به سبب رحمت خداوندی بود.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۷ تا ۱۹]

اشاره

وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ یَمْسَسْکَ بِخَیْرٍ فَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱۷) وَ هُوَ اَلْقٰاهِرُ فَوْقَ عِبٰادِهِ وَ هُوَ اَلْحَکِیمُ اَلْخَبِیرُ (۱۸) قُلْ أَیُّ شَیْءٍ أَکْبَرُ شَهٰادَةً قُلِ اَللّٰهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هٰذَا اَلْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أَ إِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اَللّٰهِ آلِهَةً أُخْریٰ قُلْ لاٰ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ إِنَّنِی بَرِیءٌ مِمّٰا تُشْرِکُونَ (۱۹)

۳/

در پرتو ذات کبریایی آدمی رستگار می شود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اگر در جستجوی مصالح حقیقی برای خود یا جامعه ات هستی،بدان که زمام همهٔ عالم وجود در دست خدای تعالی است.هر گاه زیانی تو را رسد همهٔ مردم روی زمین اگر گرد آیند جز به اذن خدا،نتوانند برهانندت و اگر خدایت نعمتی

ارزانی داشته،او خود به تنهایی قادر است که آن نعمت نگهدارد یا بستاند.

اگر تو از طوفان حوادث بیم داری و در پی پناهگاهی استوار هستی،بدان که خداست قاهری بر فراز همه بندگانش.اوست که کارهایشان را از روی حکمت و آگاهی خود اداره می کند.

اگر در جستجوی حقیقت باشی خدای تعالی است که حق است و بزرگترین گواه است.

شرح آیات:

اشاره

او قاهری است بالاتر از بندگانش

[۱۷]

تو خود را دوست می داری و در پی مأمنی هستی که تو را از همگنان در امان دارد در پی منبعی هستی که تو را خیر خویش ارزانی دارد. ۳/ پس بدان که خداست آن که خیر و شر را برای تو مقدّر می کند و اگر خدا برای تو چیزی مقدر کند هیچ کس را یارای آن نیست که تقدیر خداوند را دیگرگون سازد.

وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ كٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ

اگر خدا به تو محنتی برساند،هیچ کس جز او دفعش نتواند کرد.» چون تو را بیماریی رسد و شدت یابد آن سان که پنداری که هرگز دست از گریبانت نخواهد برداشت،در این هنگام ضمیرت بیدار می شود و به خدایی که می تواند هر بیماری را از تو دور سازد،روی می آورد در حالی که پیش از این از پروردگارت غافل بوده ای.

وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و اگر به تو خیری برساند،بر هر کاری تواناست.» هنگامی که تو لذت خیری را که بدون کوشش زیاد به تو رسیده است احساس می کنی نباید هوس طغیان در سر بپروری.زیرا خداوندی که برای تو خیری را مقدّر ساخته می تواند آن را از تو بستاند.هم چنان که می تواند بر خیر تو بیفزاید یا آن را به پایانی دردناک سوق دهد.

بیان قرآنی بر کلمهٔ«سودن»تأکید دارد تا دلالت کند بر زیانی که آدمی درد آن را احساس می کند و خیری که لذّت آن را در می یابد.

[۱۸]

خداوند بر بندگانش قهر می ورزد و آنان را چه بخواهند یا نخواهند در برابر خویش خاضع می گرداند،خداوند خواب را برای بندگان خود مقدر کرده، بنا بر این کسی نیست تا زنده است بر خواب غلبه پیدا کند،خداوند مرگ را بر بندگان خود مقرر نموده و آنان را واداشته که راه مشخصی را در زندگی طی کنند، پس کسی را توان آن نیست که از سنت و نظام او بگریزد.

وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ

و اوست قاهری بالاتر از همهٔ بندگان خویش.» اگر خداوند چیزی را مقرر می دارد و مقدر می کند بیهوده نیست،بلکه بر اساس حکمت بالغهٔ اوست و به مقتضای علم ازلی او.

وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

و دانا و آگاه است.» اگر دانستی که خدا قاهر است،پس از آینده بیم به دل راه مده،زیرا چون زمام کار خود به دست حکیم دهی زودا که تو را به ساحل امان خواهد برد...

۳/

شهادت چه کسی بزرگترین شهادت است؟

[۱۹]

حوادث از پی یکدیگر می آیند و امور پی در پی جریان دارند و کشتی حیات در دریایی با امواج بلند در حرکت است با آن که طوفان می غرّد.ولی در پس این پدیده ها نظامی حکیمانه است که مهار آن به دست گرفته است.

زمامدار واقعی خداست که جهان را به راهی حکمت آمیز می کشاند.

خداوند ضمیر عالم وجود است که هیچ نقطه ای از او خالی نیست.آثار او را در قطرات باران می یابی و می یابی در آن سوی هر قطره قدرتش را و حکمتش را و سلطه اش را و نعمتش را و رحمتش را و فضلش را.و زمین قطره های باران را به شادمانی در آغوش می کشد و دانه های گندم را در دامن مهر خود می پرورد تا کشته ها بروید و شکوه و سرسبزی و نعمت پراکند.آنجا تجلی گاه خداست...فروغ

عظمت و قدرت او در آسمان و زمین و هر جنبده پدیدار است.

هر چیزی بر وجود خود گواهی می دهد.درخت بر وجود خود گواهی می دهد به وسیلهٔ مساحتی که از زمین و فضا اشغال کرده و به میوه ای که به تو تقدیم می دارد، ولی خداست که هیچ چیز از او پوشیده نیست.خدا در ورای هر چیزی است او به هر چیزی حرکت و عمل و قاعده و قانون داده و بدین گونه او را نگهداشته است.

خدا شاهد بر هر چیزی است و حاضر در نزد هر چیزی است و هر چیزی نشانه ای است از او زیرا از اوست و با اوست و به سوی او می رود پس شهادت خدا بزرگترین شهادتهاست.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ

بگو:

شهادت چه کسی از هر شهادتی بزرگتر است؟بگو خدا میان من و شما گواه است.» خداوند خود به ذات خود دلیل است و بر هر چیزی دلیل است.او تو را گوش و چشم و بصیرت باطن داده.به آیات و نشانه های خود در صحنهٔ وجود متجلی است.با همه چیز است و در همه چیز.تویی که از پروردگارت دور هستی پروردگار تو به تو نزدیک است فاصله میان تو و او همان لحظهٔ توجّه است و باید که تو از او دور نباشی و باید ذات خویش را تکامل بخشی تا به حدی که بتوانی با پروردگارت زیست کنی.خدای تعالی پیامبران را بفرستاد و آنان را کتاب داد تا تو را بیم دهند زیرا بیم دادن نزدیک ترین راه به قلب بشر است،از آن رو که بشر بالطبع غافل است و سلاح خوف بهترین سلاح است برای بردریدن پردهٔ غفلت.

۳/

وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أَ إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّٰهِ آلِهَةً أُخْرىٰ قُلْ لاٰ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ

و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را و هر کس را که به او برسد بیم دهم.آیا شهادت می دهید که با اللّٰه خدایان دیگر هم هستند؟بگو شهادت نمی دهم.بگو جز این نیست که او خدایی یکتاست و از آنچه با او شریک می سازید بیزارم.»

مـن چیزی را کـه به غیر خـدا شـهادت بدهـد نمی بینم،پس چگـونه می تـوانم بر او شـرک ورزم.من جز به خـدا شـهادت نمی دهم.من با تمام صراحت با هر چه شریک خدا قرار می دهید مبارزه می کنم.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۰ تا ۲۴]

اشاره

اَلَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ اَلْکِتٰابَ یَعْرِفُونَهُ کَمٰا یَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمُ اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۲۰) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَریٰ عَلَی اَللّٰهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیٰاتِهِ إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ اَلظّٰالِمُونَ (۲۱) وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَیْنَ شُرَکٰاؤُکُمُ اَلَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا وَ اَللّٰهِ رَبِّنٰا مٰا کُنّٰا مُشْرِکِینَ (۲۳) اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ (۲۴)

۳/

قرآن،عصمت بشر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

حق به مثابهٔ سـتون اسـتواری است که چون آن را شـناختی و بدان اعتراف کردی تکیه گاه تو خواهد بود.اما باطل سرابی است ناپایدار که جز در خیال کسـی که بدان معتقد است دارای وجودی نیست.پس اوست که بر تو تکیه می کند و بار سـنگینش را بر دوش تو می نهد.

قرآن،همان حق است که تو آن را می شناسی آن سان که فرزندانت را

می شناسی.همانگونه که فرزندانت امتداد شخصیت هستند و تو در زندگیت از آنان یاری می جویی،قرآن نیز چنین است.هر کس که قرآن را تکذیب کند یا از روی نیرنگ به دروغ کتابی بسازد این قدرت عظیم را از دست خواهد داد و با آن دروغ به سعادت نخواهد رسید.

در آخرت حقیقت به طور کامل روشن می شود،زیرا کسانی را که کافران شریکان خدا می پنداشتند،از دست خواهند داد و در آنان اثری نخواهند دید.در آن هنگام مؤمنان از ایشان تبرّی می کنند و آنان نیز به خدا سوگند می خورند که به آن بتان ایمان نداشته اند ولی آیا این بیزاری در آن روز آنان را سود خواهد داد.

بحث ما در این بخش در پیرامون این مطالب است.

۳/

شرح آیات:

اشاره

رابطهٔ قرآن با شخصیت انسانی

[۲۰]

کتاب یکی از نعمتهایی است که خداوند بر مؤمنان ارزانی داشته و مؤمنان قدر کتاب را می شناسند.زیرا کتاب نسبت به آنها چون فرزندان ایشان است او را می شناسند که یک حقیقت است آن سان که فرزندانشان حقیقت است چهرهٔ کتاب را نشانه هایی است و آن بینات و متشابهات و ناسخ و منسوخ و بصایر و احکام آن است،هم چنان که چهرهٔ فرزندانشان که نزدیکترین مخلوقات خداوندی به آنهاست دارای نشانه هاست.

کتاب بر نیرو و امید آنان می افزاید هم چنان که فرزندان توان تن و امید آینده پدرانند.مهمتر از اینها این است که فرزندان امتداد شخصیت پدرانند و پدر در آنها تصویر دیگری از شخص خود را می بیند و آنان آینهٔ قدر و ارزشهای او هستند و تحقق بخشندهٔ ارادهٔ او.همچنین قرآن شخصیت مؤمن را متبلور می سازد و ذات او را تحقق می بخشد و چون انسان آن را شناخت صورتی خواهد بود از ارزشها و فعالیتها و آیندهٔ او.

از این روی است که کافر شدن به قرآن برابر است با کافر شدن به

شخصیت انسانی،در نتیجه یعنی:زیان کردن و از دست دادن خود.هنگامی که تو-خدای ناکرده-فرزندت را از دست بدهی چنان است که جزئی از ذات خود از دست داده ای جز این که هنگامی که به کتاب خدا کافر شوی سراسر وجودت را تباه کرده ای.

اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ

اهل کتاب او را چنان می شناسند که فرزندان خود را، اینان که به خود زیان رسانیدند ایمان نمی آورند.»

ولی به خود ستم می کنند

[۲۱]

چون کسی آیات خود را تکذیب کند،در آسودگی نخواهد زیست.

بلکه در پی یافتن اراجیفی است که به آنها بگرود و آنها را در حد آیات الهی پندارد.حتی خودش به خلق آن اراجیف خواهد پرداخت یا از نیاکانش تقلید می کند،یا از اجتماعی که در آن زیستن دارد.آیات واقعی و صحیح خدا را انکار می کند در این حال به صورت ستمگرترین مردم در می آید.گاه ممکن است اعمال و رفتار شخص درست باشد ولی در او اعوجاجی پیدا شود و از راه راست منحرف گردد. ۳/ در این حال هر گام که در راه انحراف از حق بر می دارد به همان اندازه به خود و دیگران ستم می ورزد.مسلّم است که ستمگر رستگار نمی شود پس چگونه است حال کسی که همهٔ زندگی خود را از آغاز تا انجام بر ظلم بنا نهاده باشد؟ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ و چه کسی است ستمکارتر از آنکه به خدا دروغ می بندد یا آیات او را دروغ می انگارد؟هر آینه ستمکاران رستگار نمی شوند.» [۲۲]

زندگی تو از حق است ولی باطل حیات خود را از تو به وام می گیرد.

تو باطل را خلق می کنی و برای دفاع از آن خویشتن به رنج می افکنی ولی باطل بدون آنکه در حالت سختی به تو سودی برساند ترا ترک می گوید،در حالی که حق تو را به هنگام رنج و سختی یاری می نماید.

در روز قیامت که پرده ها کنار رود و حقایق آشکار گردد،تو در می یابی که باطل تو را واگذاشته و در آن روز هیچ سودی به حال تو ندارد-چنین است حال تو و باطل در دنیا.ولی اهل باطل باطل را به نیروی اساطیر و خیالات خود می پرورند و می پندارند اکنون دارای وجودی است هم چنان که اگر سراب را در بیابان نگاه کنی پنداری که آب است ولی آب نیست.

وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَیْنَ شُرَکاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

روزی همه را گرد آوریم،سپس به آنها که شرک آورده اند بگوییم:آن کسان که می پنداشتید که شریکان خدایند،اکنون کجایند.» آن که اهل باطل است به راست و چپ خود می نگرد مگر از پندارهای خویش نشانی بیند ولی اثری از آنها نمی یابد.

[۲۳]

در این هنگام از شرکای خود روی می گرداند و به خدا سوگند می خورد که هرگز آن بتان را همتای ذات احدیت نمی گرفته است.

ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاّ أَنْ قالُوا وَ اللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکِینَ

عذری که می آورند جز این نیست که می گویند:سوگند به خدا،پروردگار ما که مشرک نبوده ایم.» بدین گونه فریب خورده اند و نتیجهٔ ضلالت و فریبشان همین است از آنچه برای خدا شریک می آوردند تبری می جویند،پس چرا در این جهان پیش از آن که وقت از دست برود از آنان تبری نمی جویند؟ ۳/ [۲۴]

عاقبت کارشان این شد که به باطل کافر می شوند در حالی که زین پیش به آن ایمان آورده بودند.سوگندهای گران می خورند که هرگز به باطل ایمان نیاورده بوده اند.اما آن باطل اکنون از میان رفته است و اثری از آن بر جای نمانده است.

اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ

بنگر که چگونه بر خود دروغ بستند.» دیروز معترفان به باطل بودند و امروز منکران آن و به دروغ می گویند که ما

آن کاره نبوده ایم.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ

و آن دروغها که ساخته بودند ناچیز گردید.» اکنون ما را رها کنید که ما هرگز بتانی که بدان ایمان بیاوریم نیافریده ایم و به خداوند تعالی دروغ نبسته ایم و به باطل نگرویده ایم.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۵ تا ۲۸]

اشاره

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ وَ جَعَلْنٰا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذٰانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لاٰ یُؤْمِنُوا بِهٰا حَتّٰی إِذٰا جٰاؤُکَ یُجٰادِلُونَکَ یَقُولُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ (۲۵) وَ هُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ یَنْأَوْنَ عَنْهُ وَ إِنْ یُهْلِکُونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا یَشْعُرُونَ (۲۶) وَ لَوْ تَریٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَی اَلنّٰارِ فَقٰالُوا یٰا لَیْتَنٰا نُرَدُّ وَ لاٰ نُکَذِّبَ بِآیٰاتِ رَبِّنٰا وَ نَکُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۲۷) بَلْ بَدٰا لَهُمْ مٰا کٰانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ (۲۸)

معنای واژه ها

۲۵ اکنه:جمع کنان و آن به چیزی گفته می شود که کالایی را بپوشاند،چنان که گویند«استکنّ الرجل من الحر»(مرد خود را از گرما حفظ کرد)و«اکتنّ»به معنای«استتر»است.

وقرا:به معنای سنگینی گوش است و وقر به«بار»

ص:۳۹

گفته می شود.

۲۶ ینئون:«النأی»به معنای«دوری»است و از آن گرفته شـده کلمـۀ«نوی»که به مانع اطراف خانه اطلاق می شود تا آب داخل آن نگردد.

۳/

وقتی که دلها در حجاب اند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که سـخن را در ذکر عوامل روحی کفر به پایان آوردیم،اکنون می گوییم برای ایمان به خدا تنها گوش فرا دادن به حـق کـافی نیست زیرا آنچه مهم است قلب آدمی است که اگر از عوامـل انحراف پـاکیزه نگردد گوشـش سـنگین می شـود و چشـمش نمی بینـد و زبانش جز به مجادله و تهمت نمی چرخـد.مثلا صاحب قلب بیمار فرقی میان رسالت نوین و اساطیر کهن نمی نهـد،اینـان تنهـا خود از حق دور نمی شونـد بلکه مردم را نیز از وصول به حق باز می دارنـد.یعنی ارج و اعتبار حق را نمی شناسند و آن را چیزی چون اعتقادات سخیف خویش می شمارند.

در روز قیـامت اینان از افعال کفر آمیز سابق خود اعراض می کننـد،ولی اگر بار دیگر به دنیا باز گردنـد باز هم به کفر خویش می گرایند.سـبب این است که کفر نتیجه غموض حق یـا عـدم صـحت آیات حق نیست بلکه از یک بیماری که در دلشان لانه کرده است ناشی می شود و تا هنگامی که آثار آن بیماری وجود دارد توبۀ ظاهری را فایدتی نیست.

ص:۴۰

شرح آیات:

اشاره

عوامل روحی کفر

[۲۵]

بـا آن که آدمی را عقـل و شـنوایی و بینـایی است و بـا آن که آیات و علامات و دلایل حق برای عقل آشـکار است،ولی اینها برای این که شـخص به حقیقت ایمـان آورد کـافی نیست.زیرا اراده ای آزاد فراتر از عقل که عقل و احساس را جهت می دهد در یک سـمت و در سـمت دیگر نفس انسانی است پر از عواطف و عقـده ها و امراض.از حب ذات گرفته تا توجه و اهتمام به نظر جامعه و همسویی با سنّتها.

چون انسان ارادهٔ آزاد خود را به سوی نفس و هواها و هوسـها و عقده ها و سـنّتها و امراض آن سوق دهد مسـلما نقش عقل را ملغی خواهد ساخت.و دریچهٔ دل را بر روی نور حقیقت می بندد به گونه ای که حتی پرتوی هم در دل او نخواهد تابید.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ

بعضـی از آنها به سـخن تو گوش می دهند ولی ما بر دلهایشان پرده افکنده ایم تا آن را درنیابند.» پس احساس به تنهایی کافی نیست.تو آیه ای می شـنوی ولی تو به دلی روشن که در بر حقایق گشاده باشـد نیازمندی تا بدان ایمان آوری.مثلا باید قبلا در تکذیب آیات اصـرار نورزیده باشـی و گرنه احساس نیاز نمی کنی که در آن بیندیشـی و نیز نیازمند به آرامش درون هستی تا برای تو تفکر در آیه میسر گردد.و هیچ یک اینها برای کفار میسر نیست.

کفر بـاعث می شود که احساس آدمی نیز خشن گردد،می پنـدارد در گوش کری دارد و در چشم کوری.زیرا تا زمانی دریچه های قلب خود را از فهم حقایق بسته است نیازی نمی بیند که احساس را به کار گیرد.

وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً

و گوشهایشان را سنگین کرده ایم.» یعنی یارای آن ندارند که به وضوح بشنوند.

ص: ۴۱

وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاٰ يُؤْمِنُوا بِهٰا حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُكَ يُجٰادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

و هر معجزه ای را که بنگرنـد،بـدان ایمان نمی آورنـد و چون نزد تو آینـد با تو به مجادله پردازنـد کافران می گوینـد که اینها چیزی جز اساطیر پیشـینیان نیست.» قلب فرو بسته احساسات خود را در خدمت فرو بستگی و افکار مردهٔ خود می گذارد گوش از شنیدن حقیقت کر است و چشم از دیدن آن کور و زبان راه مجادله می پوید و به مغالطه می گراید.

[۲۶]

حق ضامن زنـدگی نفس است ولی در نظر اینان چون سـخن بیهوده ای است که مردم را از پـذیرفتن آن نهی می کنند و بدین طریق زندگی و شخصیت و امتداد وجود خود را از دست می دهند.

وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ

اینان مردم را از پیامبر باز می دارنـد و خود از او کناره می جوینـد و حال آن که نمی دانند که تنها خویشـتن را به هلاکت می رسانند.»

بر لبهٔ پرتگاه

[۲۷]

چون تکـذیب کننـدگان آیات خداونـدی عـذاب خدا را احساس کنند آن گاه در می یابند که در اثر ترک حق و حقیقت چه زیانی به خود رسانیده اند.

وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النّٰارِ فَقٰالُوا يٰا لَيْتَنٰا نُرَدُّ وَ لاٰ نُكَذِّبَ بِآيٰاتِ رَبِّنٰا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

اگر آنها را در آن روز که برابر آتش نگاهشان داشـته انـد بنگری،می گوینـد کاش ما را باز گرداننـد،تا آیات پروردگارمان را تکـذیب نکنیم و از مؤمنـان باشـیم.» اگر فرزنـد بزرگ تو بیمـار شود و مشـرف به مرگ،در این حال آنچه برای تو مهم اسـت سلامـت اوست و بس.مثلاـ در این هنگـام در این فکر نیسـتی که دکتری که نزدیـک خانـهٔ تو است بـا تو رفیق است و تو از او رودربایستی داری و به همین سبب او را بر پزشکان دیگر ترجیح می دهی،یا نمی گویی که پزشک خانواده که به

طبیعت شما آگاه است از دیگران بهتر است به حرف مردم هم کاری نداری بلکه در این موقعیت در پی پزشک ۳/ حاذقی هستی که فرزند تو را از خطر برهاند هر چند دشمن تو باشد پس در کمال فروتنی به نزد او می روی و درد فرزند با او در میان می نهی.آری،تو فقط و فقط در پی حقیقت هستی و آن را دور از هر گونه اعتباری طلب می کنی.

[۲۸]

چون خداوند فرزند تو را از خطر رهانید بار دیگر همۀ ملاحظات و اعتبارات سخیف به سراغت خواهد آمد.چرا؟زیرا در ذهن تو رسوخ پیدا کرده اند و تو نمی توانی روح خود را از آن پیراسته گردانی.حال کفاری هم که در برابر آتش ایستاده اند چنین است.آرزو می کنند که اگر به دنیا باز گردند خطاهای خویش را اصلاح می کنند ولی آیا راست می گویند و چنین خواهند کرد؟ بَلْ بَدٰا لَهُمْ مٰا كٰانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ نه،آنچه را که از این پیش پوشیده می داشتند،اکنون برایشان آشکار شده است.» یعنی حقایقی را که تعمدا از خود و مردم مخفی می داشتند برایشان آشکار شده.

وَ لَوْ رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ

اگر آنها را به دنیا بازگردانند باز هم به همان کارها که منعشان کرده بودند باز می گردند.اینان دروغگویانند.» زیرا نفوسشان بیمار است و از فرو بسته بودن دل خویش در رنجند.پس باید دل خویش را پالوده گردانند و دریچه های آن به روی نور حقیقت بگشایند.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آيات ۲۹ تا ۳۱]

اشاره

وَ قٰالُوا إِنْ هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا اَلدُّنْيٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹) وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ قٰالَ أَ لَيْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ قٰالُوا بَلىٰ وَ رَبِّنٰا قٰالَ فَذُوقُوا اَلْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰) قَدْ خَسِرَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقٰاءِ اَللّٰهِ حَتّٰى إِذٰا جٰاءَتْهُمُ اَلسّٰاعَةُ بَغْتَةً قٰالُوا يٰا حَسْرَتَنٰا عَلىٰ مٰا فَرَّطْنٰا فِيهٰا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزٰارَهُمْ عَلىٰ ظُهُورِهِمْ أَلاٰ سٰاءَ مٰا يَزِرُونَ (۳۱)

ص:۴۳

معنای واژه ها

۳۱[بغته]

:هر چیزی که ناگهانی وارد آید بغته وارد آمده.

[یا حسرتنا]

:شدّت ندامت.

[ما فرطنا]

:کوتاهی نکردیم.

اوزارهم:«وزر»به معنای سنگینی است و اشتقاق آن از«وزر»است که به ریسمانی گفته می شود که به وسیلهٔ آن آدمی خویش را نگاه دارد و از آن جا که گناه، سنگینی است وزر نامیده شده.

۳/

کوته بینان بینی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کوته بینان نظران کسانی هستند که جز به زندگی دنیوی نمی اندیشند.

کوته بینان نظری تا حد زیادی سبب کافر شدن انسان می شود و افزون بر آن در برابر دیدهٔ آدمی پرده ای می کشد و این پرده همانا لـذات و تمتعات مادی است که او را از ایمان به آخرت باز می دارد.ولی این آدمی هرگز با خود نمی اندیشـد که فردا با حقیقت رویاروی خواهد شد و حق را در عین قدرت و سلطه اش در پیش چشم خواهد

داشت.در آن هنگام که در برابر آتش شعله ور دوزخ قرار گیرد چه خواهد کرد؟ آری،در دنیا که بود عالم آخرت را دروغ می انگاشت و اکنون جز کشیدن آه سرد و حسرت بر گذشتهٔ تلف شده با قامتی که در زیر بار گناه خمیده شده کاری از او ساخته نیست.

شرح آیات:

اشاره

[۲۹]

بگذارید پیش از آن که زمان از دست بشود دربارهٔ حقیقت بیندیشیم.

حقیقت این است که این جهان مادی چیزی جز لهو و بازیچه نیست و زندگی حقیقی زندگی اخروی است از این رو می فرماید:

وَ قٰالُوا إِنْ هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

و گفتند:جز این زندگی دنیوی ما هیچ نیست و ما دیگر بار زنده نخواهیم شد.» /۳ و این گونه داوری-چنان که گفتیم-ریشهٔ فساد فکری در نزد انسان است.

بر آنچه ندیده ای چسان قضاوت می کنی؟

[۳۰]

اگر سیبی به تو دهند و بخواهی خوب و بدش را بشناسی به ناچار آن را در دست خود می گردانی تا همهٔ اطرافش را ببینی.اگر بخواهی خانه ای را بخری به همهٔ گوشه و کنارهایش سر می کشی.اما اگر بخواهی از یک حادثهٔ اجتماعی سر در آوری یا یک پدیدهٔ طبیعی را بشناسی باید در باب آغاز و انجام آن فکر کنی.

چه بسا پدیده ای آغاز آن خیر بوده و پایانش شر.چه بسا پدیده ای با چهره ای فریبنده آشکار می شود ولی به مضرت و فساد منتهی می گردد.و بر عکس.زندگی نیز چنین است،بنیان آن و سواحل سفائنش و ساعات قیامتش و هر پدیده ای دیگر از آن که در چارچوب حیات قرار گیرد،شناخته نمی شود مگر به آشکار شدن پایانش.

سرنوشت کشتی نشستگان وابسته به سرنوشت کشتی است،همچنین آنان که در کشتی زندگی نشسته اند سرنوشتشان وابسته به سرنوشت زندگی است.

قرآن ما را وا می گذارد تا پایان زندگی این جهانی را تصور کنیم تا با دقت بیشتری خود زندگی و حوادث آن را بشناسیم و در پی آمدن آن نزد ما معیاری قرار گیرد که به وسیله آن بتوانیم دربارهٔ حوادث به درستی حکم کنیم.

اکنون این سؤال بیش می آید که چرا قرآن در این جا چنین اسلوبی را برگزیده است.

جواب این است که از جنبهٔ علمی ما قانع شده ایم که غیبی هست و عاقبتی هست.حتی قانع شده ایم که قیامتی هم هست ولی فشار پدیده ها و حوادث که با آنها دست به گریبانیم ما را از توجه به این آخرت باز می دارد.در اینجا به قوهٔ تصور نیاز می یابیم تا از روی پل آن بگذریم و به ساحل غیب فرود آییم.

در آنجا دیگر عاملی خارجی نیست که مانع احساس ما شود تا از احساس بالفعل آن عاجز گردیم.از این رو قرآن می گوید:

وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ قٰالَ أَ لَيْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ قٰالُوا بَلىٰ وَ رَبِّنٰا قٰالَ فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

اگر ببینی آن هنگام را که در برابر پروردگارشان ایستاده اند.خدا می گوید:آیا این به حق نبود؟گویند:آری،سوگند به پروردگارمان گوید به کیفر آن که کافر بوده اید عذاب خدا را بچشید.» ۳/ هنگامی که تو فراز کوهی ایستاده باشی مشرف بر تپه ای به همهٔ اطراف آن تپه نگاه خود می گردانی و آن تپه چونان پاره کاغذی در دست تو است.

در روز قیامت،هنگامی که آیات و نشانه های پروردگارمان را ببینیم که در یک سو جهنم است شعله افکن و ملائکه عذاب و در جایی دیگر بهشت است با همه نعمت و جمال خود،در آنجا نامهٔ عمل است که همه چیز در آن نوشته شده،در برابر خدای تعالی سر شرم به زیر می افکنیم.او می پرسد آیا این حق نبود؟ می گوئیم:آری ای پروردگار ما حق بود.آن گاه خطاب می رسد به سبب اعمال کفر آمیزتان اینک عذاب را بچشید.به راستی حقیقتی که روزی مجبور می شویم بدان اعتراف کنیم،چرا اکنون به آن ایمان نمی آوریم.تا ایمان ما ما را سودمند افتد.و چرا بدان کافر می شویم تا عذاب خدا را نصیب خود سازیم.

ص :۴۶

چیزی از واقعیت

[۳۱]

انکار معاد باعث می شود که انسان نتواند به چشم خود حقایق این جهانی را بنگرد و کارش به تکذیب همهٔ حقایق می کشد.مثل او مثل کسی است که مرگ را دروغ می انگارد و معتقد است که نمی میرد.چنین کسی چون نشانه های مرض سرطان در او پدید آید و بدنش ورم کند،می گوید:نه،این دلیل مرگ در آینده نیست.پس درد می کشد و احساس سوزش می کند ولی با اصرار تمام می گوید:این هم دلیل پایان گرفتن زندگی نمی باشد.پزشک و دیگر اهل خبرت و بصیرت تأکید می کنند که سرطان کشنده است ولی او در نهایت خود کامگی حرف خود را می زند،زیرا نتوانسته است به این حقیقت اعتراف کند که مرگ حق است و همین امر سبب می شود که همهٔ حقایق بر او بیاشوبد.آری،کسی هم که به دیدار خداوند ایمان ندارد همه چیز را تکذیب می کند و چیزی که از این اصرار در انکار حاصلش می شود خسران و ادبار است و بس.

قَدْ خَسِرَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقٰاءِ اَللّٰهِ حَتّٰی إِذٰا جٰاءَتْهُمُ اَلسّٰاعَةُ بَغْتَةً قٰالُوا یٰا حَسْرَتَنٰا عَلیٰ مٰا فَرَّطْنٰا فِیهٰا وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزٰارَهُمْ عَلیٰ ظُهُورِهِمْ

زیان کردند آنهایی که دیدار با خدا را دروغ پنداشتند و چون قیامت به ناگهان فرا رسد گویند:ای حسرتا بر ما برای تقصیری که کردیم.اینان بار گناهانشان را بر دوش می کشند.» بار گران دروغ شمردن آخرت،و بال اعمال زشتی که به همین سبب مرتکب شدند، أَلاٰ سٰاءَ مٰا یَزِرُونَ چه بد باری را بر دوش می کشند.» /۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۲ تا ۳۵]

اشاره

وَ مَا اَلْحَیٰاةُ اَلدُّنْیٰا إِلاّٰ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدّٰارُ اَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۳۲) قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ اَلَّذِی یَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاٰ یُکَذِّبُونَکَ وَ لٰکِنَّ اَلظّٰالِمِینَ بِآیٰاتِ اَللّٰهِ یَجْحَدُونَ (۳۳) وَ لَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلیٰ مٰا کُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّٰی أَتٰاهُمْ نَصْرُنٰا وَ لاٰ مُبَدِّلَ لِکَلِمٰاتِ اَللّٰهِ وَ لَقَدْ جٰاءَکَ مِنْ نَبَإِ اَلْمُرْسَلِینَ (۳۴) وَ إِنْ کٰانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْرٰاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِیَ نَفَقاً فِی اَلْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِی اَلسَّمٰاءِ فَتَأْتِیَهُمْ بِآیَةٍ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی اَلْهُدیٰ فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلْجٰاهِلِینَ (۳۵)

ص: ۴۷

معنای واژه ها

۳۵ نفقا:گودالی در زمین که از جایی دیگر سر درآورد و اصل آن به معنای خروج است و منافق به این نام نامیده شده زیرا که از ایمان به سوی کفر خارج شده است.

سلما:به معنای نردبان است و از«سلامت»مشتق است.

۳/

مبارزهٔ رسولان و منکران

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای این که مؤمن بتواند در برابر مشکلات چون کوهی پایدار و استوار بماند،باید به این حقیقت خستو شود که این جهان جز لهو و بازیچه هیچ نیست و

ص :۴۸

سرای جاویدان سرای آخرت است.از این رو دل پیامبر باید به سبب کفر مشرکانی که آیات خدا را انکار می کنند و او را دروغگو می خوانند نشکند.

هدف این مشرکان در اینگونه اعمال خود،تنها رسول خدا نیست،هدف اصلی آنها انکار حق و ایمان است.به همان گونه که ظالمان این پیامبر را تکذیب می کنند،پیامبران پیشین نیز مورد تکذیب واقع می شدند ولی شکیبایی ورزیدند تا یاری خداوند برسید.

رسول،در برابر این مردم چه می توانند بکند؟آیا در زمین نقبی بکند یا با نردبان بر بام آسمان فرا رود و برایشان آیه ای بیاورد؟آیا اگر چنین کند سودی خواهد داشت؟در حالی که می داند خدا آنان را به ایمان مجبور نمی کند و اگر می خواست به نیروی قدرت کاملهٔ خود چنان می کرد.

شرح آیات:

اشاره

واقعیت زندگی و حقیقت آخرت

[۳۲]

آیا می توانیم برای زندگی دنیا یک هدف معقول و خردمندانه جستجو کنیم؟هر گاه نگوییم که زندگی در این دنیا مقدمهٔ ۳/ حیات اخروی است؟ به طور کلی آیا می توانیم برای این زندگی که در هر لحظه ممکن است پایان پذیرد -حتی بدون هشدار قبلی-برنامه ای طرح کرد و نقشه ای کشید؟ اگر زندگی دنیا مقدمهٔ حیات اخروی و دوره ای برای تکامل بشر باشد تا او را برای ورود به بهشت جاودانی آماده سازد،پس هر چه در این نشئه از حیات وجود دارد،هم عقلانی و حکیمانه است و زندگی آن جهانی جاوید خواهد بود،نه زندگی این جهانی ولی این موهبت برای کسانی است که در دنیا راه تقوی و پرهیزگاری در پیش گرفته باشند.

وَ مَا الْحَیٰاةُ الدُّنْیٰا إِلاّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ

و زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و لهو نیست.» بازیچه(لعب)عملی است آگاهانه و دارای هدف ولی هدفش حکیمانه

نیست ولی لهو عملی است ناآگاهانه و بدون هدف.

وَ لَلدّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ

پرهیزگاران را سرای آخرت بهتر است.آیا به عقل در نمی یابید.» عقل حکم می کند که دنیا سرای اقامت نیست و هدف نهایی بشر نمی باشد.

چرا اندوه؟

[۳۳]

دنیا به منزلهٔ جلسهٔ امتحانی است که پرهیزگاران با عنوان«قبولی» از آنجا بیرون می آیند و کارنامهٔ ایمان و پروانهٔ دخول به بهشت را به دست می آورند.

پس برای ستمکارانی که با رسول دشمنی می کردند و پیش از رسول با حق خصومت می ورزیدند و آیات خدا را انکار می کردند و در نتیجه به خود ستم روا می داشتند نباید غمگین بشویم و چرا برای شان غمگین شویم؟ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ می دانیم که سخنشان تو را اندوهگین می سازد.» سخن آنها تکذیب کردن رسالت تو است ولی درنگ کن.

فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ وَ لكِنَّ الظّالِمِينَ بِآياتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ

اینان تنها تو را تکذیب نمی کنند.بلکه ستمکاران سخن خدا را انکار می کنند.» ۳/البته با علم به اینکه آن سخن حق است و راست و درست است.پس دیگر چرا اندوه؟ [۳۴]

پیامبران پیشین برای پیامبر اسلام(ص)نمونه و نمادی نیکو بودند.

آنان بارها تکذیب شدند،و آزار دیدند،ولی صبر کردند تا یاری خداوند برسید و این سنت خداست که در آن دگرگونی نیست،آن سان که در سخن خدا دگرگونی راه نیابد.حکایت و ذکر رسولان پیشین در قرآن برای آن است که همگان از آن پند و عبرت گیرند.

وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّى

أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ

پیامبرانی را هم که پیش از تو بودند تکذیب کردند ولی آنان بر آن تکذیب و آزار صبر کردند تا یاری ما فرا رسیدشان و سخنان خدا را تغییر دهنده ای نیست.» از جمله آن پندها و عبرتها یکی این است که چون پیامبر در برابر سختیها قرار می گرفت و مورد آزار واقع می شد و صبر می کرد،خداوند او را قرین ظفر می نمود و یاری اش می کرد.

وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ و هر آینه پاره ای از اخبار پیامبران بر تو نازل شده است.» [۳۵]

رسول،هنگامی که ظالمان انکارش می کنند و آیات خدا را دروغ می انگارند در حالی که می دانند که نه رسول دروغگو است و نه آیات حق دروغ، چه باید بکند؟آیا به گونه خارق العاده در زمین نقبی کند یا نردبان بگذارد و به آسمان فرا رود و از آنجا برایشان معجزه ای بیاورد؟آیا این آیات که از سوی خدا نازل شده برای آنان اگر می خواستند به خدا و رسول او ایمان بیاورند،کافی نبود؟ وَ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ و اگر اعراض کردن آنها بر تو گران است.» یعنی تحمل آن بر تو دشوار است، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ خواهی نقبی در زمین بجوی یا نردبانی بر آسمان بنه تا معجزه ای برایشان بیاوری.» یعنی راهی در زیر زمین بجوی یا فراز آسمان.برای دست یافتن به معجزه ای تا سبب ایمانشان گردد.اگر توانی چنین عملی را انجام دهی انجام ده ولی آیا در آن سودی هست؟ ۳/ آری برای ایمان آوردن اینان تنها یک راه وجود دارد و آن هم این که پروردگارشان آنان را به راه راست مجبور کند.ولی آیا خداوند چنین خواهد کرد؟ نه،هرگز.زیرا او اگر می خواست با همهٔ مردم روی زمین چنین می کرد.

ص :۵۱

وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْجٰاهِلِينَ

اگر خدای بخواهد همه را به راه راست می برد،پس از نادانان مباش.» یعنی کسانی که در صدد تحقق چیزی هستند بر خلاف سنت و حکمت پروردگار و نظامی که برای جهان معین کرده.تو باید در محدودهٔ این سنتها و قوانین و نظامات حاکم بر جهان حرکت کنی.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۶ تا ۳۹]

اشاره

إِنَّمٰا يَسْتَجِيبُ اَلَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَ اَلْمَوْتىٰ يَبْعَثُهُمُ اَللّٰهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶) وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اَللّٰهَ قٰادِرٌ عَلىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۳۷) وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ طٰائِرٍ يَطِيرُ بِجَنٰاحَيْهِ إِلاّٰ أُمَمٌ أَمْثٰالُكُمْ مٰا فَرَّطْنٰا فِي اَلْكِتٰابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۳۸) وَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي اَلظُّلُمٰاتِ مَنْ يَشَأِ اَللّٰهُ يُضْلِلْهُ وَ مَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۹)

۳/

شنیدن و پذیرفتن،نشنیدن و گمراه شدن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون سفینه ای در کشاکش امواج بشکند،هر چه امواج خروشان تر شوند سفینه بیشتر در هم شکند و قلب آدمی چون بمیرد هر دلیل و برهان که بیاوری دلمرده را فایدت نبخشد.می بینی که کافران هر بار خواستار آیات و معجزات بیشتری

هستند.مسئله این نیست که خدای تعالی باز هم و باز هم آیات و معجزاتی فرستد، مسئله این است که فهم ایشان از کار باز مانده و درک حقایق نمی کنند.یک نظر از سر عبرت به زندگی و آنچه در عرصه آن وجود دارند،حتی یک حشره یا یک پرنده -فرق نمی کند-دلیل عظمت آفریننده است.زیرا هر چه هست بر اساس یک نظام اجتماعی معین حرکت می کند و به خدای تعالی می رسد ولی آیا این نشانه های عظمت برای اینان که توان تعبیر از دست داده اند کافی است؟ اینان کران و لالانند.در ظلمات نادانی می زیند،خداوند نعمت علم و هدایت را از آنان باز گرفته است،زیرا خود آن را پس زده اند.در صحرای ضلالت سرگردانند.اما صالحان،خداوند آنان را به صراط مستقیم راه نموده است و این راه برای رسیدن به اهداف والایشان کوتاهترین راه است.

۳/

شرح آیات:

اشاره

هنگامی که آمادگی پذیرش از میان می رود

[۳۶]

خداوند به همهٔ بندگانش فهم داده،همه را گوش داده ولی تنها بعضی از آنها هستند که با گوش خود می شنوند،یعنی از گوش خود سود می برند.زیرا می خواهند که سود برند و در هنگامی که آدمی ندای پروردگارش را می شنود که او را به خیر می خواند به ندای او پاسخ می دهد و به هر چه فرمانش داده عمل می کند.

ولی هنگامی که دل می میرد و اراده سست می گردد و آلت شنوایی از کار می افتد در چنین حالی دیگر امیدی به هدایت او نیست.مگر زمانی که خداوند بخواهد آنهم با خرق قوانین حاکم بر طبیعت.اکنون این سؤال پیش می آید که خداوند این کار را در همین دنیا خواهد کرد؟نه،هدایت مردم به این صورت در آخرت است.آن گاه که همگان را گرد آورد تا به حسابشان برسد و در چنان حالتی هدایت را سودی نیست.

إِنَّمٰا یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتیٰ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ

هر آینه تنها آنان که می شنوند می پذیرند و مردگان را خدا زنده می کند و سپس همه به نزد او باز گردانده می شوند.»

کفار پیوسته معجزه های بیشتر خواهند و خدا قادر است که خواست آنان را اجابت کند ولی در شرایطی که فاقد توان پذیرش آن باشند از آن معجزه ها آنان را چه سود حاصل شود؟ وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّهَ قادِرٌ عَلى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً و گفتند چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نشده؟بگو خدا قادر است که معجزه ای فرو فرستد.» هم چنان که پیش از این همه معجزه هایی فرستاد.مسئله در کم و بیش معجزات نیست،مسئله در علم و معرفت به آنهاست اگر کسی را دیده نابینا باشد،آیا افزون شدن چراغها در او تأثیری دارد؟ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ولی بیشترشان نمی دانند.» [۳۸]

دلیل این امر که فراوانی معجزات سبب عبرت نمی شود،بلکه علم و ادراک حقایقی که ورای آنهاست عبرت انگیز است...این است که در این جهان موجودات زنده ای هستند که اگر در زندگی آنها به دقّت بنگری می بینی که آنها نیز امتهایی هستند مثل بشر.دارای نظامات و علایق و اهداف.سپس آنها هم همانند افراد بشر در روز حشر گرد می آیند،آیا این نشانه ها و آیات عظیم بسنده نیست؟ولی اندکی از مردم حقایق این آیات را درمی یابند /۳ از این رو پروردگار ما می گوید:

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ

هیچ جنبنده ای در روی زمین نیست.» یعنی هیچ موجود زندهٔ متحرکی که کوچکترین آنها مورچه است و بزرگترین آنها فیل و نهنگ و بزرگتر از آن.

وَ لا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ

هیچ پرنده ای با بالهای خود در هوا نمی پرد.» یعنی پرندگان هوا«با بالهای خود در هوا نمی پرد»آورد تا دلیل به عموم باشد،همانطور که دربارهٔ جنبدگان«در زمین»را افزود.

إِلاّ أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ

مگر آن که چون شما امتهایی هستند.» مگر این که چون شما افراد بشر امتهایی هستند دارای نظامات و قوانین و

فرمانروا و فرمانبر.

مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْءٍ

و ما در این کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم.» کتاب،کتاب خداست.خداوند در سخن خود مبالغه نمی کند،کلام او تعبیر دقیقی است از حق بدون زیادت.زیرا خداوند خود حق را آفریده و حدود آن را بسی بیشتر از هر بشری می داند،هر چند درجت فهم بشری عظیم و پهنه اش گسترده باشد.این امتها بر پایهٔ نظام قدرت خداوندی در این دنیا در عمل و حرکت اند،اما در آخرت:

ثُمَّ إِلیٰ رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ

سپس همه در نزد پروردگارشان گرد می آیند.»

تکذیب کنندگان در تاریکیها هستند

[۳۹]

این آیات و نشانه ها در سراسر عالم پراکنده اند،پس چه کسی آنها را تکذیب می کند؟ آنها تکذیب می کنند که در زندگی قدرت ادراک خویش از دست داده اند، کرانند و لالها هستند و در ظلمتی که هیچ چیز در آن دیده نمی شود،زندگی می کنند.

۳/

وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا صُمٌّ وَ بُکْمٌ فِی الظُّلُمٰاتِ

آنان که آیات ما را تکذیب کرده اند،کرانند و لالانند و در تاریکیهایند.» تاریکیها در این آیه نادانی است و بی پروایی و شهوات است.هر یک از اینها حجابی است میان انسان و حقیقت.خدای سبحان آدمی را به نور هدایت بهره مند ساخته و محال است که انسان بدون آن نور به هدایت رسد.

مَنْ یَشَأِ اللّٰهُ یُضْلِلْهُ وَ مَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ

خدا هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد به راه راست اندازد.»

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۰ تا ۴۵]

اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اَللّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ اَلسّاعَةُ أَ غَيْرَ اَللّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۴۰) بَلْ إِيّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ
إِلَيْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ (۴۱) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ اَلضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲) فَلَوْ لا
إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۴۳) فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ
كُلِّ شَيْءٍ حَتّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ (۴۴) فَقُطِعَ دابِرُ اَلْقَوْمِ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِينَ
(۴۵)

معنای واژه ها

۴۲ البأساء و الضراء:بأساء از بأس است به معنای ترس و «ضرّاء»از«ضرر»ساخته شده و شاید بأساء از بؤس به معنای فقر گرفته شده باشد.

یتضرعون:تضرّع به معنای خواری است.

۴۴ مبلسون:کسانی که حسرت شدید دارند و نیز گفته شده مبلس به کسی گفته می شود که دلیلی ندارد.

ص :۵۶

بدین گونه دردها و رنجها پرده های گمراهی را بر می درند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در بحث پیشین آوردیم که در آیات خداوندی نقصی نیست آنچه ناقص است درک ما از آن آیات است و راهبران از آنها به حقیقت.در این بحث،قرآن بیان می کند که بشر را حالا-تی متغیر است.گاه مطلب را می گیرد و با تفکر در آیات خدایی به سوی او راه می یابد.آنچه این توفیق را ارزانی او می دارد یکی این است که در می یابد خلل از سوی جانب خود اوست دیگر آنکه انسانی که به پروردگارش کافر شود خطاکار است.ولی این تغییر حالت چگونه و چه زمانی در انسان پدید می آید؟ تغییر حالت انسان زمانی است که حقیقت بی پرده در برابر او ظاهر می شود و به هنگام مواجهه با شدائد زندگی است.در چنین حالی آدمی خدای خود را می خواند و همهٔ آن شریکان پنداری را از یاد می برد.و اساسا حکمت این که انسان دستخوش بعضی شداید می شود این است که ۳/ از چهرهٔ حقایق پرده برداشته شود و او بار دیگر به فطرت یکتاپرستی خویش بازگردد ولی بسیاری از امتهای سلف دلهایشان سخت شده بود و ضربه های هشدار دهندهٔ شداید را در نمی یافتند.از این رو چون آن درد و رنج پایان می گرفت به همان عادات ناپسند خویش باز می گشتند.در این حال خدای تعالی آنان را برای آزمایش به نعمت و راحت می برد تا همهٔ وجدان و ایمان خود را از دست بدهند آن گاه عذاب ویرانگر در می رسید و رگ حیاتشان را می برید.

ص :۵۷

شرح آیات:

اشاره

از یاد بردن شرکاء

[۴۰]

مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت ای فرزند رسول خدا! مرا به سوی پروردگارم راه بنمای.امام فرمود:ای مرد آیا تا کنون سفر دریا کرده ای؟گفت:آری،امام گفت:آیا پیش آمده که کشتی ات بشکند؟گفت:

آری.پرسید:آیا در آن حال که کشتی ات شکسته بود و از شناگری تو هم کاری ساخته نبود دلت به چیزی گرایش یافت؟مرد گفت:آری،امام فرمود:همان خداست.

در حالات عادی تاریکیهای غفلت و خود پسندی و نادانی گرداگرد فطرت انسانی متراکم می شوند،اما زمانی که واقعا خطری پیش آید در آن تاریکیها رخنه ای پدید می آید و انسان به پروردگارش توسّل می جوید و غفلت و خودپسندی و نادانی را به یک سو می زند.

قُلْ أَ رَأَیْتَکُمْ إِنْ أَتٰاکُمْ عَذٰابُ اللّٰهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السّٰاعَةُ أَ غَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُونَ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ

بگو چه می بینید اگر به شما عذاب خدا فرود آید یا قیامت در رسد-اگر راست می گویید-باز هم جز خدا را می خوانید؟» هر یک از ما با چنین لحظات دشواری مواجه شده ایم که در آن به پروردگارمان روی آورده ایم ولی بعضی از ما پس از رفع آن خطر مدتها فقط از آن خطر یاد می کنیم نه از آن که بدو توسل جسته بودیم.

[۴۱]

آری،انسان در این لحظات صعب خدا را می خواند و خدا دعایش به مقتضای حکمت خود به اجابت می رساند.

۳/

بَلْ إِیّٰاهُ تَدْعُونَ

نه،تنها او را می خوانید.» یعنی خدا را می خوانند فقط،بدون آن که به دیگر کسان یا چیزهایی که شریک او می سازند نظر داشته باشند.

فَیَکْشِفُ مٰا تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِنْ شٰاءَ

و اگر بخواهد آن رنجی را که خدا را

ص :58

به خاطر آن می خوانیـد از میان می برد.» چون خـدا را می خوانیـد و دست توسّل به سوی او دراز می کنیـد تا به هدفی که در نظر دارید برسید،خداوند به مقتضای حکمت خود شما را نجات می دهد و این دلیل بر این است که دعاء به طور حتم مؤثر در ارادهٔ خداوندی نیست بلکه خدا از روی رحمت خود و به مقتضای حکمت خود آنچه می خواهد می کند.

وَ تَنْسَوْنَ مٰا تُشْرِکُونَ

و شما شریکی را که برای او ساخته اید از یاد می برید.» این شریکان چیستند؟هواهای نفسانی و قوای شریرهٔ مادی از جملهٔ این شریکاننـد.انسان هواهـای نفسـانی را می پرسـتد،بنـدهٔ امیـال خویش است،میـل به راحت و آسـایش،میـل به جنس،میـل به عمر ابد.می پندارد نیروهای طاغوت می تواند او را به این شهوات و امیالش برساند.

از ایـن رو بـه پرسـتش ایـن قـوی می پردازد و برای آنهـا نمادهـا و سـمبلهایی چـون بتـان و شـبه بتـان می سـازد.در آیـه«و ما تشـرکون»آمـده.«مـا»به معنی آنچه یا چیزی که و این دلالت بر این دارد که این شـریکان از حلیـهٔ عقل عاری هسـتند.به عبارت دیگر از اشـیائند نه از اشخاص.همه اینها دامنه شان به عرصهٔ شهوات بشر کشیده می شود.بشر در برابر این شهوات خاضع است و خاضع در برابر کسانی که او را به این شـهوات می رسانند.می پندارد که این کسان به حال او سودمند هستند و او را نگه می دارند و خواسـتهای او را بر می آورند ولی هنگامی حوادث بر او بگذرد و دیدهٔ خودش بینا گردد،دریابد که هیچ یک از اینها را به حال او فایـدتی نیست.آفریننـدهٔ بشـر و مقـدّر و مدبر امور او همان کسـی است که به هنگام سـختی بدو روی می آورد و چـاره گر گرفتاریهـا و دردهای اوست.در این حال همـهٔ آن نمادها را به فراموشـی می سپارد.توبه می کنـد و به درگاه خـدای سبحان روی می نهند.

حکمت شداید

۳/از شداید و آلامی که گریبانگیر بشر می شوند این فایده حاصل می شود که

چشمش را به روی حقایق می گشایند.مثلا حکمت در احساس گرسنگی به طلب غذا برخاستن است و این که آن غذا را از کجا و چگونه به دست آورد.جستجو و حرکت ابواب معرفت را به روی تو می گشاید یعنی اگر انسان احساس گرسنگی نمی کرد،بخش بزرگی از زندگی را نمی شناخت نه از کشتش خبر بود نه از آبیاری و درو،نه از صید و دامپروری.هر چه بشر راه به دست آوردن غذا برایش آسانتر باشد معرفتش از زندگی کمتر است.درد و رنج سبب می شوند که زندگی را عمیقتر از آنچه می شناخته ای بشناسی زیرا مثلا تو نمی دانسته ای که کبد و کلیه یا حتی قلب تو در کجا هستند و چه وضعی دارند اما چون این عضو یا آن عضو دردناک شد نه تنها به وجود چنین عضوی آگاه می شوی بلکه به اهمیت آن بیش از بیش پی می بری.

دلبستگی بیمار به زندگی بیشتر است و بهتر اهمیت آن را احساس می کند.

سختیها در زندگی ما نقاط ضعف انسان را می نمایانند،چه در یک فرد و چه در یک ملت.مثلاـ ملتی که در یک پیکار شکست می خورد به عیوب خود یعنی به نقاط ضعف خود بهتر واقف می گردد.

به همین سبب قرآن به ما یادآور می شود که هدف از مبتلاـ شدن انسان به مشکلات همان هدف از برانگیختن رسالتها و پیامبرهاست و هدف از رسالت آگاه کردن انسان است نسبت به حقیقت مطلق عبودیت و بندگی که آدمی با آن می زید، عبودیتی که در حقیقت صلاح آدمی و قدرت او و سرباز زدن اوست در برابر جبت و طاغوت،و این همان هدف از مشکلات است.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ

هر آینه بر امتهایی که پیش از تو بودند پیامبرانی فرستادیم و آنان را به سختیها و آفتها دچار کردیم.» و این سختیها و آفتها ستمی بود که از مردم به بعضی از آنان می رسید.

«ضراء»یا آفتها،شدایدی است که منبع آنها خشم طبیعت است.خداوند پس از ارسال رسولان آن امتها را گرفتار آن می کرد /۳ زیرا دیگر این اقوام نمی توانستند یا نمی خواستند که از پیامبران منتفع شوند اما هدف چه بود؟

لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ

تا مگر زاری کنند.» [۴۳]

با آن که خداونـد ایشان را به عـذاب خود مبتلی نمود ولی از آنجا که قساوت بر دلهایشان چیره شده بود پند نگرفتند و پس از قهر خدا باز به همان اعمال و عادات پیشین باز گشتند.

فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا

پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنها رسید زاری نکردند.» یعنی چرا دلهاشان نرمی نگرفت و به حال عادی خود باز نگردید و دور از غرور و خودخواهی،از هشدار خدایی،تنبه حاصل ننمود.

وَ لٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ

زیرا قساوت دلهایشـان را فرا گرفتـه.» یکی از علـل ایـن سـخت دلی ایـن بـود که همه به خـود پرداخته بودنـد و به حق تـوجه نداشتند.وقتی که نقطهٔ مرکزی در حیات انسان،ذات او باشد این خود محوری،سبب می شود که راه تکامل بر او بسته شود.زیرا هر کاری که انجام می دهـد چون سرچشـمهٔ آن کار خود اوست در نظرش عاری از خطا می آید بنا بر این همهٔ عادات ناپسـند خود را حفظ می کند و در صدد تکمیل نقصهای خود بر نمی آید.

وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته بود.» اما بر هر بشری لازم است که به این نکته توجه داشته باشد که اعمال ناپسند نه جزئی از ذات اوسـت و نه ۳/ جزئی از ذات او خواهـد شـد.حتّی اگر این اعمـال از او صادر شود.انسان خود به بهترین وجهی و نیکـوترین شـکل و شـمایلی آفریـده شـده پس اعمـال ناپسـند او از سـوی شـیطان و بـه وسوسـهٔ شـیطان اسـت و اوست که این ناپسندیها را در چشم او پسندیده می نماید.

نشانه های عذاب

[۴۴]

خداونـد حجت خویش بر مردم تمـام کرد و برایشان رسولان فرسـتاد و آنان را به سـختیها و گرفتاری دچار نمود تا مگر چشـم دلشان گشوده گردد ولی آنها

هم چنـان در انکار خود باقی ماندنـد.اکنون ساعت عـذاب فرا رسـیده.خداوند چگونه عـذابشان می کنـد؟ خداونـد،برای انتقام مقـدمتی قرار می دهـد بـدین گونه که درهـای رزق به رویشـان می گشایـد،در این هنگـام که از نعمتهایی که ارزانیشان کرده کاملاـ سیر می شونـد انـدک ایمـان از دلشـان رخت برمی بنـدد،آن سان که دیگر حتی ذرّه ای از ایمان هم در اعماق دلشان باقی نماند در این حال به ناگاه عذاب خدا در می رسد.

فَلَمّا نَسُوا مّا ذُکِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَیْهِمْ أَبْوابَ کُلِّ شَیْءٍ

چون همـهٔ انـدرزهایی را که به آنـان داده شـده بود فراموش کردنـد،همـهٔ درها را به رویشان گشودیم.» اینان می پنداشـتند که آنچه به ایشـان می دهنـد خیر آنهـاست و حال آن که خیرشان نبود،برایشان شـری عظیم بود.یک سو طعامهای لذیـذ،یک سـو تمتع از اعمـال جنسـی و یـک سو شـهرت و نـام و آوازه.این مردم به چیزی که نام دین یا و جـدان یا قانون داشـته باشـد اعتقاد ندارنـد.تنها تمتعـات بی قیـد و شـرط زنـد گی را ارج می نهنـد و در هر چه لذیـذ است اسـراف می کننـد،حـال پـاک باشـد یا ناپاک،در اعمال جنسـی از حد می گذرند،مشـروع باشد یا نامشـروع،در تظاهر به صـلاح یا فساد راه افراط می پیمایند ولی این تمتعـات تـا کی بر دوامنـد و توانایی بشـر در برابر آنها تا چه و پایه است.مسـلم است روزگاری خواهـد رسـید که بشـر توانایی طبیعی خود را از دست خواهـد داد.قوایش روی در تراجع خواهنـد نهـاد،و این همان است که از آن به مرحلـهٔ اشـباع تعبیر می کنیم و پس از آن سقوط ناگهانی است.

حَتّی إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ

تا از آنچه یافته بودند شادمان گشتند پس به ناگاه فرو گرفتیمشان و همگان نومید گردیدند.» این سقوط ناگهانی نتیجهٔ اسراف است ولی /۳ آن که مست بادهٔ غرور است آن را در نمی یابـد،از این رو قرآن کریم می گوید:همگان نومید گردیدند.زیرا در تاریکی زیسته بودند.

مثل یک ملت،مثل جوانی است که در خوردن و آشامیدن و شهوترانی و مردم آزاری و فساد اسراف می کند و این اسرافکاری تا چندی ادامه دارد یا تا زمانی که دریابد که آنچه لذایذ دنیوی است در دسترس اوست ولی نمی داند به چه بیماریهایی گرفتار آمده چه سان آن مظلومان چون ابری تیره بر سر او خیمه زده و چگونه پیشتازان حق به سوی او در حرکت اند و به او نزدیک می شوند.در یک لحظهٔ سیاه،شاید هنگامی که بساط شراب گسترده و از طعامهای خوشمزه و گوارا لذت می برد و در کنار او دختران و پسران جوان نشسته اند و او در عین خوشحالی و سیری است ناگهان مأموران به خانه او بریزند و او زمانی به خود می آید که در ظلمات زندانها باشد و مردم لعنتش می کنند و چون طناب دار بر گردنش جای گیرد کس غم او نمی خورد و بر او دل نمی سوزاند.

ملتی هم که از دین و اخلاق شانه خالی کند و دست به ستم و آزار گشاید و در هر چیزی اسراف روا دارد،احساس غرور و برتری می کند ولی در یک لحظه دشمن بر او می تازد و درهمش می کوبد و شرنگ جانگزای شکست به کامش می ریزد.

[۴۵]

چون این کشاکش پایان گیرد و غبار معرکه فرو نشیند امتی را که روزگاری گوش سیادت می کوفت ببینیم که طبل رحیل می نوازد و از او جز نامی زشت باقی نخواهد ماند.

فَقُطِعَ دٰابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

پس، سپاس پروردگار جهانیان را که ریشهٔ ستمکاران بر کنده شد.» این سپاس از زبان مردم است به هنگامی که می نگرند که آن کابوس از سرشان رفته است و خدا را سپاس می گویند زیرا می بینند فضل و رحمت خویش شامل حالشان گردانید و شبح نابکار ستم و فساد از آن دور گردانید.

اگر رحمت خداوند نبود و این سنت حکیمانه در جوامع بشری جاری نمی گردید مردم تا ابد در زیر یوغ طاغوتان باقی می ماندند.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۶ تا ۵۰]

اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اَللّٰهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصٰارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلىٰ قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ اَلْآيٰاتِ ثُمَّ هُمْ
يَصْدِفُونَ (۴۶) قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتٰاكُمْ عَذٰابُ اَللّٰهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلظّٰالِمُونَ (۴۷) وَ مٰا نُرْسِلُ اَلْمُرْسَلِينَ إِلاّٰ
مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) وَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا يَمَسُّهُمُ اَلْعَذٰابُ بِمٰا كٰانُوا
يَفْسُقُونَ (۴۹) قُلْ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزٰائِنُ اَللّٰهِ وَ لاٰ أَعْلَمُ اَلْغَيْبَ وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ
يَسْتَوِي اَلْأَعْمىٰ وَ اَلْبَصِيرُ أَ فَلاٰ تَتَفَكَّرُونَ (۵۰)

معنای واژه ها

۴۶ یصدفون:به معنای انحراف از چیزی است و صدف و صدفه به معنای طرف و ناحیه است و صدف به هر بنای بلندی گفته می شود.

ص: ۶۴

آیا نابینا و بینا برابرند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدای سبحان حیات را بیافرید و در آن تاریکی و روشنایی و عذاب و آمرزش و بدبختی و آسودگی نهاد و بشر را مشعل عقل ارزانی داشت تا به راه روشنایی و آمرزش و آسودگی قدم گذارد.خداوند می توانست نعمت عقل از آدمی بستاند و او را در عرصهٔ حیات سرگشته دارد،هم چنان که می توانست بر او عذاب بچشاند بی آن که او را امکان دفاع دهد.

ولی خداوند به سبب رحمت واسعهٔ خود به نعمت عقل بسنده نکرد،بلکه پیامبران بشارت دهنده و بیم دهنده را نیز بفرستاد و وعده داد که هر که ایمان آورد، از مصیبتهای زندگی در امان است و هر که ایمان نیاورد،عذاب خدا به او خواهد رسید و روح او را از الم و وحشت خواهد انباشت.

در اینجا وظایف پیامبران به پایان می رسد.زیرا آنان نیامده اند که از مردم تعهد بستانند،یا آنها را به زور به پیروی حق وادارند،یا درهای خیر به رویشان بگشایند،بلکه آمده اند تا بشر را بصیرت سالم دهند و یاریش کنند تا چهره حقایق را بهتر بنگرد.و از آن پس هر کس مسئول خود است.رابطه این بحث با بحث گذشته از این قرار است که تضرع به درگاه خداوند ویژهٔ زمان نزول مصیبت نیست، ۳/ بلکه ما در هر حال و در هر زمان باید به درگاه خداوند تضرع کنیم.

شرح آیات:

اشاره

اسباب هدایت

[۴۶]

دو شرط اساسی لازم است تا به هدف خود دست یابیم.حال هر

ص: ۶۵

هدفی که باشد.

اول:راهی که به هدف ما منتهی می شود،راهی راست و درست باشد.

دوم:برای دیدن این راه از بینایی کافی برخوردار باشیم.خداست که آیینها نهاده و راهها گشوده تا مردم بتوانند به اهداف خود نایل آیند.

و هم اوست که انسان را بصیرت بخشیده که اگر از آن محروم گردد با صخره های کوهستان برخورد خواهد کرد و از گردنه ها فرو خواهد غلتید و نه تنها راه گم خواهد کرد جان نیز بر سر کار خود خواهد نهاد.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللّٰهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصٰارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلىٰ قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ

بگو:آیا می دانید که اگر گوش و چشمان شما را باز ستاند و بر دلهایتان مهر نهد چه خدایی جز اللّٰه آنها را به شما باز می گرداند؟» در آیات قرآن«سمع»به صورت مفرد آمده،چه بسا از این رو که آنچه انسان می شنود به عقل نزدیکتر است و به کلیات و مجردات پیوسته تر.مخصوصا اگر بگوییم که مراد از«سمع»سخنانی است که در پیرامون حقایق از دیگران می شنویم.در حالی که«ابصار»همیشه به صورت جمع آمده و چه بسا از این رو که آنچه انسان می بیند متنوع و مختلف است و نزدیکتر به واقعیات خارجی.

ممکن است آنچه بشر می شنود و به ذهن او منتقل می شود از تجارب و علم دیگران باشد و ممکن است چیزهایی باشد که او خود دریافته یعنی مستقیما از علم و آگاهی اش.این دو منبع آگاهی راه به دل(دماغ)دارند پس اگر خداوند بر دل مهر نهد و در آن بربندد و معیارهای عقلی از آن باز ستاند،برای آدمی چه باقی می ماند؟او قدرت تعقل و احساس را از دست می دهد آری،چیزهایی می شنود، چیزهایی می بیند ولی از آنها به حقایق جدیدی نمی رسد و نمی تواند به یاری آنها /۳ به حقایق و واقعیتهای دیگر برسد.شعلۀ آتش را می بیند بدون آن که بیندیشد که این شعله حکایت از حرارت دارد و حرارت راه احتراق و انبساط است و آن بدون سبب ایجاد نمی شود و آن که این آتش برافروخته حتما دارای هدف و انگیزه هایی بوده است،نه،وی فقط شعله را می بیند و گاه در آن می افتد و می سوزد.چنین است حال

کسی که خدا بر دلش مهر نهاده است در فهم حقایق تا حد معینی پیش می رود ولی راه به پایان نمی برد و هرگز به ریشه های اصلی نمی رسد.فقر را می بیند،بدون آن که آن نظام اقتصادی را که عامل فقر است ببیند،بیماری را می بیند بدون آن که از عدم رعایت بهداشت خبر شود.اوضاع آشفتهٔ اجتماعی را می بیند ولی نمی تواند دریابد که سبب مستقیم و یا غیر مستقیم آن طاغوت است.بدین گونه تا ابد در عذاب باقی می ماند.

اُنْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ

بنگر که آیات خدا را چگونه به شیوه های گوناگون بیان می کنیم.» خداوند آیات را به گونه ای روشن و آشکار بیان می دارد و با وجود این.

ثُمَّ هُمْ یَصْدِفُونَ

باز هم روی برمی تابند.» یعنی پس از گونه گون بیان کردن آیات و تفصیل و توضیح آنها باز هم از آن اعراض می کنند گویی برایشان اهمیت ندارد.

در حالی که اگر اندکی بیندیشند در می یابند که خداوندی که چون کشتیشان بشکند و گرفتار امواج شوند به درگاه او تضرع می کنند همان خداوندی است که در این جهان آنان را از نعمت امن و امان برخوردار ساخته و اگر بخواهد می تواند نعمت از ایشان باز گیرد.و لحظات عمرشان پر از رعب و وحشت سازد.و اگر نظر رحمت خدایی نباشد ممکن است کوچکترین چیزی سبب هلاکتشان شود.پس چرا در اوقاتی که احساس می کنند زندگانی شان به طور عادی می گذرد،به درگاه خداوند تضرع نکنند.

[۴۷]

آیا انسان را دو گونه زیستن است:یکی عادی و یکی استثنایی؟آیا انسان نباید احتمال بدهد که ۳/ ممکن است در هر لحظه ای مرگ فرا رسد یا عذاب یا بیماری و یا فقر بر او چیره گردد.چرا نباید احتمال دهد؟زندگی پر است از این بلاهای ناگهانی.چه بسا لحظاتی در راهند،آکنده از رعب و مرگ.ولی ما برای آنها در برنامهٔ روزمرهٔ خود جایی باز نمی کنیم،یا می دانیم که چه اتفاقی می افتد و نمی توانیم در برابر آن مقاومت کنیم ولی هم چنان دستخوش غرور و خودپسندی باقی

می مانیم.

قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً

بگو:آیا چه می بینید اگر عذاب خدا به ناگاه یا آشکارا بر شما فرود آید.» از کلمهٔ«به ناگاه»معلوم می شود که علم انسان درباره زندگی محدود است و«آشکارا»دال بر این است که قدرت و توانایی انسان هم محدود است.

حتی اگر بلا یا عذاب را آشکارا ببینید یارای آنش نیست که خویشتن از آن برهاند.

هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظّالِمُونَ

آیا جز ستمکاران هلاك می شوند؟» اگر عذاب خدا را به سبب قدرت محدود خود چاره نتوانیم کرد پس چگونه امید امان داشته باشیم؟ قرآن به این سؤال پاسخ می دهد و می گوید که خداوند حکیم است و بدون سبب بندگان خود را عذاب نمی کند،بلکه ستمکاران مشمول عذاب خداوندی قرار می گیرند پس اگر خواهی که از عذاب خدا در امان مانی می توانی،ولی بدان شرط که به راه عدالت بروی از ستم به خود و دیگران بپرهیزی تا ایمنی از عذاب خدا نصیبت شود.

وظایف پیامبران و مردم

[۴۸]

خداوند به طور مستقیم ظالم را عذاب نمی کند،او را نخست به وسیلهٔ رسولان خود هشدار می دهد،ولی بشر در فهم نقش رسولان،دچار خطا می شود و می پندارد که پیامبران آمده اند تا جوابگوی اعمال ایشان باشند یا آنان را به پذیرفتن رهنمودهای خود مجبور سازند یا حتی همهٔ وسایل سعادت را برایشان فراهم سازند، ولی خداوند تعالی این پندار باطل می نماید که:

وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلاّ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ

و ما رسولان را جز برای مژده دادن یا بیم کردن نمی فرستیم.» ۳/ و هدف از فرستادن پیامبران این است که وسایل امان از عذاب خدا را در دلها رشد دهد.

فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ

پس هر کس که ایمان آورد و کار شایسته کند بیمناک و محزون نمی شود.» در آینده بیمی بر آنها نیست و این حاکی از وجود حالت آرامش است در دلهای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح داشته اند.همچنین اینان از اعمال گذشتهٔ خود هم اندوهگین نمی باشند،یعنی در خارج از وجودشان عاملی وجود ندارد که سبب اندوه آنان شود.

[۴۹]

پس از بشارت اینک سخن از هشدار و بیم دادن است.این بیم ویژهٔ کسانی است که آیات خدا را تکذیب می کنند و با وجود آن همه دلایل واضحه که دال بر حقانیت دین است از آن سر بر می تابند.آری سرنوشت اینان عذاب خداست:

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا يَمَسُّهُمُ الْعَذٰابُ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ

و به کسانی که آیات ما را تکذیب کرده اند به کیفر نافرمانیشان عذاب خواهد رسید.» در این آیه سخن از«فسق»هم علاوه بر تکذیب آیات رفته بود زیرا«فسق» به معنی نافرمانی و تجاوز از احکام الهی است و همین امر به تکذیب منتهی می شود.

حکمت در مسئلهٔ نبوت

[۵۰]

هدف از فرستاده شدن پیامبران سلب مسئولیت از مردم نیست و چنان که بعضی پنداشته اند چنین نیست که پیامبران همهٔ مسئولیتها را به گردن خود گیرند.حتی برخی راه افراط پیموده اند و گفته اند که پیامبران مکلّف اند که وسایل سعادت و رفاه مردم را فراهم کنند،چنان که اگر پیامبری مالک زر و سیم نباشد بسا که نبوتش کامل نخواهد بود.ولی قرآن می گوید هدف آمدن پیامبر این است که چشمان افراد بشر را بگشایند آن سان که خود قادر به شناخت راه صحیح خویش باشند،راهی که چون قدم در آن نهند به رستگاری رسند.

۳/

قُلْ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزٰائِنُ اللّٰهِ

بگو به شما نمی گویم که خزاین خدا نزد من است.»

خزاین خدا هم در زمین موجود است و هم در وجود خود انسان.

وَ لاٰ أَعْلَمُ الْغَيْبَ

و علم غیب هم نمی دانم.» مگر به همان قدر که خداوند به حکمت خویش مرا آموخته است و علم برای شما،در اثر آموختن و تزکیهٔ نفس حاصل می شود.

وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ

و نمی گویم که فرشته ای هستم.» تا اعمال خارق العاده بیرون از حدود تبلیغ رسالت از من سرزند و من به نوبهٔ خود محتاج به خوردنی و آشامیدنی هستم و نیز خواهم مرد.

إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ

تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من نازل شده است.» هر چه دارم از سوی خداوند است و این از طریق وحی حاصل شود.پس اگر شما هم از این وحی برخوردار گردید از نیکبختان خواهید شد.من از آنچه بر من وحی شده پیروی می کنم و با چشمان باز راه زندگی را می پیمایم و از سنن حیات که می شناسم پیروی می کنم و در زندگی مردی سعادتمندم.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَ الْبَصِيرُ أَ فَلاٰ تَتَفَكَّرُونَ

بگو آیا نابینا و بینا یکسانند؟چرا نمی اندیشید؟» آری نابینا و بینا برابر نیستند.نعمت بینایی برترین نعمتهاست و هر که بینایی خواهد باید بیندیشد که فکر آینه ای است تابناک.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۱ تا ۵۵]

اشاره

وَ أَنْذِرْ بِهِ اَلَّذِينَ يَخٰافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لاٰ شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱) وَ لاٰ تَطْرُدِ اَلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ اَلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مٰا عَلَيْكَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مٰا مِنْ حِسٰابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ اَلظّٰالِمِينَ (۵۲) وَ كَذٰلِكَ فَتَنّٰا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَ هٰؤُلاٰءِ مَنَّ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنٰا أَ لَيْسَ اَللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشّٰاكِرِينَ (۵۳) وَ إِذٰا جٰاءَكَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيٰاتِنٰا فَقُلْ سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلىٰ نَفْسِهِ اَلرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ تٰابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۴) وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ اَلْآيٰاتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ اَلْمُجْرِمِينَ (۵۵)

حقیقت ایمان و ویژگیهای مؤمنان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چه کسی از پروردگارش پروا دارد و در زمرهٔ صالحان در می آید،آن کس که خوفش متوجه مصدر حقیقی خوف باشد یعنی از خدای یکتا بترسد.آن زمان که انسان یکه و تنها محشور می شود،هیچ یک از دوستان و شفیعانی که برای خود پنداشته بود،برایش سودی نخواهند داشت.

مردمی هستند که گرد آمدند جمعی از مردمان عادی و فقیر برگرد حقیقت سبب شده که روی از حقیقت برتابند.اینان می گویند که این بی سر و پایان را از خود بران تا ما حقیقت را بپذیریم.قرآن،رسول را از راندن این بینوایان منع می کند، زیرا این عمل عملی ستمکارانه است و حساب هر کس مربوط به خود اوست و از حساب دیگری جداست.

خداوند،مردم را در این دنیا به انواع رقابتها می آزماید،از جمله آنان را به وسیلهٔ یکدیگر مورد آزمایش قرار داد.مثلا به هنگامی که مؤمنان شتابان به حق

ص: ۷۱

روی می آورند مستکبرانی که با فقرا عداوت می ورزند با آنان به رقابت برمی خیزند و همین امر را وسیلهٔ عدم ایمان به خدا قرار می دهند ولی بر رسول است که در برابر مؤمنان فروتنی می کند و آنان را به آمرزش وعده دهد.

۳/ در این آیات خدای تعالی به طور وضوح راه و روش مؤمنان را از کافران مشخص می نماید.

شرح آیات:

اشاره

اصحاب رسول

[۵۱]

در جوامع بشری همواره گروهی هستند که از عاقبت کار خود بیمناکند و اینان هستند که دعوت پیامبران را اجابت می کنند.بر پیامبر است که آنان را بجوید و از عواقب ضلالت-بی آن که به وضع طبقاتی یا رنگ پوست و یا موضع فرهنگی آنها توجه داشته باشد،بر حذر دارد.

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لاٰ شَفِيعٌ

آگاه ساز به این کتاب کسانی را که از گرد آمدن بر آستان پروردگارشان هراسناکند که ایشان را جز او هیچ یاوری و شفیعی نیست.» مراد از«یاور»همانهایی هستند که افراد بشر آنها را در دنیا به رهبری و پیشوایی خود برمی گزینند و در سایهٔ آنها می آرامد ولی در آخرت به او سودی نمی رسانند.زیرا در آن جهان هیچ کس نیست که اراده اش را بر خدای سبحان تحمیل کند یا شفیعی وجود ندارد که از کسی شفاعت کند زیرا خداوند حاکم مطلق است.بنا بر این چون رسولان هشدار دادند وظیفهٔ انسان ترس از خداست ولی این ترس به معنی جمود و گریز نیست بلکه هدف آن پرهیزگاری است.

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

باشد که پرهیزگاری پیشه کنند.» پرهیزگاری یک عمل مثبت است برای خلاص از عاقبت سوء،در سرای آخرت.

[۵۲]

مؤمنان در یک حزب متشکل اند و معیار آنها عمل صالح است بدون

توجه به فرقها و امتیازات مادّی.پیامبر با افراد این حزب یک ارتباط تنگاتنگ دارد و هیچ یک از آنان را به هر اسمی که باشد طرد نخواهد کرد.

وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ

و کسانی را که هر بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می خوانند و خواستار خشنودی او هستند،طرد مکن.» ۳/ تا زمانی که روی به خدای خود دارند،خطاهای کوچکی را که مرتکب می شوند چه به علت بی مبالاتی و چه به علت عدم آگاهی از احکام شریعت، خداوند می آمرزد.

مٰا عَلَیْکَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ وَ مٰا مِنْ حِسٰابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ

نه چیزی از حساب آنها بر عهدهٔ تو است و نه چیزی از حساب تو بر عهدهٔ ایشان.» این خطاهای کوچک را در نامهٔ عمل تو ثبت نمی کنند و کسی تو را به گناه آنان بمجرد این که توبه آنان نزدیک بوده ای،باز خواست نخواهد کرد.

فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظّٰالِمِینَ

اگر آنها را طرد کنی در زمرهٔ ستمکاران درآیی.» یعنی طرد کردن این گروه ظلمی است در حق آنان و این امر سبب نمی شود که بعضی از مؤمنان قدیمی یا بعضی از خودپسندان زبان به انتقاد از تو نگشایند یا حتی به این سبب از دین تو روی برنتابند.

حقیقت پیوستگی

[۵۳]

رقابت و همچشمی در میان مردم حتی در امور دینی در فطرت آنان ریشه دارد.مثلا هر گروهی می خواهد به پیامبر نزدیکتر از دیگران باشد این امر حتی سبب می شود که بعضی اصلا از دین فاصله بگیرند.قرآن حکیم می فرماید:

وَ کَذٰلِکَ فَتَنّٰا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا أَ هٰؤُلاٰءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنٰا

همچنین بعضی را به بعضی آزمودیم تا بگویند:آیا از میان ما اینان بودند که خدا به آنها نعمت داد.»

در حالی که آنان از پیش کسوتان در دین نوین بودند.

خداوند در پاسخ این سؤال که لبریز از طغیان و سرکشی است می گوید:

أَ لَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشّٰاكِرِينَ

آیا خدا به سپاسگزاران داناتر نیست؟» آری،خداوند بر ایشان منت گذارد و آنان را به قبول رسالت توفیق داد ولی این امر به علت خاصی بود، ۳/ اینان بیش از دیگران شکرگزار نعمت او بوده اند پس هر فردی که بیشتر شکرگزار باشد و حق رسالت را بهتر ادا کند خداوند هم او را توفیق بیشتر دهد.

[۵۴]

ایمان آوردن مردم عادی و انتساب آنها به مقام رسالت به معنی آن نیست که از گناهانشان اغماض می شود،بلکه از گناهان آنها در روزگارانی که هنوز در جهل و بی خبری به سر می برده اند و پیش از آن که آگاهی و ایمانشان و تربیت دینی آنها به حد کافی برسد،چشم پوشی می شود.ولی در آینده تنها توبه کافی نیست اصلاح نفس نیز ضروری است.

وَ إِذٰا جٰاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيٰاتِنٰا فَقُلْ سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ

چون ایمان آوردگان به آیات ما نزد تو آمدند،بگو:سلام بر شما.» یعنی شما در امان هستید و بیمی بر شما نیست.

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ تٰابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

خدا بر خویش مقرر کرده که شما را رحمت کند.زیرا هر کس از شما از روی نادانی کار بدی کند آن گاه توبه کند و نیکوکار شود بداند که خدا آمرزنده و مهربان است.» این رحمتی است که خدای تعالی بر خویش مقرر کرده و این امن و سلامت که ارزانی داشته بدان سبب است که اسلام به گذشتهٔ هر کس قلم نسخ کشیده و آغاز زندگی هر کس از آن زمانی است آیین نوین را پذیرفته است.

[۵۵]

اسلام عفو عمومی داده و رحمت خداوندی را شامل همگان ساخته در این حال مجرمان معاند مشخص می شوند،زیرا فردی که در خیانت و ظلم استمرار می ورزد و پس از عفو عمومی هم خود را اصلاح نمی کند باید آمادهٔ عقوبت

باشد.

وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ

و اين چنين آيات را به تفصيل بيان می كنيم،تا راه و رسم مجرمان آشكار گردد.» يعنی كسانی كه از روی عمد و اصرار راهی جز راه خدا برگزيده اند آشكار شوند.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آيات ۵۶ تا ۵۸]

اشاره

قُلْ إِنِّی نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ اَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ قُلْ لاٰ أَتَّبِعُ أَهْوٰاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُهْتَدِينَ (۵۶) قُلْ إِنِّی عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ مٰا عِنْدِی مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ اَلْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ يَقُصُّ اَلْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ اَلْفٰاصِلِينَ (۵۷) قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِی مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ اَلْأَمْرُ بَيْنِی وَ بَيْنَكُمْ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِالظّٰالِمِينَ (۵۸)

۳/

نقش رسولان در طريق توحيد

اشاره

رهنمودهايی از آيات:

تا مباد كه رقابتها و همچشميهای شخصی گروهی از مردم را از ايمان به خدا دور دارد در بحث پيش بيان شد كه توجه كردن رسول به مردمی كه به سوی او می شتابند نبايد متأثر از وابستگيهای طبقاتی آنان و امثال اين تعينات باشد،بلكه توجه كردن رسول به مؤمنان تنها و تنها به سبب ايمان آنهاست و بس.در اين آيات

این معنی بیان شده که دعوت به رسالت دعوت به شخص رسول نیست.بلکه دعوت به یک مبدأ است که حتی شخص پیامبر را هم در بر می گیرد چون دیگر افراد.پیامبر از پرستش چیزها یا کسانی که به عنوان شریکان خدا پرستیده می شوند نهی شده بنا بر این اگر از هوا و هوسهای مردم متابعت کند گمراه شده است.و آنچه رسول می آورد از نزد خداست و عقوبتی که دشمنان دین را بدان تهدید می کند،از جانب خداست و عقوبتی که دشمنان دین را بدان تهدید می کند،از جانب خداست.

حاکم،در آن خدایی است که حق را توضیح می دهد و اهل حق را از اهل باطل جدا می کند و این امر تنها منوط به حکم و فرمان قطعی اوست.اما رسول،اگر خود مالک عقوبت بود و انسانی متفوق بر دیگر انسانها بود خود می توانست دشمنانش را گرفتار عقوبت کند؟نه،تنها خداست که حکم می کند و او از هر کس دیگر ظالمان را بهتر می شناسد.

۳/

شرح آیات:

اشاره

پیامبر کیست؟

[۵۶]

پیامبر هم چون مردم دیگر است که خداوند او را از پرستش هر چیز بجز خود منع کرده است.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

بگو مرا منع کرده اند که آن خدایانی را که جز اللّٰه می خوانید پرستش کنم.» نهی از پرستش اینان یعنی سرپیچی از سلطهٔ طاغوتها که در فلان پادشاه ستمگر یا فلان شیخ فاسد قبیله یا فلان رئیس جبّار حزب و امثال اینان تبلور یافته است.

قُلْ لاٰ أَتَّبِعُ أَهْوٰاءَكُمْ

بگو:از هوسهای شما متابعت نمی کنم.» یعنی از طاغوت هم متابعت نخواهم کرد.

قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً

تا مبادا گمراه شوم.» و این گمراهی به هنگامی است که از طاغوت و هر شیطان صفتی دیگر

پیروی نمایم.

وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

و از هدایت یافتگان نباشم.» یعنی هدایت یافتن رسول امری ذاتی نیست.بلکه عامل آن خداوند است و چون رسول-نعوذ باللّه- از خط مستقیم منحرف شود دیگر از در زمرهٔ هدایت یافتگان نباشد.

محدودهٔ حرکت مکتبی

[۵۷]

رسول از کفار متمایز است به این که او را از جانب پروردگارش رهنمودی است آشکار،و لذا راه را نیک می شناسد،در حالی که دیگران نه تنها راه را نمی شناسند بلکه راهی را که رسول پیش پایشان می گذارد انکار می کنند و او را به دروغ نسبت می دهند.

قُلْ إِنِّی عَلیٰ بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّی وَ کَذَّبْتُمْ بِهِ

بگو من از پروردگارم دلیلی روشن دارم و شما آن دلیل را دروغ می خوانید.» /۳ اما عقوبت،از جانب خداست و شما برای آن شتاب می ورزید و حال آن که خداست که حاکم مطلق است و می داند که چه کسی مستحق عقوبت است.

مٰا عِنْدِی مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفٰاصِلِینَ

آنچه بدین شتاب می طلبید به دست من نیست،حکم تنها حکم خداست.حقیقت را بیان می کند و او بهترین داوران است.» خداوند داستانی حقیقی را بیان می کند که شاید معنایش چنین باشد:

خداوند سبحان حقّ کلّی و عمومی بر گونه های حیات یا موضوعات خاص جدا از یکدیگر تقسیم می کند و خداوند(بهترین جدا کننده است)،و شاید معنایش این است که خداوند بهترین است برای پیاده کردن حق بر شخصی معیّن.

برای روشن شدن معنی این آیه می توان مثالی آورد،مثلاـ عدالت یک حقیقت است ولی باید آن را در موضوعات مختلف تطبیق داد.می گوییم عدالت، عقوبت را اقتضا می کند.عقوبت کسی که به دیگری ستم روا می دارد.ولی چه

کسی به دیگری ستم می کند؟این امر نیازمند به داوری است و خداست که می تواند داوری کند که چه کسی مورد ستم واقع شده و چه کسی مرتکب ستم شده است.

[۵۸]

بنا بر این کیفر در اختیار خداست.اوست که حکم را می داند و بهترین کسی است که داوری می کند،در حالی که رسول انسان است که اگر از سوی خدا رسول نمی شد و کیفرهایی را در اختیار داشت که با آن دشمنان را تهدید کند،آن را در کوبیدن دشمنان به کار می بست.حال که او چنین نمی کند دلیل این است که پیامبری است در پیوند با خدا و جز با اجازه خدا نه کاری می کند نه سخنی بر زبان می آورد و بلکه می توان گفت بدون خدا هیچ اختیاری ندارد.

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِی مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الْأَمْرُ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِالظّٰالِمِینَ

بگو:اگر آنچه بدین شتاب می طلبید به دست من بود،میان من و شما کار به پایان می رسید،زیرا خدا به ستمکاران داناتر است.» یعنی اوست که در میان بندگانش داوری می کند و کسانی را که از حدود قانون تجاوز می کنند کیفر می دهد،نه من.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۹ تا ۶۲]

اشاره

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ اَلْغَیْبِ لاٰ یَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلاّٰ یَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّهٍ فِی ظُلُمٰاتِ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ (۵۹) وَ هُوَ اَلَّذِی یَتَوَفّٰاکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیهِ لِیُقْضیٰ أَجَلٌ مُسَمًّی ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) وَ هُوَ اَلْقٰاهِرُ فَوْقَ عِبٰادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَهً حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَکُمُ اَلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنٰا وَ هُمْ لاٰ یُفَرِّطُونَ (۶۱) ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اَللّٰهِ مَوْلاٰهُمُ اَلْحَقِّ أَلاٰ لَهُ اَلْحُکْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ اَلْحٰاسِبِینَ (۶۲)

ص: ۷۸

معنای واژه ها

۶۰ جرحتم:جرح با ابزاری زخم آور حاصل می شود و اجتراح به معنای اکتساب است.

۳/

کلیدهای غیب،میان علم و قدرت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آینده،نزد خداست و کلیدهای درهای بستهٔ آینده هم نزد خداست.اوست که هر طور که مشیتش اقتضا کند آینده را می آفریند و سنتها و قوانین خود بر آن جاری می کند.پس خداست که می داند چه خواهد شد،از امور کلی و امور جزئی، همه در علم خداوند است.از آن برگ که می پژمرد و فرو می افتد تا آن دانه که در دل زمین جای می گیرد،خدا همه را می داند و هر چیزی از مرده و زنده در کتاب مبین یعنی لوح محفوظ مکتوب است و لوح محفوظ علم اوست.

علم خدا محیط بر حیات است.اوست که شب هنگام به هنگام خواب روح آدمی را باز می ستاند و در روز مراقب اعمال اوست و چون پیمانهٔ عمرش لبریز شد او را به سوی خود می برد تا از آنچه در این زندگی کرده است آگاهش سازد.

همانند علم خدا،قدرت او هم محیط بر بندگان است.اگر تو در پناه قدرت او نباشی،قدرتی که بر تو احاطه دارد و از مهالک رهاییت می بخشد گرفتار هزاران

ص :۷۹

مشکل می شوی.اما مرگ دور از قدرت خداوندی حادث نمی شود.فرشتگان خدا هستند که تو را می میرانند ولی خود ۳/ از حدود فرمان الهی بیرون نتوانند شد.تو به سوی خدا باز می گردی و آن خدای که سریعتر از هر حسابگری است به حساب تو رسیدگی می کند.

شرح آیات:

اشاره

مظاهر علم خدا

[۵۹]

برای غیب(یعنی آینده)کلیدهایی است یعنی راههایی که به آن منتهی می شود.این کلیدها در نزد خداست.یعنی در قبضهٔ قدرت او.زیرا خداست که غیب را می گشاید،آن را تحقق می بخشد و می آفریند و او عالم به غیب است نه دیگر مخلوقات او.

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ

کلیدهای غیب نزد اوست،و جز او کسی را از غیب آگاهی نیست.» اگر کلیدهای غیب نزد خداست پس خداست که به حقایق شهود-یعنی آنچه اکنون می گذرد-عالم است،علم پروردگار ما بر عالم شهود احاطه دارد.

وَ يَعْلَمُ مٰا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ

و هر چه را در خشکی و دریاست می داند.» علمی شهودی و محیط.می توان گفت،احاطه به علم شهود یکی از کلیدهای اصلی علم به غیب است و کلید دیگر همان قدرت اوست به مقهور ساختن واقع چنان که در آیه بعد آمده است.ولی چگونه علم به شهود مقدمهٔ گشوده شدن غیب اوست؟ پاسخ این است که علم به میکرب-مثلا-در بدن انسان راه شناخت بیماری است و علم به ویتامین یا آنتی بیوتیک راه شناخت دارو است علم به بیماری و دارو راه سیطره و تسلط بر میکرب است و ساختن آینده و آن غیب است.

وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا

و هیچ برگی از درختی نمی افتد مگر

آنکه از آن آگاه است.» برگی مدت حیاتش سر آمده و فرو می افتد،ولی علم خدا بر این لحظه هم احاطه دارد.لحظهٔ /۳ مرگ و فرو افتادن،آن هم در یک برگ بی اهمیّت.

وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ

و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین.» دانه ای خرد مدفون در زمین،هیچ کس بدان توجه ندارد ولی علم خدا محیط بر آن است.

وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ

و هیچ تری و خشکی.» تر،مانند دانهٔ فعالی که رشد و نمو می کند و خشک مثل همان برگ پژمرده که فرو می افتد.علم خدا به دانه و برگ خشک،کنایه از علم اوست به آغاز هر چیز و به پایان آن،جز آن که علم خدا ثابت است و در کتابی واضح و روشن مکتوب.

إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ

جز آن که در کتاب مبین آمده است.»

نشانه های قدرت خدا:

[۶۰]

خواب چیست و چگونه پدید می آید؟ هنوز هم آگاهی ما در این زمینه ناقص است ولی آنچه مسلم است این است که بخشی از توانایی و حیات خود را به هنگام خواب از دست می دهیم ولی سؤال این است که ما از دست می دهیم یا قدرتی است که او آن را از ما می ستاند.

طبعا آن که نفسها را می میراند یا به تعبیر دیگر جزئی از آنچه را که به انسان ارزانی داشته به هنگام خواب باز می گیرد و چون مرگ فرا رسد همه را باز می ستاند.

زیرا صاحب این قدرت بی پایان بر هر جزء حتی جزئی از حیات غلبه دارد.

وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفّٰاكُمْ بِاللَّيْلِ

و اوست که شما را شب هنگام می میراند.» /۳ منزه است آن خداوند توانایی که زمام طبیعت در کف اوست و هر جا که بخواهد می بردش.

وَ يَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ

و هر چه در روز کرده اید می داند.» هر چه انسان انجام می دهد خدا بدان آگاه است حتی گاه اعمالی که انسان ناخودآگاه انجام می دهد.هم چنان که شب سکون و آرامش است روز تحرک است و تلاش.صبح که دیده می گشایی در می یابی که زندگی از سر گرفته ای و باید برای تحقق اهداف خود قدم در راه نهی.

ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى

آن گاه بامدادان شما را زنده می سازد تا آن هنگام که مدت معین عمرتان به پایان رسد.» گردش شب و روز تا آن مدت معین به پایان رسد هم چنان بر دوام است خواه فرد بخواهد یا نخواهد.و این راه تا رسیدن به آستان خداوندی ادامه دارد.

ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ

سپس بازگشتتان به نزد اوست.» چون مردم به نزد پروردگارشان باز گردند بیدار می شوند،آن سان که خواب آلودگان بیدار شوند و آنچه فرشتگان خداوند از اعمال تو ضبط کرده اند در برابرت خواهند نهاد.

ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و شما را از آنچه کرده اید آگاه می کند.» [۶۱]

پیش از این گفتیم که غیب را دو کلید است.یکی از آنها علم است و دومی قدرت یا قهر.و خدا هم عالم است و هم قاهر.

وَ هُوَ الْقٰاهِرُ فَوْقَ عِبٰادِهِ

اوست قاهری فراتر از بندگانش.» قهر خداوند چون قهر بندگانش به یکدیگر موقّت و محدود نیست.قهر خدا دایمی است و همه گیر و مطلق.بسا عبارت«فراتر از بندگانش»تعبیری از این واقعیت باشد.قهر خداوند امری است بالقوّه نه بالفعل.خدای تعالی در عین قهر رحیم است.بنا بر این /۳ قهر خود را در هر زمان و برای هر موضوعی اعمال نمی کند از این رو اگر می گفت:«او قهر کنندۀ بندگان خود است»یعنی فراتر(فوق)را نمی افزود معنی ناقص بود.همانا قهر خداوند قهری بالفعل نیست و گاه قهری فقط بالقوه است.دلیل این امر در این معنی نهفته است که برای حفاظت بشر نگهبانانی

مقرر کرده.

وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَهً

و نگهبانانی بر شما می گمارد.» قشری که فضا را احاطه کرده تا اشعهٔ کیهانی بر ما نتابد و کوه هایی که بر روی زمین آفریده تا زمین را از لرزش باز دارند و دریاهای پهناوری که گازهای موذی را جذب می کنند همه رسولان پروردگارند،برای حفاظت بندگانش.غده هایی که در جسم بشر هستند و سبب توازن آن می شوند و مواد را در بدن توزیع می کنند و مدافعانی که در درون جسم آدمی به کار مشغولند چون گلبولهای سفید و صدها دستگاه دقیق دیگر که در سلامت جسم انسان به کار گرفته می شوند،همه و همه نگهبانان خدایی هستند.

ولی حفاظت و مواظبت از انسان به این امور که برشمردیم منحصر نیست.

هزارها حادثه است که زندگی انسان را به خطر می اندازند که حتی یکی از آنها کافی است که به حیات او پایان دهند.گاه انسان از بلندی می افتد یا در راه پایش لیز می خورد،و بر زمین می غلطد،یا ناگهان سنگی سرگردان به شقیقه اش می خورد،گاه اتوموبیلش از روی برف سر می خورد و به راست یا چپ منحرف می شود تا به اتوموبیل دیگری بزند و گاه نزدیک است که به کوه بخورد یا در دره ای ژرف سرنگون شود،در همه این حوادث احتمال هلاکت هست ولی خدایی هست که تو را در پناه لطف خود دارد و از هلاکت می رهاندت.آری،نگهبانانی از سوی خداوند گرداگرد تو را گرفته اند و نجاتت می دهند و از مرگت می رهانند ولی تا کی؟ تا آن زمان که پیمانهٔ عمرت لبریز شده باشد،و چون لبریز شد آن گاه آن نگهبانان خود جانت را می ستانند.

حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا یُفَرِّطُونَ

تا چون یکی از شما را مرگ فرا رسد فرستادگان ما بی هیچ کوتاهی و شکستی جان او بگیرند.» ۳/ سؤالی که به ذهن می آید این است که آیا آن نگهبانان خطا نمی کنند؟و در کار خود ابراز قصور و شکست نمی کنند؟آیا چنان نیست که جان کسی را پیش از

موعد مرگش بستانند؟آنجا که می فرماید:«بی هیچ کوتاهی و شکستی»به ما پاسخ می دهد که نه،هرگز خطا و تقصیری صورت نخواهد گرفت.

خدا همان است که حافظان خود را می فرستد و به قابض ارواح می سپارد.

پس آقای حقیقی انسان کیست؟و رهبر و یاور که؟آیا جز خداست؟! [۶۲]

چون جان ما بستانند ما به آستان پروردگارمان می رویم تا ما را به بازخواست اعمالی کشد،که در این چند روزه معدود زندگی به جای آورده ایم.

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللّٰهِ مَوْلاٰهُمُ الْحَقِّ أَلاٰ لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحٰاسِبِينَ

سپس به نزد خدا،مولای حقیقی خویش باز گردانده شوند بدان که حکم حکم اوست و او سریعترین حسابگران است.» یعنی سریعتر است از هر قاضی و داوری که به حق قضاوت می کند.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۳ تا ۶۵]

اشاره

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمٰاتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً لَئِنْ أَنْجٰانٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلشّٰاكِرِينَ (۶۳) قُلِ اَللّٰهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهٰا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۶۴) قُلْ هُوَ اَلْقٰادِرُ عَلىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذٰاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ اَلْآيٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵)

معنای واژه ها

۶۳ تضرعا:با اعلان خواری و ذلّت.

خفیه:دعای پنهانی.

۶۵ یلبسکم:«لبست علیهم الامر البسه»،هنگامی گفته

ص: ۸۴

می شود که مسأله ای را برای کسی روشن نکنم و بخشهای مختلف آن را با هم در آمیزم و نیز گفته می شود:

«لبست الثوب البسه»،و لبس عبارت است از درهم آمیختگی کار و سخن و«لا بست الامر»یعنی کار را برای او درهم آمیختم.

شیعا:گروه گروه.

۳/

به هنگام لحظات خطر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس پیش گفتیم که قرآن جوانب قدرت و سلطهٔ خداوند را بر جهان و بشر بیان کرده تا بر معرفت انسان بر پروردگارش و دوستی او بیفزاید و او را به خدای نزدیکتر کند و آزادانه به حقیقت ولایت خداوندی که نشانه های آن در همهٔ جهان و در نفوس ما پراکنده است معترف گردد.

این آیات هم که در این بخش عنوان شده همین موضوع را از زاویه دیگری پی می گیرد.بدین معنی که هنگامی که پردهٔ کبر و غفلت از مقابل دیدگان ما به کنار رود خطر را احساس می کنیم و در این هنگام به حقیقت نزدیکتر می شویم.

ولی چه وقت به امنیت و امان مطلق می رسیم.آیا نه چنین است که در لحظهٔ ایمنی،خوف بر ما چیره می گردد که مباد خطر باز آید؟آیا نه چنین است که همان خداوندی که به هنگام بروز خطر-یعنی آن گاه که ظلمت دریا و خشکی ما را در برگرفته-او را از روی تضرّع و ترس بدون شایبهٔ ریا می خوانیم قادر است از فراز سر ما از زیر پاهای ما ما را گرفتار عذاب کند یا حتی به دست یکی از افراد

همنوعمان ما را گرفتار رنـج سازد؟اگر چنین است،چرا تنها در اوقات محنت و اندوه به درگاه او روی می آوریم و در لحظات شادمانی و امن و راحت از او یاد نمی کنیم؟ ۳/ آری،شناخت این حقیقت نیازمند فهم و معرفت عمیق به حقیقت است.

شرح آیات:

اشاره

با خدا

[۶۳]

در جاده ای که از بیابانی خشک می گـذشت،اتوموبیل ما با اتوموبیل دیگری تصادم کرد،نصف شب بود و هوا ابری،چنان که حتی از سـتاره ای هم انـدک فروغی نمی تابیـد.برادرم دسـتش قطع شـد و خونریزی شدیـد بود.چنـد نفر از ما برای بند آوردن خون تلاش می کردیم چند نفر هم چشم به تاریکی دوخته بودند شاید اتوموبیلی از راه برسد و ما را کمک کند.ولی کاری از ما ساخته نبود،خون بنـد نمی آمد،اتوموبیلی هم در جاده پیدا نبود.نفسـها را در سـینه ها حبس کرده بودیم و از ترس و نومیدی آهسته سخن می گفتیم.در همان حال دلهایمان به فضای دیگری متوجه شد،به عالم دیگر،به خدای قادر متعال تا مگر مدد کند و از عالم غیب اتوموبیلی به سوی ما بفرستد و یا راهی پیش ما نهد تا مگر خونی که از دست برادرم می ریخت پایان پذیرد.

ناگاه صـدایی بلنـد شد،ریسـمان،ریسـمان.صدای مجروح بود که از همراهانش یک تکه ریسـمان می خواست.ریسـمان را پیدا کردیم و به او دادیم زخم را از بالا محکم بست و خون بند آمد.سـر بالا کردیم در پشت تپه کمی آسـمان روشن شد و پس از زمانی اتوموبیلی رسید مجروحمان را با عجله سوار کردیم و به نزدیکترین مراکز سوانح رسانیدیم و بحران پایان یافت.

بعدا معلوم شد که یک خبر اشـتباه سـبب شده بود که اتوموبیل امدادگران به سرعت به منطقه حرکت کند و اگر آن تلفن نبود اتوموبیل به طرف ما نمی آمد.

در واقع اگر یک دست غیبی آن را به سوی ما نمی راند،تصور کنید که سرنوشت ما چه

ص :۸۶

می شد.ما خدا را در دل می خواندیم که ای پروردگار ما رنج ما به پایان بر،که اگر چنین کنی ما سپاسگزار درگاه تو خواهیم بود.از گناهان توبه می کنیم،به مردم ستم نمی کنیم و دارایی خود را در راه تو انفاق می کنیم.ای پروردگار،ای آفریدگار،ای خدا.در آن هنگام احساس می کردیم که بندگانی ضعیف هستیم و خود مالک چیزی نیستیم خدای /۳ نیرومند و مهربان مالک هر چیزی است.

البته این داستان عینا برای من اتفاق نیفتاده بود ولی به صورتهای مختلف برای هر یک از ما اتفاق خواهد افتاد.ولی چه زود فراموشش می کنیم.خدای تعالی در این آیه آن را همواره فرایاد ما می دارد.

قُلْ مَنْ یُنَجِّیکُمْ مِنْ ظُلُمٰاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ

بگو:چه کسی شما را از وحشتهای خشکی و دریا می رهاند؟» آن گاه که زورق ماهیگیری در کام امواج جای می گیرد و صیادان را جز به خدای امیدی نیست.

تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً

او را به زاری در نهان می خوانید.» و چون سختی به غایت رسد و مصیبت به حد نهایت به درگاه پروردگارمان می نالیم.

لَئِنْ أَنْجٰانٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّٰاکِرِینَ

که اگر از این مهلکه ما را برهاند ما نیز از سپاسگزاران خواهیم بود.» [۶۴]

قُلِ اللّٰهُ یُنَجِّیکُمْ مِنْهٰا وَ مِنْ کُلِّ کَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِکُونَ بگو:

خداست که شما را از آن مهلکه و از هر اندوهی می رهاند،باز هم بدو شرک می آورید.» کارمان به جایی می رسد که حاضریم رهایی خود را از ورطۀ مهالک به تصادف و اتفاق نسبت دهیم و به خدا نسبت ندهیم.بسا از امدادگران سپاس می گوییم و از بیمارستان و پرستاران حتی از چاقوی جراح و لب به شکر خدا نمی گشاییم،خدایی که نجات دهندۀ حقیقی است،خدایی که به هنگام شدت مصیبت و اندوه بدو توسل جسته بودیم.

ص :۸۷

احتمال بازگشت خطر

[۶۵]

آیا خطر به پایان رسیده...و دیگر گرفتار چنان مشکلی نخواهیم شد آیا ممکن نیست که عذابی از آسمان بر ما فرود آید یا از زمین دامنگیر ما شود؟ مثلا از انفجار آتشفشانی که در نزدیکی ماست در امانیم؟نمی توان تصور کرد که گدازه های خود بر سر ما ریزد و زمین زیر پای ما بلرزد و دهان باز کند و ما را در خود فرو کشد؟ قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ بگو:او قادر بر آن هست که از فراز سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد.» ۳/ در اینجا خطر دیگری است شدیدتر و خطری است که مردم برای یکدیگر دارند آن گاه که آتش اختلافشان زبانه می کشد و جان و مالشان را در کام می کشد.

أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً وَ یُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ

یا شما را گروه گروه درهم افکند و خشم و کین گروهی را به گروه دیگر بچشاند.» جنگها چه شهرها که ویران کرده اند و چه جویهای خون که به راه انداخته اند آیا شده است که طرفین نبرد هر دو از زیر ویرانه های جنگ سالم و شادکام سر برآورند.خداست که می تواند صلح عادلانه را برقرار نماید.یا در دل دو طرف رعب و وحشتی ایجاد کند که یارای حمله و هجوم به دیگری نداشته باشند.

اُنْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ

بنگر که آیات را چگونه گوناگون بیان می کنیم باشد که به فهم دریابند.» خداوند،آیات را آشکارا بیان می کند تا بشر امور را سطحی ننگرد بلکه تا اعماق آن فرو رود و نیک دریابد و در یاد داشته باشد.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۶ تا ۶۹]

اشاره

وَ کَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَ هُوَ اَلْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ (۶۶) لِکُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷) وَ إِذا رَأَیْتَ اَلَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ وَ إِمّا یُنْسِیَنَّکَ اَلشَّیْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ اَلذِّکْری مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِینَ (۶۸) وَ ما عَلَی اَلَّذِینَ یَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ وَ لکِنْ ذِکْری لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ (۶۹)

موضع آدمی در برابر آیات خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن کریم و حکمت آموز پیش از این مجموعه ای از آیـات آورد و در اینجا در باب موضـعگیریهای مردم در باب موافقت و مخالفت با آن آیات سخن می گوید.

کسـانی هسـتند از قوم رسول خـدا که حق را دروغ می پندارنـد ولی پیامبر به این مسـئله توجه نـدارد که آنها قوم او هسـتند اما حق،چون زمان اجرایش فرا رسد مردم خود خواهند دانست که معنی آن چیست و دارای چه اهمیتی است.

برخی از مردم آیـات خـدا را به مسـخره می گیرنـد،به جـای آن که آنها را فرا گیرنـد و به آنها عمل کننـد.از این گروه دوری کردن واجب است که مردمی سـتمکاره انـد.اینان گـاه مردم عوام سـاده دل را بـا تظـاهر به این که بـا حق مخالفت نمی ورزند فریب می دهند.قرآن،در باب چنین کسان می فرماید باید کس با ایشان نشست و برخاست نکند.

برخی هسـتند که به ندای حق پاسخ داده اند و از خدای می ترسند اینان مردمی سعادتمند هستند و خدای تعالی آنان را خواهد آمرزید.

ص :۸۹

شرح آیات:

اشاره

تکذیب و مسئولیت

[۶۶]

انسان را در برابر حق سه گونه موضعگیری است:قبول،رد و بی تفاوتی.در این آیه نظر قرآن به موضعگیری دوم است.و می گوید:

وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

قوم تو،قرآن را دروغ شمردند،در حالی که سخنی است بر حق.بگو:من کارساز شما نیستم.» انسان خود مسئول مستقیم خود است در ردّ یا قبول حق.در واقع علم انسان به مسئولیت خود در برابر اعمال و رفتارش بسیار اتفاق می افتد که او را به موضعگیری سالم و درست یاری دهد.ولی اگر چنان پندارد که می تواند خود را بی تفاوت نشان دهد و مسئولیت خود به گردن این و آن اندازد کم کم به جایی می رسد که به اصل حقیقت بی توجه و بی اعتنا می گردد.

[۶۷]

قرآن،تکذیب کنندگان رسالت را به سرنوشتی شوم که در آینده در انتظار آنهاست تهدید می کند،آن گاه که حق در صورت واقعی خود تجلی می کند.

می گوید،چیزی که خدا از آن خبر می داد،که در آینده تحقق خواهد یافت،اینک تحقق یافته است.در این هنگام انسان در می یابد که در تکذیب حق چقدر زیانمند شده است.پزشک از وجود سلول فاسدی در پای تو خبر می دهد و می گوید:باید در معالجه عجله کنی،ولی تو سخن او دروغ می انگاری،پس بر مرض راه پیشرفت می گشایی و سرطان در مدت معینی در بدن تو منتشر می شود.در این هنگام پی می بری که چه زیان بزرگی در انتظار تو بود،آن روز که هشدار پزشک را دروغ شمردی.چنین است سخن رسولان خدا،آن وعده ها که در آنها هیچ دروغ را راه نیست در روز و ساعت معین تحقق می یابند و در آن هنگام تکذیب کننده به حقیقت امر پی می برد.

لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ

به زودی خواهید دانست که برای هر خبری،زمانی معین است.»

بی ارج شمردن احکام

[۶۸]

موضعگیری دوم در برابر حق موضعگیری بی تفاوتانه است.اینان آیات خدا را بیشتر /۳ برای بحث در پیرامون آنها بدون آن که در برابر آنها احساس مسئولیتی کنند،یا حتی برای تفریح و تفرج خاطر اتّخاذ می کنند.

این گروه از تکذیب کنندگان خطرناکترند زیرا اینان حق را بی ارج می شمرند و آیات را از محتوی حقیقی شان خالی می نمایند و بیشتر دربارهٔ آنها به کشاکش و جدل می پردازند و وقت می گذرانند تا خودی بنمایند یعنی آنچه باید مورد عمل واقع شود،وسیلهٔ تفرج و تفریح می شود.از این رو باید از محافلشان گریخت و در مجادلات پوچ و بی محتوایشان شرکت ننمود و رهایشان کرد تا هم چنان با جدال و کشاکش خود سرگرم باشند.

وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ

و چون ببینی که در آیات ما از روی عناد گفت و گو می کنند، از آنان رویگردان شو تا به سخنی دیگر پردازند.» ولی بسیار اتفاق می افتد به سبب ظاهر عالم نمای اینان مردم فریبشان می خورند و می پندارند که با این روش سفسطه آمیز در جستجوی حقیقت اند.قرآن ما را هشدار می دهد که هرگز از یاد نبریم که از آنان اعراض کنیم.

وَ إِمّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ

اگر شیطان تو را به فراموشی افکند،چون به یادت آمد با آن مردم ستمکاره منشین.» خداوند،این گروه را علی رغم تظاهرشان به جستجوی حقیقت،ستمکاران نامید.زیرا کسی که واقعا در جستجوی حقیقت باشد بدان دست خواهد یافت بدون آن که نیازی به کشاکش و جدل داشته باشد.

موضع درست

[۶۹]

اما کسانی که در برابر حق موضعی درست برگزیده اند:اینان عملا

به نـدای حق پاسـخ داده انـد،یعنی به پرهیزگـاری و محـترم شـمردن آنچه خـدا از آن خـبر داده است.بنـا بر این خـط تقـوی و پرهیزگـاری از نظر کلی سـالمترین خطهـاست، هر چنـد ممکن است شـخص دچـار انحرافهـای سـاده گردد یـا مرتکب بعضـی خطاهای تاکتیکی شود البتّه در عین حرکت در خط کلی.چنین کسان را به سبب خطاهای ساده باز خواست نمی کنند.

وَ مٰا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ

کسانی که پرهیزگاری پیشه کرده انـد به گناه کافران بازخواست نخواهند شد.» ۳/ و هدف وحی نسبت به اینها،رساندن ایشان است به سـطح پرهیزگـاری و بـاقی گذاشـتن آنهـاست در همین سـطح و این کار از طریق تـذکر مسـتمر صورت پـذیرد تا مباد خواب نسیان یا مستی غفلت بر آنان چیره گردد.

وَ لٰكِنْ ذِكْرىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

ولی باید آنان را پند دهند باشد که پرهیزگار شوند.» ۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷۰ تا ۷۳]

اشاره

وَ ذَرِ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمٰا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِيٌّ وَ لاٰ شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاٰ يُؤْخَذْ مِنْهٰا أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمٰا كَسَبُوا لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِيمٌ بِمٰا كٰانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰) قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ يَنْفَعُنٰا وَ لاٰ يَضُرُّنٰا وَ نُرَدُّ عَلىٰ أَعْقٰابِنٰا بَعْدَ إِذْ هَدٰانَا اَللّٰهُ كَالَّذِي اِسْتَهْوَتْهُ اَلشَّيٰاطِينُ فِي اَلْأَرْضِ حَيْرٰانَ لَهُ أَصْحٰابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى اَلْهُدَى اِئْتِنٰا قُلْ إِنَّ هُدَى اَللّٰهِ هُوَ اَلْهُدىٰ وَ أُمِرْنٰا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۷۱) وَ أَنْ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ اِتَّقُوهُ وَ هُوَ اَلَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲) وَ هُوَ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ اَلْحَقُّ وَ لَهُ اَلْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ عٰالِمُ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ وَ هُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْخَبِيرُ (۷۳)

۳/

معنای واژه ها

۷۰ تبسل:مستبسل یعنی تسلیم شونده ای که می داند گریزگاهی ندارد.و«هذا بسل علیک»یعنی این بر تو حرام است.

۷۱ استهوته:او را به پیروی از هوی و هوس واداشت.

حیران:مردّد در کاری که موفق نمی شود به نتیجه ای دست یابد.

۳/

علل حیرت حیرت زدگان و مأیوسان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیش از این گفتیم که وجود آیات و نشانه های خداونـد در عالم وجود و ظهور آنها،برای هـدایت بشـر کفایت نکند.زیرا بشـر هنگـامی از نگریسـتن در آیـات سـود می برد کـه برای ادراک وسایـل سـالم داشـته باشـد.مثلا کسـی کـه دیـن خـود به بـازی گیرد،چگونه می تواند یا تا چه حد می تواند از دین برخوردار گردد؟هیچ.اینان

گرفتار اعمال خود شده اند و حجاب شهوات عقولشان را فرو پوشیده و موعظت و اندرز سودشان نکند.باید اینان را هم چنان به حال خود رها کرد تا جزای خویش ببینند در آن روز که به شرار سوزان جهنم و دیگر عذابهای دوزخ معذب شوند.این پاداش تمتع ایشان است از حرام و انکار ایشان است رسالت رسول اللّه را.

اینان زمانی که جز خدای تعالی برای خود خدای دیگر قایل شوند به حالتی زار و نزار خواهند افتاد.آری،این خدایان دروغی گاه صاحبان مال و خواسته های این جهانی هستند.مثل اینان مثل کسی است که همراه یاران خود می خواهد از صحرایی بگذرد ولی به شیاطین دچار می گردد و عقل و آگاهی خود از دست می دهد.بدون هدف به گرد خود می چرخد.راه راست فرو می هلد و از تسلیم در برابر خدای جهانیان سر بر می تابد و پای به جای پای شیطان می نهد.

۳/

شرح آیات:

اشاره

موضع ما در برابر آنها

[۷۰]

هر انسانی دارای فطرتی پاک است طعام و روابط جنسی و آسایش همه وسایل بقای حیات است،اما هدف حیات چیز دیگری است.طبعا به سبب اختلاف در فرهنگهایمان در تعریف این هدف اختلاف داریم ولی در اصل قضیه اختلافی نداریم.بعضی دین خود و هدف خود را شهوات و امیال پنداشته اند و می پندارند شهوات و امیال هدف اساسی حیات است.یعنی دین حق را بازیچه قرار داده اند و بر حسب میل و خواست خود تفسیرش می کنند و احکام و مراسمش را وسیله تفریح خود قرار می دهند.چون در این کار ممارست ورزند یکباره به انکارش زبان می گشایند.موضعگیری مؤمن در برابر اینگونه مردم،بریدن از آنهاست.

وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا

و واگذار آن کسان را که دین خویش بازیچه و لهو گرفته اند و زندگانی دنیا فریبشان داد.» انسان به سبب غوطه ور شدنش در شهوات در حضیض چنین مذلّتی

می افتد.در پی لذات و نوشخواری و تنبلی می رود و جان خویش در شهر بند هوا و هوس گرفتار می سازد.

تنها را خلاص،از ظلمات جهل و عادات ناپسند،تذکر و یاد خداست به طور مستمر.این تذکر و یاد خدا به مثابهٔ پرتوی است که حجاب تیرهٔ عادات را که به روی قلب پنجه افکنده است بر می درد.

وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمٰا كَسَبَتْ

و به قرآن پندشان ده،مبادا به کیفر اعمال خویش گرفتار آیند.» چون نفس آدمی بدین مرحله از هبوط برسد خدای تعالی او را لعنت خواهد کرد و شفاعت کس دربارهٔ او نخواهد شنود و کس را یارای آن نیست که به یاری اش برخیزد.

لَيْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيٌّ وَ لاٰ شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاٰ يُؤْخَذْ مِنْهٰا

جز خدا دادرس و شفیعی ندارند و اگر برای رهایی خویش هر گونه فدیه دهند پذیرفته نخواهد شد.» آری،از این نفس محبوس در ظلمت خویش،فدیه نپذیرند.این است سرنوشت کسانی که گناهانشان به گردشان حلقه زده است.

۳/

أُولٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمٰا كَسَبُوا

اینان به عقوبت اعمال خود گرفتار آیند.» سرنوشتشان در دنیا تاریکی دلهای آنهاست و در آخرت:

لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِيمٌ بِمٰا كٰانُوا يَكْفُرُونَ

به کیفر آن که کافر شده اند برایشان شرابی از آب جوشان و عذابی دردآور مهیا شده است.» اینان به آیات خدا کافر شده اند و کلام خدا را بازیچه ساخته اند.

آری،گناهان سبب تیرگی دل شود و تیرگی دل سبب کفر و سرانجام کفر جهنم است.

[۷۱]

جماعتی از گمراهانند که برای خود خدایان و خداوندانی جز اللّٰه برگزیده اند آیینهایی اختراع کرده اند که هرگز از سوی خدا نیامده است.بسا که

اینان امتداد گروه نخستین باشند.زیرا هنگامی که کسی مرتکب گناهان می شود و حجاب گناه مانع تابیدن نور عقل به قلب او می گردد،آن فطرت دینداری که هر کس از آن بهره ای دارد،در نزد اینها به پرستش کسانی جز خدای یکتا متحول می شود و چنین کسی می پندارد که آنچه اکنون دارد دین واقعی است.از این رو است که قرآن بعد از ذکر آن گروه پیشین از اینان یاد کرده است.

قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ يَنْفَعُنٰا وَ لاٰ يَضُرُّنٰا

بگو:آیا سوای اللّه کسی را بخوانیم که نه ما را سود می دهد و نه زیان می رساند.» چرا انسان چیزی را بپرستد که نه او را سود دهد و نه زیان رساند؟و چرا خود را مقید او سازد یا در برابرش خضوع کند؟ فایدهٔ این کار چیست؟آیا این چیزی غیر از انحراف از طریق مستقیم و مسخ طبیعت آزادهٔ بشری نیست؟ وَ نُرَدُّ عَلىٰ أَعْقٰابِنٰا بَعْدَ إِذْ هَدٰانَا اللّٰهُ آیا پس از آنکه خدا ما را هدایت کرده است از دین بازگردیم؟» هدایت خدا شکل می گیرد:

اولا:در هدایت فطری.

۳/ ثانیا:در هدایت رسولان.

بسیاری از مردم پس از هدایت فطری منحرف می شوند ولی بعد از هدایت رسول انحراف ضلالت بزرگ است که قرآن کریم چنین گمشده ای را به کسی تشبیه می کند که در صحرا می رود.و راه گم می کند و کسانی که گمراهش می کنند شیاطین هستند.در این وقت آن گم گشته صدایی می شنود که او را بر جاده می خواند،جاده ای که همه در آن راه می سپرند.اگر چنین کسی نصیحت یاران خود نشنود دیگر برای گمشدنش هیچ عذر و بهانه ای نیست،زیرا یارانش حجت بر او تمام کرده اند و برای او فرصتی فراهم ساخته اند باشد که از پیروی شیطان باز ایستد.

كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيٰاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرٰانَ لَهُ أَصْحٰابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنٰا

همانند آن کس که شیطان گمراهش ساخته و حیران بر روی

زمین رهایش کرده او را یارانی است که به هدایت ندایش می دهند که نزد ما باز گرد.» این شخص همانند کسی است که در صحرای زندگی راه می سپرد، شیاطین شهوات او را از راه راست منحرف کرده اند و فطرت پاک او در حجاب خرافات و اباطیل پوشیده اند،سپس هدایت خداوندی یا یاری فطرت او به سر وقتش می رسند و راه هدایت به او نشان می دهند.

قُلْ إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدىٰ

بگو هدایتی که از سوی خدا باشد هدایت واقعی است.» و بر ماست که بدان راه برویم و تسلیم کسی شویم که آسمانها و زمین تسلیم اویند.

وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِينَ

و به ما فرمان رسیده که در برابر پروردگار جهان تسلیم شویم.»

نماز معراج مؤمن است

[۷۲]

تا متابع فرمان او باشیم و در برابر او خضوع کنیم و تسلیم شویم باید نماز به جای آوریم،نمازی همراه با خضوع و خشوع و به نماز مدامت ورزیم و به همهٔ لوازم آن در زندگی اجتماعی و فردی خود عمل کنیم.از لوازم نماز ۳/ پرهیزگاری است.زیرا نماز معراج مؤمن است و او را از اعمال زشت و ناپسند به دور می دارد.از شروط اقامهٔ نماز ترک اعمال زشت و ناپسند است هم چنان که ترس از آخرت به هنگامی که شخص تنها در برابر پروردگارش قرار می گیرد،از فواید نماز است.

وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ اتَّقُوهُ وَ هُوَ الَّذِی إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

و نماز بخوانید و از او بترسید،اوست آن که همگان نزدش محشور می شوید.»

اراده خداوند در فرمان«موجود شو»

[۷۳]

آن که باید در برابر او تسلیم شد خداست.خداست که پدید آورندهٔ

حق است و حق این است که بـدانی واقعیاتی است خارج از ذهن آدمی که با نظم خاصـی اداره می شوند،اما نباید پنداشت که این نظامات خود خدایانی هسـتند که باید مورد پرستش قرار گیرند.نه...باید شناخت که بر فراز همهٔ این حقایق و نظامات ارادهٔ خـداست که فرمان می رانـد.اوست که می آفرینـد هر چه بخواهد با یک فرمان«موجود شو».پس باید خدا را پرستید که حیات از اوست،گذشته اش و حالش و آینده اش.اوست که مردم را در برابر اعمالشان پاداش می دهد.گذشـته و آینده را می داند به پنهان و آشکار آگاه است.علم او به حقایق علمی است فراگیرنده هم به آنچه بوده و هم به آنچه خواهد بود.

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ یَوْمَ یَقُولُ کُنْ فَیَکُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ

و اوست آنکه آسمانها و زمین را بیافرید و روزی که بگوید:

موجود شو،پس موجود می شود.گفتار او حق است.» زیرا او با گفتن کلمـهٔ«کن»اشـیاء را خلق کند و نظام خود بر آنها فرمانروا سازد،به فرمان او زندگی آرام پذیرد و بر اساس نظام زندگی استمرار یابد.

وَ لَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَهِ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ

و در آن روز که در صور دمیده شود فرمانروایی از آن اوست.

دانای نهان و آشکار است و او حکیم و آگاه است.» چه کسـی شایسته تر و درخورتر از اوست که در همه کار تسلیم فرمان او شویم؟هیچ کس.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷۴ تا ۷۹]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْنٰاماً آلِهَهً إِنِّی أَرٰاکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۷۴) وَ کَذٰلِکَ نُرِی إِبْرٰاهِیمَ مَلَکُوتَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ اَلْمُوقِنِینَ (۷۵) فَلَمّٰا جَنَّ عَلَیْهِ اَللَّیْلُ رَأیٰ کَوْکَباً قٰالَ هٰذٰا رَبِّی فَلَمّٰا أَفَلَ قٰالَ لاٰ أُحِبُّ اَلْآفِلِینَ (۷۶) فَلَمّٰا رَأَی اَلْقَمَرَ بٰازِغاً قٰالَ هٰذٰا رَبِّی فَلَمّٰا أَفَلَ قٰالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلضّٰالِّینَ (۷۷) فَلَمّٰا رَأَی اَلشَّمْسَ بٰازِغَهً قٰالَ هٰذٰا رَبِّی هٰذٰا أَکْبَرُ فَلَمّٰا أَفَلَتْ قٰالَ یٰا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّٰا تُشْرِکُونَ (۷۸) إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۷۹)

معنای واژه ها

۷۶ افل:پنهان شد.

بازغا:به معنای طلوع است و«بزغت الشمس»یعنی خورشید طلوع کرد.

۳/

شک شیوه مند راهی به سوی یقین

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چگونه،انسان مراحل ایمان را به تدریج می پیماید؟ انسان،حرکت به سوی ایمان را از نقطهٔ شک و عدم اطمینان مطلق به آنچه در خیالش می گذرد یا افکار و اهوائش را احاطه کرده است،آغاز می کند.

شک پرده افکار کهنه را از چهرهٔ بصیرت انسان به یک سو می زند،فکرش را به جنبش می آورد و عقلش را فروغ می بخشد،آن گاه خود در سراسر آسمان و زمین،

ص :۹۹

علم و قدرت و حکمت می نگرد و از این طریق به اذن خدا به حق راه می یابد و در کار خویش توفیق می یابد.

عقل،انسان را هدایت می کند تا اعتراف کند که خدای تعالی متغیر نیست بالاتر از هر نیرویی است،قدرتی فراز قدرتش نیست.وقتی نظر باز کند و بنگرد که ستارگان و ماه و خورشید چون وقت فروشدنشان رسد بی هیچ اختیاری بر بستر غروب می آرامند،یقین می کند که اینان نمی توانند خدایان باشند.ابراهیم از خلال نگرش به پدیده های عالم وجود،و ایمان به این که اینها صلاحیت ندارند که خدا شوند، /۳ به حقایق دیگری دست یافت.از آن جمله:آن که تو را به خدا راه می نماید هم خداست و آن که نمی تواند خدا باشد شریک خدا هم نتواند که باشد بنا بر این باید همهٔ خدایان را به دور افکند و جز در برابر اللّه سجده نکرد.

شرح آیات:

اشاره

آری برای احترام و نه برای عبودیت

[۷۴]

بدون فداکاری به حقایق نتوان رسید.کسب علم نیز نیازمند کوشش است.بشر همواره در معرض تهاجم قوای طاغوتی یا قوای طبیعی است.تا مگر او را بندهٔ خود سازند.از این رو برای آزادی از این تهاجم باید به آزادی فکری و عقیدتی دست یابد.ابراهیم نیز چون هر فرد دیگری در جامعهٔ جاهلی،در معرض تهاجم طاغوت است طاغوت می خواهد او را در بند خود کشد.ولی ابراهیم طاغوت را طرد می کند و در برابر آن می ایستد.طاغوت در جامعه یک جو فکری پدید می آورد.

بسا افراد جامعه او را تأیید کنند و خطاهایش را به دیدهٔ اغماض بنگرند.این جو در برخورد با یکی از افراد جامعه حتی نزدیک ترین افراد چون پدر و مادر و مربی انسان که او را با افکار باطله تغذیه می کند بر او فشار می آورد.اینان مدّعی می شوند که مردمی شایستهٔ احترام اند و احترامشان واجب است و ابراهیم این فکر را مردود می شمارد و ندا برمی آورد آری،پدر را باید محترم داشت ولی بندهٔ او نباید شد.

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْنٰاماً آلِهَةً

و ابراهیم پدرش آزر را

گفت:آیا بتان را به خدایی می گیری؟» ابراهیم این سخن کوبنده را به برادر کوچکتر از خود یا به دوست و همکارش نگفت،نه،زیرا فشاری که جامعه به او وارد می آورد به سبب پدرش آزر بود.

آزر پدر ابراهیم نبود.عم او بود که او را پرورده بود و ابراهیم او را پدر خطاب می کرد.قرآن از آزر سخن گفته تا به ما بگوید که ایمان ایستادگی در برابر نیرومندترین سلطهٔ اجتماعی است نسبت به فرد و خضوع نکردن در برابر اوست،و آن سلطه،سلطهٔ مربی و سرپرست است.ابراهیم پس از آن که از خضوع در برابر پدر سر بر می تابد،آن گاه به جامعهٔ جاهلی می پردازد و می گوید:

۳/

إِنِّی أَرَاکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ

تو را و قومت را به آشکارا در گمراهی می بینم.» ترس از جامعه نمی گذارد که تو حقایق را بفهمی،زیرا در چنان حالتی نمی خواهی در آن افکار باطل تردید کنی پس هم چنان در پی آنها می روی.به همین سبب است که مردم تابع همان افکار هستند تا آنجا که گفته اند:جامعه بت فرد است بعضی از افراد،افکار و عقاید اجتماع را امری محتوم می شمارند.در این صورت تو باید به خود و اندیشهٔ خود متکی باشی و مطمئن،تا بتوانی در مجادله بر همهٔ افراد جامعه فایق آیی.

چگونه برای ما یقین حاصل می شود؟

[۷۵]

هنگامی که ابراهیم از فشار جامعهٔ خود خلاص شد،خداوند ملکوت آسمانها و زمین را به او نشان داد:

وَ کَذٰلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ

بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد.» یعنی از شک به یقین گراید.کسی که آدمی را قدرت شک کردن داده نیز

او را چنـان قـدرتی داده است که به اوج یقین رسـد.شک تنها ویژهٔ جامعه یا مربی نیست،بلکه محصول افکار خطای پیشـین که انسان آنها را درست می پنداشته نیز هست.ابراهیم علیه السلام را آن شهامت بود که افکار جامعه اش را طرد کند.

[۷۶]

چون تاریکی بر جهان دامن افکند،چون هر انسان در پی یافتن درخشش نوری به تکاپو در ایستاد،ستاره ای دید پنداشت که او از آن ظلمتش می رهاند.این اندیشهٔ زود گذرد نتیجهٔ هیبت تاریکی و بیم از آن بود.

فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي

چون شب او را فرو گرفت ستاره ای دید،گفت:این است پروردگار من.» و این رمزی است از حالت شک.شکی که بشر را می آزارد و برای رهـایی از آن در پی چـاره می گردد. ۳/ در ایـن حـال هر خردک شـرری را راهی برای فرار از دهلیز شـک می پندارد.

عیبی نیست اگر در ذهن انسان برخی فرضیات باطل به وجود آید،عیب آن است که در آن فرضیات به پندار یقین چنگ زند و آنها را رها نکند.و ابراهیم علیه السـلام از آن شـهامت برخوردار بود،که دسـتخوش آن فرضـیات باطل نشود و بتواند آنها را به یک سو افکند.

فطرت،خود راهنماست

فرضـیات باطل گاه بطلانشان واضح است،آن سان که برای طرد آنها از ذهن نیاز به اقامه برهان نیست و کافی است هر کس به فطرت خود رجوع کند تا به بطلان آنها پی ببرد.از این رو چون ستارگان غروب کردند ابراهیم گفت که آنها را دوست ندارد.

فَلَمّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ

چـون فرو شــد گفـت:مـن فرو شونــدگان را دوسـت نــدارم.» دوسـت داشــتن،ریشـه در فطرت آدمی دارد و رابطـهٔ انسـان به پروردگارش رابطه ای است بر مبنای دوست داشتن.هر انسانی به گونه ای طبیعی خدایش را

دوست دارد.زیرا اوست که نعم پنهان و آشکار خود را به او ارزانی می دارد.وقتی ابراهیم می گوید ستاره را دوست ندارد دلیل بر این است که آن به طور قطع خدای او نیست.خدا در شب و در روز فیض خویش بر او می بارد و حال آنکه ستاره اگر در شب اندك نوری می افشاند چون روز بدمد خود ناپدید شود.

معلوم می شود که بعضی از مردم ستاره می پرستیده اند و می پنداشته اند آنها را در زندگی بشر تأثیر فعال است.ابراهیم با این عبارت فریاد خویش علیه آنان بر می آورد.

[۷۷]

ابراهیم در گیر و دار تردید به انتظار حادثهٔ دیگری است.ابراهیم درنگ کرد تا ماه برآمد.مهتاب بر طبیعت پردهٔ سیمین افکند و سخاوتمندانه بر همه جا و همه کس تابیدن گرفت و ابراهیم گفت این است پروردگار من.

۳/

فَلَمّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هٰذا رَبِّی

آن گاه ماه را دید که طلوع می کند.

گفت:این است پروردگار من.» چه بسا طلوع و نور افشانی ماه سبب شد که ابراهیم بدان پردازد و این پرداختن به ماه و به تعظیم در آن نظر کرد چیزی جز فشار تردید نبود که آن هم دیری نپایید.

فَلَمّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالِّینَ

چون فروشد،گفت:اگر پروردگار من مرا راه ننماید از گمراهان خواهم بود.» چون دریافت که در فهم حقیقت ناتوان است،از آن اعتماد مطلق که به اندیشه و فکر خود داشت بکاست و بر خدای توکّل کرد.این اعتماد و اطمینان در مرحلهٔ شك مفید می نمود زیرا وسیلهٔ طرد افکاری می شد که دیگران بر او تحمیل کرده بودند و بعد از آن دیگر جایز نبود.

تو را به تو شناختم

ابراهیم چگونه دریافت که آن نیروی لایزالی که انسان را به خدا راه می نماید کسی جز ذات باری تعالی نیست؟

فطرت انسـان او را بـه وجـود سـنتها و نظامـات ایـن جهـان شـکوهمند سـوق می دهـد.و درمی یابـد کـه بر طـبیعت نظـامی حکمفرماست.ماه و خورشـید و سـتارگان همه بر اساس نظام خاصـی در حرکت انـد و در این دریای بیکران افلاک به سواحل امن خویش بادبان گشوده اند.چه کسـی خورشید را در مسیر حرکتش راه می نماید؟ چه کسی ماه را در بستر فلکش به جنبش می آورد و ایـن اختـران تابنـاک بـه نیروی چه کسـی رهسـپار منزلگاههـای خویشـند؟آن کس جز«اللّه»خداونـد یکتـا نیست.او آفریننـدهٔ آنهاست.پس ما نیز بایـد راه هـدایت خویش از او بجوییم بویژه در موضوع معبودانی که جبین سـتایش بر درگاهشان می ساییم.انسان واقعا از شناختن پروردگارش عاجز است ولی پروردگارش ناتوان از آن نیست که خود را به او بشناساند.

از سوی دیگر انسان تلاش کنـد تا به حقیقت برسد ولی نتواند،دچار نومیدی می شود و می گوید من چگونه می توانم حقیقت را بشـناسم پس دیگر جسـتجو از حقیقت را چه سـود؟ ۳/ نومیدی،دشـمن سرسـخت وصول به حقیقت است.نیمی از جهالتهای انسان مولود همین نومیدیهاست و نومیدی جز به توکّل بر خدا زایل نمی گردد و ابراهیم در حالی که از ضربهٔ نومیدی رنج می برد گفت:

لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالِّينَ

اگر پروردگار من مرا راه ننماید از گمراهان خواهم بود.» [۷۸]

اگر جمال ماه ابراهیم را واداشت که در دل او موقتا این شائبه پدید آید که او پروردگار است،پس هنگامی که خورشید برآمد با آن فرو شکوه با آن حرارت و روشنی تردید دگرگونه ساخت:

فَلَمّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هٰذا رَبِّى هٰذا أَكْبَرُ

چون خورشـید را دیـد که طلوع می کنـد،گفت این است پروردگـار من این بزرگـتر است.» امـا شـکست این تجربه سـخت تر بود،آن گاه که خورشید عالمتاب سر بر بستر افق نهاد و از دیده ها ناپدید گردید.این ضربه ابراهیم را از عالمی به عالم دیگر

افکند،از وادی اجتماع به آستان حقیقت.

فَلَمّا أَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ

و چون فروشد گفت:

ای قوم!من از آنچه شریک خدایش می دانید بیزارم.» برخی خورشید را که یکی از مخلوقات خداست شریک آن آفریننده جهان قرار می دهند،در حالی که آن که شایستهٔ عنوان الوهیت است باید توانا و آزاد باشد هر چه اراده کند به انجام رساند و خورشید مسخّر امر پروردگار خود است و هیچ از خود ندارد.و نتواند در طلوع و غروب خود از فرمان پروردگارش سر برتابد.

تسلیم مطلق...آخرین مرحله

[۷۹]

ابراهیم مخلوق رها کرد روی به درگاه خالق نهاد،طبیعت را پس پشت افکند و به درگاه کسی روی نهاد که مدبر و گردانندهٔ آن است.و گفت:

إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی

من از روی اخلاص روی به درگاه کسی آوردم.» یعنی راه اللّه را راه خود برگزیدم و خشنودی او را هدف خویش.

۳/

فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً

که آسمانها و زمین را آفریده است.» آفریده است و راه هر یک را نیز معین کرده و بدین گونه قدرت تام و تمام خود بر آنها تحمیل کرده است.

هنگامی که ابراهیم روی پرستش به درگاه خداوندی نهاد و از همهٔ شریکان رخ برتافت و همهٔ بتان فرو کوبید صفت«حنیف»یافت یعنی مخلص در ایمان،روی گرداننده از هر چه مردم راه گمراه می کند و از همه رسوم و تقالید گمراه کنندهٔ آنان و گفت:

وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ

من از مشرکان نیستم.»

ص:۱۰۵

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۰ تا ۸۳]

اشاره

وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَ تُحَاجُّونِّی فِی اَللّٰهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَ لاٰ أَخَافُ مٰا تُشْرِکُونَ بِهِ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ رَبِّی شَیْئاً وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً أَ فَلاٰ تَتَذَکَّرُونَ (۸۰) وَ کَیْفَ أَخٰافُ مٰا أَشْرَکْتُمْ وَ لاٰ تَخٰافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطٰاناً فَأَیُّ اَلْفَرِیقَیْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولٰئِکَ لَهُمُ اَلْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) وَ تِلْکَ حُجَّتُنٰا آتَیْنٰاهٰا إِبْرٰاهِیمَ عَلىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجٰاتٍ مَنْ نَشٰاءُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (۸۳)

۳/

مبارزه طلبی ایمان خالص

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آزمونها و تلاشهای فردی و پس از آن شک عاری از شایبهٔ شرک که ابراهیم را به سرچشمهٔ یقین راه نمود،کشاکش میان او و قومش آغاز شد آنان ابراهیم را از عواقب کفر به خدایان خود بر حذر می داشتند و ابراهیم به سادگی پاسخشان می داد که فقط باید از خدا ترسید نه از قوه و قدرت مخلوق او،زیرا تمام نیروها تحت فرمان و علم و ارادهٔ خداوند است.ابراهیم قوم خود را فرمان داد که به فطرت خود باز گردند تا به حقیقت راه یابند.و روشن ساخت که بیم و وحشت آنها از خدایانشان برای او معنایی ندارد.زیرا اگر خدا فرمانی و دستوری روشن و صریح در باب اطاعت از فردی صادر نکرده باشد،و آن گاه کسانی بدون اذن خدا از او

ص :۱۰۶

اطاعت کنند عقوبت می شوند،و عقاب خداوندی از هر عقاب و شکنجه ای که انسان از آن هراس داشته باشد هم بقایش بیشتر است و هم درد و رنج آن بیشتر است.پس باید که از خدای یکتا ترسید نه از آن بتان بی علم و بی اراده.

امن و آرامش از آن کسی است که خدای یکتا از او راضی باشد و ایمان خود به شرک نیالوده باشد.آن کس که چنین باشد به راه سلامت قدم نهاده ولی فهم این حقیقت در وسع بشر نیست و خداست که هر که را که خواهد این راه در اندازد تا به درجتی عالی فرا رود.و او این کار نکند جز بر حسب علمی /۳ که به هر شخص دارد و حکمت بالغه اش اقتضا می کند.

شرح آیات:

اشاره

مسئولیت هدایت

[۸۰]

چون به آستان ایمان رسیدی باید به عرصه رسالت کوچ کنی زیرا تا دلت به نور ایمان فروغ گرفت خود را در مقابل مسئولیتی می یابی و آن تابانیدن فروغ ایمان است به دلهای دیگران و تو را چاره ای از این نیست.زیرا میان این دو همواره کشاکش و مجادله است.اگر برای هدایت مردم قدم پیش ننهادی دیگران بر تو هجوم می آورند تا گمراهت کنند و از اینجاست که مبارزه آغاز می شود،و به همین منظور خدای تعالی می فرماید که چون ابراهیم به مرحلهٔ کاملهٔ توحید رسید،توحیدی خالی از هر گونه شایبهٔ شرک، وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قومش به ستیزه برخاستند.» معلومی می شود که از او پرسیدند:

اولا:خدای یکتا کجاست؟چگونه به او ایمان آوردی؟به چه دلیل؟تا مگر او را در ایمان به تردید کشانند و او به سادگی پاسخشان می دهد:

شما خدا را نمی شناسید.چنین نیست؟اما من می شناسمش زیرا او مرا به خود راه نموده است.آن که نمی شناسد و نمی داند نمی تواند با آن که می شناسد و می داند به داوری نشیند.زیرا آن یک عالم است و این یک جاهل.آن یک هدایت

یافته است و این یک گمراه.

ثانیا:او را گفتند:چرا خدایان قوم را ترک کردی و حال آن که آنها نیرومندتر بودند زیرا قدرت جامعه که در شخص طاغوت تبلور یافته با اینها بود.علاوه بر طاغوت قدرت فرهنگی که همان ارزشهای جامعه است و کاهنان معابد و قدرت اقتصادی که سرمایه داران و فئودالها هستند،مدافع خدایان هستند.آیا از این نیروها باک نداری؟ ۳/ ابراهیم(ع)گفت:نه از هیچ یک باک ندارم زیرا مشیت خدای یکتا بر همه حاکم است.درست است که طاغوت مرا می آزارد ولی آزار طاغوت در حیطهٔ ارادهٔ خدای یکتاست.اگر او کاری نخواهد واقع نخواهد شد.علم خدا بر بتان و طاغوتان و هر چه در دایرهٔ فرمان آنها باشد محیط است.اینان ناتوانند و خدای یکتا تواناست.ابراهیم افزود که به فطرت نیالودهٔ خود باز گردید تا دریابید که خدا از همه مخلوقات خود تواناتر است.و ما باید از او بترسیم نه از مخلوقات او.

قَالَ أَ تُحَاجُّونِّی فِی اللّٰهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَ لاَ أَخَافُ مَا تُشْرِکُونَ بِهِ إِلاّٰ أَنْ یَشَاءَ رَبِّی شَیْئاً وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً أَ فَلاَ تَتَذَکَّرُونَ

گفت:آیا دربارهٔ اللّٰه با من ستیزه می کنید و حال آن که او مرا هدایت کرده است.من از آن چیزی که شریک او می انگارید نمی ترسم.مگر آن که پروردگار من چیزی را بخواهد.علم پروردگار من همه چیز را در برگرفته است،آیا پند نمی گیرید؟» [۸۱]

خدایان را رموز و نمادهایی است.آنچه بشر از آن می ترسد یا نیروهای طبیعی است یا نیروهای اجتماعی.خضوع در برابر خدایان رمز خضوع در برابر این قواست و ممکن نیست بشر از این ترس و هراس رهایی یابد مگر به ترس و هراس قوی تر از اینها و آن ترس و هراس از پروردگار توانا و نیرومندی است که بر سراسر عالم وجود سیطره دارد.به همین سبب ابراهیم قوم خود را از غضب خدا ترسانید و گفت:

وَ کَیْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَکْتُمْ وَ لاَ تَخَافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطَاناً

چرا از آن چیزی که شریک خدایش ساخته اید بترسم در حالی که شما چیزهایی را که هیچ دلیلی دربارهٔ آنها نازل نکرده است می پرستید

و بیمی به دل راه نمی دهید.» بعضی از ما تصور می کنند که خدا به بندگانش رحیم است پس دیگر چه ترسی از او باید داشت؟اما بر عکس طبیعت سختدل است و باید در برابر آن خضوع کرد تا از آسیب آن در امان ماند.این فکر بعضی از مردم را به پرستش شیطان واداشت و گفتند:خدا مهربان است به ما،زیرا طبیعت او خیر است و شیطان طبیعتش شر است پس باید او را عبادت کرد.

ولی ابراهیم می گوید خداوند به اطاعت از هیچ کس مگر از آنان که او اجازه اطاعت از آنان داده باشد راضی نیست و هرگز اجازه نخواهد داد و اگر کسی خلاف اجازهٔ او عمل کند دچار غضب و لعنت او می شود،و اگر خدایان یا کسانی غیر از خدا که مردم از آنان اطاعت می کنند بخواهند مردم را مورد غضب و عذاب خود قرار دهند و مردم به خدای یکتا-آفریدگار بتان و مردم-التجا کنند از شر آنها خلاصی خواهند یافت /۳ بنا بر این ایمنی حقیقی از آن کسانی است که از خدا می ترسند.

فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

اگر می دانید بگویید که کدامیک از این دو گروه به ایمنی سزاوارترند؟»

زیانهای شرک

[۸۲]

ابراهیم دلیل تازه تری بر ضرورت توحید خالص اقامه می کند و آن دلیل چنین است که شرک،ظلم است در حالی که خضوع در برابر خدا عدل است و ظلم را دو زیان در پی است:

۱-دور شدن از ایمنی، ۲-دور شدن از هدایت،در حالی که مؤمن موحد از این دو یعنی ایمنی و هدایت برخوردار است.

اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ

کسانی که ایمان آورده اند و ایمان خود به شرک نمی آلایند ایمنی از آن

ایشان است و ایشان هدایت یافتگان اند.» بگذار،جامعه ای را تصور کنیم که تحت سیطرهٔ طاغوت است و از طبیعت می ترسد و قربانیان خود را به خدای دریاها و خدای جنگ و خدای بهار تقدیم می کند،چنان که مردم مصر چنان می کردند.و نیز جامعه ای را که حکومت عادله بر آن فرمان می راند و با طبیعت به مبارزه بر می خیزد و آن را مقهور خود می کند.از این دو جامعه کدامیک جامعهٔ امن و آرامش است؟آیا ظلم طاغوتی و خضوع در برابر طبیعت بیشتر همراه امن و آرامش است یا آن جامعه که بر پایهٔ عدالت و تمدن بنا شده و طبیعت را مسخر و مقهور ساخته است؟آزادی از بیم طاغوت و ترس طبیعت ما را وامی دارد که آزادانه در عین امن و امان به جستجوی حقیقت پردازیم و از حقیقت نترسیم و تحبیب و تهدید طاغوت و طبیعت ما را نترسانند تا همهٔ باروهای طبیعت را فتح کنیم تا پرده از چهرهٔ اسرار طبیعت برداریم و آن را مسخر سازیم،در این هنگام است که هدایت را نصیب خود ساخته ایم.آغاز هر علمی احساس امن و امان است از این روی در این آیه هم هدایت بعد از امن آمده است.

[۸۳]

ابراهیم با قومش محاجّه کرد و بر آنان پیروز گردید.اکنون این سؤال پیش می آید که چه کسی این حجّت به او آموخت؟آری خدا.ابراهیم چون مردم دیگر در محدودهٔ جامعه می زیست و مقهور طبیعت بود، ۳/ بنا بر این بر حسب افکار جامعه و حوادث محتوم طبیعت شکل گرفته بود.جز آن که خدای سبحان رسالت خود بر انسان ارزانی می دارد تا او را از حتمیات جامعه و طبیعت برهاند،حتمیاتی که او را در خود احاطه کرده اند.

وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلیٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ

این برهان ما بود که آن را به ابراهیم تلقین کردیم،در برابر قومش.هر که را بخواهیم به درجاتی بالا می بریم.هر آینه پروردگار تو حکیم و داناست.» حکمت و علم الهی چنان اقتضا می کند که هر کس را عبث و بیهوده به درجات عالی فرانبرد.کسانی را به این درجات می رساند که در اثر کوشش و

مجاهدت و پی جویی از حقیقت و نترسیدن از حتمیات باطل،اهلیت یافته باشند.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۴ تا ۸۸]

اشاره

وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنٰا وَ نُوحاً هَدَيْنٰا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسىٰ وَ هٰارُونَ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَ زَكَرِيّٰا وَ يَحْيىٰ وَ عِيسىٰ وَ إِلْيٰاسَ كُلٌّ مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۸۵) وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ اَلْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كلاًّ فَضَّلْنٰا عَلَى اَلْعٰالَمِينَ (۸۶) وَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ ذُرِّيّٰاتِهِمْ وَ إِخْوٰانِهِمْ وَ اِجْتَبَيْنٰاهُمْ وَ هَدَيْنٰاهُمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷) ذٰلِكَ هُدَى اَللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸)

۳/

خط ابراهیم(ع) در سلسلهٔ پیامبران(ع)

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

ذات باری تعالی ابراهیم را شایان رسالت خود دید و به رسالتش برگزید از آن پس ابراهیم مبارزه ای سرسختانه آغاز کرد،و با رسالت او سلسلهٔ پیامبران شکل گرفت پیش از همه نوح(ع)بود تا به داود و سلیمان رسید.اینان در عرصهٔ رسالت

تنها نبودند،جمعی بودند از پدران و فرزندان و برادران که خداوند همه را برگزید و این گزیدنها به مقتضای علم خدا به صلاحیت آنها در امر رسالت بود.

اینان که پرچمداران توحید بودند به فرمان و به رهنمود خداوندی همه بر صراط مستقیم بودند،در سطح یک توحید خالص و بی هیچ شایبهٔ شرک بود،زیرا اگر در آنها شایبهٔ شرک بود اعمالشان ناچیز و نابود می گردید.

شرح آیات:

اشاره

پیروزی ابراهیم

[۸۴]

سرانجام کارزار ابراهیم و قومش که در بحث با او مغلوب شده بودند، چه شد؟ ۳/ سرانجام ابراهیم پیروز شد زیرا خداوند او را به فرزندان و فرزندزادگان یاری نمود.

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنا

و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را هدایت کردیم.» اسحاق و یعقوب،بنی اسراییل آن ملت مؤمن و شکیبا را به وجود آوردند.

وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ

و نوح را پیش از این هدایت کرده بودیم.» پس هدایت کردن ابراهیم چیز تازه ای نبود،سنت دیر پا بود.

وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ

و از فرزندان ابراهیم داود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم.» نامهایی که در تاریخ بشریت به ارزشهایی والا-تبدیل شده اند.نقطهٔ آغازین در میان آنها هدایت به سوی خدا بود و هدایت خود،به نوبهٔ خود،نتیجهٔ نیکوکاریهای آنها بود.

وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و نیکوکاران را اینگونه جزا دهیم.» ما نیز همانند آنان اگر اعمال نیکو انجام دهیم به اذن خداوند در تاریخ بشر مظهر ارزشهای نیک خواهیم شد.

[۸۵]

اشاراتی است دیگر حاکی از این که این پیامبران اهل صلاح بوده اند با افکاری سالم و اخلاقی والا و اعمالی نیکو و هدفهایی عالی و به عبارت دیگر چون در ذهن مجسم شوند تندیس همه فضایلند.

۳/

وَ زَکَرِیّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحِینَ

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از صالحان بودند.» [۸۶]

شماری دیگر از ایشان را یاد می کند که آنان را خداوند به سبب همین اخلاق و صفات بر مردم جهان برتری داده است.

وَ إِسْماعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً وَ کلاًّ فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ

و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط که همه را بر جهانیان برتری نهادیم.» ولی اساس این برتری علم آنها و جهاد آنهاست.

این نامهای تابناک در آسمان انسانیّت برای کسانی که با قرآن آشنایی دارند نامهای شناخته اند،زیرا در آیات قرآن بارها از آنان یاد شده و داستان زندگیشان آمده است.قرآن را از نقل این داستانها هدف این است که ای مردم،اینان نیز چون شما بشر بودند ولی نیکوکاری پیشه داشتند خدا نیز راهنماییشان کرد.پس ذکر جمیلشان بر زبانها افتاد.آیا نمی خواهید شما نیز همانند ایشان باشید؟اگر می خواهید پس به راه آنان روید.

آن که به چشم تحقیق در این آیات بنگرد دریابد که خدای تعالی برای این برگزیدگان سه صفت اساسی ذکر کرده:(احسان و صلاح و فضیلت)احسان عبارت است از بخشش و خارج شدن از زندان ذات و تنگنای خودپرستی و پای نهادن به عرصه گاه حق و خدمت به دیگران،که سبب هدایت است و سبب هر خیر.اما هدایت از سوی خداست،به همان اسلوب که پروردگار سبحان دربارهٔ ابراهیم(ع)ذکر کرده است.صفت دوم صلاح است و آن عاقبت هدایت است و اثر آن در زندگی بشر است زیرا انسانی کمال یافته ارائه می دهد،اما صفت سوم نتیجهٔ

هدایت است در اجتماع و آن رسیدن انسان به مقامی است که در خور مقام«برترین مردم جهان»باشد.

[۸۷]

این نامهایی که ذکر شده جز رموزی نیستند و در عین این که بارزترین این افراد هستند،به اینها منحصر نیست.بدین سبب قرآن کریم بقیهٔ کسانی را که در این مسیر هستند نام می برد:

۳/

وَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ ذُرِّيّٰاتِهِمْ وَ إِخْوٰانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنٰاهُمْ وَ هَدَيْنٰاهُمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ

و از پدرانشان و برادرانشان بعضی را هدایت کردیم و ایشان را برگزیدیم و به راه راست راه نمودیم.»

قانون هدایت

[۸۸]

ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ این است هدایت خدا هر که را از بندگانش خواهد بدان هدایت کند.» ولی هدایت با شرک گرد نیاید،زیرا شرک به خدا یعنی سلب الوهیت او و نسبت دادن ضعف و عجز به ذات باری و محدود کردن قدرت و مشیت او و این صفات از خدای تعالی به دور است.در نتیجه هر کس که به شرک بگراید به خدای تعالی کافر شده است.زیرا آن که در برابر مخلوقات خضوع کند یا آن که نتواند یک بت سنگی و چوبی را مقهور کند یا یک انسان ناتوان را که مردم او را چون بت می پرستند از میان بردارد نمی تواند عنوان خدایی داشته باشد.

وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ

و اگر شرک آورده بودند اعمالی که انجام داده بودند نابود می گردید.» آنچه نابود می شود خیر و احسان و صلاح است زیرا مثلاـ نماز به معنی ایمان به خداست و ایمان به خدا به نوبهٔ خود به معنی کفر به طاغوت است،زیرا آن که نتواند طاغوت را مقهور کند نتواند که خدا باشد.بنا بر این اگر نماز گزار در برابر طاغوت خضوع کند نمازش را معنایی نباشد،از این رو اعمالش تباه گردیده است.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۹ تا ۹۲]

اشاره

أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحُكْمَ وَ اَلنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهٰا هٰؤُلاٰءِ فَقَدْ وَكَّلْنٰا بِهٰا قَوْماً لَيْسُوا بِهٰا بِكٰافِرِينَ (٨٩) أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ
هَدَى اَللّٰهُ فَبِهُدٰاهُمُ اِقْتَدِهْ قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرىٰ لِلْعٰالَمِينَ (٩٠) وَ مٰا قَدَرُوا اَللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قٰالُوا مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ
عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ اَلْكِتٰابَ اَلَّذِي جٰاءَ بِهِ مُوسىٰ نُوراً وَ هُدىً لِلنّٰاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرٰاطِيسَ تُبْدُونَهٰا وَ تُخْفُونَ كَثِيراً وَ عُلِّمْتُمْ
مٰا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لاٰ آبٰاؤُكُمْ قُلِ اَللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (٩١) وَ هٰذٰا كِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ مُبٰارَكٌ مُصَدِّقُ اَلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ
لِتُنْذِرَ أُمَّ اَلْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ يُحٰافِظُونَ (٩٢)

معنای واژه ها

۹۲[امّ القری]

:مکّه.

۳/

پیشوایان مؤمنان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس پیش سخن از نام پیامبران بزرگ بود و در این درس قرآن کریم ما

ص: ۱۱۵

را با حقایقی دربارهٔ آنان آشنا می کند.پیامبران پدید آورندگان خط رسالت اند، خطی که هرگز انحراف در آن راه نیابد.با آن که در خطهای دیگر انحراف پدید می آید،ولی خداوند خط رسالت را از هر انحرافی مصون می دارد تا پیامبران بتوانند وظیفهٔ رهبری و پیشوایی خود را-بدون آن که مزدی و پاداشی بر مردم تحمیل کنند-به انجام رسانند و مردم را با حقیقت آشنا سازند.

کسانی هستند که در امر بعثت پیامبران تردید می کنند.اینان خدای خود را نشناخته اند و به حکمت و قدرت او معرفت ندارند و پروردگار خود را به سبب این نعمت بی کران که به آنها ارزانی داشته است-یعنی نعمت رسالت-سپاس نمی گویند.از جملهٔ این رسالتها رسالت موسی علیه السلام است.

پس از کتاب موسی این کتاب را نازل نمود تا راه روشن نمو و رشد و تکامل جامعه باشد،هدف از نزول این کتاب هشدار دادن به مردم ام القری(مکه)و اطراف و حوالی آن بود.

آن که به خدا و روز قیامت ایمان می آورد باید به رسالت نیز ایمان داشته باشد زیرا رسالت نتیجهٔ ۳/ اعتقاد به آن دو است.

شرح آیات:

اشاره

به روش ایشان اقتدا کن

[۸۹]

در آیات پیشین از رسالتها و رسولانی که مردم را به آنها دعوت می کردند سخن رفته بود:

أُولٰئِکَ الَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ

اینان کسانی هستند که به آنها کتاب و فرمان و نبوت داده ایم.» مراد از کتاب همان رسالت است و حکم همان داوری است و فرمانروایی به نام رسالت اما نبوت دعوت مردم است به آن رسالت.

فَإِنْ یَکْفُرْ بِهٰا هٰؤُلاٰءِ فَقَدْ وَکَّلْنٰا بِهٰا قَوْماً لَیْسُوا بِهٰا بِکٰافِرِینَ

اگر این قوم بدان ایمان نیاورند قوم دیگری را بر آن گمارده ایم که انکارش نمی کنند.»

ص: ۱۱۶

پس رسالت را بیم آن نیست که غریب بمانـد زیرا خداونـد مردمی را می آورد که بدان ایمان می آورند و در راه آن جانبازی و فداکاری می کنند،اگر بیمی هست بر کسانی است که بدان ایمان نمی آورند.

در طول تاریخ مردانی بوده انـد که به خط مسـتقیم رسالت ایمان داشـته انـد بـدون آن که در آنها تردید و سـستی و ارتداد به وجود آید.

[۹۰]

و خداوند سبحان این خط را می ستاید زیر خط کسانی است که به رستگاری می رسند.

أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّٰهُ فَبِهُدٰاهُمُ اقْتَدِهْ

اینان کسانی هسـتند که خدا هدایتشان کرده،پس به روش ایشان اقتدا کن.» این هدایت متعلّق به همهٔ مردم است و این رسولان در برابر تبلیغشان مزدی طلب نمی کنند.

قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْریٰ لِلْعٰالَمِینَ

بگو در برابر آن هیچ پاداشی از شما نمی طلبم.این کتاب جز اندرزی برای مردم جهان نیست.» ۳/

ایمان به رسالتها جوهر ایمان است

[۹۱]

ایمان به خـدا و شـناخت او نقطـهٔ مرکزی دایرهٔ ایمان است به دیگر حقایق و شـناخت آنها و بارزترین این حقایق ایمان است به رسالتهای خدا، رسالتهایی که هر که منکر آنها شود،منکر خدا شده است یا آن چنان که باید به او معرفت نمی یابد.

خداوندی که آسمانها و زمین را و آنچه را در آسمانها و زمین است آفریده است هر چه آفریده از روی هدفی و حکمتی بوده است.انسان را آفریـد ولی او را به حال خود رها نکرد و رسولان فرسـتاد تا درهای سـعادت را به او بنمایانند.کسـی که خواهان سعادت باشـد،از آن رسولان پیروی خواهـد کرد و کسـی که خواهان سـعادت نباشـد و از آنان پیروی نکنـد سرنوشـتش آتش است و چه سرنوشت بدی است آتش.

وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قٰالُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلیٰ بَشَرٍ مِنْ شَیْءٍ

خدا

ص: ۱۱۷

را آن چنان که در خور اوست نشناخته اند.وقتی که می گویند خدا بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است.» ساده ترین دلیل بر هر چیزی وجود عینی خارجی همان شیء است.خداوند رسالت خود را بر بشر متمثل در کتاب موسی(ع)نازل کرد کتابی که عقل محال می داند از سوی غیر خدا نازل شده باشد،پس از سوی خداست.

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذِي جاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدىً لِلنّاسِ

بگو کتابی را که موسی برای روشنایی و هدایت مردم آورد چه کسی نازل کرده بود.» آن کتاب از سوی خداست زیرا نوری است که عقل را جلا می دهد و ضمیر را بیدار می نماید و فطرت بشری را آگاه می سازد.و چون نور راست کاشف حقایق است،اعمّ از حقایق دنیوی و اخروی،و علاوه بر اینها راهنمای مردم است مردم جهان به رهنمود او به راه راست هدایت می شوند.

پیامبران و صدیقان و علماء به نور عقل مفتخر گردیده اند و حقایق را خود کشف می نمایند ولی مردم را این نور داده نشد،ولی خدا آنان را به راه راست هدایت می کند چون نابینایی که کسانی که از قدرت بینایی برخوردارند دست او بگیرند و راهش ببرند.

۳/

تَجْعَلُونَهُ قَراطِيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثِيراً

آن را بر کاغذها نوشتید، پاره ای از آن را آشکارا ساختید ولی بیشترین را پنهان می دارید.» زیرا برخی از آن کتاب را خلاف مصالح خود می دیدید نخست آن را پنهان داشتید و امروز بقیهٔ آن را انکار می کنید.آیا این تناقض دلیل بطلان سخن شما نیست؟ وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُكُمْ به شما چیزها آموختند که ازین پیش نه شما می دانستید و نه پدرانتان می دانستند.» آنها اندیشه هایی بودند دور از جو فرهنگی شما،جوی که بر شما سایه افکنده بود،پس آن اندیشه ها از عالم غیب آمده بودند.

و سرانجام:مجادلهٔ اینان در رسالت پیامبر از یک بیماری که در دلهایشان

ص :۱۱۸

جای گرفته است سرچشمه می گیرد.با وجود آن بیماری اقامهٔ برهان سودشان نکند.

از این رو باید به حال خودشان واگذاشت تا به جزای اعمال خود برسند.

قُلِ اللّهُ

بگو آن اللّه است.» اوست که میان ما و شما حکم می کند،شاهد است و شما را می بیند.هم اوست که اگر در واقع و حقیقه به او ایمان بیاوریم به امر رسالت هم ایمان آورده ایم.

ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ

آن گاه رهایشان ساز تا هم چنان به افکار خویش دلخوش باشند.» یعنی سرگرم آنچه در خیال خویش پرورده اند و دربارهٔ آن به کشمکش پرداخته اند از انکار و عقاید.اینان از علم متابعت نمی کنند بلکه در پی بازیهای لفظی و عقیدتی هستند.

خصایص و اهداف آیین ما

[۹۲]

ایمان به نبوت به طور عام رکنی از ارکان ایمان به خداست ولی کفایت نمی کند.بلکه باید به نبوتی ایمان آوریم که ویژهٔ عصر ماست و نبوت اسلامی چنین نبوتی است و باید به چند دلیل به آن ایمان آورد.

۳/ اولا:آیینی است مبارک که بشر را به سوی پیشرفت و ترقی و نمو و خیر می برد تا انسان والا جامه وجود پوشد.

ثانیا:در اصول با دیگر ادیان الهی متفق است و از این بر می آید که نوری از همان چراغی گرفته که دیگر ادیان الهی گرفته اند.

ثالثا:آمده است تا جهان را از خواب غفلت بیدار کند و از جزیره العرب و قوم عرب آغاز کرد.

رابعا:هدف گرویدن به آن هدف مادی نبوده است چون دسترسی به سلطه یا ثروت،بلکه هدف،هدفی معنوی است زیرا حاملان رسالت،همه مردان خدایند که اوقات نمازهای خود را مراقب اند و به روز قیامت ایمان دارند و از دین،دنیا

نمی طلبند و در پی مال و جاه و متاع دنیوی نیستند.

وَ هٰذٰا كِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ مُبٰارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِی بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ يُحٰافِظُونَ

این است کتابی مبارک که نازل کرده ایم.تصدیق کنندهٔ چیزی است که پیش از آن نازل شده است تا با آن مردم ام القری و اطرافش را بیم دهی،کسانی که به روز قیامت ایمان دارند به آن نیز ایمان دارند.اینان مراقب نمازهای خویش اند.» ۳/

[سوره الأنعام (۶): آيات ۹۳ تا ۹۴]

اشاره

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً أَوْ قٰالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَنْ قٰالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ اَلظّٰالِمُونَ فِي غَمَرٰاتِ اَلْمَوْتِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ بٰاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ اَلْهُونِ بِمٰا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اَللّٰهِ غَيْرَ اَلْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيٰاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳) وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادىٰ كَمٰا خَلَقْنٰاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مٰا خَوَّلْنٰاكُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مٰا نَرىٰ مَعَكُمْ شُفَعٰاءَكُمُ اَلَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكٰاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مٰا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴)

معنای واژه ها

۹۴[ما خوّلناکم]

:آنچه از کالای دنیا به شما داده ایم.

ص: ۱۲۰

دروغ بستن به خدا سخت ترین ستمهاست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

ظلم بر دو قسم است.گاه کسی حقی از حقوق مادّی کس دیگر را غصب می کند،هر گاه آن حق را به او باز پس گردانید و توبه کرد خداوند او را می بخشاید.

ولی گاه کسی فکر مردم را غصب می کند،آنان را گمراه می کند و خود از حق منحرف می شود و مسیر بشریت را هم به انحراف می کشاند،این گونه کارها بدترین انواع ظلم و ستم اند،خطرشان بیش و زیانشان بیشتر است.پس اگر کسی بگوید:

که خدا چنین گفته است و در این سخن خود،بر خدا دروغ بسته باشد،یا ادعای پیامبری کند،یا مدعی شود که می تواند راه و روشی ارائه دهد و افکاری بیاورد که همانند روش و افکار پیامبران باشد،در این این صورت مرتکب نوع دوم ظلم شده جزای چنین کسی عذابی است خوار کننده به هنگامی که ملائکه خشم خدا با عنف و خشونت تمام بر او نازل می شوند تا جانش را بستانند،بدان گرفتار می شود.

زیرا چنین کسی بر خدا دروغ بسته و با خدای تعالی کوس برابری زده است.

ستمگر به قدرت بدنی یا مادی یا اجتماعی خود پشتگرم است،ولی هنگامی که ملائکه جان او بستانند،این قدرت از میان می رود و گویی دود می شود.

بدن قوتش را از دست می دهد،اموال و مستقلات نصیب وارثان می شود و از مردمی که می پندارد طرفدار او هستند نشانی نمی بیند و اما آن افکار باطلی که برساخته است چون سراب روی در زوال می نهند.

ص :۱۲۱

شرح آیات:

اشاره

پاداش ستم

[۹۳]

به هنگام بررسی جرایم اگر مثلا یک دزد باشد کیفرش مشخص است و محدود ولی اگر گروهی در غارت و سرقت اموال مردم همدست شوند کیفرشان شدیدتر است زیرا وجودشان خطرناکتر بوده است.از این دزدیها خطرناکتر دزدیهایی است که در زیر پوشش عقیدتی صورت می گیرد،مثل سرقت فئودالها و توانگران رفاه طلب دارایی محرومین را یا سرقت طاغوتان امپریالیست هست و نیست ملل مستضعف را.رنجها و محرومیتهایی که بشر در طول تاریخ تحمل کرده است از سوی این گروه بوده است.

اینان اولا-به برساختن افکاری باطل می پردازند تا آنها را به استثمار مردم یاری دهد و تحت لوای این افکار تا آخرین پشیز دسترنجشان را غارت می کنند و تا آخرین قطره خونشان را می مکند.

بعضی از اینان برای این که به اعمال خود مشروعیت دهند این گونه افکار و عقاید فاسد را به خدا نسبت می دهند و برای نشر این اکاذیب و افترائات بعضی از روحانی نمایان را به خدمت می گیرند.

از اینان خطرناکتر آنهایی هستند که ادعای نبوت هم می کنند و چنان می نمایند که بر آنان وحی نازل می شود و مشتی خرافات و حرفهای گمراه کنندهٔ خود را همسان و همبر کلام الهی می شمارند.

آری،این فریق از هر ستمکاری ستمکارترند.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً

کیست ستمکارتر از آن کس که به خدا دروغ بست.» این حکم شامل همهٔ کسانی می شود که به دروغ می گویند که حقیقت را شناخته اند.هر چند مستقیما سخن خود را به خدا نسبت ندهد ولی مجرد همین ادعا عمل او را مرتبط به خدا قلمداد می کند.

أَوْ قالَ أُوحِیَ إِلَیَّ وَ لَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْءٌ وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللّهُ

یا گفت که به من وحی شده و حال آنکه به او هیچ وحی نشده بود و آن کس که گفت:من نیز همانند آیاتی که خدا نازل کرده است نازل خواهم کرد.»

هنگام جان کندن

جزای اینان را در لحظهٔ مفارقت از دنیا،دنیایی که برای نعمت ناپایدارش این گروه از مجرمان هزاران انسان را از حقوقشان محروم کرده اند یا ایشان را به هلاکت رسانده اند قرآن حکمت آموز چنین تصویر کرده که:چون ملائکهٔ عذاب بر آنان فرود آیند در حالی که آنان در سخت ترین حالات فزع و احتضارند،آن گاه امواج وحشتناک مرگ یکی پس از دیگری بر آنان می تازند،ملائکهٔ عذاب بالای سرشان ایستاده اند و دست به شکنجه گشوده و با خشم و خروش می گویند:جان به جان آفرین تسلیم کنید و منتظر عذاب خدا باشید.

وَ لَوْ تَریٰ إِذِ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِکَهُ باسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ

اگر ببینی آن گاه که این ستمکاران در سکرات مرگ گرفتارند و ملائکه بر آنها دست گشوده اند که جان خویش بیرون کنید.» تصور این لحظات وحشت انگیز کافی است که ما را از خواب غفلت بیدار کند تا در همه عمر به کس ستم نکنیم.

اَلْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ

امروز شما را به عذابی خوار کننده عذاب می کنند.» سبب این عذاب چیست؟ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ و این به کیفر آن است که دربارهٔ خدا به ناحق سخن می گفتید.» اما خواری و سرافکندگی و عار جزای مستکبران است.

وَ کُنْتُمْ عَنْ آیاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ

و از آیات خدا سرپیچی می کردید.»

ص :۱۲۳

از ناتوانی به سوی ناتوانی:

[۹۴]

چرا انسان از حق سرمی پیچد و افکار باطل درهم می بافد و در میان مردم پراکنده می سازد ۳/ و مردم را از نعمت خدا محروم می سازد؟آیا خواستار جاه و مال و قدرت است؟پس هنگامی که ملائکهٔ مرگ می آیند تا جانش بستانند همهٔ اینها به کجا می گریزند چرا یکی از آنها به شفاعتش اقدام نمی کند؟ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادیٰ کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ هر آینه تنها تنها، آن سان که در آغاز شما را بیافریدیم نزد ما آمده اید.» شما موجودات ناتوانی هستید،زیرا آفرینش نخستین شما مبتنی بر ضعف و تنهایی بود اگر نیرو و دارو دسته ای یافته اید این نعمتی است که خدا به شما ارزانی داشته،ولی نه چنان است که ملك شما شده باشد.خداوند،روزی چند در این نعمت به روی برگشاده است و هر گاه که اراده اش تعلق گیرد آن را وا می ستاند.

وَ تَرَکْتُمْ ما خَوَّلْناکُمْ وَراءَ ظُهُورِکُمْ

در حالی که هر چه ارزانیتان داشته بودیم پشت سر نهاده اید.» اما جامعهٔ فاسدی که به آن متکی شده بودید و این افکار به اتکاء آنان بر می ساختید و رواج می دادید و آن طبقه مرفه مفسده جو چون سرمایه داران بزرگ و مأموران و کارگزاران فاسد امنیتی اکنون روی از شما نهفته اند،به راستی اکنون آنها کجایند؟ وَ ما نَریٰ مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ و هیچ یك از شفیعانتان را که می پنداشتید با شما شریك اند همراهتان نمی بینم،از هم بریده شده اید.» یعنی آن رابطه ای که میان شما بود و مایه قدرتتان بود،اکنون گسسته است.آن افکار و عقایدی که شما را به هم پیوند می داد چون طبقهٔ حاکمه یا گروه فرهیختگان و یا برگزیدگان فرهنگی و این گونه خرافات که شما برای استثمار مردم اختراع کرده بودید،اکنون متلاشی شده و در زمین فرو خفته است.

وَ ضَلَّ عَنْكَمْ مٰا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

و پندار خود را گم گشته یافته اید.» این پندار عقاید شرک آمیز و باطل شما بود.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۵ تا ۹۹]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ فٰالِقُ اَلْحَبِّ وَ اَلنَّوىٰ يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ اَلْمَيِّتِ مِنَ اَلْحَيِّ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ (۹۵) فٰالِقُ اَلْإِصْبٰاحِ وَ جَعَلَ اَللَّيْلَ سَكَناً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ حُسْبٰاناً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ (۹۶) وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اَلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهٰا فِی ظُلُمٰاتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷) وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (۹۸) وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ نَبٰاتَ كُلِّ شَیْءٍ فَأَخْرَجْنٰا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرٰاكِباً وَ مِنَ اَلنَّخْلِ مِنْ طَلْعِهٰا قِنْوٰانٌ دٰانِيَةٌ وَ جَنّٰاتٍ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ اَلزَّيْتُونَ وَ اَلرُّمّٰانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشٰابِهٍ اُنْظُرُوا إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِی ذٰلِكُمْ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۹۹)

معنای واژه ها

۹۸[فمستقرّ]

:جایگاهی در رحمهای مادران.

[و مستودع]

:در پشت مردان.

ص :۱۲۵

راه شناخت خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چگونه شیطان برای ما راه ضلالت و افتراء و انحراف را در مقابل راه یکتاپرستی می گشاید و حال آن که خدای یکتا همان کسی است که دانه و هسته را آفریده و مردگان را زندگی می بخشد و زندگان را می میراند و چرا صبحگاهی از دل تاریکی می افزود و شب را جایگاه امن و آسایش موجودات زنده قرار می دهد و روز را برای کار و فعالیت ایشان.این شب و روز طبق نظام دقیقی است که او مقرر داشته و تحت فرمان و منیت او در حرکتند.

هر یک از ستارگان را مداری است و حرکتی معین بر اساس حکمت بالغهٔ او، که جز اهل علم و معرفت به کشف این حقایق نایل نمی آیند ولی با این همه راز و حکمت آن نمی دانند و می پرسند اگر می توانیم در تاریکی شب به راهنمایی ستارگان راه خود بیابیم و به مقصد رسیم.چگونه است که آیات درخشان او ما را به وجود خدا راه نمی نمایند؟ اگر بشر به پیدایش و زایش خود نظر کند که چگونه خدا همه افراد بشر را از یک تن واحد به وجود آورده و از آنان برخی به زندگی خود ادامه دهند و برخی می میرند،و چرا آن می میرد و این زندگی می کند،در می یابد که ما وراء مرگ و زندگی چیزی است که ۳/ بر حکمت بالغهٔ پروردگار ما و قدرت او دلالت می کند.

خدای تعالی باران فرستاد و به برکت آن انواع مختلف نباتات پدید آورد،از صحراهای علف پوش تا نخلستانها و تاکستانها و زیتون زارها و باغهای انار،برخی همانند هم و برخی مختلف.انسان هم چنان چشم به راه رسیدن میوه هاست و چون

ص: ۱۲۶

آن زمان برسد شادمان می شود و به قدرت خداوندی اعتراف می کند.بشر به سبب فطرت سالم خود–فطرتی که ضد ایمان به خدا نیست–از دیدن این حقایق به پروردگار کریم خود راه می یابد.

لازم به تذکر است که در قرآن حکمت آموز آیات،چند گونه بیان شده اند.

بعضی برای همه مردم جهان است و بعضی برای علما و بعضی برای مؤمنان.

و این دلالت بر آن دارد که باید مراحل کمال به تدریج پیموده شود.پس ضروری است که در آغاز گرفتار تکذیب آیات خدا و گمراهیها نبوده باشیم و دلها از عقده ها و عقاید باطله پاکیزه باشد،آن گاه علم حاصل کنیم و در علم تعمق کنیم تا ژرفای آن غور کنیم و این مرحلۀ فهم کامل است بالآخره به زندگی نظری بسیط و ساده داشته باشیم،نظری سرچشمه برگرفته از فطرت پاکیزه تا به مشیت خداوندی در شمار مؤمنان درآییم.

این درس دربردارندۀ سلسله ای از دروس با واسطۀ ایمانی است،در حالی که درسهای گذشته زمینه ساز همین بحث بوده اند.

شرح آیات:

اشاره

آفرینش نخستین

[۹۵]

در معنی«فالق الحب»گفته اند که«فلق»شکافته شدن شیء است تا یک چیز نهانی از آن آشکار شود،و دانه،مواد زنده در آن نهاده شده ولی این مواد پنهان می مانند تا دانه شکافته شود و این مواد آشکار گردند.ولی این حالت نیازمند کسی است که آن را سامان دهد و طبق یک نظام صحیح به متانت و آرامی دانه را بشکافد و تولد گیاه در سلامت و صحت انجام پذیرد.آری آن سامان دهنده و آن مدبر خدای تعالی است.

۳/

إِنَّ اللّٰهَ فٰالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوىٰ

خداست که دانه و هسته را می شکافد.» این سخن بر طریقۀ آفرینش دلالت دارد یعنی نمو مواد زنده به سبب شکاف خوردن غلاف که آن مواد در درون آن جای گرفته است.ما زندگی را

می نگریم و زندگی پیش از این موجود بوده،نه معدوم ولی بروز آن چنین زمانی را ایجاب می کرده است.

این نمو با افزوده شدن مواد مرده بر مواد زنده کمال می یابد.پس آن مواد مرده با همساز شدن با مواد زنده شکل می گیرند.در دانه،مادّهٔ زنده ای است که از املاح مرده غذا می گیرد و از نور که خود مرده است و از آب.پس دانه رشد می کند چون زمانش فرا رسد آن مواد مرده از آن مواد زنده زایل می شوند و شاید معنی کلام باری تعالی که می گوید:

یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ ذٰلِکُمُ اللّٰهُ

زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد این است خدای یکتا.» این باشد یا شاید معنای آن چنین باشد.که خداوند از درون اشیاء مرده چیزی زنده بیرون می آورد و از رحم اشیاء زنده چیزی مرده.به تعبیر دیگر زنده به مرده تحول می یابد و مرده به زنده.منزه است خدا.

فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ

پس چگونه منحرفتان می کنند.» سرگشتهٔ کدام ضلالت هستید؟و چه دروغهایی را بر شما تحمیل می کنند.

رهایی از این ورطه ها،ورطه هایی که انسان را هوای نفس و افکار پلید اجتماعش و شیطان رجیم به سوی آنها می رانند،شرط اولیه فهم حقایق است البته به یاری فطرت پاک او.

[۹۶]

خدای سبحان است که نور را آفرید و پراکنده ساخت و تحت نظامی پرتوهایش را به همه جا رسانید.هم چنان که تاریکی را برای هدفی معین خلق کرد و آن هدف سکون و آرامش موجودات است.

فٰالِقُ الْإِصْبٰاحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبٰاناً

شکوفاننده صبحگاهان است و شب را برای آرامش قرار داد و خورشید و ماه را برای حساب کردن اوقات.» /۳ این دو بر وفق نظامی ثابت و حساب شده در مسیراند و به قدر سر سوزنی از

مسیر خود منحرف نمی شوند.

ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ

این است تقدیر خدای پیروزمند دانا.» خداوند،نقشه را به علم خود کشیده و به قدرت و توانایی خویش اجرا کرده است.

علم و هدایت

[۹۷]

مدار ستارگان،و مجموعه ثوابت و سیّاراتی که در آسمان اند و سیر خورشید و ماه از نشانه های عظمت پروردگارند.ما به وسیلهٔ این اجرام فلکی در تاریکیهای دریا و خشکی راه می جوییم و این امر به ما می آموزد که سنت سیر این کواکب بر پایهٔ نظمی استوار است و این خود دلیل بر وجود خداوند قادر متعال است.به راستی اگر این ستارگان ما را در روی زمین بر جادهٔ صواب اندازند،از تدبر در حرکت و سیر آنها نباید به آفریننده آنها راه یابیم.

وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهٰا فِی ظُلُمٰاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

اوست خدایی که ستارگان را پدید آورد تا به آنها در تاریکیهای خشکی و دریا راه خویش بیابید.آیات را برای آنان که می دانند بیان کرده ایم.» زیرا بدون علم و معرفت نمی توانیم به شناخت حقایق نایل آییم در این آیه بر نقش علم تأکید شده بویژه در شناخت آیات خداوندی.

[۹۸]

وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ و اوست خداوندی که شما را از یک تن بیافرید.

سپس شما را قرارگاهی و ودیعت جایی است.آیات را برای آنان که می فهمند به تفصیل بیان کرده ایم.»

گردش آبها

[۹۹]

تنوّع در حیات دلیل دیگری است بر حکمت و علم و قدرت خدا.با

وجود یک هـدف کلی که مقصـد و مقصود کل حیات است هر شـیء هم برای خود دارای هدفی است که برای وصول به آن هـدف آفریـده شده است ولی همراه دیگر /۳ اشـیاء راه تکامـل می پیمایـد.مثلا زمین به باران سـیراب می شود.آب همان آب است و زمین همـان زمین.ولی نبـات در رنـگ و طعم و فایـده و نیز از حیث هـدفی که در خلقت خود تعقیب می کنـد با نبات دیگر فرق می کند.هر نباتی برای هدفی معین به وجود آمده و با سایر انواع نباتات راه تکامل می پوید.

وَ هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً

اوست خـدایی که از آسـمان بـاران فرسـتاد.» به همین نزول بـاران از آسـمان بیندیش.سرچشـمهٔ آب زمین است و آن هم شور است ولی خداوند به وسـیلهٔ تبخیر آن را شـیرین می کند و به آسمان بالا می برد و در آنجا موادی را که برای زراعت ضروری است،از راه خوردن ابرها به یکـدیگر که سـبب رعـد می شود.و نیز از راه امتزاج آب یا هوا،به آن می افزایـد.چون آسـمان می بارد،آب باران در همه اطراف زمین از دشت و کوه و شـهر و صـحرا تقسـیم می شود تا هر قسـمت از پی تحقق هـدف خویش رود.

این آیه به ما می فهمانـد که خـدای ما تواناست سـپس ما را فرمان می دهد که در بارانی که از آسـمان می بارد به دیدهٔ عبرت بنگریم.

فَأَخْرَجْنٰا بِهِ نَبٰاتَ کُلِّ شَیْءٍ

و بدان باران هر گونه نباتی را رویانیدیم.» هر چیزی به این آب رشد و نمو می کند.از کشته و شیر و حیوانات.

فَأَخْرَجْنٰا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرٰاکِباً

و از آن نبات ساقه ای سبز و از آن دانه هایی بر یکـدیگر چیـده.» چون گنـدم و جو و ذرت و امثال آن بر یکـدیگر چیـده شده برای فواید اجتماع.آن قدر که بشـر از جمع آوری آنها عاجز می آید تا آنجا که برخی دول محصولات زاید بر مصـرف را می سوزانند یا در دریا می ریزند.

/۳

وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهٰا قِنْوٰانٌ دٰانِیَةٌ

و نیز از جوانه های نخل

خوشه هایی سر فرو هشته.» تا تو بتوانی به آسانی از میوه های آن بچینی و از زیباییهای آن بهره مند شوی و از دیگر فواید آنها برخوردار گردی.

وَ جَنّاتٍ مِنْ أَعْنابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ

-و نیز بستانهایی از تاکها و زیتون و انار همانند و غیر همانند.» لحظهٔ تولد زندگی لحظه ای خوش و پر شکوه.از این لحظه هر کس به سادگی معنی زندگی را در می یابد و بر حکمت و نظام آن آشنا می شود و هم از مطالعهٔ عجایب آن به علم و قدرت خدا آگاه می شود.از این رو خداوند از ما خواسته است که این لحظه را مورد توجه و نظر قرار دهیم.

اُنْظُرُوا إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ

-به میوه هایش آن گاه که پدید می آیند و آن گاه که می رسند بنگرید.» اما درک این حقایق و عبرت گرفتن از این اسرار و عجایب آن نیازمند به ایمان است زیرا بدون ایمان نظر بشر منحصر و محدود به عین مادیات می شود و از آنچه ورای آن است دیده فرو می بندد.

إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

در آنها عبرتهاست برای آنان که ایمان می آورند.» حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که الگوی واقعی و راستین یک انسان مؤمن است می گوید:

من به هیچ چیز نمی نگرم جز آن که خدا را پیش از آن و بعد از آن و با آن می بینم.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكاءَ اَلْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَناتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ عَمّا يَصِفُونَ (۱۰۰) بَدِيعُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ أَنّٰى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱) ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لاٰ تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصارَ وَ هُوَ اَللَّطِيفُ اَلْخَبِيرُ (۱۰۳)

معنای واژه ها

۱۰۰[و خرقوا]

:حکم کردند.

۱۰۱[بدیع]

:به معنـای ایجـاد کننـده است،و تفاوت میان ابـداع و اختراع آن است که ابـداع،کاری است بی سابقه و اختراع،کاری است که سببی برای آن یافت نمی شود و لـذا گفته شـده است بـدعت،چیزی است مخالف سنّت، زیرا به وجود آوردن چیزی است که قبلا سابقه نداشته است.

۳/

اسماء حسنای خداوندی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس پیشـین با برخی از آیات و نشانه های قدرت و علم و حکمت خدا آشـنا شدیم.در این درس به بعضـی از صفات الهی که سبب معرفت مؤمن به پروردگارش می شود سخن خواهد گفت.هر چه معرفت انسان به خدا بیشتر شود معرفت او به صفات و اسماء حسنای خداوندی نیز بیشتر می شود و از این راه معرفت

او به دیگر معارف توحیدیه چون عدل و نبوت و امامت و معاد افزون می گردد.

در آغاز این آیات سخن از این است که خدای تعالی جن را آفریده است.

ولی برخی از اذهان ساده پندارند که جن شریک خداست همانطور که پاره ای پنداشتند که خدا صاحب پسران و دختران است.و این حکایت از عدم علم به حقیقت امر است.

خدای تعالی اشیاء را از عدم خلق کرد،خلقتی ابداعی،نه این که اشیاء از او متولد شده باشند.تا نیازمند به زوجی باشد و با هماهنگی و همکاری او تولد صورت گیرد.چنان که انسان برای آن که کودکی از او در وجود آید نیازمند به جفت شدن با انسان دیگری است.

۳/ بالآخره خداست آن که همه چیز را خلق کرده و علمش بر همه چیز احاطه دارد و بر بشر است که انحصارا خدا را عبادت کند زیرا اوست خدای یکتا و اوست که بر هر چیزی قدرت و سیطره دارد.و کار مخلوق خود سامان می دهد.و آیینها و نظامات را جاری می گرداند و کارساز ماست.

شرح آیات:

اشاره

هنگامی که مخلوق به منزلت خالق خود آگاه نیست

[۱۰۰]

قوای غیبی که بشر به گونه ای به آنها آگاهی می یابد،معمولا طبیعتشان بر او مجهول است.از این رو می پندارد که آنها را در زندگی اش تأثیری است و در این عرصه تا جایی پیش می رود که آن قوا را خدایان و شریک خدای یکتا می پندارد و در علم و قدرت همتای او می دانندش.این پندارهای خرافی او را به پرستش جن و چیزهایی که با جن ارتباط دارند وا می دارد.این پیوستگان به جنها برخی مردم اند چون کاهنان و خادمان معابد.

حقیقت این است که این قوای پوشیده از انظار خواه دارای عقل و اراده باشند چون جن و ملک یا فاقد عقل و اراده چون قوهٔ برق و جاذبه و امثال آنها همانند دیگر موجودات مادّی مخلوق اند،ولی علم ما دربارهٔ آنها محدود است.

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكٰاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ

-برای خـدا شـریکانی از جن قرار دادنـد و حال آن که جن را خـدا آفریـده است.» خـدا جن را آفریده است زیرا جن نیز چون دیگر موجودات است،محدود و جاهل و متعدد و کثیر و همه اینها صـفات مخلوقند خواه آن مخلوقات آشکار باشند یا از دیده ها پنهان.

وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِینَ وَ بَنٰاتٍ بِغَیْرِ عِلْمٍ

-و بی هیچ دانشـی به دروغ دخترانی و پسـرانی برای او تصور کردند.» اینان دروغی بزرگ بر خدای بستند چیزی خلاف سنت حیات، /۳ بـدین معنی که بعضـی از این گروه خرافه پرست این شـریکان خیالی را آن قدر به خدا نزدیک پنداشـتند که گفتند دختران یـا پسـران او هسـتند.کسانی که چنین اعتقـادی باطـل دارنـد هرگز ندانسـته انـد که سـخنشان تـا چه پایه دروغ و خرافه است.زیرا چگونه ممکن است کسـی مـدعی شود که چیزی نزدیک به چیز دیگری است در حالی که هیـچ دلیل و شاهـدی بر مدعای خود نداشته باشد.

سپس نسـبت شـیء به خـدای سـبحان به عنوان دختر یا پسر او دلیل بر عـدم شـناخت آنهاست از خدا.زیرا کسـی را که خدا را بشناسد می داند که او منزّه از شریک است و فراتر از آن است که متصف به صفات مخلوق شود و حال آن که این امور که به خدا نسبت می دهند همه صفات مخلوق است.

سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یَصِفُونَ

-او منزه است و فراتر از آنچه وصفش می کنند.» آری،به خدای خود صفات آفریده شدگان را می دهند.

آفرینش است نه ولادت

[۱۰۱]

در آیهٔ پیشین این معنی روشن شد که در عالم الوهیت درجاتی نیست.به این معنی که خدایانی باشند بعضی چون پدر و بعضی چون فرزند.

همچنین این آیه وجود توالد و تناسل را نیز در آن عالم منتفی می داند.قرآن حکایت

از این دارد که پدید آمدن موجودات چنان که برخی از اهل باطل می پندارند،نه از طریق توالد و تناسل است بلکه از طریق آفرینش مستقیم است.

بَدِیعُ السَّماٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ أَنّٰی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ صٰاحِبَةٌ

- پدید آورندهٔ آسمانها و زمین است،چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست.» ۳/ زیرا هر کس چیزی از او متولد می شود باید دارای همسری باشد،که در غیر این صورت ولادت محال است.اگر خداوند پروردگار ما نیازمند جزء مکملی باشد تا مخلوقات از او در وجود آیند پس میان او و دیگر مخلوقات چه فرقی می بود.

اساسا چرا ما باید به خدا معتقد باشیم؟مخلوقات خود به ناتوانایی خود و نیازمندیشان به خدا و نیازمندیشان به یکدیگر شهادت می دهند.پس باید خدا از این نقص مبرا باشد.فرض کنیم دو چیز را که برای تولید چیز سومی به هم نیازمند باشند.آیا این دو به قوانین و احکامی جهت این ازدواج محتاج نیستند،آری محتاج اند پس چه کسی این قوانین و احکام را به وجود می آورد و اجرا می کند،آیا شخص سومی نیست که برتر از آن دو است،پس او غیر از آن دو است.

وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ

-هر چیزی را او آفریده است.» هر چه هست مخلوق اوست بدون امتیازی نسبت به یکدیگر.

وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ

-و به هر چیزی داناست.» [۱۰۲]

این صفات که برشمرد صفات آفریننده است،نه آفریده شدگان.

خداوند مبری است از این که پسران و دختران به او نسبت دهند.همچنین از فرزندان و همسران.و از ضعف و جهل.فطرتهای ما نیز به وجود چنین خدایی گواهی می دهد بی آن که او را دیده باشیم.

ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ

-این است خدای یکتا که پروردگار شماست.خدایی جز او نیست.آفرینندهٔ هر چیزی است.پس او را بپرستید که نگهبان هر چیزی است.» خدایان دیگر را شایستگی پرستش نیست.اوست آفرینندهٔ اشیاء و همهٔ

کارها به دست اوست.واضع و مجری هر قانون و نظامی است و بر کارهای روزانه ما نیز او سیطره و غلبه دارد.

۳/

نزدیک دور

[۱۰۳]

از صفات حسنای خدا یکی آن است که او نزدیک و متعالی است،و به علت همین تعالی از حدود و ابعاد است که دیدگان را یارای درک او نیست.هم چنان که عقول هم به کنه ذات او نتوانند رسید.با این همه به چیزها نزدیک است و بینندگان را می بیند و علم او بر همه عقول و افکار احاطه دارد.

لاٰ تُدْرِکُهُ الْأَبْصٰارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصٰارَ

-چشمها او را نمی بینند و او بینندگان را می بیند.» و این صفت دال بر منتهای لطف اوست که او هر چیز را درک می کند و بر هر چیزی احاطه دارد.

وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ

-دقیق و آگاه است.» ۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۸]

اشاره

قَدْ جٰاءَکُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهٰا وَ مٰا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ (۱۰۴) وَ کَذٰلِکَ نُصَرِّفُ اَلْآیٰاتِ وَ لِیَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۱۰۵) اِتَّبِعْ مٰا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ اَلْمُشْرِکِینَ (۱۰۶) وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مٰا أَشْرَکُوا وَ مٰا جَعَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً وَ مٰا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ (۱۰۷) وَ لاٰ تَسُبُّوا اَلَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَیَسُبُّوا اَللّٰهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ کَذٰلِکَ زَیَّنّٰا لِکُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلیٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۱۰۸)

معنای واژه ها

۱۰۵[درست]

:اصل درس،ادامهٔ خواندن است و«درس الاثر»یعنی آن نشان با گذشت زمان از بین رفت.

۱۰۸[عدوا]

:از روی ظلم و ستم.

۳/

مسئولیت بشر در هدایت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیشین سخن از خدای سبحان بود و این آیات تأکید است بر آنچه پیش از این گفته شد.از این قرار که وجود آیات و نشانه ها برای هـدایت بشـر کفـایت نمی کنـد،بلکـه اگر انسـان خـود برای خـود خواسـتار هـدایت نباشـد،هـدایت نخـواهد یافت.آری،انسان در این امر مسئول است.

«تصریف آیات»یعنی ذکر پی در پی آنها،زیرا هدف توضیح حقایق است، برای کسانی که می دانند باید از حقایق پیروی کنند و از کسـانی که علم مخـالفت علیه او برمی دارنـد بـاک نداشـته باشـد.زیرا مشـرکان خـدا را ناتوان نتواننـد کرد و از او نتوانند گریخت،زیرا اگر خـدا بخواهـد مشـرک نمی شونـد،پس شـرک آنهـا به اذن خـداست(نه به رضایت او سـبحانه و تعالی)پیامبر مسـئول شـرک آنها نیست و نه وکیل آنها.بر عهدهٔ رسول است که رسالت خویش به آنها برساند و اگر نپذیرفتند، روی بر تابد و برای تبلیغ رسالت به دیگران پردازد.

شرک گمراه کنندهٔ اهل شرک است تا آنجا که بتان خویش را مقدس

ص :۱۳۷

می شمارند.و جایز نیست بتان را دشنام دادن زیرا آن بت پرستان هم از روی ستم و دشمنی و تجاوز به خدا دشنام خواهند داد.خدای تعالی است که به نزد او باز خواهند گشت و اوست که کیفرشان خواهد داد در مقابل اعمالی که مرتکب شده اند.پس چگونه با خدای بزرگ دم مخالفت می زنند.

۳/ به نظر می رسد شناخت پیوند معقول و مناسب میان آن که ایمان می آورد و آن که شرک می ورزد در درک کامل حقایق از سوی مؤمنان از امری ایجابی برخوردار است،چرا که بدون آن ذهن مؤمنان به عملکرد مشرکان مشغول می شود.

شرح آیات:

اشاره

راه روشن رسالت و مسئولیت هدایت شدن

[۱۰۴]

بصیرت وسیله ای است که ما را به دیدن یاری می دهد.قرآن روشنگر راههاست زیرا محتوی روشهای درست و حقیقی اندیشیدن است.قرآن روح را تزکیه می کند و حجاب کبر و غرور را به یک سو می زند تا چهرهٔ حقیقت آشکار شود.

قَدْ جٰاءَکُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ

-از سوی پروردگارتان برای شما نشانه های روشن آمد.» در ادب امروز عربی متداول شده که به جای«بصیرت»«رؤیت»بیاورند.

و حال آن که بصیرت که جمعش بصائر است به معنی مطلوب نزدیکتر است.زیرا اگرچه رؤیت گاهی هم به معنی رأی و نظر آمده است ولی بصیرت همان چیزی است که ما را به نیکو نگریستن و مشاهدهٔ حقایق بدون احتمال خطا یاری می رساند.

قرآن،رای و اندیشه ای را بر تو تحمیل نمی کند،بلکه تو را وامی دارد تا مستقیما حقیقت بدون واسطه را لمس کنی،ولی ارادهٔ تو در این کار نقشی دارد.

باید که بصیرت را به خدمت درآوری و گرنه همانند کسی هستی که چشم خود به کار نمی برد و همانند نابینایی است که توان دیدنش نیست.

فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهٰا

-پس هر که از روی بصیرت می نگرد به سود اوست و هر که چشم بصیرت بر هم نهد به زیان اوست.» رسول نیز هدفش آن نیست که نظری را بر تو تحمیل کند زیرا او حفیظ یا نگهدارندۀ تو نیست.یعنی خداوند او را به حفظ و نگهداری و هدایت تو مکلف نکرده است و تو خود مسئول خود هستی.

۳/

وَ مٰا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ

-و من نگهدارندۀ شما نیستم.» [۱۰۵]

خداوند آیات خود را بسی واضح و آشکار بیان می کند.

وَ کَذٰلِکَ نُصَرِّفُ الْآیٰاتِ وَ لِیَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

- آیات خدا را اینچنین گونه گونه بیان می کنیم،تا مبادا بگویند که از کس درس گرفته ای و ما این آیات را برای اهل دانش بیان می کنیم.» در معنی عبارت«نصرف الآیات»گفته اند که مراد ذکر کردن آنهاست بعد از یکدیگر به گونه ای که بر شقاوت ظالمان بیفزاید و برای مؤمنان بیانی افزونتر باشد.

کفار از روش منظم نزول قرآن وسیله ای برای کفر خود حاصل کرده بودند.

از این رو می گفتند پیامبر از علما تعلیم می گیرد و در نزد آنان درس می خواند،سپس آموخته های خود را به صورت آیات بیان می کند اگر چنین نیست از چه روی چون موسی که همۀ کتاب او یکباره بر او نازل شد قرآن به تدریج بر محمد نازل می شود؟ [۱۰۶]

بر هر انسانی واجب است که از وحی متابعت کند بدون توجه به عقاید کسانی که ایمان نمی آورند،زیرا ایشان مسئول خود هستند.من به نوبۀ خود مسئول خود هستم پس پرداختن و مشغول شدن من به آنها اندکی سبب انحراف من می شود،یا سبب می شود که پاره ای از وحی را به یک سو فکنم.مقیاس اول و آخر همان حق است و بر بشر لازم است در مسیر خود فقط به آن نظر داشته باشد.

اِتَّبِعْ مٰا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ

- از هر چه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است پیروی کن.هیچ خدایی جز او نیست و از مشرکان روی برتاب.»

ص :۱۳۹

[۱۰۷]

تفکر دربارهٔ مشرکین و سرنوشت ایشان خود مسئله ای است که چرا ایشان به جهنم می روند با آن که چون ما انسانند؟این اندیشه باعث می شود که برخی از حقایق در ذهن ما مشتبه شوند.یا چرا راه را تا پایان با ما نمی پیمایند.از این رو است که قرآن می گوید که شرک مشرکان،خدا را عاجز نمی سازد.بلکه آن هم در چارچوب اذن خدا و سیطرهٔ او بر عالم وجود،قرار دارد.زمانی که بر عهدهٔ بشر امری باشد بیشتر از مجرد دعوت ایشان به ایمان،خدای تعالی خود آن را برای ایشان انجام خواهد داد.

وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ ما أَشْرَكُوا وَ ما جَعَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ

-اگر خدا می خواست آنان شرک نمی آورند و ما تو را نگهبان ایشان نساخته ایم و تو کارسازشان نیستی.» ۳/ پس انتظارشان خطاست زیرا ما مکلف بحفظ ایشان نیستیم و مقرر نیست که کارسازشان باشیم.

مشرکان را دشنام مدهید

[۱۰۸]

مشرکان را در گمراهیشان واگذار.اینان چون اراده شرک ورزی کردند و آن را به جای یکتا پرستی برگزیدند،خدا افسارشان را به دست خودشان سپرد.و اعمالشان را در نظرشان بیاراست.از این رو آنان راه و روش خویش تقدیس می کنند.بنا بر این خطاست که مؤمنان به مقدسات مشرکان دشنام دهند زیرا ممکن است به ناگاه عکس العمل نشان دهند و از روی ظلم و تجاوز خدا را دشنام دهند زیرا اعمال اینان در چشمشان آراسته شده پس چرا خود را مکلف سازیم.در حالی که می دانیم اینان خود به آستان خدا خواهند رفت و خدا خود،ایشان را محاسبه و مجازات خواهد نمود.

وَ لاٰ تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذٰلِكَ زَيَّنّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ

-چیزهایی را که آنان به جای اللّٰه می خوانند دشنام مدهید که آنان نیز بی

هیچ دانشی از روی کینه توزی به اللّه دشنام دهند.این چنین عمل هر قومی را در چشمشان آراسته ایم.پس بازگشت همگان به پروردگارشان است و او همه را از کارهایی که کرده اند آگاه می سازد.» پس اعراض از مشرکان و استمرار در بنای کیان اسلامی،دور از ایشان واجب است.زیرا امیدی به آنها نیست و فردا حسابشان با پروردگار ایشان است.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۱]

اشاره

وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ جٰاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهٰا قُلْ إِنَّمَا اَلْآيٰاتُ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ مٰا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهٰا إِذٰا جٰاءَتْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۱۰۹) وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصٰارَهُمْ كَمٰا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱۰) وَ لَوْ أَنَّنٰا نَزَّلْنٰا إِلَيْهِمُ اَلْمَلاٰئِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ اَلْمَوْتىٰ وَ حَشَرْنٰا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً مٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اَللّٰهُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (۱۱۱)

معنای واژه ها

۱۱۱[قبلا]

:آشکارا.

ص:۱۴۱

۳/

چرا معجزات و آیات تازه می طلبند؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در باب ضرورت اعراض از مشرکان به اعتبار این که معاندان هستند سخن گفته شد.قرآن سخن از مشرکان را ادامه می دهد و می گوید که آنان سوگندهای بزرگ به نام اللّه می خورند که اگر فلان معجزه در فلان صورت بر آنها آشکار شود یا دلیل قویتری پیدا کنند ایمان خواهند آورد.و حال آن که دروغ می گویند.و خدا می تواند همان چیزهایی را که آنان می طلبند برایشان نازل کند ولی چه کسی ضمانت می کند که آن را قبول کنند،در صورتی که آیات واضحه را رد می کنند.در آیهٔ بعد سخن از این است که کافر شدن به آیات سبب تبدیل ارزشها و معیارها و عدم قدرت بر تمییز آنها می شود.زیرا کافران سرکشان اند و سرکشی حجاب عقل است و قلب را در تیرگی رها می کند.

در آیهٔ سوم سخن از این است که خدا آیات واضحهٔ بیشتری بیاورد چون نزول ملائکه و سخن گفتن مردگان و گرد آمدن هر چیز در مقابل ایشان.باز هم ایمان نمی آورند زیرا جهل بر اکثرشان احاطه دارد.

۳/

شرح آیات

اشاره

قسمهای دروغ

[۱۰۹]

با آشنایی به طبیعت مشرکان می توانیم به انگیزه های اعتقادی ایشان پی ببریم.اینان گاه سبب کافر شدنشان پیروی از شهوات است و گاه فشار جامعه ای که در آن زندگی می کنند یا وحشت از طاغوتی که بر آنها حکومت می کند

ص: ۱۴۲

و امثال آن.ولی خود علت کفرشان را عدم قانع شدنشان به حق قلمداد می کنند یا می گویند که آیات و معجزاتی که بر پیامبران نازل شده اثبات پیامبری ایشان را کافی نیست و برای آن که بر دروغ و نفاق خویش پرده ای برکشند سوگندها می خورند که در آنچه ادعا می کنند صادق هستند در حالی که سوگندشان دروغ است.

وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لَئِنْ جاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِها

-تا آنجا که توانستند به سخت ترین قسمها،به خدا سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای برایشان نازل شود بدان ایمان آورند.» این معجزه ممکن است یک معجزهٔ مشخص باشد که پیشنهاد می کنند،چون زنده کردن مردگان.

قُلْ إِنَّمَا الْآياتُ عِنْدَ اللّهِ

-بگو همهٔ معجزه ها نزد خداست.» و خدا قادر است که هر معجزه ای که طلب می کنند بیاورد ولی این کار در زمانی صورت می گیرد که حکمتش اقتضا کند نه هر وقت که کفار بخواهند یا حتی رسول به سبب علاقهٔ فراوانی که به هدایت مردم دارد،اراده نماید.

وَ ما يُشْعِرُكُمْ أَنَّها إِذا جاءَتْ لا يُؤْمِنُونَ

-و شما از کجا می دانید که اگر معجزه ای نازل شود ایمان نمی آورند.

یعنی چه کسی ضمانت می کند که اگر چنین معجزه ای که می طلبند آشکار گردد از کفر به ایمان می گرایند،زیرا به تجربه ثابت شده /۳ که معجزات نتوانسته دلهایشان را نرم سازد.

محکمهٔ فطرت

[۱۱۰]

انسان را فطرتی است نخستین که نعمتی است ارزانی شده از سوی خداوند.به نیروی این فطرت بشر خیر و شر را از یکدیگر باز می شناسد و هدایت را از ضلالت تمیز می دهد.چون مردم روی زمین منازعه کنند به نیروی این فطرت داوری کنند پس فداکاری،احسان،شجاعت،سخاوت و قهرمانی،صفات نیکو و عکس آنها صفات رذیله را هم در نزد مسلمان خواهی یافت و هم کافر،هم شهرنشین و هم

بـدوی حتی انسانهای اولیهٔ شبه وحشـی.این فطرت مقیاسـهایی است کلی که خداوند آن را نصـیب بشـر کرده تا بدان راه خود بیابد.

بـه وسیلهٔ ایـن فطرت اولیه است که بشـر پروردگـارش را می شـناسد و به او ایمـان می آورد امّـا بعـد از آن که در برابر فشـار شهوات و امیال نفسانی و طاغوتها و خرافات پایداری ورزد.گاه نیز تسلیم آنها می شود و به خدا کافر می گردد و چون به خدا کافر شد رسولانی را نیز که خدا فرستاده انکار خواهد کرد.

وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ

-و این بـار نیز در دلهـا و دیـدگانشان تصـرف می کنیم.» دلها سابق جایگاه فطرت پاك و مقیاسـهای سالم بوده.اما حواس تابع دلهـاست.چون معیارهـای بشـر دگرگـون گردد حواس او نیز دگرگون می شود بـدون آن که از آنهـا به طور صـحیح اسـتفاده گردد.

كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ

-هم چنان که در آغاز به آن ایمان نیاوردنـد.» سـبب این است که اینان طغیان می کننـد و طغیان سـبب دگرگون شـدن دلها و معیارها می شود.

بشری که تابع عقل خود است و از حق پیروی می کند و هدف او حق است دارای معیارهایی است که به وسیله آنها حق را می شناسد. /۳ ولی هنگامی که تابع شـهوت خویش است و پیرو نفس خود و در پی امیال طغیانگر خود،همهٔ هدف او معیارهای او در حسن و قبـح و خیر و شـر و فضـیلت و رذیلت،چیزهـایی است که بیشتر به منافع شخصـی او نزدیك است.دنباله رو شـهوات خویشـتن اسـت اصـول دینش سـه چیز خواهـد بـود:خـوردن و آشامیـدن و مباشـرتهای جنسـی و احکـام دینش نیز از این قـبیل است.حلال چیزی اسـت کـه بـدان دسـت می یابـد و حرام چیزی است که از دست یـافتن به آن محروم است.سـرنوشت چنین انسـانی سـرنوشت دولتهـای طـاغوتی است در جهـانی،که برای خود معیارهـایی خـاص خود وضع می کنـد از قبیـل قوانین بین المللی و محاکم و مجالس امنیت...الخ.همـهٔ اینها برای اسـتحکام سـلطه طاغوتی است بر دوش توده های محروم.از این روسـت که قرآن کریم ما را از

ص :۱۴۴

چنین سرنوشتی بر حذر می دارد.

وَ نَذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ

-و آنان را سر گردان در طغیانشان رها می سازیم.» کس پیرو روش آنها نیست،زیرا اینان سر به طغیان برداشته اند.بلکه اندک اندک معیارهای منافع خود را از دست می دهند و خانه های خود به دست خود و به دست مؤمنان ویران می کنند.

[۱۱۱]

دلیل دروغگویی و نفاقشان این است که اگر معجزات و آیات بسیاری هم برایشان نازل شود باز هم ایمان نخواهند آورد.

وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَیْهِمُ الْمَلائِکَهَ وَ کَلَّمَهُمُ الْمَوْتی

-و اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل کرده بودیم و مردگان با ایشان سخن می گفتند.» حتی بیشتر از اینها،اگر به اذن خدا مردگان به نزدشان آیند تا به صراحت حقایق را پیش چشمانشان بدارند باز هم ایمان نخواهند آورد.

وَ حَشَرْنا عَلَیْهِمْ کُلَّ شَیْءٍ قُبُلاً ما کانُوا لِیُؤْمِنُوا إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ یَجْهَلُونَ

-و هر چیز را دسته دسته نزد آنان گرد می آوردیم باز هم ایمان نمی آورند.مگر این که خدا بخواهد و لیکن بیشترشان جاهلند.» /۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۳]

اشاره

وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیاطِینَ اَلْإِنْسِ وَ اَلْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ اَلْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ (۱۱۲) وَ لِتَصْغی إِلَیْهِ أَفْئِدَهُ اَلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَ لِیَرْضَوْهُ وَ لِیَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ (۱۱۳)

ص: ۱۴۵

۳/

گوش دادن به سخنان بیهوده

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

دنیا سرای دردها و رنجهاست و هدف از کشاکشهایی که در میان مردم درمی گیرد،آشکار شدن جوهر و ذات هر فردی است،تا ثواب و عقاب تنها بر حسب علم باری تعالی نباشد،بلکه بر وفق عمل مردم هم باشد.خداوند برای هر پیامبری دشمنی مقرر داشته تا کسانی را که به آخرت ایمان نمی آورند رهبر و رهنما باشند زیرا که رسول رهبر و رهنمای مردم است.دشمنان رسالت به یاران و همفکران خود سخنانی به ظاهر آراسته ولی بیهوده می آموزند همانطور که وحی الهی در نزد مؤمنان مقدس است این سخنان هم در نزد کسانی که به آخرت ایمان ندارند جنبۀ تقدّس دارد.

قرآن،خط فاصل میان مؤمن و کافر را ایمان به آخرت قرار داد و این بدان معنی است که کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند،نمی توانند به حقیقت دیگری ایمان آورند.

در این درس بعد دیگری از فلسفۀ شرک را از زبان کسانی که ایمان به خدا و پیامبری را رد می کنند بیان می داریم،کسانی که حتی اگر تمام نشانه هایی که در آیات پیشین آمده بود برایشان آشکار گردد باز هم طریق خلاف می سپرند و به راه انکار می روند.

۳/

شرح آیات:

اشاره

معارضه حساب شده و منظّم

[۱۱۲]

باید دانست معاندانی هستند که مجادله با آنان سود ندهد.

ص :۱۴۶

حرفهایشان به دلیلی استوار نیست و از این رو نمی توانند در دلهای ما شک و تردید برانگیزند و در ایمان ما سستی پدید آورند.

گاه می گوییم که-خدای ناخواسته-شاید برخی از حرفهایشان درست باشد و همین پندار در ایمان ما تزلزل ایجاد کند.آنچه در این درس آمده است تأکید این است که خداوند این گروه را از هدایت محروم داشته و فطرت پاک را از ایشان برگرفته است.در عوض به این فکر افتاده اند که با برساختن جملاتی به ظاهر آراسته با رسول معارضه کنند.حتی برای جعل چنان گفتارهایی به یکدیگر القاء کلام می کنند.

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيٰاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ

-و همچنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم.» سؤال این است که خدای تعالی چرا و چگونه چنین می کند آیا برای معارضه با نبوت پیامبری که مبعوث داشته خود معاندانی را خلق می کند؟ بسا ممکن است که جواب درست این باشد که این یکی از سنتهای خداست در زندگی که قرآن از آن یاد می کند تا چشمها و گوشهایمان باز باشد و به ناگهان در دام آنان گرفتار نیاییم.و از آنجا که همه سنتها و قوانینی که در این عالم،وجود دارد آفریدۀ خداست در قرآن از این گونه تعبیرات فراوان آمده است.

رسالتی که منتشر شود و هیچ خصمی در برابر آن نایستد بسا ممکن است صاحبان رسالت را دربارۀ خود به شک اندازد که چرا این قاعدۀ کلی در باب دیگر رسالتها اعمال شده در رسالت او اعمال نشده است.مدّعیان رسالت اگر پندارند که کارشان سهل و ساده است در اشتباه اند،زیرا شیاطین انسی در جوامع طاغوتی متمثل است و شیاطین جنی،همچنین اعتقادات و اهواء کافران و منافقان و امثال ایشان.

يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً

-و برای فریب یکدیگر سخنان آراسته القاء می کنند.» /۳ وحی رسالت بشر را یاری می دهد تا حقایق زندگی را بهتر ببینند در حالی

که القائات دشمنان رسالت و فرهنگ اسطوره ای آنها که در نزدشان مقدس است در یک سلسله عبادات تو خالی ولی ادیبانه و پر از کلمات عالی و فخیم شکل می گیرد.

روح این عبادات چیزی جز فریب نیست و تنها خیک خودخواهی و خودپرستی آدمی را باد می کند.این یکی از معیارهایی است که می توان به واسطهٔ آن فرهنگ رسالت را از فرهنگ جهالت تمییز داد.

فرهنگ رسالت به تقدیس حق دعوت می کند و به تواضع در برابر حق فرا می خواند و خودپرستیها را و تعینات ارضی و خونی و زبانی و مالی را به یک سو می افکند،در حالی که فرهنگ جهالت ما را به تقدیس هر چیز مادی و دروغ و ناحق و زشت و امثال آن فرا می خواند.

وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ مٰا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مٰا يَفْتَرُونَ

-اگر پروردگارت می خواست چنین نمی کردند پس با افترایی که می زنند رهایشان ساز.» نباید تصور کنیم که ساکت گردانیدن اینان و تصفیه یا هدایتشان ضرورت دارد،زیرا خدا اگر بخواهد می تواند خود به حکمت بالغه اش چنین کند.

ایمان به آخرت و مسئولیت گمراهی

[۱۱۳]

یکی از سنتها و قوانین در زندگی این است که پیشوایان ضلالت بانگ برآورند و خود را پیشوای قومی بی سر و پا،که از ایمان به آخرت محروم اند قرار دهند و این خود امتحان دیگری است برای آنها.

وَ لِتَصْغىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

-تا آنان که به قیامت ایمان ندارند،گوش دل بدان سپارند.» قرآن،ایمان به آخرت را مرکز تمام فعالیتها و اعمال قرار داده زیرا سبب عدم ایمان به خدا که مصدر هر معرفتی و ایمانی است عدم وضوح شواهد نیست زیرا خدا بزرگتر از شهادت هر چیزی است،بلکه سبب عدم ایمان به خدا،عدم خوف از عاقبت است و اساسا کوتاه نظری و محدودیت دید در این جهان گذرنده یا حتّی در همین لحظاتی که انسان در این دنیای زودگذر سپری می سازد.

۳/

وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مٰا هُمْ مُقْتَرِفُونَ

-و پسندشان افتد و هر چه در خورشان هست انجام دهند.» از جرایم و گناهان.تا جزای خود را به طور عادلانه،بعد از عمل و علم به آن ببینند.

خدای تعالی در این آیه سخن از«گوش دل»گفت نه«گوش سر»زیرا آن سخنان به ظاهر آراسته با اهواء و عقایدشان مرتبط است پس باید پذیرای آن دل باشد نه گوش.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷]

اشاره

أَ فَغَيْرَ اَللّٰهِ أَبْتَغِي حَكَماً وَ هُوَ اَلَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ اَلْكِتٰابَ مُفَصَّلاً وَ اَلَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ اَلْكِتٰابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُمْتَرِينَ (۱۱۴) وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۱۱۵) وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَخْرُصُونَ (۱۱۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷)

معنای واژه ها

۱۱۶[يخرصون]

:دروغ می گویند.

ص :۱۴۹

پیروی از اکثریت گمراه

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در دروس پیشین سخن قرآن حکیم از القائات شیطانی بود در این آیات از وحی الهی صحبت می شود که اتخاذ جز آن جایز نیست،زیرا در کتاب خدا به طور تفصیل و وضوح از هر مقوله سخن رفته و ما را به کتابی جز آن نیاز نیست،و مؤمنان در آن تردید روا نمی دارند و جزء جزء آن ثقه و اعتماد و اطمینان است.قرآن بیانگر حق و عدالت است و افزون بر آن کتابی است دایم و جاوید و با تطورات زمان و مکان در آن تغییر و تبدیل پدید نمی آید.زیرا کسی که این کتاب را وضع کرده همان کسی است که سنن حیات را هم وضع کرده.اوست خداوندی شنوا و دانا و علم او تازه و هم قدیم است.

در مقابل دین حق چیزی جز گفته ها و نوشته هایی سراسر گمان و خیال، پوچ و بی معنی نمی یابیم که حتی گویندگان آنان خود نیز نمی توانند به آنها یقین کنند و به صحت آنها ایمان بیاورند.

خدای سبحان راه و روش گمراهان را می شناسد و راه و روش هدایت شدگان را نیز می داند.زیرا راه از آن خداست و مقیاس در ضلالت و یا هدایت حقیقت است و خدا از هر کس دیگر به این حقیقت آگاهتر است.و سزاوارتر آن است که از او بخوانیم تا راه هدایت ما به ما بنماید راهی که بهترین و راست ترین راههاست و ما را به خدای سبحان می رساند.

۳/ بشر عاده در جستجوی حق است ولی گاه آن را به دست نمی آورد،زیرا مردم دربارهٔ حق اختلاف دارند و نمی توان کلام بعضی را مقیاس و میزان شناخت و

تمییز حق از باطل دانست.در چنین حالتی باید به خدا آفریدگار مردم باز گردیم یعنی کسی که راه حق به او منتهی می شود تا او ما را به حق راه بنماید.

شرح آیات:

اشاره

وضوح و تفصیل در کتاب خدا

[۱۱۴]

عالم پر از نظریات متناقض است و زندگی پر از راههای گوناگون.

انسان یک بار به دنیا می آید و راه خود را برمی گزینند.نظریات و عقایدی را که می پذیرد خود مسئولیت آنها را هم به گردن می گیرد.مردم نمی توانند در اعمال یکدیگر داوری کنند زیرا آنها را با یکدیگر اختلافهای گسترده است.پس باید به نیرویی فراتر متوسّل شویم و آن خداست تا نظر و اعتقاد و راه درست را به ما نشان دهد و ما را به راه راست هدایت کند.

أَ فَغَيْرَ اللّٰهِ أَبْتَغِي حَكَماً

-آیا داور دیگری جز خدای طلب کنیم.» خدای تعالی در راهنمایی بر بندگانش بخل نمی ورزد.حتی در راهنمایی خود به اجمال اکتفاء نمی نماید،بلکه چون سخن در هدایت می گوید بسی تفصیل می دهد و مطلب را روشن بیان می کند.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتٰابَ مُفَصَّلاً

-و حال آن که اوست که این کتاب روشن را بر شما نازل کرده است.» در آن علم هر چیزی است با توجه به وضع متغیر آن و بر حسب مراحل زمانی آن.پس قرآن به این اکتفاء نمی کند که بگوید ظلم قبیح است،بلکه در انواع ظلم سخن می گوید و عدالت را به تفصیل و وضوح تمام به ما می شناساند.

در این کتاب تردیدی نیست و آدمی می تواند به راحتی و بدون مشکل به آن ایمان آورد البتّه به شرط آن که شخص خود ایجاد مشکل نکند و معاند نباشد.

وَ الَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ الْكِتٰابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ/۳

-و اهل کتاب می دانند که به حق از جانب پروردگارت نازل شده است پس از شک آورندگان مباش.»

آنان که در حق مجادله می کنند و هدفی جز مجادله ندارند هرگز به حق نمی رسند کسانی هم که در کتاب خدا پیوسته شک و تردید روا می دارند از فواید آن محروم خواهند ماند.

صدق و عدل وسیله و هدف رسالتها

[۱۱۵]

نشـان کلمات خـدا این است که تام و تمام است،یعنی همـهٔ نیازمنـدیهای بشـر را برمی آورد،راست است و مطابق با حق و حق همـان نظامـات خداونـدی است در عـالم وجود.و از آنجا که پروردگار ما قرار دهنـدهٔ این نظامات و مجری آنهاست با کلمات راستین خود بشـر را به آنها راه می نمایانـد.کلمات پروردگار ما عدالت است زیرا به هر فردی حقش را می دهد و به هر طایفه و قوم و ملتی حقش را ادا می کنـد.ارادهٔ او فراتر از هر خواسـته و میلی اسـت.او قـادر اسـت و حکیم است و علیم است.از این جهت سببی برای ستم در نزد او یافته نشود،زیرا سبب ظلم ناتوانی و امثال آن است.

وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً

و کلام پروردگار تو در راستی و عدالت به حد کمال است.» صدق وسیلهٔ رسالت است و عدل هدف آن.

لاٰ مُبَدِّلَ لِکَلِمٰاتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ

-هیچ کس نیست که یارای دگرگون کردن سـخن او را داشـته باشد و اوست شنوا و دانا.» /۳ خداوند با صفت شنوایی خود بر هر خرد کلاـن از حوادث عـالم احـاطه دارد و به علم گستردهٔ خود،به اصـل حیـات و آغـاز و انجام آن آگاه است...علم او هم جدید است و هم قدیم.به جزئیات و کلیات محیط است.پس در این صورت کلمات او تمام است.به صدق و عدل.

هنگامی که از رسالت خود متابعت نکنی!

[۱۱۶]

رسالت تامّه الهیه بر اساس صدق و عدل استوار است،صدق در قول

و عمل و عـدل به منزلـۀ هـدف این صـدق.اما فرهنگهای جاهلی بر اساس گمان و پنـدار بنا شـده است.گمان و پنـدار چیست؟ گمـان(ظنّ)تصوری است که از هواهـای ذاتی و شـهوات و فشارهـا سرچشـمه می گیرد،یـا همان است که تو در ذهن خود می آفرینی نه برای آن که آن را با واقعیت خارجی منطبق سازی بلکه آن را بدل و جانشین آن واقعیتها سازی.مثلا تصورات شعراء از زنـدگی پنـدارهایی بیش نیست.زیرا اینهـا نمی خواهنـد واقعیت حیـات را آن چنان که هست کشف کننـد بلکه می خواهند حیات را از روی الگویی که در خاطر دارنـد بسازند،از این روست که می گویند که(شعر هر چه دروغتر باشد شـیرین است)و چنین است تصوری که نظام طاغوتی از مصالح ملت دارد.

فرق گمـان با علم این است که گمان با تکیه بر خود قائم است و حال آن که علم قائم به حقیقت است.مثلا علم توبه طلوع ماه بر اساس وجود آن است و چون غروب کند علم تو نیز زایل می شود.اما اگر شـکل ماه را بر دیوار خانه ات بکشـی این تصویر قائم به ذات خویش است.خواه ماهی باشد یا نه.

بشـر گـاه تابع تصور و احتمال است و این به هنگامی است که برای کشف حقیقت احساس ضـرورت نکنـد،بلکه به جعل یک سلسـله فرضـیات پیرامون آن بپردازد،مثل زمانی که مردم دربارۀ آسـمان و سـتارگان حرفهایی می زنند ولی جز احتمال برهانی در دست ندارند.

۳/ بیشتر افراد بشـر در وادی گمان و پنـدار سـرگردانند زیرا چراغ رسالت را فرا راه خویش قرار نداده اند،هدایت کمالی اسـت که جز کسانی که در پاکی نفس خویش مجاهدت ورزیده اند به آن نخواهند رسید.

وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّ يَخْرُصُونَ

-اگر از اکثریتی که در این سـرزمینند پیروی کنی،تو را از راه خـدا گمراه سازند.زیرا جز از پی گمان نمی روند و جز به دروغ سخن نمی گویند.» [۱۱۷]

هنگامی که بیشتر افراد بشر گمراهانند و پیرو گمان خویش،

ص :۱۵۳

چگونه می توان راه حق را از راه ضلالت تمییز داد؟بشر باید در این کشاکش و گیر و دار حق و گمان به خداوند توسّل جویند زیرا تنها اوست که میزان ضلالت و هدایت است.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ یَضِلُّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ

- پروردگار تو به کسانی که از راه وی دور می گردند،آگاهتر است و هدایت یافتگان را بهتر می شناسد.» /۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱]

اشاره

فَکُلُوا مِمّٰا ذُکِرَ اِسْمُ اَللّٰهِ عَلَیْهِ إِنْ کُنْتُمْ بِآیٰاتِهِ مُؤْمِنِینَ (۱۱۸) وَ مٰا لَکُمْ أَلاّٰ تَأْکُلُوا مِمّٰا ذُکِرَ اِسْمُ اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَکُمْ مٰا حَرَّمَ عَلَیْکُمْ إِلاّٰ مَا اُضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ وَ إِنَّ کَثِیراً لَیُضِلُّونَ بِأَهْوٰائِهِمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ (۱۱۹) وَ ذَرُوا ظٰاهِرَ اَلْإِثْمِ وَ بٰاطِنَهُ إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْسِبُونَ اَلْإِثْمَ سَیُجْزَوْنَ بِمٰا کٰانُوا یَقْتَرِفُونَ (۱۲۰) وَ لاٰ تَأْکُلُوا مِمّٰا لَمْ یُذْکَرِ اِسْمُ اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ اَلشَّیٰاطِینَ لَیُوحُونَ إِلیٰ أَوْلِیٰائِهِمْ لِیُجٰادِلُوکُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّکُمْ لَمُشْرِکُونَ (۱۲۱)

/۳

پیروی از هوای نفس و ارتکاب گناهان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدای تعالی در پی روشنگریهایی که در آیات پیش کرده بود که راه حق

ص:۱۵۴

راهی است که به خدا می رسد و خدای سبحان بهتر از هر کس آن راه را می شناسد و جز راه او ضلالت است و گمان و پندار،اکنون به بیان حکم طعام که یکی از ضروریات زندگی است می پردازد.آری،طعام از ضروریات زندگی است ولی با وجود این برخی از مردم در اثر پاره ای پندارها بر خلاف رأی و حکم خداوندی خود را از آن محروم می دارند.در اینجا حکم صریح است که از هر چه نام خدا بر آن یاد شده است بخورید.

آن گاه می پرسد چرا از چیزهایی که بر شما حلال شده و نام و صورت آنها به صراحت بیان گردیده است پرهیز می کنید؟این پرهیز چیزی است در پیروی هوای نفس نه مخالفت با آن.

چیزهای حرام گناهانی است که قرآن آنها را شرح داده چه گناهان پنهان و چه آشکار.و از همه مهمتر شرک به خداست.و از مظاهر شرک این است که حیوانی را به نام بتان ذبح کنند یا به نام شیاطین.اینان به القاء شیطان با اهل حق مجادله می کردند و می گفتند چرا باید حیوانی که در پای بتان قربانی شده است حرام باشد یا حیوانی که در برد و باختهای قمار فدا می شود.در این جا سخن از این است که این اعمال اطاعت شیطان است و اطاعت شیطان در حکم شرک به خدای بزرگ است.

۳/

شرح آیات:

اشاره

قاعدهٔ اضطرار

[۱۱۸]

نفس بشری به آزادی گرایش دارد.چنان که در آغاز انفجار تمدنها خود را از هر قید و بندی آزاد می پنداشت،پس هر حرامی را حلال می انگاشت و به قیود اخلاق و آداب مقید نبود.گاه نیز راه دیگر در پیش می گرفت و هر حلالی را بر خود حرام می کرد.اما مؤمنان که پیرو هواهای نفسانی خود نیستند در هر دو حال، راه میانه را برگزیده اند.

قرآن میان ایمان به خدا و خوردن چیزی که نام خدا بر آن خوانده شده

ص :۱۵۵

رابطه ای ایجاد می کند تا مؤمن در اعمال خود-چه سلبی و چه ایجابی-به راهی برود که از جانب خدا بدان راهنمایی شده است.

فَکُلُوا مِمّٰا ذُکِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ إِنْ کُنْتُمْ بِآیٰاتِهِ مُؤْمِنِینَ

-اگر به آیات خدا ایمان دارید،از ذبحی که نام خدا بر آن یاد شده است بخورید.» یعنی اگر ایمان و اعتقاد دارید که خدا راه هدایت را از ضلالت بهتر می شناسد پس باید به هر چه فرمان می دهد عمل کنید و از فرمان او پیروی نمایید.

[۱۱۹]

قرآن می پرسد که چه چیزی سبب شده که بشر از خوردن چیزهایی که حرام نشده اند امتناع کند.

وَ مٰا لَکُمْ أَلاّٰ تَأْکُلُوا مِمّٰا ذُکِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَکُمْ مٰا حَرَّمَ عَلَیْکُمْ إِلاّٰ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ

-چرا از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نمی خورید و خدا چیزهایی را که بر شما حرام شده است به تفصیل بیان کرده است، مگر آن گاه که ناچار گردید؟» یعنی با آن که برخی از خوردنیها حرام شده ولی هنگامی که ترک خوردن آنها سبب زیان بزرگی گردد و انسان ناچار به خوردن آنها باشد حلال است،پس چگونه می توان از طعامی که خداوند آن را حلال کرده است سرپیچی کرد و این کار جز به مقتضای هوای نفس نیست.

۳/ برخی از مردم پیروی از هوای نفس خود را به رهنمودهای الهی ترجیح می نهند.آن گاه چیزهایی را که خدا حرام نکرده و زیانی هم به حال آنها ندارند بر خود حرام می کنند.

وَ إِنَّ کَثِیراً لَیُضِلُّونَ بِأَهْوٰائِهِمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ

-بسیاری بی هیچ دانشی دیگران را گمراه پندارهای خود کنند.هر آینه پروردگار تو به متجاوزان از حد داناتر است.» کسانی هستند که از حدود احکام خدا تجاوز می کنند و این تجاوز یا به زیادت است یا به نقصان.اینان از طریقهٔ حق پیروی نمی کنند.معیار آن چیزی است که خدا معین کرده نه آن که بشر برای خود اختیار کرده است.

گناه باطن و ظاهر

[۱۲۰]

هم چنـان که ترک طیبـات جـایز نیست همچنین جایز نیست که آدمی هر رطب و یابسـی را بـدون آن که میان آنها فرقی قائل شود بخورد،ماننـد زمانی که جماعات بشری در مواقع قوت و قـدرت و بسط تمـدن خود چنین می کننـد.نه،در اینجا حـدودی است که باید رعایت شود تجاوز از این حدود تجاوز از مرزهای خدایی است و خدای سبحان به روشنی و تفصیل آن مرزها و حدود معین کرده است.

وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ

-و گنـاه را چـه آشـکار باشـد و چـه پنهـان ترک گوییـد.» گنـاه حرام اسـت.حرام بـودنش بـه آن سـبب نیسـت کـه بـه این شکل،صورت پذیرد یا به شـکل دیگر یا بدین سـبب که نام آن گناه است و مردم از گناه بیزاری می جویند،بلکه از آن رو که گنـاه خبیث است و در ذات و جوهر خود ناپاک است بنا بر این میان آشـکار و پنهان آن فرقی نیست یا فرقی نـدارد که نام آن گناه باشـد یا نام دیگر به خود گرفته باشـد.مثل نامهای دیگری که این روزها روی احتکار و ریا و تقلّب گذاشـته انـد یا قوانین دولتی و بین المللی که به دول بزرگ اجـازه می دهـد اموال ملـل دیگر را زیر نامهـای دهن پرکنی همچون تحت الحمـایگی و ادارهٔ داراییهای نفتی و امنیت صـنعتی و نظایر آن تصاحب کننـد.گناه گناه است هر چند نامش را عوض کنیم یا برای آن قانون و شریعت بتراشیم.

گناه سبب نابودی است هر نامی که داشته باشد فرق نمی کند.

۳/

إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِما كانُوا يَقْتَرِفُونَ

-آنان که مرتکب گناه می شوند،به سزای اعمال خود خواهند رسید.» هم در این جهان زودگذر و هم در آخرت.

[۱۲۱]

گنـاه هر عملی است که به فرمان شـیطان باشـد و خلاف فرمان خـدای تعالی.مثلا جایز نیست خوردن ذبیحه ای که نام خـدا به هنگام ذبح بر آن برده نشده.این عمل فسق است و دلیل بر انفصال میان انسان و مبادی اوست.یا این که

برخی پندارند که دین محصور در مسجد است یعنی فقط جنبه عبادی دارد و خارج از مسجد خواه امور مربوط به خوردن و آشامیدن باشد یا ازدواج و طلاق یا سیاست و اقتصاد،اموری هستند جدا از دین همه اینها فسق و شرک به خداست یعنی در این صورت بشر را دو سرپرست و رهبر است یکی برای مسجد و یکی برای زندگی مادی و حال آن که هر چه هست از جانب خدای یکتای دانا و تواناست.

وَ لاٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ

-و از ذبحی که نام خدا بر آن یاد نشده است مخورید که خود نافرمانی است.» شیطانها دربارۀ حق مجادله می کنند و می خواهند واجبات را بی رنگ جلوه دهند.مثلا می گویند چه فرقی است بین حیوانی که به هنگام ذبح نام خدا بر او برده شده و آن که برده نشده است.بدون این که قضیه را در چارچوب کلی اش قرار دهند تا دریابند که قضیه به همۀ راه و روش انسان مربوط می شود.بنا بر این است که همه اعمال و رفتار انسان به مقتضای توحید باشد تا بتواند گفت:(نماز من عبادتهای من و زندگی من و مرگ من برای اللّه آن پروردگار جهانیان است) (۱)یا دارای اعمال و رفتاری باشد به مقتضای شرک و بگوید:نماز و عبادات و زندگی و مرگ من برای خودم است.

وَ إِنَّ الشَّيٰاطِينَ لَيُوحُونَ إِلىٰ أَوْلِيٰائِهِمْ لِيُجٰادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ

-و شیاطین به دوستان خود القاء می کند که با شما مجادله کنند، اگر از ایشان پیروی کنید از مشرکانید.» اولا:اطاعت غیر اللّه در حکم شرک به اللّه است.

۳/ ثانیا:راه شیاطین راه شرک است،راه جدایی میان دین و دنیاست،میان دین و سیاست است،میان مسجد و بازار است.و از این قبیل.

۳/

ص :۱۵۸

۱- ۲) -انعام۱۶۲/،

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۷]

اشاره

أَ وَ مَنْ کٰانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّٰاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی اَلظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْکٰافِرِینَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۱۲۲) وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ أَکٰابِرَ مُجْرِمِیهٰا لِیَمْکُرُوا فِیهٰا وَ مٰا یَمْکُرُونَ إِلاّٰ بِأَنْفُسِهِمْ وَ مٰا یَشْعُرُونَ (۱۲۳) وَ إِذٰا جٰاءَتْهُمْ آیَةٌ قٰالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّٰی نُؤْتیٰ مِثْلَ مٰا أُوتِیَ رُسُلُ اَللّٰهِ اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ سَیُصِیبُ اَلَّذِینَ أَجْرَمُوا صَغٰارٌ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ عَذٰابٌ شَدِیدٌ بِمٰا کٰانُوا یَمْکُرُونَ (۱۲۴) فَمَنْ یُرِدِ اَللّٰهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّمٰا یَصَّعَّدُ فِی اَلسَّمٰاءِ کَذٰلِکَ یَجْعَلُ اَللّٰهُ اَلرِّجْسَ عَلَی اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۱۲۵) وَ هٰذٰا صِرٰاطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ (۱۲۶) لَهُمْ دٰارُ اَلسَّلاٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۱۲۷)

۳/

معنای واژه ها

۱۲۴[صغار]

:آن است که شخص را به خود آورد.

۱۲۵[حرجا]

:حرج،تنگترین تنگناهاست و«حرج فلان» یعنی فلانی از این که پا پیش بگذارد هراسید.

ص :۱۵۹

نقش زعمای مجرم در گمراهی مردم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بشر،مرده است و امر نبوت چونـان روحی است که به او حیات می بخشـد و نوری فرا راهش می دارد تا به وسـیلهٔ آن زنـدگی اجتمـاعی را بـه حرکت وادارد،ولی برخی از افراد بشـر این نـورانیت زنـدگی را دوست ندارنـد و مانـدن در تاریکیهـا را بر آن برتری می نهند.زیرا به یک راه و روش معین خو گرفته اند و آن را دوست می دارند.

مخـالفت بـا امر نبوت گـاه به سـبب عوامـل فردی است،چون عامل عادت و گاه به سـبب عوامل اجتماعی است چون طرحها و نقشه هایی که طاغوت برای سلطهٔ خود می کشد.بدین گونه مجموعه ای او مجرمان را برای یاری خویش و اجرای نقشه هایش گرد می آورد.طاغوت مدعی می شود او از پیامبر برتر است و به امر رسالت سزاوارتر و چون به رسالت برگزیده نشده پس آن را انکار می کند.خدای تعالی در پاسخ این گونه جباران می گوید:«خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد».

کیفر این گروه خواری و حقارت و عذاب شدید است و این به سبب طرحها و نقشه هایی است که علیه نبوت می کشیده اند.

۳/ از عوامل انکار نبوت تنگ حوصلگی و کم مایگی و ضعف اراده است.

واقع این است که اینها به سبب عدم ایمان فرد قلب او را هدف قرار می دهند.و از عوامل ایمان به یاد خدا بودن است و نظر در حقایق،آن سان که به راهی رهنمون شود که او را پایداری و سلامت ارزانی دارد.

مؤمن به وسیلهٔ اعمال خود به این اهداف می رسد نه تنها به وسیلهٔ علم و

ص :۱۶۰

معرفت.

شرح آیات:

اشاره

آیا آن کس که مرده بود ما زنده اش کردیم؟!

[۱۲۲]

انسان فاقد حرکت و نمو یعنی زندگی بود،تا زمانی که روح در او دمیده شد.همچنین از علم و هدایت بی نصیب بود تا آن گاه که خدا او را زندگی و قدرت داد.

أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّاسِ

-آیا آن کس که مرده بود و ما زنده اش ساختیم و نوری فراراهش داشتیم تا بدان در میان مردم راه خود بیابد.» خداوند قلب بشر را به عقل و وحی زنده نمود و آدمی بدین وسیله توانست سود و زیان خود بشناسد و دریابد که چه کسی او را سود می رساند و چه کسی زیان.و چگونه با مردم زیست کند و با آنها رابطه برقرار نماید.

البته کسانی هستند که از این زندگی بهره مند نمی شوند و هم چنان در تاریکیها باقی می مانند و راه بیرون شدن را نمی یابند.

کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها

-همانند کسی است که به تاریکیها گرفتار است و راه بیرون شدن را نمی داند.» /۳ اما چیزی که سبب می شود که برخی از مردم تاریکی را بر روشنایی برتری دهند همانا عادات آنهاست،عادت به یک نوع راه و رسم که همواره از آن پیروی می کند و لو آنکه زشت و ناهنجار باشد.

کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ

-اعمال کافران،در نظرشان این چنین آراسته گردیده است.»

سازمان هرمی طاغوتیان

[۱۲۳]

عامل دوم برای کفر و انکار،وجود مکاران در جامعه است و مکر

همان کشیدن نقشه های شوم برای گمراه ساختن مردم است.تا مگر گمراهی مردم سبب شود که خود به اهداف خود برسند در اجتماعات همواره شبکهٔ ای از مجرمان وجود دارد که تحت رهبری واحدی بر ضد مصالح مردم فعالیت می کنند.این شبکه که در واقع سلطه طاغوتی است از افرادی تشکیل شده که شیطان اعمال ناپسندشان را در نظرشان بیاراسته است و در رأس آنها سرکردهٔ مجرمان قرار دارد.

وَ کَذٰلِکَ

-و بدین سان.» شاید اشاره باشد به آخر آیهٔ پیشین یا به همهٔ آن آیه.یعنی در آنجا جماعتی هستند که نابینایی معنوی را به رهشناسی و هدایت ترجیح می دهند.اینان در هر شهر و دیاری سازمان مجرمان را تشکیل می دهند.

جَعَلْنٰا فِی کُلِّ قَرْیَهٍ أَکٰابِرَ مُجْرِمِیهٰا لِیَمْکُرُوا فِیهٰا

-در هر قریه ای مجرمانشان را بزرگانشان قرار دادیم تا در آنجا مکر کنند.» رهبری این سازمان مکّار با کسی است که جرائمش بیشتر باشد.زیرا اینان ارزشهای افراد را بر حسب میزان جرائمشان می سنجند.هدف این سازمان توطئه چینی علیه توده های مردم است.

وَ مٰا یَمْکُرُونَ إِلاّٰ بِأَنْفُسِهِمْ وَ مٰا یَشْعُرُونَ

-ولی نمی دانند که جز با خود مکر نمی ورزند.» سلطهٔ طاغوتی چون بر ضد ملتی آشکار شود بسا شود که آن ملت علیه طاغوت سر به شورش بردارد و بدان پایان دهد.در این حال طاغوت به کیفر خود یعنی خواری و عذاب دردناک خواهد رسید.اما گاه مردم کوتاه می آیند و آن سان که باید بر پای نمی خیزند ۳/ در این حال چون عذاب در رسد مردم و طاغوت را هر دو، درهم می کوبد.بنا بر این عاقبت مکر به مکر کننده باز می گردد،خواه تنها و خواه با دیگران.

این آیه طبیعت سلطهٔ طاغوتی را رسوا می کند و بیان می دارد که آن چیزی جز تجمع مجرمان نیست و نیروی آن در توطئه چینی های آن نهفته است و زمام رهبری آن به دست مجرم بزرگتر.اگر مردم بتوانند طبیعت سلطهٔ طاغوتی را بشناسند از زیر

یوغ آن خود را خلاص خواهند بخشید.و اگر مجرم پرده از مکرش برداشته شود خلع سلاح می گردد و پایان دادن به حیات او آسان خواهد بود.

[۱۲۴]

از انواع این گروه که مذکور افتاد،سرکشی آنهاست در برابر حق.

چون به گرد خود هاله ای از قداست ایجاد کرد و در میان مردم ساده دل رخنه و نفوذ یافت آن گاه این نغمهٔ شوم را ساز می کند که اگر امر نبوت درست می بود حتما پروردگار ما یکی را از میان ما اشراف برمی گزید و هرگز یکی از عوام مردم را انتخاب نمی کرد و او را بر ما برتری نمی نهاد.

وَ إِذٰا جٰاءَتْهُمْ آيَةٌ قٰالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّٰى نُؤْتىٰ مِثْلَ مٰا أُوتِيَ رُسُلُ اللّٰهِ

چون آیه ای بر آنها نازل شد گفتند که ما ایمان نمی آوریم تا آن گاه که هر چه به پیامبران خدا داده شده به ما نیز داده شود.» خداوند حجتشان را بدینگونه باطل می گرداند که.

اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ

-بگو،خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.» خداوند رسالت خود را در دستهای پاکیزه و دلهای تزکیه شده خواهد نهاد و زمام آن به دست مردان با اخلاص خواهد داد.نه در دست جماعتی که اموال مردم بدزدند و بر مردم ستم کنند.خدای تعالی آنان را مورد تهدید قرار می دهد که:

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغٰارٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ عَذٰابٌ شَدِيدٌ بِمٰا كٰانُوا يَمْكُرُونَ

-به زودی به مجرمان به کیفر مکری که می ورزیده اند،از جانب خدا خواری و عذابی شدید خواهد رسید.» ۳/

شرایط مناسب برای ایمان

[۱۲۵]

چون در آیات پیشین عوامل فردی و اجتماعی کفر بیان گردید در این آیه شرایط مناسب ایمان و فواید آن را بیان می دارد و بارزترین این شرایط شرح صدر و گشاده دلی است.زیرا ایمان به خدا یعنی برتری دادن آینده به حال و برتری دادن جماعت به فرد و برتری دادن حق است بر امیال و شهوات.زیرا حق را عاقبت

بهتر است و امید بدان بیشتر.

این صفات برای کسی حاصل می شود که به بعد نظر و استواری فکر و سعۀ صدر متصف باشد،در حالی که کفر به تمام معنی خلاف ایمان است،کفر نتیجۀ ضیق صدر است و ضیق صدر سبب آن است.

فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمٰا يَصَّعَّدُ فِي السَّمٰاءِ

-هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می گشاید و هر کس را که خواهد که گمراه کند قلبش را چنان فرو می بندد که گویی می خواهد به آسمان فرا رود.» «ضیق»همان جزع است و محدودیت نظر و عدم تحمل حوادث و«حرج» عبارت است از دو دلی و عدم قدرت به اتخاذ هیچ رأیی.در نتیجه انسان خود را در برابر کاری ناتوان احساس می کند،کسی که می خواهد به آسمان رود احساس تنگنا می کند،و می بیند که از همه جا بریده است و در عالم سرگشتگی حیران و درمانده شده است.

معروف است که رفتن به آسمان به سبب کمبود اکسیژن است و در نتیجه تنگی نفس و سوء خلق.شاید تشبیه در آیه از این باب باشد.

كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ

-بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد.» آنها در محدودۀ لحظات و موقعیت خویش زندگی می کنند و رویدادهای آینده و پدیده های همسو در آن جهت موقعیت محدودشان را نمی بینند و لذا مشکلات از جایی بدیشان هجوم می آورد که گمانش را نمی بردند، /۳ و از آن جا که حقایق غیبی را که در آن سوی زمان و مکان ایشان بود انکار می کردند لذا با مشکلاتی رویاروی گشتند که آمادگی آن را نداشتند.

منافع ایمان

[۱۲۶]

گفتیم از عوامل مساعد ایمان یکی شرح صدر است.اما منافع

ایمان چهار است:

الف:راهنمایی به راه راست،همان راهی که راهرو را به خدای سبحان می رساند،یعنی آزادی کامل و عدالت همه جانبه و رستگاری.

وَ هٰذٰا صِرٰاطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً

-این است راه راست پروردگارت.» ب:هواهای زودگذر نفسانی او را از راه به جانب چپ یا راست منحرف ننماید زیرا مؤمن را دلی گشاده است،پدیده های آنی و حوادث زوال پذیر او را نمی فریبد او هم چنان بر راه و رسم قویم خویش باقی است.

قَدْ فَصَّلْنَا الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ

-آیات را برای مردمی که پند می گیرند به تفصیل بیان کرده ایم.» پس حقایق را می شناسند و از یاد نمی برند.اما کسانی پند نمی گیرند که از آیات خداوندی سود نمی برند زیرا میان آیات و حقایقی که بر آنها دلالت می کنند ربط نمی دهند.

خانهٔ آرامش:

[۱۲۷]

ج:و پس از استقامت و نیز به سبب آن مؤمنان به سلامت و امن می رسند چه در دنیا و چه در آخرت.

لَهُمْ دٰارُ السَّلاٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ

-برای آنها در نزد پروردگارشان خانهٔ آرامش است.» ۳/ زیرا آنچه سلامت و آرامش بشر را تهدید می کند زیاده روی در شهوات است اما اعتدال طریق امن است.زیرا عدالت در اجتماع برترین وسیلهٔ امن است و اعتدال در خوردن و آشامیدن راه دیگر سلامت و آرامش است.

د:اما مهمترین فایدهٔ ایمان قرار گرفتن در زیر بیرق توحید و متنعم شدن به عبادت خداوند و دوستی اوست.

وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ

-و به پاداش کارهایی که می کنند خدا دوستدار آنهاست.»

ص :۱۶۵

دوستی خدا چیزی است که به بشر اطمینان درونی و عزم جزم و سلامت نیت و در نتیجه پیروزی در دنیا و رستگاری در آخرت می دهد.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۸ تا ۱۳۲]

اشاره

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً یا مَعْشَرَ اَلْجِنِّ قَدِ اِسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ اَلْإِنْسِ وَ قالَ أَوْلِیاؤُهُمْ مِنَ اَلْإِنْسِ رَبَّنَا اِسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا اَلَّذِی أَجَّلْتَ لَنا قالَ اَلنّارُ مَثْواکُمْ خالِدِینَ فِیها إِلاّ ما شاءَ اَللّهُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (۱۲۸) وَ کَذلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ اَلظّالِمِینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ (۱۲۹) یا مَعْشَرَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا قالُوا شَهِدْنا عَلی أَنْفُسِنا وَ غَرَّتْهُمُ اَلْحَیاةُ اَلدُّنْیا وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرِینَ (۱۳۰) ذلِکَ أَنْ لَمْ یَکُنْ رَبُّکَ مُهْلِکَ اَلْقُری بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها غافِلُونَ (۱۳۱) وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا یَعْمَلُونَ (۱۳۲)

ص: ۱۶۶

عاقبت دوستی با ستمکاران

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس پیشین فواید ایمان بیان شد.اما زیانهای کفر:مهمترینش عبارتند از دوستی نابجا.اگر خدا دوست مؤمنان است پس دوست کافران جن است.زیرا خدا ایشان و جنها را با یکدیگر محشور می کند و به حساب می خواند.آنان پاسخ می دهند که اگر با جنیان دوستی ورزیده اند برای بهره مندی از آنها بوده است و این هدف کلی مشرکان است.

بهره مند شدن جز برای مدتی محدود باقی نمی ماند و سرنوشت آن جهنم است،زیرا ظالمان کارهای ناپسند می کنند و خدا آنان را دوستان یکدیگر قرار می دهد و بر یکدیگر مسلّط می گرداند.این نتیجهٔ اعمال آنهاست در این دنیا،اما در آخرت چون بازخواستشان کند و از سبب کفرشان پرسد که آیا در اسباب هدایت نقصی بود؟جواب می دهند هرگز...بلکه رسولان خدا آمدند و آیات واضحات آوردند.در پایان این بازخواست بر زیان خود شهادت خواهند داد.آن گاه به کیفر اعمالشان ایشان را در بند می کشند.قرآن بیان می کند که سبب حقیقی در کفر ۳/ فریب در این زندگی دنیاست.

از اینجا خداوند در هر شهر و دیاری کسی را می فرستد که مردم آنها را انذار کند تا آن که باید هلاک گردد،با حجت و برهان آشکار هلاک شود.همانا مردم چه در عرصهٔ صلاح و چه در عرصه فساد،بر حسب اعمالشان کیفر داده می شوند تا دریابند که آنچه گفته اند عبث نیست.

ص :۱۶۷

شرح آیات:

اشاره

چرا جن را پرستیدند؟

[۱۲۸]

بعضی مردم جن را می پرستند و به جای خدا با آنان دوستی می کنند.چرا؟برای این کار دلیلشان چیست؟ اولا:می گویند بدین سبب که جنها مخلوقاتی هستند قویتر.در حالی که جنها هم مخلوقاتی از مخلوقات خدا هستند.آنان هم در روز قیامت محشور می شوند و از آنان حساب می کشند و در این مرحله با آدمیان هیچ فرقی ندارند.بنا بر این پرستش آنان و به دوستی گرفتن آنها را معنایی نیست.

ثانیا:علت پرستش جن یا به دوستی گرفتن آنها این است که این گونه اشخاص به زندگی،نظری سالم و صحیح ندارند و می پندارند که هدف زندگی برخورداری از تمتعات است و برای این که هر چه بیشتر به این تمتعات برسند با جن یا با بعضی آدمیان ارتباط می یابند.و در این حال پیرو شهوات خویش اند و نام آن را متابعت از جن و انس می نهند.وقتی که ما حق را متابعت می کنیم جن و انس را نمی پرستیم بلکه خدا را می پرستیم.بدین سبب که بر شهوات خود لگام می زنیم و امیال و خواستهای خود را بر اساس برنامه های الهی تنظیم می کنیم،برنامه هایی که عقول ما به آنها راه یافته است.در این حال ما تمتعات را برترین هدف زندگی قرار نمی دهیم بلکه هدفمان تحقق بخشیدن بر مسئولیتهای خود در زندگی است و آن هدف ماست.

از اینجا درمی یابیم که عبادت جن از عدم استعداد و آمادگی ما برای تحمل مسئولیت در زندگی ناشی می شود.

۳/

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً یٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ

-و روزی که همگان را گرد آورد و گوید:ای گروه جنیان!شما بسیاری از آدمیان را پیرو خود ساختید.» چنین بر می آید که ای جنیان شما بسیاری از آدمیان را برای پرستش خویش

به خود جلب کرده اید و آدمیان به گرد شما جمع شده اند،سبب چیست؟ آدمیانی که گرد جنیان را گرفته اند به این سؤال پاسخ می دهند،زیرا آنها پاسخگوی اعمال خویشند نه جنیانی که معبود واقع شده اند.

وَ قٰالَ أَوْلِيٰاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنٰا بِبَعْضٍ

-یارانشان از میان آدمیان،گویند ای پروردگار ما،ما از یکدیگر بهره مند می شدیم.» یعنی ما با آنان دوستی می کردیم تا به پایمردی آنان به اهداف خود برسیم به عبارت دیگر معبود حقیقی ما در این امر هواهای نفسانی ما بود نه جنیان مسکین.

وَ بَلَغْنٰا أَجَلَنَا الَّذِی أَجَّلْتَ لَنٰا

-و به پایان زمانی که برای زیستن ما قرار داده بودی رسیدیم.» یعنی آن بهره گیریها تمام شد و مهلتی که به ما داده بودی پایان گرفت.

قٰالَ النّٰارُ مَثْوٰاكُمْ خٰالِدِينَ فِيهٰا إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ

-گوید:جایگاه شما آتش است و جاودانه در آنجا خواهید بود،مگر آنچه خدا بخواهد.» زیرا خداوند برخی بندگان را مورد رحمت خود قرار می دهد و بر مقتضای حکمت بالغهٔ خود از عذاب آنان می کاهد.

إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

-هر آینه پروردگار تو حکیم و داناست.»

ظلم چگونه بنای جامعه را ویران می سازد؟

[۱۲۹]

از این گفتگوها نتیجه می گیریم که یکی از اسبابی که کفار را دوست یکدیگر قرار می دهد یکی عشق به تمتعات نفسانی است و سبب دیگر ظلم است.زیرا ظالم شمشیر خدا است،به او انتقام می گیرد و از او انتقام می گیرد.چون ظلم در جامعه شایع شود و ارزشهای عدالت و حق رو به زوال نهد /۳ و توانمند بتواند به ناتوان ظلم کند،جامعه مخلوطی می شود از ظالم و مظلوم هر کس به زیر دستش ظلم می کند و از فرا دستش ظلم می بیند در چنین حالتی بیشتر مردم می خواهند از طریق ستمگری به سلطه دست یابند و این وضعی است که خود مردم به سبب اعمالشان ایجاد کرده اند.

وَ کَذٰلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظّالِمِینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ

-و بدین سان ستمکاران را به کیفر کارهایی که می کردند به یکدیگر وا می گذاریم.» هر عملی که از انسان سر می زند اثری آشکار یا پنهان در وجود او می گذارد، آن سان که گویی آن اثر به دیگر اجزای وجودی اش اضافه می شود.

دوست داشتن دنیا سر هر خطایی است

[۱۳۰]

این عاقبت ظلم است در این دنیا.بعضی از ظالمان به بعضی دیگر واگذارده می شوند اما عاقبت ظلم در آخرت چیزی جز هلاکت نیست.

یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هٰذا

-ای گروه جنیان و آدمیان!آیا بر شما پیامبرانی از خودتان فرستاده نشده تا آیات مرا برایتان بخوانند و شما را از دیدار چنین روزی بترسانند.» خواندن بدین گونه که پی در پی انجام گیرد به گونه ای که در دل داخل شود و مهمترین مادّه در آیین نامۀ دعوت همانا بیم از عاقبت است.

قالُوا شَهِدْنا عَلیٰ أَنْفُسِنا

-گویند ما به زیان خویش گواهی می دهیم.» اکنون این سؤال پیش می آید که چرا آیات را نمی پذیرند و به پروردگارشان ایمان نمی آورند؟ علت دلبستگی شدید آنهاست به دنیا،زیرا حب دنیا سر هر خطایی است.

وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ شَهِدُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرِینَ

- زندگی دنیایی آنان را بفریفت و به زیان خود گواهی دادند که از کافران بودند.» /۳ کفرشان بدون آگاهی آنها نبود،بلکه به سبب اعتقاد راسخشان به چیزی خلاف واقعیت و سیرت دین بود.

تصوّر این که آدمی خدای خویش را ملاقات خواهد کرد و نیز تصوّر موقعیت ضعیف او در برابر هیبت سترگ الهی برای عقل و استواری و ایمان او کافی است و

موقّتا شهوات فردی را در هم می کوبد و او را وا می دارد برای آیندهٔ خویش بکوشد.

هیچ مردمی را به ستم هلاک نمی کنیم

[۱۳۱]

و دلیل آگاهی کفار از حقیقت و انکارشان بعد از یقین این است که حکمت بالغهٔ خداوندی و رحمت واسعهٔ او همواره از ظلم در حق بندگان ابا دارند،و آنان را بدون آنکه از حقیقت آگاه کرده باشد مؤاخذه نمی کند.

ذٰلِکَ أَنْ لَمْ یَکُنْ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُریٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهٰا غٰافِلُونَ

-و این بدان سبب است که پروردگار تو مردم هیچ قریه ای را که بی خبر بودند از روی ستم هلاک نمی کرد.» خداوند قوی و مقتدر است.مردم جز او پناهی ندارند.آیا اگر قوت و قدرت خود را برای هلاکت بندگانش به کار گیرد،بدون آن که قبلا برای آنان پیامبرانی فرستاده باشد تا حقایق را به آنان بنمایند،ظلم نیست؟چگونه ممکن است خداوندی که بندگانش را آفریده و نعمتهای ظاهر و باطن خود به آنان عطا کرده است ستم روا دارد؟بنا بر این اگر آنان را هلاک کند به موجب استحقاق آنهاست و استحقاقشان دلیل روشنی است بر علم آنها به حقیقت ولی انکار آن و گواهی آنها بر این امر در روز قیامت دلیل دیگری است بر آن.

[۱۳۲]

عدالت خداوندی در این جهان به خوبی آشکار است و از بارزترین دلایل این عدالت یکی این است که خدا به هر یک از مردم مقداری علم و مال و جاه به تناسب کارش داده است و از همین رو در روز قیامت بندگانش را در برابر اعمالشان و به قدر آن اعمال نیز پاداش نیک و بد خواهد داد.

وَ لِکُلٍّ دَرَجٰاتٌ مِمّٰا عَمِلُوا وَ مٰا رَبُّکَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا یَعْمَلُونَ

-برای هر یک برابر اعمالی که انجام داده اند درجاتی است و پروردگار تو از آنچه می کنند غافل نیست.»

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۳ تا ۱۳۵]

اشاره

وَ رَبُّکَ اَلْغَنِیُّ ذُو اَلرَّحْمَهِ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُمْ مٰا یَشٰاءُ کَمٰا أَنْشَأَکُمْ مِنْ ذُرِّیَّهِ قَوْمٍ آخَرِینَ (۱۳۳) إِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ (۱۳۴) قُلْ یٰا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلیٰ مَکٰانَتِکُمْ إِنِّی عٰامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَکُونُ لَهُ عٰاقِبَهُ اَلدّٰارِ إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ اَلظّٰالِمُونَ (۱۳۵)

۳/

در آخرت پیروزی با کیست؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدا را اسماء حسنی است.او بی نیاز است و رحیم.چون بی نیاز است قادر است که همهٔ خلق را نابود کند و به جای آنها هر چه را که می خواهد بیافریند.

نشانهٔ دیگر از غنای او این است که این مخلوقات را به جای مخلوقات دیگری که پیش از آنها بوده است آفریده است،ولی به سبب رحمت کاملهٔ خود چنین نمی کند،اگر چه نکردن او در این زمان دلیل آن نیست که هرگز چنین نخواهد کرد،زیرا روزی خواهد آمد که مدت زندگی بشر به پایان رسد و بدون آن که او را توان مقاومت باشد کارش به پایان آید.

بشر احساس ایمنی می کند که در این برهه از زمان از آزادی برخوردار است و این دلیل رحمت خداست در حق او ولی روزگاری خواهد آمد که چون زمانش به پایان رسد این آزادی هم از او سلب خواهد شد.و این به سبب بی نیازی پروردگار اوست از او.خداوند رحمت خود را از کسی برنمی گیرد مگر به سبب ستمی که آن

ص:۱۷۲

شخص به خود می کند.

۳/

شرح آیات:

اشاره

بی نیاز و مهربان

[۱۳۳]

پروردگار سبحان را بهترین نامهاست نامهای خدا در آیات بی شمار او در عالم وجود پراکنده است شناخت نامهای خدا و مظاهر آنها و تجلیات آنها در زندگی ما را بصیرت روشن عطا می کند و به راه راست و درست رهنمایی می نماید.

قرآن حکیم از این نامها پیش از یا بعد از ذکر آیاتی که بر آنها دلالت دارند یاد می کند.

واقع این است که این روش قرآن به ما بصیرت و دیدی عقلی دربارهٔ زندگی ارزانی می دارد.در نتیجه میان عقل و واقع و مشی و مرام گرد می آورد و موجب تکامل شخصیت بشر می شود.

در اینجا قرآن از دو نام از این نامها یاد می کند:غنی(بی نیاز)و صاحب رحمت(مهربان).

وَ رَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَهِ

-پروردگار تو بی نیاز و مهربان است.» ممکن نیست بشر هم صاحب بی نیازی باشد و هم رحمت.زیرا بی نیازی در نزد انسان مصدرش دیگری است پس بشر از فقدان آن می ترسد و بخل می ورزد.

در حالی که بی نیازی خدا مصدرش قدرت مطلقهٔ او بر همه بشر است.همچنین است مهربانی او که محدود به حکمت اوست و نمی گذارد از چارچوب عدالت خارج شود.

إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُمْ مٰا یَشٰاءُ کَمٰا أَنْشَأَکُمْ مِنْ ذُرِّیَّهِ قَوْمٍ آخَرِینَ

هم چنان که شما را از نسل مردمان دیگر بیافریده است،اگر بخواهد شما را می برد و پس از شما هر چه را که بخواهد جانشینتان می سازد.» این دلیل است بر بی نیازی او و رحمت او با هم.اگر قدرتش نبود و در نتیجه اگر بی نیازی او از شما نبود هرگز قادر به تعویض و تبدیل شما نمی بود.اگر رحمت او

نمی بود به مجردی که اولین انسان به راه خطا می رفت نسل او از جهان برمی افکنـد و این دلیل قدرت اوست.همچنین رحمت پروردگار ما محدود است در چارچوب حکمت او.

۳/ چون بشـر در این امر بیندیشـد دارای اندیشه ای اسـتوار خواهد شد و نظری واقع گرا خواهد یافت و در راه روش خویش به جادهٔ مستقیم خواهـد افتاد.استواری فکر از این رو که در می یابـد که قدرت خداوندی بر سراسـر عالم وجود حکمفرماست و این قـدرت جلوه ای از غنای اوست بنا بر این آدمی نیز بایـد تکبر و غرور در برابر پروردگار را ترک گویـد و اما نظر واقع گرا سبب می شود که حقایق حیات را ثابت و ابـدی نپنـدارد.اما راه و روش مسـتقیم این است که هم از خوف متمتع باشد و هم از رجا.خوف از این که مبادا خدا این نسل برکند و نسلی دیگر جانشین آن قرار دهد و رجا یعنی امیدواری به رحمت او.میان این خوف و رجا یا بیم و امید راه و روش مستقیم قرار دارد.

تسلیم یا عاقبت

[۱۳۴]

تـا زمانی که بشـر از متوقف ساختن حرکت زمان عاجز است.یا نمی توانـد از سـرنوشت بـد خویش مانع شود یا از طرف دیگر سلب قدرت کند یا بر او غلبه یابد،ناچار است در برابر حقیقت تسلیم گردد و از آن سر برنتابد.

إِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

-هر چه به شما وعده داده اند خواهد آمد و شما را راه گریزی نیست.» [۱۳۵]

خداونـد وقتی که می گویـد آزادیهایی که به شـما داده شده و تواناییهایی که از آن برخوردار شده اید دارای حدودی است و چون به آن حدود برسد متوقّف می شوند،خود هشداری است از جانب او.

قُلْ يٰا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكٰانَتِكُمْ

-بگو،ای قوم من!هر چه از دستتان برمی آید بکنید.» یعنی به قدر قدرت و امکاناتتان.

إِنِّى عَامِلٌ

-من نیز می کنم.» اینجا دو خط عمل است که هر دو به عاقبت منتهی می شوند.

۳/

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدّارِ

-به زودی خواهید دانست که پایان این زندگی به سود که خواهد بود.» یعنی عاقبت چه کسی در سرای خوشبختی جای خواهد کرد؟ مجرد اندیشه در عاقبت بشر را به حقیقت راه می نماید و درمی یابد که عاقبت نیکو از آن که خواهد بود.

إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ

-هر آینه ستمکاران رستگار نمی شوند.» ۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۶ تا ۱۴۰]

اشاره

وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ اَلْحَرْثِ وَ اَلْأَنْعامِ نَصِيباً فَقالُوا هذا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَكائِنا فَما كانَ لِشُرَكائِهِمْ فَلا يَصِلُ إِلَى اَللّهِ وَ ما
كانَ لِلّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلى شُرَكائِهِمْ ساءَ ما يَحْكُمُونَ (۱۳۶) وَ كَذلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلادِهِمْ شُرَكاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ
لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اَللّهُ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ (۱۳۷) وَ قالُوا هذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لا يَطْعَمُها إِلاّ مَنْ نَشاءُ
بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها وَ أَنْعامٌ لا يَذْكُرُونَ اِسْمَ اَللّهِ عَلَيْهَا اِفْتِراءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳۸) وَ قالُوا ما فِي
بُطُونِ هذِهِ اَلْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُكُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلى أَزْواجِنا وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۳۹)
قَدْ خَسِرَ اَلَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اَللّهُ اِفْتِراءً عَلَى اَللّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ (۱۴۰)

معنای واژه ها

۱۳۶[ذرأ]

:آفرینش است به گونهٔ اختراع و اصل آن به معنای ظهور است چنان که گفته می شود:«ملح ذرانی»(نمکی که سفیدی آن آشکار است)و«الذرأه»به معنای ظهور پیری است.

۱۳۸[حجر]

:حجر الحرام.

۳/

شرک و نمود آن در شریعت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خداوند علیم و حکیم(همچنین غنی و رحیم)،طیبات را حرام نکرده است و حال آن که مشرکان بسیاری از چیزها را بر خود حرام کردند و به دروغ آنها را به خدا نسبت دادند.شرک،مشرکان را به کشتن فرزندانشان واداشت و این دروغ را نیز به خدا نسبت دادند و حال آن که جبّارانی که بر آنان فرمان می راندند قصدشان این بود که با ترغیب و تشجیع مردم به قتل فرزندان مردم را از حیث مادی و معنوی به

هلاکت رسانند.

خدای سبحان مشرکان را در این وادی رها کرد،زیرا آنها به خدای تعالی دروغ بستند در حالی که خدا می توانست آنها را به قدرت خود مقهور کند و از صحنهٔ حیات بزداید و نگذارد بر مقدرات مردم غلبه یابند.

مشرکان را یک سلسله قوانین و تشریعات است که نتیجهٔ به این منجر می شود که طیبات را بر خود حرام سازند. ۳/ علت این عمل آن بود که می پنداشتند در برابر اعمالشان پاداش داده خواهند شد.دیگر آن که میان زن و مرد در انتفاع از طیبات فرق می گذاشتند،همچنین در کشتن فرزندان.

شرح آیات:

اشاره

چه وقت انفاق در راه خدا شرک است؟

[۱۳۶]

شرک و کفر توأمان اند.جز این که هدف شرک ارضاء همهٔ اطراف است و آن از ضعف اراده و سوء حکم و قضاوت نتیجه می شود.شرک حالتی است نفسانی که قصدش فریب فطرت ایمان به خداست و اشباع شهوات نفس است در انجام یک سلسله اعمال زشت و ناشایست.

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمّٰا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعٰامِ نَصِیباً فَقٰالُوا هٰذٰا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هٰذٰا لِشُرَکٰائِنٰا

و برای خدا از کشته ها و چارپایانی که آفریده است نصیبی معین کردند و به خیال خود گفتند که این از آن خداست و این از آن بتان ماست.» گفتند:این از آن خداست تا احساسات دینی خود را که برای نفس امری طبیعی است ارضاء کنند یا متدینین را فریب دهند.و این تا زمانی است که آنچه مال خداست یا آنچه مال بتان است معارضه نکند و چون معارضه کرد همه را به بتان تخصیص می دهند.

آنان به زعم خود برای خدا معابد فخیم می سازند و نسخ بسیاری از قرآن کریم را چاپ می کنند و نماز جمعه و اعیاد به جای می آورند حتی به حج می روند.

ص :۱۷۷

ولی در همان وقت برای آنهایی که شریک خدا ساخته اند نصیبی قرار می دهند یعنی از اموال محرومین قصرها برمی آورند و به حساب مستضعفان دولتها تشکیل می دهند و زر و سیم می اندوزند و در استحکام مبانی طاغوت سعی می کنند و به نیروی ترور و وحشت بر مردم چیره می شوند در نتیجه مغز را برای غیر خدا صرف می کنند و پوست را برای خدا می گذارند و خدا به این پوست راضی نیست.

فَمٰا كٰانَ لِشُرَكٰائِهِمْ فَلاٰ يَصِلُ إِلَى اللّٰهِ

-و آنچه از آن بتانشان بود به خدا نمی رسید.» ۳/ حکمی که درباره طاغوت می کردند،ممکن نبود حکمی الهی باشد که خدای ما از آن راضی باشد.اموالی که در میان اغنیاء دست به دست می گشت نمی توانست چیزی باشد که خدا از آن خشنود گردد.بلکه خدا چنین حکمی را و چنین مالی را مردود می داشت و از آن ناخشنود بود.

وَ مٰا كٰانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلىٰ شُرَكٰائِهِمْ

-و آنچه از آن خدا بود به بتانشان می رسید.» نمازی که از فحشاء و منکر منع نمی کرد و زکاتی که گودال میان فقراء و اغنیاء را بیشتر می کرد و سلطه طاغوت را افزون می ساخت زیرا برای او بود و حجی که به سفری سیاحتی تبدیل می گردید یا منبع درآمدی برای جاهلیت نوین بود و امر به معروف و نهی از منکری که چون تازیانه ای بر پشت مستضعفان فرود می آمد نه مستکبران،همه و همه از شعایر طاغوتی بود نه شعائر خدایی.

سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ

-به گونه ای بد داوری می کردند.»

موضع شریعت در برابر محدود کردن نسل

[۱۳۷]

در اینجا سؤال بعد مطرح می شود.هدف طاغوت و مرفّهان مستکبر و حاشیه نشینان دستگاه سلاطین و دژخیمان رژیمهای مفسد چیست؟هدفشان اولا:فقیر کردن بیشتر توده های مردم است،ثانیا:گمراه ساختن آنها و طبیعی است که گمراه کردن هدفش ابقاء استثمار و برده ساختن آنهاست.اینان در میان

مردم نوعی فرهنگ جاهلی را رواج می دهند که آنان را به کشتن فرزندانشان تشجیع می کنند،از طرفی آنها را از فطرت پاکشان در محبت به فرزندان و ضرورت نگهداری آنان گمراه می سازد و از طرف دیگر آنان را از همین راه به هلاکت می رسانند زیرا نسلی که دنباله اش بریده شود نسل ابتری است و برای استثمار متناسب.

۳/

وَ کَذٰلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلاٰدِهِمْ شُرَکاٰؤُهُمْ

- همچنین کاهنان کشتن فرزند را در نظر بسیاری از مشرکان بیاراستند.» نظیر این امر ناپسند در جاهلیت جدید است که مردم را به محدود بودن زاد و ولد یا سقط جنین تبلیغ می کند در زمانی که شکاف طبقاتی در جوامعی که چنین افکاری را رواج می دهند هر روز بیشتر می شود.ثروتمندان به گونه ای اسرافکارانه اموال خود را تلف می کنند و هزینۀ عیاشیهای خود می گردانند در حالی که جزء اندکی از آن می تواند زندگی کودکانی را که از به وجود آمدنشان جلوگیری می کنند تأمین نماید.

اینان می دانند که انفجار جمعیت وسیله ای است قاطع برای پایان دادن به سلطۀ طبقاتی مستکبر.زیرا هر دهنی نیاز به نان دارد و این دهانهای نیازمند روزی علیه طبقات ستمگر باز خواهد شد.

به همین سبب هدف از کشتن فرزندان نابودی مردم و گمراه کردن ایشان است.

لِیُرْدُوهُمْ وَ لِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دِینَهُمْ

-تا هلاکشان سازند و دربارۀ دینشان به شک و اشتباهشان افکنند.» دین صحیح سلاح فعالی است علیه طاغوتان،پس گمراه ساختن مردم از آن هدف اساسی طاغوتیان است.

خداوند قادر است که به قدرت غیبیۀ خود تخت طاغوتان سرنگون کند ولی تا زمانی که مردم ناآگاهند و در رهایی خود از چنگال طاغوتیان نمی اندیشند چنین

نخواهد کرد.طریق رهای سرپیچی است از فرهنگ شرک آمیزی که به خدای تعالی دروغ می بندد.

وَ لَوْ شاءَ اللّهُ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ

-اگر خدا می خواست چنین نمی کردند پس با دروغی که می بافند رهایشان ساز.»

رابطه خرافات و شرک

[۱۳۸]

چون روش و مرام شرک آمیز در جامعه شکل گیرد ضلالت و انحرافش هر چه بیشتر و بیشتر نمودار می شود.در عصر جاهلی بخشی از طیبات را بر مردم حرام می کردند،مگر ۳/ بعضی چیزها را که به مقتضای افکار و پندارهاشان جایز می شمردند.

وَ قالُوا هٰذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ

-از روی پندار گفتند که این چارپایان و کشتزاران ممنوع است.» یعنی وقف شده و انتفاع از آنها ممکن نیست.

لا یَطْعَمُها إِلاّ مَنْ نَشاءُ بِزَعْمِهِمْ

-هیچ کس جز آن که ما بخواهیم نباید از آنها بخورد.» یعنی کسانی که بر حسب عقاید خرافیشان مجاز بودند.

وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها

-و اینها چارپایانی است که سوار شدنشان حرام است.» نه به علت خاصی،تنها به سبب روش فاسد فکری شان.مهمترین مشخصهٔ این روش این است که بر بعضی از آنها خدا را یاد نکنند.

وَ أَنْعامٌ لا یَذْکُرُونَ اسْمَ اللّهِ عَلَیْهَا افْتِراءً عَلَیْهِ

-و اینها چارپایانی است که نام خدا را بر آنها یاد نکنند.» با قربانی کردن آنها به بتان تقرب می جویند یا به جن یا به ملائکه یا بعضی از مردم.و این به هنگامی است که می پندارند این بتان سبب تقرب انسان به خدا

می شود.زیرا می گفتند که(اینها را می پرستیم تا سبب نزدیکی ما به خدا شود). (۱)

سَيَجْزِيهِمْ بِمٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ

-به خدا افترا می بندند و به زودی به کیفر افترایی که می بسته اند جزایشان خواهد داد.» اینان می پندارند که بعضی اشیاء یا اشخاص ابواب رسیدن به خدا هستند و حال آن که نه چنین است.

این پرسش باقی می ماند:پیوند شرک با این خرافات کدام است؟ ۳/ پاسخ آن این که است که اولا-شرک به خدا قلب را دگرگون می کند و بر اندیشه حجاب می نهد و بصیرت را از میان می برد و لذا بشر همه چیز را واژگون می بیند و کار بدان جا می رسد که خیر را شر و زیانمند را سودمند می انگارد.

دوم:بسیاری از محرّمهای بیهوده از ایمان به شرکاء برمی خیزد،چرا که ترس از شرکاء موجب می شود بسیاری از طیّبات برای مشرکان ناروا گردد.

سوم:واقعیت اجتماعی که نظام شرک آلود آن را فرا پیش می نهد به سبب دیدگاه منفور طبقاتی و حتّی نژاد پرستی حاکم موجب می شود بسیاری از طیّبات حرام گردد.

[۱۳۹]

از مظاهر احکام باطلهٔ آنها و تشریعات سخیفشان این است که میان مردان و زنان فرق می گذارند،چیزی که فطرت سلیم از آن امتناع دارد.

وَ قٰالُوا مٰا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعٰامِ خٰالِصَةٌ لِذُكُورِنٰا وَ مُحَرَّمٌ عَلىٰ أَزْوٰاجِنٰا

-و گفتند:آنچه در شکم این چارپایان است برای مردان ما حلال و برای زنانمان حرام است.» در حالی که به روابط زناشویی اعتراف می کنند،روابطی که در واقع تکامل زن و مرد است،تکاملی که به مشارکت کامل در حقوق و هر خیر و منفعتی دعوت می کند.زنان در مسئولیتها و وظایف با مردان شریک اند.

وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكٰاءُ

-اگر مردار باشد زن و مرد در آن

۱- ۳) -الزمر۳/،

شریك اند.» یعنی اگر جنین مرده باشد میان زن و مرد به تساوی تقسیم می شود.

سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

-خدا به سبب این گفتار مجازاتشان خواهد کرد.هر آینه او حکیم و داناست.» خداوند آنان را به سبب سخن باطلشان و حکم غیر عادلانه شان عقاب خواهد کرد زیرا اینان در انتفاع از طیبات میان زنان و مردان فرق قائل شدند و خدا حکیم است و به عدل حکم می کند و علیم است و به علم خود می داند /۳ که چه کسانی بر خلاف عدالت گام برمی دارند.

کشتن اطفال بی گناه

[۱۴۰]

بدتر از امتیازات طبقاتی و نژادی حتّی فرق نهادن میان زن و مرد، کشتن فرزند است یک عادت قدیم جاهلی که با هر جاهلیتی تجدید می شود و سبب آن نظریه های انحرافی دربارهٔ زندگی و دروغ بستن است به خدا و گمراهی از طریق حق است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلاَدَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ

-زیان کردند کسانی که به سفاهت بی هیچ حجتی فرزندان خود را کشتند.» چه سفاهتی بزرگتر و خطرناکتر از این که فرد بخواهد به خود ضرر و زیان رساند فرزندان خود را بکشد.این سفاهت بر قلت شعور و عدم معرفت شخص به سود و زیان خود دلالت دارد.

وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللّهِ

-و به خدا دروغ بستند و آنچه را به ایشان روزی داده بود حرام کردند.» زیرا ایشان بر خدا دروغ بستند و از راه و روش الهی که برای بشر توضیح می دهد که چگونه از نعمتهای خدا استفاده کنند به دور افتاده اند.در نتیجه اینان نمی توانند حق را محور خود و مقیاس اعمال خود قرار دهند و به نیروی بینایی آن زندگی را بفهمند.از این رو فرصت خوب فرزند داشتن را بر خود حرام کردند و از

انتفاع از آن محروم شدند.آیا فقط کسی که فرزند خود را می کشد از این فرصت انتفاع محروم می ماند؟نه،همهٔ کسانی که فرزندان خود را به سیره و روش الهی تربیت نمی کنند همین حال را دارند.همهٔ کسانی هم که خود به راه و روش خدایی نمی روند چنین اند.کسی که در خوردن افراط می کند و به سلامت خود زیان می رساند،کسی که از خوردن چیزهای حرام رخ بر نمی تابد،یا مشروبات الکلی می نوشد یا دست به قمار می زند یا در خط زناکاری می افتد یا به مردم ستم می کند یا دروغ می گوید یا غیبت می کند،او نیز نعمتهای خدا را بر خود تباه می کند و همانند آن سفیهانی است که بدون هیچ حجتی فرزندان خود را می کشند.

قَدْ ضَلُّوا وَ مٰا کٰانُوا مُهْتَدِینَ

-اینان گمراه شده اند و راه هدایت را نیافته اند.» ۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۴]

اشاره

وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْشَأَ جَنّٰاتٍ مَعْرُوشٰاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشٰاتٍ وَ اَلنَّخْلَ وَ اَلزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُکُلُهُ وَ اَلزَّیْتُونَ وَ اَلرُّمّٰانَ مُتَشٰابِهاً وَ غَیْرَ مُتَشٰابِهٍ کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصٰادِهِ وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُسْرِفِینَ (۱۴۱) وَ مِنَ اَلْأَنْعٰامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً کُلُوا مِمّٰا رَزَقَکُمُ اَللّٰهُ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ (۱۴۲) ثَمٰانِیَةَ أَزْوٰاجٍ مِنَ اَلضَّأْنِ اِثْنَیْنِ وَ مِنَ اَلْمَعْزِ اِثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ اَلْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اِشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحٰامُ اَلْأُنْثَیَیْنِ نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۱۴۳) وَ مِنَ اَلْإِبِلِ اِثْنَیْنِ وَ مِنَ اَلْبَقَرِ اِثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ اَلْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اِشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحٰامُ اَلْأُنْثَیَیْنِ أَمْ کُنْتُمْ شُهَدٰاءَ إِذْ وَصّٰاکُمُ اَللّٰهُ بِهٰذٰا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَریٰ عَلَی اَللّٰهِ کَذِباً لِیُضِلَّ اَلنّٰاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِینَ (۱۴۴)

ص:۱۸۳

معنای واژه ها

۱۴۱[معروشات]

اصل عرش به معنای بلنـدی است و سـریر، عرش نامیده شده زیرا که بلندتر از زمین است.به سـقف و ملک هم عرش گفته می شود.عرش درخت انگور بلنـدی است که برخی از شاخه های آن بر شاخه های دیگر قرار گرفته انـد و نیز عرش به شـبه هودج زنان گفته می شود.

۳/

چگونه شرک،طیبات زندگی را حرام می کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدای سـبحان است که بر بشـر نعمتهای بی شمار عطا کرد.پس او از هر کس دیگر بهتر می داند که از این نعمتها کدامیک به سود است و کـدام یک به زیان و نیز راه بهره گیری از آنها را بهتر از هر کس می داند.و حال این که در عهد جاهلی چیزها را بر حسب هوای دل خویش حلال و حرام می شمردند.بدون اینکه

طبیعت اشیاء را بشناسند.

خداوند بستانها و باغها را آفرید و انواع مختلف درختان و میوه ها را پدید آورد.پس خدای سبحان به احکام آنها عالم است و او می داند که کدام یک از ثمرات را می توان خورد و بر انسان فرض است که چون محصولش به دست آمد حق فقرا را در روز درو بدهد و در خوردن اسراف نکند یا بیهوده نبخشد بلکه در تمام اعمال خود جانب حق و عدالت را رعایت نماید.

همچنین است حکم چارپایان و منتفع شدن از آنها.به گونه ای که وسیله ای برای تحقق مطامع شیطانی او نشود چون تجاوز به حقوق دیگران یا زدن و کشتن آنها.

۳/ خداوند سبحان ما را گوسفند و بز و گاو و شتر هم نر و هم ماده،روزی کرده است ولی بشر این یک را حلال و آن یک را حرام کرده است در حالی که همه روزیی است که خدا عطا کرده است و چنین چیزی هم نگفته است.اینان که به خدا دروغ می بندند بدون آن که از حقیقت امر آگاهی داشته باشند مردم را گمراه می کنند،زیرا از ستم پیشگان هستند و ظلم مانع هدایت خداست.

شرح آیات:

اشاره

طیبات...به سود تو و به زیان تو

[۱۴۱]

میلیونها نظام طبیعی و سنن اجتماعی در کار و تلاش اند تا به مشیت خدای تعالی باغها ایجاد شده،زمین سبز شده و انواع ثمرات پدید آمده است.

بدون انگیزه ای که خدا در درون بشر متمرکز ساخته و بدون صلاحیت خاک و وجود مخازن آب و نور و خورشید بشر به زراعت زمین ترغیب نمی شد یا قادر بر آن نبود.ولی خدای تعالی این انگیزه را به وجود آورده و وسایل را مهیّا کرده پس او-خدای تعالی نه دیگری-بر زمین فرشی سبز رنگ از بستانها و مزارع پر ثمر بگسترده است.

وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ جَنّٰاتٍ مَعْرُوشٰاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشٰاتٍ

-و اوست که باغهایی آفرید نیازمند به داربست و بی نیاز از داربست.»

بعضی از زمین فراترند چون نخلها و بعضی بر روی زمین خوابیده اند چون بوته ها و کشته های گندم و جو.

وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ

- و درخت خرما و کشتزار،با طعمهای گوناگون و زیتون و انار،همانند و در عین حال ناهمانند.» بعضی از میوه ها در رنگ و طعم و شکل همانند یکدیگرانـد و بعضی ناهمانندند.همانندی گاه از یک نظر است و ناهمانندی از نظر دیگر.همهٔ میوه ها دارای بوی خوش و طعم خوش و زیبایی و فایده هستند،اما در عین حال ممکن است همانند نباشند.اگر همهٔ میوه ها /۳ یکسان و یک جور بودند عظمت خلقت آن سان که اکنون آشکار است آشکار نمی بود.

از آنجا که خدای سبحان کسی است که نعمت ثمرات را به ما عنایت کرده پس اوست که می تواند کیفیت انتفاع از آنها را برای ما بیان کند در این آیات ذات الهی سه حکم از احکام آنها را بیان می دارد.

نخست وقتی که می گوید:

كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ

-چون ثمر آوردند از آنها بخورید.» چون میوه یا هر ثمر دیگری رسید زمان استفاده از آنهاست و نباید بشر به تلقین اوهام باطل خود را از آنها محروم سازد،بلکه بر عکس باید از آن ثمرات بهره مند شود و این حق هر انسانی است.ولی انتفاع دایم چون زمانی که بخواهد آنها را انبار کند و بفروشد یا در آینده از آن استفاده کند در این صورت نیز در آن حقی پیدا می کنند.

و این حکم دوم است:

وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ

-و در روز درو حق آن نیز بپردازید.» در این روز بینوایان چشم به راه حقوق خود هستند از زکات یا صدقات و غیر آن،چون حق درو.هر چند از زمان رسیدن ثمره در آن حق پیدا می کنند.بعضی می گویند خوردن از ثمرات پیش از خارج کردن زکات جایز است زیرا زکات به

چیزی تعلق می گیرد که بشر آن را انبار می کند،نه آنچه قبل از انبار کردن از آن بهره می جوید.و خدا داناتر است.

البته بهره جویی از طیبات یعنی چیزهای حلال باید که در حدود نیاز باشد نه اسراف...و این ۳/ حکم سوم است که در این فقره از آیه بیان می شود.

وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

-و اسراف مکنید که خدا اسرافکاران را دوست ندارد.» چون خدا اسرافکاران را دوست ندارد،پس آنان را یاری نمی نماید و به نعمتشان نمی افزاید.

چارپایان و فواید آنها

[۱۴۲]

علاوه بر ثمراتی که از زمین می روید از چارپایان نیز بشر سود می برد چه برای خوردن و چه برای بار بردن و امثال آن.خدای تعالی بشر را توانایی داده تا ستوران را به کار گیرد و از آنها منتفع شود.چارپایان را دو قسم کرده بعضی چارپایان درشت اندامند که بارهای گران را از شهری به شهر دیگری می برند،چون شتر و بعضی خرد جثه اند چون گوسفند که انسان معمولا از گوشت آن بهره مند می شود.

وَ مِنَ الْأَنْعٰامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً

-و نیز چارپایان که بار می برند یا در خور بار برداشتن نیستند.» کلان جثه ها و خرد جثه ها.

كُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ

-از هر چه به شما روزی داده است بخورید.» یعنی استفاده از چارپایان را بر خود حرام مکنید چنان که برخی مذاهب قدیمه حرام می کردند.ولی از سوی دیگر در خوردن زیاده روی منمایید و به اعتبار این که حیوانات مسخر شما هستند آنان را میازارید و در دادن آب و علف به آنها تنبلی مکنید یا آنها را برای تجاوز و آزار یکدیگر به کار مبرید.

وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

-و از شیطان پیروی

مکنید که او دشمن آشکار شماست.» شیطان برای فریب بندگان خدا شگردها و راههای مختلفی می داند /۳ یکی از آنها همین است که بعضی را وامی دارد که به خدا دروغ بندند و مردم را از بهروری از چارپایان منع کنند.

[۱۴۳]

پروردگار ما انواع چارپایان کلان جثه و خرد جثه را یاد می کند،تا بیان دارد که همۀ انواع آن حلال است.پس چرا بعضی برخی از آنها را حرام کرده اند،آیا این حکم خداست یا پیروی از القائات شیطان رجیم است و دروغ بستن به خدا.

ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ

-هشت لنگه از گوسفند،نر و ماده و از بز نر و ماده بگو آیا آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را.» هیچ یک را.

أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ

-یا آنچه در شکم مادگان است.» مراد چنین است.این سؤال به آدمیان هشدار می دهد تا دریابد که میان انواع ستوران که نعمتهای خداوندی هستند فرقی نیست.از این رو می گوید:

نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ

-اگر راست می گویید از روی علم به من خبر دهید.» یعنی به مجرد اوهام خویش میان حقایق فرق منهید و اگر سخنی می گویید بر مقتضای علم باشد.

[۱۴۴]

هم چنان که فرقی میان نر و مادۀ حیوانات خرد جثه نیست همچنین میان حیوانات کلان جثه باربر هم چون شتر و گاو فرقی نیست و نباید میان نر و ماده آن فرقی نهاد.

وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ /۳ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ

-و از شتر نر و ماده و از گاو نر و

ماده.بگو آیا آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را یا آنچه را که در شکم مادگان است؟» نه،خداوند هیچ یک از آنها را حرام نکرده است زیرا کسی به صدق این تحریمها گواهی نداده است.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ وَصّاكُمُ اللّهُ بِهذا

-آیا آن هنگام که خدا چنین فرمانی می داد شما آنجا بودید.» مسلما هیچ کس نمی تواند مدعی این حضور شود.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ

- پس چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که به خدا دروغ می بندد تا از روی بی خبری مردم را گمراه کند.» اینان مردم را از راه به در می برند و وادارشان می سازند که خود ستم کنند و هزارها بار بر مردم ستم کنند.گناه همهٔ این ستمها بر گردن کسی است که بر خدا دروغ بسته است.

إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ

-هر آینه خدا ستمکاران را هدایت نمی کند.» در اینجا به این نتیجه می رسیم که همهٔ کسانی که ادیان باطله اختراع می کنند و فریقی از مردم را به سوی آن می کشانند پیروان هواهای نفسانی خویشند و علتی که مردم را وامی دارد که به آنان بگروند نیز بر همین قیاس است ستم اندک ستم بزرگ را می زاید تا آن گاه که راه به کلی از دست برود و حیرت و سرگردانی عظیم فرا رسد.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آيات ۱۴۵ تا ۱۴۷]

اشاره

قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاّ أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اَللّهِ بِهِ فَمَنِ اُضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴۵) وَ عَلَى اَلَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَ مِنَ اَلْبَقَرِ وَ اَلْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما إِلاّ ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما أَوِ اَلْحَوايا أَوْ ما اِخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَ إِنّا لَصادِقُونَ (۱۴۶) فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ وَ لا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ اَلْقَوْمِ اَلْمُجْرِمِينَ (۱۴۷)

معنای واژه ها

۱۴۶[الحوایا]

پشکلها و مفرد آن حاویه است که به آنچه در شکم گرد آمده اطلاق می شود.

۳/

دیدگاه مثبت در قوانین توحیدی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در مواجهه با متعصبانی که طیبات را-جز اندکی از آنها-بر خود حرام کرده بودند قرآن کریم در اینجا یادآور می شود که همهٔ چیزهایی که در عصر جاهلی حرام شمرده می شد در کتاب خدا موجود نیست بلکه همهٔ آنچه حرام شده مردار و خون و خوک و حیوانی است که به هنگام کشتن نام خدا بر او برده نشده است.

ص: ۱۹۰

البته خـدا بر بنی اسـراییل انواع طیبات را حرام کرده بود،مثل هر حیوانی که دارای دندانهای نیش یا چنگال بود.و نیز پیه گاو و گوسفند.ولی آنان بر یکدیگر ستم می کردند و هر چه بشر ستم بیش کند خداوند بر او سخت تر خواهد گرفت.

خـدای سـبحان رحیم است و رحمت او گسترده است ولی در عین حال شدید العقاب نیز هست و مجرمان نمی توانند از عقاب او بگریزند.

این آیه آمده است تا بر اندیشهٔ پیش گفته تأکید ورزد و آن عبارت است از ضرورت استقامت در خط سالم بی هیچ کاهش و افزایشی،زیرا احکام شرعی با منافع حقیقی تغییر ناپذیر در پیوند است.

۳/

شرح آیات:

اشاره

حدود حرام

[۱۴۵]

بعضـی پندارند که دین احکامی است ما فوق طاقت بشر که بشر را از نمو یا تکامل باز می دارد و هر چیزی در دین حرام است مگر آنچه را که خدا استثناء کرده باشد ولی خداوند این اندیشهٔ باطل را به کرات نفی کرده است.

در این آیه خداوند اصل حلیت کامل را جز در اشـیاء معینی شـرح می دهد و بدین گونه بشـر را به تمتع از نعم خداوند ترغیب می کند مگر وقتی که آن چیز باعث زیان بزرگی شود.

قُلْ لاٰ أَجِدُ فِی مٰا أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلیٰ طٰاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاّٰ أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً

-بگو:در میان آنچه بر من وحی شـده است چیزی را که خوردن آن بر من حرام شـده باشد نمی یابم،جز مردار یا خون ریخته.» مراد از آن خونی است که از جسم خارج می شود ولی خونی که در لا به لای گوشت مانده باشد مباح است.

أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ

-یا گوشت خوک که پلید است.» هر چند به ظاهر ممکن است طعمی خوش داشته باشد ولی واقعش پلید

است و موجب امراضی می شود،همچنین خورنده اش را به برخی اخلاق ناپسند دچار می گرداند.

أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ

-یا حیوانی که در کشتنش مرتکب نافرمانی شوند و جز با گفتن نام خدا ذبحش کنند.» ذبیحه ای که به بتان تقدیم می شود حرام است زیرا جزئی از واقعیت شرک است.از این رو آن را«فسق»خوانده است.ولی همهٔ این محرمات به هنگام اضطرار و ضرورت حلال می شوند.یعنی فرد را حالتی پدید آید که تحمل آن نتواند، پس این زیانی ندارد برای کسی که به ظالم می پیوندد و سپس ظلمش را ترک می کند یا به مسرف و متجاوز می پیوندد ٣/ ولی به حد و نصاب بازمی گردد،زیرا ضرر با مقیاس حقّی سنجیده می شود که بر عقل و فطرت و شناسایی عرف عام استوار است و از همین رو معیار ظالمان و سرکشان و متجاوزان در پرتو زیاده روی و تکاثر، معیارهای کافی به شمار نمی آید و لذا در تفسیر ائمّه هدی(ع)آمده است که:

«سرکشان همان کسانی هستند که بر امام خروج کرده اند و ستیزه جویان همان گردنکشان هستند».

بدون تردید،این یکی از مصادیق این دو سخن است و حال آن که آیه هر سرکش و گردنکشی را در بر می گیرد و واژهٔ«بغی و عدوان»در این آیه-آن گونه که به نظر من می رسد-با همین معیار در پیوند است.اگر معیار«اضطرار»درست باشد می توان از این قانون بهره جست و در غیر این صورت خیر.

فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بٰاغٍ وَ لاٰ عٰادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

-هر گاه کسی ناچار به خوردن آن گردد هر گاه بی میلی جوید و از حد نگذراند بداند که خدا آمرزنده و مهربان است.» آمرزش و رحمت او تجلی می کند،به هنگامی که نفس محترمی در معرض زوال قرار گیرد و ناچار به خوردن مردار می گردد ولی با آن شروط که بیان گردید.

دیگر محرمات

[۱۴۶]

خدای تعالی طیبات را بر مردم حرام نکرده،بلکه خبائث را حرام کرده است و این به صورت استثناء است نه اصل،در نتیجه شمارشان اندک است چنان که دانستیم.البتّه پروردگار ما به مقتضای حکمتش برخی از طیبات را حرام کرده است،از علل این حرمت مثلاـ تأدیب برخی جوامع ظالمه است.مثلاـ هر حیوان چنگال داری را بر یهود حرام نمود و آن حیوانی است که چنگالهایش را به عنوان سلاح به کار می برد چون درندگان و پرندگان صاحب چنگال مانند عقاب.

گویند که این کلمه شامل شتر و چارپایان هم می شود زیرا انگشتان آنها از هم جدا نیست.

وَ عَلَى الَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ

«و بر یهود حرام کردیم هر حیوان صاحب ناخنی را.» /۳ تحریم استثنایی پروردگار ما بر بنی اسراییل شامل پیه گاو و گوسفند هم می شود مگر آن چربی که بر پشتشان گرد آمده یا بر مقعدشان جمع شده یا آن چربیها که به استخوان درآمیخته است.

وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنٰا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمٰا إِلاّٰ مٰا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمٰا أَوِ الْحَوٰايٰا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ

«و از گاو و گوسفند پیه آن دو را جز آنچه بر پشت آنهاست یا بر چرب رودهٔ آنهاست یا به استخوانشان چسبیده باشد.» سؤال این است که چرا باری تعالی این طیبات را بر آنها حرام کرده است؟ خدای تعالی پاسخ می دهد که بنی اسراییل به یکدیگر ستم می کردند خداوند هم برخی از طیبات را بر آنها حرام نمود.باز این سؤال پیش می آید چرا ستم سبب حرمت می شود؟ جواب این است که سنتهایی را که نظامات طبیعی می نامیم تنها در یک مورد با احکام تشریعی فرق دارند و آن این است که نظامات طبیعی را خداوند بر

عالم وجود و بر بشر جاری ساخته و در آن هیچ تغییر و تبدیلی حاصل نمی شود.در حالی که احکام شرعی چنین نیستند مردم را به آن فرمان می دهد و از عاقبت شرک آن بر حذرشان می دارد.پس این دو گونه سنت طبیعی و شرعی در خطوط کلی با هم تلاقی می کنند زیرا از یک منبع واحد صادر می شوند.از آنجا که پایان طبیعی ستم در جامعه از میان رفتن نعمتها و سخت گرفتن و فشار بر مردم آن جامعه است پس همین عاقبت است که خدای سبحان بر جامعهٔ ستمکار حکم می کند بدین ترتیب که شماری از طیبات را بر آن حرام کند.

ذٰلِکَ جَزَیْنٰاهُمْ بِبَغْیِهِمْ وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ

-این چنین کیفرشان دادیم و ما راستگویانیم.

صاحب رحمت و غضب

[۱۴۷]

هر یک از افراد بشر خدا را به مقتضای وهم و خواست خود تصور می کند و به آن تصور جنبهٔ حقیقت می دهد.مثلا گناهکاران صفت رحمت و عفو را بزرگ می کنند بدون این که بخواهند بدانند که خدای تعالی دارای صفت غضب و عقاب هم هست،تا با دل راحت مرتکب گناه شوند.

۳/

فَإِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ رَبُّکُمْ ذُو رَحْمَةٍ وٰاسِعَةٍ

-اگر تو را تکذیب کردند، بگو:پروردگار شما صاحب رحمتی است گسترده.» تکذیب رحمت خدا مخالف فطرت است زیرا ما در عالم واقع خود شاهد رحمت او هستیم.از این رو پیامبران در باب این صفت حسنای پروردگار تأکید می کنند ولی تأکید هم می کنند که او را جز رحمت و عفو صفت دیگری هست:

وَ لاٰ یُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ

-و خشم و عذابش از مجرمان بازداشته نخواهد شد.» /۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۰]

اشاره

سَیَقُولُ اَلَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مٰا أَشْرَکْنٰا وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا وَ لاٰ حَرَّمْنٰا مِنْ شَیْءٍ کَذٰلِکَ کَذَّبَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰی ذٰاقُوا بَأْسَنٰا قُلْ هَلْ عِنْدَکُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنٰا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلّٰهِ اَلْحُجَّةُ اَلْبٰالِغَةُ فَلَوْ شٰاءَ لَهَدٰاکُمْ

أَجْمَعِينَ (۱۴۹) قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ اَلَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اَللّٰهَ حَرَّمَ هٰذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلاٰ تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰)

شرک،میان تصور و توهم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به هنگامی که بشر خود را معیار حق و باطل پندارد،نه واقع و حقیقت را هر عملی را که انجام می دهد آن را به عنوان حقیقتی که خدا به آن فرمان داده تلقی می کند و آن را صحیح می پندارد.از این رو مشرکان اهل کتاب یا غیر اهل کتاب، شرک و تشریعاتشان را به خدا نسبت می دهند.ولی خدای سبحان آنان را تصدیق نمی کند و حتی در دنیا یعنی پیش از آن که روز قیامت شود به عذاب و خشم خود گرفتارشان می سازد.تا برای آنها و دیگران ثابت شود که بر حق نبوده و نیستند.قرآن می پرسد که اینان چگونه می پندارند که افکارشان درست است؟آیا از روی علم یا از روی گمان.

خداست-نه من و نه تو-کسی است که هدایت به دست اوست و او را بر هدایت مردم حجت بالغه است و او بر هدایت مردم به سوی خود قادر است.اما

ص :۱۹۵

اینها که حق را تکذیب می کنند حجتی به دست ندارند و نه شهود راست گفتاری.

قرآن آنان را فرمان داده که شاهدان خویش بیاورند ولی از شهادت دادن به نفع آنها منع کرده است زیرا:

۳/ اولا:مردمی خود محوراند.

ثانیا:سلف را تکذیب می کنند و بدون تردید همهٔ نشانه هایی را که به حق راه می نمایند دروغ می پندارند،زیرا قصدشان رسیدن به حقیقت نیست.

ثالثا:آخرت را انکار می کنند و زندگی را منحصر به همین زندگی دنیا می دانند.

رابعا:میان خدا و خلق خدا فرقی قایل نیستند.

شرح آیات:

اشاره

ریشه های انحراف

[۱۴۸]

این درس در بیان ریشه های خبیث تشریعات باطلهٔ بشری است در قضایای اجتماعی که بشر به سبب آن از هوای نفس خود پیروی می کند و خود را می پرستد و حق و مسئولیت ترک می کند و به تصورات باطل و اوهام دور و درازی که از هوای نفس او مایه می گیرد،روی می آورد و به گونه ای جزئی می گوید:شب و روز و حوادث زندگی است که او را به اتخاذ چنین موضعی مجبور می کند.یا می گوید خدا او را به فلان کار مجبور کرده،زیرا خدا همهٔ چیزهایی است که در عالم وجود است و او قاهر است و بر همهٔ بندگانش غالب.یا به خرافات باطل متشبث می شود که گوید خداوند امور بندگانش را به خودشان واگذار کرده تا هر چه عقولشان برایشان مقرر داشته از پی آن بروند.(در اینجا میان عقل و هوای نفس اختلاطی عجیب پدید می آورند).

خواه به این نوع از تصور تشبث جویند یا به آن یک هدف یک چیز است و آن مشروعیت دادن به پیروی از اهواء خود و محور ساختن خویش و مقدس شمردن افکار و عقایدشان است و این آخرین مرحله از گمراهی است در نزد بشر.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا أَشْرَكْنٰا وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا وَ لاٰ حَرَّمْنٰا مِنْ شَيْءٍ

مشرکان خواهند گفت:اگر خدا می خواست،ما و پدرانمان مشرک نمی شدیم و چیزی را حرام نمی کردیم.» /۳ خداوند قادر است که ما را از شرک و عقاید باطل باز دارد.پس اگر چنین نکرده،از آنچه ما می کنیم راضی است.قرآن حکیم به این پندار پاسخ می دهد:

اولا:این گروه حق را تکذیب می کند و از این بابت با همه کسانی در تاریخ که حق را تکذیب می کرده اند یکسانند.یکی از طرق کشف حقیقت یک جماعت پرده برداشتن است از حوادث عامی است که در آن شرکت کرده اند و با آن پیش رفته اند.مثلا اگر دانستی که مثلا زید از اندیشه ای طرفداری می کند،به این سبب است که به فلان گروه نسبت دارد،می توانی جوانب متعدد آن فکر را دریابی.

ثانیا:پایانی که خدا برای این گونه مردمان قرار داده عذاب شدید است.زیرا اینان از دایرۀ مسئولیتی که برای فرار از آن به این گونه افکار باطله روی آورده اند بیرون نخواهند بود.

کَذٰلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰی ذٰاقُوا بَأْسَنٰا

-همچنین کسانی که پیش از آنها بودند و پیامبران را تکذیب کردند،و خشم و عذاب ما را چشیدند.» سپس-بعد از آن که در افکار اینان تشکیک می کند-این سؤال را در برابرشان مطرح می نماید:آیا این علم است یا ظن و گمان است؟مجرد طرح این سؤال،یعنی مناط مشروعیت افکار علم است نه مصلحت.

ریشه های فکری شان را برملا می کند که آنچه می پندارند از هوی سرچشمه می گیرد.و از آن رو که به حق(بلکه به ذات خود)اعتراف نمی کنند،دعوی علم هم نمی کنند تا مباد مجبور شوند از علمی که آنان را به حق راه می نماید جستجو کنند ولی با این همه مشروعیت علم را انکار نمی کنند.

سپس قرآن به تأکید حقیقت می پردازد و می گوید که اعتماد اینان بر تصور و وهم است و تصور همان دروغ عمدی است و وهم همان شک است.

قُلْ هَلْ عِنْدَکُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنٰا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ

ص :۱۹۷

إِلّا ٣/ تَخْرُصُونَ

-بگو:اگر شما را دانشی هست آن را برای ما آشکار سازید ولی شما تنها از گمان خویش پیروی می کنید و گزافه گویانی بیش نیستید.» ایشان نمی توانند آن را انکار کنند.زیرا اگر زبان به افکار گشایند باب مباحثهٔ سازنده را گشوده اند که بیشتر بر ضرر آنها خواهد بود زیرا به مشروعیت حق و علم منجر می گردد.نه به هوی و گمان.

جزمیت نه

[۱۴۹]

خداوند ضلالت را برای بشر محتوم ندانسته و به آن رضایت نداده است آنها را به ترک ضلالتشان مجبور نمی نماید بلکه برایشان فرصت هدایت کامل فراهم ساخته و ایشان را حجّت بالغه عنایت کرده.این دیگر وظیفهٔ خود آنهاست که به هدایت روی آورند.خداوند می تواند مردم را مجبور به هدایت کند ولی چنین نمی کند،هم چنان که بشر را به شرک هم مجبور نمی کند...پس واگذاشتن مردم بر یک عقیده ای دلیل خشنودی او از آن عقیده نیست.خدا می خواهد حجّت را بر آنان تمام کند.

قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ

-بگو:خاص خداست،دلیل محکم و رسا.اگر می خواست همهٔ شما را هدایت می کرد.»

شهادت خواستن

[۱۵۰]

یکی از وسایل فعال تمییز دادن حق از هوی و علم از ظنّ و صدق از کذب طرح افکاری است در برابر عقول مردم و شهادت خواستن از آنها دربارهٔ آنها زیرا مردم حتی اگر پیرو هوا و گمان باشند،هنگامی که افکار دیگران را ارزیابی می کنند قبول آنها یا تصدیق به آنها ضروری نیست،زیرا مصالح مردم مختلف است و هواهایشان متفاوت و در پی آن هر گروهی از افکار خود شادمان است.البته شهادت مردم دلیل حقانیت نیست هر چند دلیل بطلان هوی است.به عبارت دیگر از جنبهٔ منفی مفید است.

قُلْ هَلُمَّ شُهَدٰاءَكُمُ

-بگو گواهانتان را بیاورید.» /۳ گواهانتان را بیاورید،زیرا چون گواهان گرد آیند به سبب بطلان اعتقادشان میانشان اختلاف کلمه خواهد افتاد.بنا بر این برای کشف حقیقت گروه مجرمان باید همگان را در یک جای گرد آورد تا بر واقعه شهادت دهند.پس می بینیم که اختلاف میکنند،بلکه کارشان به تناقض می کشد.زیرا هر چند برای مخالفت حق همدست و همداستانند ولی در نوع باطل اتفاق نظر ندارند.قرآن این معنی را واضح می کند:

اَلَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ هٰذٰا

-که شهادت می دهند که خدا این یا آن را حرام کرده است.» ولی اتفاق بر باطل دلیل صحت آن نیست.

فَإِنْ شَهِدُوا فَلاٰ تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

-پس اگر گواهی دادند،تو با آنان گواهی مده و از خواسته های آنان که آیات ما را تکذیب کرده اند و به آخرت ایمان ندارند پیروی مکن.» قرآن در اینجا بسیاری از ریشه های شرک را بیان می کند زیرا می گوید سبب عدم متابعت از حق عدم ایمان به آخرت است و دیگر عدم معرفت خدا و اعتقاد به اختلاط خداست و مخلوقاتش.

وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ

-و کسانی را با پروردگارشان برابر می دارند.» کسی که خدا را معادل با مخلوق او قرار دهد نه خالق را می شناسد و نه مخلوق را.

/۳

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۵۱]

اشاره

قُلْ تَعٰالَوْا أَتْلُ مٰا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاّٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَكُمْ مِنْ إِمْلاٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّٰاهُمْ وَ لاٰ تَقْرَبُوا اَلْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ وَ لاٰ تَقْتُلُوا اَلنَّفْسَ اَلَّتِي حَرَّمَ اَللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱)

معنای واژه ها

۱۵۱[املاق]

ورشکستگی و نداری مال است و از این کلمه است ملق و تملّق،زیرا که فرد نادار به وسیلهٔ آن می کوشد تا برای کسب مالی به کسی نزدیک شود.

۳/

بدین گونه شرک، نظام اجتماعی را فاسد می کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از بیان معدودی از محرمات که به مادیات ارتباط داشت اکنون نوبت به محرمات اجتماعی می رسد که از اهمیت و مصداق و صعوبت بیشتری برخوردار است.از این شمار:

۱-شرک به خدا.

۲-نیکی کردن در حق پدر و مادر یعنی حرام بودن آزار آنان و حرام بودن سهل انگاری در حق آنان.

۳-حرمت سهل انگاری در حق فرزندان به بهانهٔ فقر.

۴-اعمال ناپسندی که خداوند در کتاب خود آنها را بیان داشته چه پنهان

و چه آشکار.

۵-حرمت قتل نفس.

اینهاست وصایای پروردگار ما که ما را سود می دهد و برای ما میسر است که به سادگی دربارهٔ آنها بیندیشیم.

۳/

شرح آیات:

اشاره

چیزهایی که خدا حرام کرده

[۱۵۱]

جاهلیت چه به شکل قدیم و چه به شکل جدید آن آشکارا یا در خفا می خواهد جنبه هایی از دین را نسبت به جنبه های دیگران که مهمتر و دشوارتر است، بزرگتر جلوه دهد و آن جنبهٔ محتوی و مغز است،در حالی که پیامبر گفته است که میان اجزای دین خود تبعیض قایل نمی شود و این مهمتر جلوه دادن برخی از جنبه های آن بر برخی دیگر اساسا حرام است.در آیات پیشین دیدیم که چگونه خدا تحریم طیبات را به نام دین باطل اعلام داشت در حالی که آن محرمات محدود و تا حدی جانبی بود.اما محرماتی بسیار و هم اساسی را اهل جاهلیت و قشریون،به سبب اهمیّت آن عمدا فراموش کرده بودند.اینهاست که در این آیات آمده است، پس بر ماست که آنها را نیک بشناسیم و اگر واقعا مؤمن هستیم خویشتن را در دین نفریبیم.

محرمات اساسی همانهاست که زندگانی اجتماعی انسان را تنظیم می کند از آغاز،از خانواده تا سیاست ولی همهٔ نظامهای اجتماعی اسلام همه جا رنگ توحید دارند و شرک را مردود می شمارند از این رو ذات باری تعالی از مسئلهٔ توحید آغاز نمود:

قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً

-بگو بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم اینکه به خدا شرک میاورید.» واجب است که عبادت ما تنها برای خدا باشد و در برابر چیزی و کسی جز

او خضوع نکنیم،مگر این که سخت زیر فشار باشیم.بلکه بایـد بنای زندگی ما بر حریت مطلقه(البته در حدود قانون)و عزت و کرامت استوار باشد.

محتوی توحیـد حریت است و حریت از زمانی آغاز می شود که خضوع در بر هر چیز را مردود بشـماریم زیرا معتقدیم که تنها بایـد در برابر خـدا خاضع بود،در برابر خدا /۳ و قـوانین او و در برابر کسـی که مرا به اطـاعت او فرا می خوانـد.جز این در برابر هیچ چیز نباید خضوع کنیم نه ثروت و نه قدرت و نه ترور فکری و شکنجه و عذاب.

اول مسئلهٔ شرک دوم روابط خانوادگی

چون نظـام شـرک بر جامعه ای سـیطره یابـد،قانون آن جامعه نمی توانـد الهی باشـد زیرا هر ماده ای از مواد قانون در زیر فشار ثروت و قدرت و ترور فکری،خرد می شود.از این رو در آغاز محرمات اجتماعی،از شـرک نهی کرده است.زیرا شـرک سـبب نفوذ دیگر محرمات می شود.

پس از آن که در برابر خـدا-تنهـا در برابر خـدا-متعهـد به تسـلیم شـدیم، نوبت روابط اجتماعی می رسـد اهم آنها روابط میان نسلهاست.نسل سابق(پدر و مادر)و نسل بعدی(فرزندان)رابطهٔ میان فرزند و پدر و مادر باید رابطه ای مبتنی بر احسان باشد.

وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً

-و به پـدر و مـادر نیکی کنیـد.» احسـان به معنی عمل خیری است در حق کسـی که البته از حق او افزونتر باشـد و این به معنی تسـلیم مطلق نیست و حتی به معنی اطاعت از والدین هم نمی باشد.زیرا اطاعت به نوبهٔ خود خضوع است و مؤمن جز برای خدا خضوع نمی کند.منطق های عقب افتاده تسـلیم در برابر پدر و مادر را واجب شـرعی دانسـته و روح قبیلگی را در جامعه تقویت کرده است،در حالی که در اسلام چیزی جز احسان نیامده است،و به اعتبار دیگر اطاعت کورکورانه نهی شده است.

/۳ هم چنان که واجب است که در بر خدا تسلیم شویم و به پدر و مادر نیکی کنیم همچنین باید رابطه نیکوکارانه در میان همهٔ افراد اجتماع جاری باشد،اما

ص :۲۰۲

رابطـۀ میـان انسـان و فرزنـدانش و به طور عموم میـان انسـان بـا همه کسـانی که در سـطح نـازلتری از او قرار دارنـد بایـد جنبۀ محافظت از آنها را داشـته باشد.پـدر نپنـدارد که فرزنـدانش رقبای او هسـتند و آنها را از بیم آنکه وضع اقتصادی اش را به هم بزنند، بکشد.

وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَکُمْ مِنْ إِمْلاٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیّٰاهُمْ

«و از بیم درویشـی فرزنـدان خود را مکشـید.ما به شـما و ایشان روزی می دهیم.» جاهلیت عبارت است از کشاکش و اختلاف حـاد تا درجـۀ تناقض.در آن عصـر این کشاکش چنان می شـد که پـدر و فرزنـد در مقابل هم قرار می گرفتنـد به گونه ای که گویی بقای یکی به فنای دیگری وابسـته بود.از این رو فرزندان خود را می کشـتند.یا آنان را از سـر راه خود دور می کردند تا در نعمتهای دنیا مزاحم ایشان نشونـد و با این اعمال ناپسـند،مانع پدیـد آمـدن و رشد نسل می شدند.این نظریۀ شـرک آمیز در برخی مکاتب اقتصادی مادی به تصوّر تناقض حاد میان افراد یک جامعه رایج شده و در برخی مکاتب روانشناسی این معنی را الهام کرده که پسر به سبب علاقه به مادرش با پدر منازعه می کند و دختر به طرفداری از پدر با مادر در کشاکش است.

در حالی که نظریۀ آسمانی توحید انسان را از حقیقت تکامل در زندگی آگاه می کند و می گوید نعمتهای خداوند همۀ افراد بشـر را بسـنده است،و نیازی به منازعه و کشاکش نیست.حتی هر چه خواهنـدگان آن نعمتها بیشتر شونـد آن نعمتها هم افزونتر می شوند.اشاره ای که در آیه به«روزی»شده همین معنی را می رساند.

فواحش چیست؟

رابطـۀ مسالمت آمیز میان پـدران و فرزنـدان با رابطـۀ مسالمت آمیز میان پـدر و مادر به وجود می آید.این رابطه باید رابطه ای سازنـده باشـد نه ویرانگر.رابطه رابطـۀ زنـاشویی باشـد نه غیر آن از این رو خـدای تعـالی همه کارهـای زشت(فواحش)را حرام کرده است.

۳/

وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ

-به کارهای زشت چه پنهان و چه آشکار نزدیک مشوید.» گاه این فواحش آشکارند چون زنا و امثال آن و گاه نهانی است چون دوستی کردن با زنان بدون در نظر گرفتن اهداف والای زناشویی یا نگریستن به فیلمهای شهوت انگیز و فیلمهای سکسی و مبتذل.

از مصادیق زشتکاری پنهان،عدم ایجاد جوّ تکامل در محیط خانواده است به گونه ای که به مصلحت طرفین باشد یا عدم ادای حقوق واجب از جانب یکی از دو طرف،چون مهر و نفقه و تمکین.یا آن که شوی به زن دیگر نظر داشته باشد و زن به مرد دیگر.

به عبارت دیگر هر یک از دو طرف در پی اطفای غرایز خود باشند بدون آن که مصلحت طرف دیگر را در نظر داشته باشد.

این پیوند زن و شوهر است،امّا پیوند مردم با یکدیگر باید پیوندی تکاملی باشد و نه پیوندی تند و تیز برگرفته از دیدگاه شرک آلودی که پیوسته دم از کشمکشی باطل می زند.

وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ

و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده است-مگر بحق-مکشید.» قتل نفس از مظاهر کشاکشهای شرک آمیز است.ولی در مواقعی که کشتن کسی به علت ارتکاب قتل از سوی او یا فساد در زمین باشد امری است واجب.

قرآن از این اندرزها و احکامی که بیان شد به«سفارش»از سوی پروردگار تعبیر می کند و اجرای آنها موجب خیر و سعادت آدمیان می گردد.

ذلِکُم وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ

-اینهاست آنچه خدا شما را بدان سفارش می کند،باشد که به عقل دریابید.» ۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۳]

اشاره

وَ لاـ تَقْرَبُوا مالَ اَلْیَتِیمِ إِلاّـ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا اَلْکَیْلَ وَ اَلْمِیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اَللّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۱۵۲) وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا اَلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳)

معنای واژه ها

۱۵۲[أشدّه]

جمع شدّ و شدّ به قوّت و استحکام دوران جوانی گفته می شود که با بلوغ و رشد حاصل می آید.

۳/

توحید،زندگی اجتماعی را بدین گونه نظم می دهد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که در باب منطق شرک که مردم را به منازعه و تناقض سوق می دهد و باطل ساختن آثار این منطق را سخن گفت اینک ما را هشدار می دهد که نگذاریم این منطق اقتصادیات جامعه را تحت تأثیر قرار دهد،بدین گونه که هر گروه را آهنگ ستم به گروه دیگر باشد.خداوند برای برآوردن این منظور تجاوز به اموال دیگران را حرام نمود و از خوردن مال ضعفاء چون یتیمان یا خوردن مال مردم به طریق غش یا کم فروشی منع کرده است.درست است که شخص در حین

معامله-بدون آن که بخواهد-ممکن است مالش با مال دیگران داخل شود ولی این امر حرام نیست،زیرا خداوند مردم را به چیزی که فوق طاقتشان باشد فرمان نمی دهد.بلکه اگر این عمل عمدا صورت گیرد یا حد اقل به صورت کم فروشی باشد حرام است.

از این رو است که خدای تعالی ما را به حرکت در راه راست امر کرده و از انحراف به چپ و راست منع فرموده.پس نباید رهبریهای باطل را قبول کرد و در برابر گردبادهای منحرف کننده خاضع بود.این امر مغز و حقیقت تقوی است و چیزی است که انسان جز به کوشش فراوان و جهاد با نفس بدان نخواهد رسید.

۳/

شرح آیات:

اشاره

چگونه در مال یتیم تصرّف کنیم؟

[۱۵۲]

از ویژگیهای مهم در قانونگذاری قرآنی،همان واقعیت است.باید و نبایدهای قرآنی مطابق است با انحرافات واقعیت خارجی و متمرکز بر آن.برای مثال در زمینهٔ اقتصاد،قرآن تنها به بیان حق مالکیت خصوصی و حرمت تجاوز به اموال مردم بسنده نمی کند،بل به حلقه هایی می پردازد که بیشتر در معرض تجاوز قرار دارند و لذا از آن بسیار سخن می گوید و از همین رو جامعه از حلقاتی که بیشتر مورد تعرّض هستند پرهیز می کند و طبیعه به دیگری تجاوز روا نمی دارد و لذا قرآن مال یتیم را متعرّض می شود و کاهش در میزان و سنجش را.مال یتیم از آن رو که یتیم ناتوان است و نمی تواند آن را مطالبه کند و این مال زودتر تباه می شود و کاهش در میزان و سنجش نیز از آن رو که عمل رایجی است و به دور از پیگرد قانونی،زیرا دشوار می توان بر آن آگاهی یافت.

وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

-به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به نیکوترین وجهی.» یعنی برای زیاد کردن و بارور نمودن آن یا برای نگهداری آن به وجهی بهتر.اگر این امور نباشد اساسا جایز نیست دست بر سر مال یتیم نهاد زیرا معلوم

نیست که صاحبش به این عمل راضی باشد.

حَتّٰی يَبْلُغَ أَشُدَّهُ

-تا به سن بلوغ رسـد.» چون به سن بلوغ یا سن کمال رسـید و رشـید گردید باید اموالش به او باز گردانده شود،حتی آن مورد که در صـدر آیه اسـتثناء شـده بود جـایز نیست، هم چنان که در آیه دیگر نیز آمـده است: وَ ابْتَلُوا الْيَتٰامىٰ حَتّٰی إِذٰا بَلَغُوا النِّكٰاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوٰالَهُمْ وَ لاٰ تَأْكُلُوهٰا إِسْرٰافاً وَ بِدٰاراً أَنْ يَكْبَرُوا (۱)-یتیمان را بیازمایید تا آن گاه که به سن زناشویی رسـند،پس اگر در آنها رشـدی یافتید، اموالشان را به خودشان واگذارید و از بیم آن که مبادا به سن رشد رسـند اموالشان را به ناحق و شـتاب مخورید.» گاهی تنها رسـیدن به سنّ ازدواج پایان زمان تصرّف در اموال یتیمان است زیرا چه بسا یتیم پس از این زمان«سفیه»گردد و فرد متکفّل در برابر اموال سفهاء مسئولیت دارد.

وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزٰانَ بِالْقِسْطِ

-و پیمانه و وزن را از روی عدل تمام کنید.» پس غش در کیل حرام است زیرا خود نوع پنهانی از تجاوز به ثروت جامعه است و رابطه ای است شرک آمیز و در میان افراد اجتماع،رابطهٔ توحیدی نیست.تمام ادا کردن کیل یکی از مصادیق احترام به حقوق دیگران است.

در جامعـهٔ اسـلامی که نظریه توحیـدی بر آن حاکم است فرد تنها به خود نمی نگرد بلکه باید حق دیگران را نیز رعایت کند و می داند که رسیدن دیگران به نیازهایشان جزئی از اهداف اوست،بلکه راه رسیدن خود او هم به نیازهایش می باشد.

لاٰ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا

-ما به کسی جز به اندازهٔ توانش تکلیف نمی کنیم.»

۱- (۴) -النساء۶/.

تمـام ادا کردن کیـل و درست بـودن ترازو،به معنی ضـرورت دقت عقلی در این امر نیست به گـونه ای که کـار تبـادل کالاـ را دشوار سازد،بلکه به این معنی است که هدف شخص باید قسط و عدل باشد و به حقوق دیگران تجاوز نکنند از این رو در آیهٔ کریمه آمده است که خداوند به کسـی جز به اندازهٔ توانش تکلیف نمی کند، یعنی به انداز اسـتطاعتش بدون عسـر و جرح.در یک جامعه اسلامی روحیهٔ مسامحه و احسان در کنار رعایت حقوق دیگران قرار دارد.

مسئولیت اجتماعی

چون همهٔ افراد جامعه ملزم به رعایت حقوق دیگران باشند،مشکل حل می شود،ولی اگر افراد رعایت حقوق یکدیگر را نکنند و میانشان اختلاف باشـد /۳ افراد جامعه بایـد داوران عادل باشـند که به نفع یا ضـرر این یا آن بـدون دلیل قضاوت نکنند،حتّی اگر آن شخص که علیه او اقامهٔ دعوی شده از خویشاوندان و نزدیکان او بوده باشد.

وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی

-و هر گـاه سـخن گوییـد،عادلاـنه گوییـد هر چنـد به زیـان خویشاونـدان باشـد.» وقتی که در جـامعه روحیـهٔ قضـاوت عادلانه حکمفرما باشـد و همه به نفع صاحب حق و بر ضد ظالم رأی دهند،همین امر خود از انتشار ظلم جلوگیری می نماید و از رشـد جرایم می کاهـد.زیرا ظـالم غالبـا از ظلم کردن کوچک شـروع می کنـد تا به ظلم کردنهای بزرگ برسـد.چون کسـی در حق دیگری یـک بـار ظلم کرد، و نزدیکترین دوسـتانش در برابر او ایسـتاد و به سود مظلوم به دفاع برخاست،بسا که این ظالم ادب شود و درس بگیرد و از اسـتمرار عمـل ناپسـند خود بـاز ایسـتد.همچنین مجرم یکبـاره به جرایم بزرگ نزدیـک نمی شود،بلکه انـدک انـدک به سوی آن می خزد اگر یکی از نزدیکترین کسانش او را از آن عمل منع کنـد،بسا به اعمال ناپسـند خود ادامه ندهد.

وَ بِعَهْدِ اللّهِ أَوْفُوا

-و به عهد خدا وفا کنید.

ص :۲۰۸

خدای تعالی از«عهد»به عنوان ریسمان محکمی که اعضای جامعه را به هم می بندد یاد می کند.بدون تقدیس و احترام به«عهد»،اعضای جامعه به یکدیگر مرتبط نمی شوند.و بنا بر این همکاری اجتماعی مختل می ماند و حتّی محال می شود.

۳/ خداوند«عهد»در میان مردم را وثیقه ای قرار داده میان خود و ایشان،و آن را«عهد خدا»نامیده است تا برای اجرای آن ضمانت دینی و ایمانی وجود داشته باشد.

این وصایای اجتماعی پروردگار ماست که اگر به آنها توجه کنیم آنها را حقایقی واضح خواهم یافت که از آن غافل بوده ایم.

ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

-اینهاست آنچه خدا شما را بدان سفارش می کند باشد که پند گیرید.»

خطوط سیاسی در اجتماع

[۱۵۳]

در آیات پیشین خداوند ضرورت بنای اجتماعی تکامل یافته و روابط داخلی آن را بیان فرمود در این آیه وجهۀ کلی این اجتماع و برخوردهای سیاسی و روابط کلّی آن را بیان می دارد.پس مسلمانان را فرمان می دهد که از راه راست پیروی کنند و بر حسب موقعیتهای سیاسی منحرف نگردند:

وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ

-و این است راه راست من،از آن پیروی کنید و به راههای گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می سازد.» جماعت سیاسی هم چون فردی که در جامعه زندگی می کند با حوادث بسیار دست به گریبان است که منشأ آن مجموعه های سیاسی مجاور ماست هم چنان که فرد باید در میان دیگر افراد به خط مستقیم حرکت کند،همچنین مجموعه های سیاسی هم باید به رعایت حق در میان دیگر مجموعات ملتزم شود.

ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

-اینهاست آنچه خدا شما را به آن سفارش می کند،شاید پرهیزگار شوید.» چون خط سیاسی کلی خطی درست باشد،برای افراد جامعه التزام و

رعایت واجبات شرعی و پرهیز از محرمات کار آسانی است.در حالی که اگر خط کلی خطی مستقیم نباشد کوشش افراد برای رعایت و التزام خط اسلامی اندک فایده خواهد بود.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۴ تا ۱۵۷]

اشاره

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى اَلْكِتَابَ تَمَاماً عَلَى اَلَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) وَ هٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اِتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ اَلْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا اَلْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اَللّٰهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي اَلَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ اَلْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷)

۳/

پیروی از قرآن،شرط یگانه پرستی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در زندگی دو خط است:خط شرک و ضلالت و خط توحید و هدایت.در آیات گذشته بخشی از فرقهای این دو خط را بیان داشت و آثار رفتاری هر دو را معین نمود.در این آیات خط رسالت را به طور کلی بیان می دارد.و می گوید که

ص: ۲۱۰

خداوند بر موسی کتاب نازل کرد تا نیکوکاران را نعمتی کامل باشد.و تا قوانین زندگی را توضیح دهد و تا مردم را به حقایق آشنا سازد و یک زندگی امن و با سعادت به ایشان ارزانی دارد و آن نظر والایی را که از جهان مادی گذشته و به عالم آخرت معطوف شده در ایشان پدید آورد.

همانطور که بر موسی کتاب نازل نمود،بر شما هم نازل نمود.پس باید از آن پیروی کنید و با پیروی از راه و روشهای آن،در نهان و آشکار از خدا بترسید تا سعادتمند شوید.این کتاب که بر کتاب موسی فزونی دارد،کتابی مبارک است.

خدای تعالی کتاب را نازل کرد تا حجتش را بر شما تمام کند و در روز قیامت نگویند /۳ که خدا برای یهود و نصارا کتاب نازل کرد ولی برای ما نازل ننمود و ما از آنچه در کتب آسمانی بود بی خبر بودیم.یا نگویند که اگر برای ما کتاب نازل کرده بود ما از امم دیگر بهتر به آن عمل می کردیم.پس اکنون رسول خدا با کتابی از سوی خدا به نزد شما آمده است.

شرح آیات:

اشاره

هدفهای رسالت موسی

[۱۵۴]

اگر این حقایق برایتان کافی نیست،اینک حقیقتی دیگر و آنهم رسالت موسی است.رسالت موسی چگونه بود؟رسالتی تام و تمام بود،برای نیکوکاران که میدان عمل بیشتر برای خدا و انسانیت را برای ایشان بگشود.زیرا در هر جامعه دو گونه مردم هستند:«نیکوکاران و ستمکاران».نیکوکار هر جا که باشد محترم است و از حیث اجتماعی مقبول ولی نیازمند برنامه های دیگری است برای افزون شدن بر نیکوکاری اش و تنظیم آن،مثل مجاهدی که جان خویش می خواهد در راه خدا فدا کند ولی محتاج برنامه ها و راه و روشهایی است تا عملش را سود بیشتری بخشد و زودتر به نتیجه برساند و خدا رسالت تامهٔ خود را برای نیکوکاران بفرستاد و این خود دلیل است بر حقانیت رسالت.

ثُمَّ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ تَماماً عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ

سپس به موسی

کتاب دادیم تا بر کسی که نیکوکار بوده است نعمت را تمام کنیم.» نیکوکاران چنان که گفتیم:گروهی از مردم هستند که تنها به ادای حق مردم اکتفاء نمی کنند،بلکه چیزی هم بر آن می افزایند.

وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ

-و برای بیان هر چیزی.» /۳ برنامه های خدا یک بعدی نیستند که مثلا فقط فرد را در نظر داشته باشد نه اجتماع را یا نظرش به اقتصاد باشد نه سیاست،یا توجهش به مادیات باشد نه معنویات یا زمان حال را در نظر داشته باشد نه آینده را یا اختصاص به این طبقه داشته باشد نه آن طبقه یا اهتمامش به عقول باشد نه عواطف و از این قبیل.دلیل صدق رسالت آسمانی این است که از هر چیزی سخن می گوید ولی به تکامل و تناسب و عدالت در میان ابعاد مختلف زندگی بشری.

وَ هُدىً

-و نیز برای راهنمایی.

برنامه های الهی به هدایت منتهی می شوند زیرا هدایت حق واقعی است و اگر بشر آن برنامه ها را اجراء کند به ریشه های اساسی،و آن اصول کلی که برنامه ها بر آن مبتنی هستند راه می یابد و در نتیجه به حقایقی که هدف آن برنامه هاست می رسد.

برنامه های الهی در این نقطه با برنامه های بشری اختلاف دارند.زیرا هنگامی که برنامه های بشری را اجرا می کنی به نقاط ضعف آنها پی می بری بر عکس برنامه های الهی آسمانی که اجرای آن رسیدن به خداست.

وَ رَحْمَةً

-و رحمت.» چون برنامه های الهی را اجرا کنی اهداف تو تحقق می یابد بر عکس برنامه های بشری.برنامه های بشری نقمت است و برنامه های الهی رحمت است.

البتّه ادیان الهی به نمو جوانب مادی زندگی بشری اکتفاء نمی کنند بلکه از حدود زندگی مادی فراتر رفته /۳ به عوالم آخرت نیز توجه دارند.

لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ

-باشد که به دیدار پروردگارشان ایمان بیاورند.»

ص :۲۱۲

هدف ادیان آسمانی تحقق رفاه بشریت است و آدمی را در عین حال برای زندگی اخروی آماده می سازند.

اهداف رسالت پیامبر

[۱۵۵]

برای همین اهداف خدای تعالی آخرین و کاملترین کتاب خود را بر محمد(ص)نازل کرده است.

وَ هٰذٰا کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ مُبٰارَکٌ

-این کتابی است مبارک.آن را نازل کرده ایم.

برکت و نما و رشدش در این است که از همهٔ ادیان آسمانی کاملتر است.

فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

-پس از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید که مورد رحمت قرار گیرید.» وظیفهٔ بشر در مقابل قرآن دو چیز است:پیروی و تسلیم ظاهر و تسلیم باطن (تقوی)وقتی تسلیم در برابر حق ظاهرا و باطنا عملی گردید بشر شایسته رحمت حق می شود.

اتمام حجت

[۱۵۶]

از مظاهر رحمت خدا این است که او حجت خویش بر مردم تمام کرده است و هر حجابی را که مانع رسیدن نور هدایت به آنها بوده است از میان برداشته.چون می دانست که عرب را عصبیتی است که آنها را از قبول رسالتی که بر یهود و نصاری نازل شده،باز می دارد،پیامبری از خودشان بر آنان مبعوث داشت تا نگویند که ما سرمان زیر بار منت بنی اسراییل نمی رود.پس برایشان رسولی فرستاد که از میان خودشان برخاسته بود.

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمٰا أُنْزِلَ الْکِتٰابُ عَلىٰ طٰائِفَتَیْنِ مِنْ قَبْلِنٰا وَ إِنْ کُنّٰا عَنْ دِرٰاسَتِهِمْ /۳ لَغٰافِلِینَ

-تا نگویند که تنها بر دو طایفه ای که پیش از ما بودند کتاب نازل شده ما از آموختن آنها غافل بوده ایم.»

شاید غفلت و بی خبر ماندن عذری عقلی باشد یا لا اقل رحمت خداوند مانع می شود که مردم به عذابی که سبب آن غفلت و بی خبری بوده است معذب گردند.

[۱۵۷]

بشر می پندارد که موجودی تکامل یافته است و همهٔ کاستیهای او به عللی از ارادهٔ اوست و تا عربها چنین تصوری نکنند و نگویند که اگر کتاب بر آنها نازل شده بود در اجرای احکام آن از یهود و نصاری بهتر می بودند،خدای تعالی برای آنها کتاب نازل کرد.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتابُ لَكُنّا أَهْدىٰ مِنْهُمْ

-یا نگویید که اگر بر ما نیز کتاب نازل می شد بهتر از آنان به راه هدایت می رفتیم.» قرآن در مقام معارضه می گوید:اینک این کتاب بر آنها نازل شده و در آن سه مزیت است:

اول:حجتی است واضح و بر حقیقت دلالتی است آشکار همان طور که دود دلیل بر وجود آتش است و صدا دلیل وجود صاحب صداست.

دوم:چون فرد آنها را اجرا کند به حقیقت می رسد آن سان که چون کسی قدم در جادهٔ مستقیم نهد به پایانش می رسد،یا چون دود را دید برای دیدن آتش حرکت می کند و از پی صدا صاحب صدا را بیند.

قرآن،راهنمای پرهیزگاران است.و نه تنها شخص را به حقیقت راه می نماید بلکه چنان می کند که شخص حقیقت را لمس کند.

چون شخص حقیقت را یافت بخش اساسی جستجوی او تحقق یافته،یعنی عطشی که به حقیقت داشت فرو نشسته.اما بخش دوم سعادت و رستگاری است و در پی آن استفاده از نعمتهای خداوند و رحمت او.قرآن این مزایا را خلاصه کرده و چنین به معارضه برخاسته:

۳/

فَقَدْ جٰاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ

-بر شما نیز از جانب پروردگارتان دلیل روشن و هدایت و رحمت فرا رسید.» بیّنه همچون نشانه های راه حقیقی است و هدایت،وصول به حقیقت و رحمت،همان نعمتهای الهی.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآیاتِ اللّهِ وَ صَدَفَ عَنْها

-پس چه کسی ستمکارتر از آن کس است که آیات خدا را دروغ پنداشت و از آنها رویگردان شد.» باز شناسیم از آیات الهی که در بردارندۀ خواستهای اساسی انسان هستند در زندگی،چنان که آدم هنگام تشنگی به آب برسد و آن را دروغین بپندارد و از آن روی برتابد.فطرت هر یک از ما عطشناک حقیقت است بیش از جگر تفدیدۀ آب طلب و این که نیازهای طبیعی هر یک از ما در طلب فرو نشانده شدن است و شاید همین طلب و فرو نشانده شدن مراد بیان قرآنی است:

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنّا أُنْزِلَ عَلَیْنَا الْکِتابُ لَکُنّا أَهْدی مِنْهُمْ

-یا نگویید که اگر بر ما نیز کتاب نازل می شد بهتر از آنان به راه هدایت می رفتیم.» ولی چه بسیار است ستم فرد به خود هنگامی که با فطرت و نیازهایش به سبب عقده های روانی یا روی برتافتن از حقیقت یا مراعات شرایط اجتماعی و نظایر آن به مخالفت برخیزد.

سَنَجْزِی الَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُونَ

-به زودی کسانی را که از آیات ما رویگردان شده اند به سبب این اعراضشان به عذابی بد کیفر خواهیم داد.» /۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۰]

اشاره

هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً قُلِ انْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸) إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَی اللّهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ (۱۵۹) مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلا یُجْزی إِلاّ مِثْلَها وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ (۱۶۰)

ص: ۲۱۵

۳/

گردنه ها و موانعی بر سر راه خدا پرستی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس پیشین سخن از این بود که کتاب برای آن نازل شده که بدان نیاز فراوان بود.در اینجا سخن از این است که بر سر راه پذیرش آیین نوین گردنه های بسیار است.این گردنه ها-در این درس-سه تا هستند:

اول:انتظار چیزی خارق العاده،مثل هبوط ملائکه،یا وجود بعضی نشانه ها.قرآن ما را موعظه می کند که از این گونه لجاجتها دست برداریم.زیرا انتظار آن روز که در آن این امور خارق العاده صورت گیرد به معنی از دست رفتن فرصت است.

دوم:برخورداریهای طایفگی و قرآن بیان می کند که این بهانه ها که با امر نبوت اختلاف دارند.با دین ربطی ندارند.

سوم:وجود گناهان متراکمه.قرآن می گوید:یک کار نیک رشد و نمو می کند تا به جایی که ده برابر می شود،اما گناه پاداشش تنها یکی است.

۳/

شرح آیات:

اشاره

گردنه هایی بر سر راه ایمان به نبوت

سبب اول:

[۱۵۸]

خداوند به بشر عقل و فطرت داده و معیارهایی که پس از ذکر

حقیقت بر فهم آن قادر می شود.ولی بر اوست که قدم در طریق اقدام نهد و از موانعی چون تردید و ترس و انتظار بگذرد و این همان شجاعت علمی است که ورای اکتشافات علما است و نیز شجاعت ایمانی است که ما ورای فداکاریهای صالحان است و پروردگار ما از این کسان که ایمان نمی آورند،می پرسد.

هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ

-آیا انتظاری جز آن دارند که فرشتگان به نزدشان بیایند؟» یعنی آیا منتظر هبوط ملائکه هستند.که چون امری خارق العاده صورت گیرد و روح حماسه در آنها برانگیزد و آنان را به سوی ایمان سوق دهد؟ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ -یا پروردگارت بیاید؟» و این یکی از آیات بزرگ اوست.زیرا خدای سبحان از مکانی به مکانی دیگر منتقل نمی شود زیرا هیچ مکانی از او خالی نیست.

أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ

-یا نشانه ای از نشانه های خدا بر آنها ظاهر شود.» یعنی حقایق متجسد شوند.چون نهی از اسراف که به لنگ شدن اقتصاد می انجامد یا ظلم که به فساد و مرگ می انجامد.یا دیکتاتوری که به عقب افتادگی و ناتوانی منجر می شود یا انقلاب.یا اخلاق بد که کارش به بیماری و تفرقه می کشد.پس انسان این نصایح را به انتظار این عواقب که از آنها بر حذر است انجام نمی دهد و چون آن /۳ عواقب در رسیدند دیگر قبول این تحذیرات را چه فایده.

یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً

-روزی که برخی نشانه های خدا آشکار شود، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا به هنگام ایمان کار نیکی انجام نداده است،برای او سود نخواهد داشت.» اگر بیمار حرف طبیب را قبول نداشته باشد،در حالی که او را به سبب نافرمانی اش از دستور پزشک از بد حال شدنش بترساند و او به نافرمانی خود ادامه دهد تا بد حال شود از این مداوا چه سود خواهد برد؟یا آن که حرفهای طبیب را

تصدیق کند ولی به کار نبندد باز هم او را چه فایده ای حاصل شود؟ چنین است حال کسی که سخن رسولان را قبول ندارد و از تحذیرات آنان بیمی به دل راه نمی دهد،عاقبت کافر خواهد مرد،یا آن که ایمان دارد ولی ایمان خود به کار نمی بندد،این ایمان او را چه سود خواهد داد؟ قُلِ انْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ -بگو:چشم به راه باشید،ما نیز چشم به راهیم.» ما در حالی چشم به راهیم که مؤمن هستیم،اما شما با وجود کفرتان چشم به راهید مسلّم است که آینده به سود ما خواهد بود،نه به سود شما.

انسان باید بر خدا توکّل کند و با تمام نیرو به هدفی که برایش معین شده حرکت کند و دیگر منتظر چیزی نباشد.

سبب دوم

[۱۵۹]

نظر به دین به اعتبار این که مادهٔ عصبیتهای ملی و خونی باشد یا مجموعه ای از جدالها و کشاکشهای تهی یکی از اسباب خطا در فهم دین است و در پی آن خطا در فهم ایمان به آن.قرآن تصریح می کند که آن دینی که به عنوان مادهٔ اختلاف گرفته شود دین خدا نیست.

إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ

تو را با آنها که دین خویش فرقه فرقه کردند و دسته دسته شدند،کاری نیست.» خدا در میان بندگانش حکم می کند و بسیاری از اختلافات مذهبی را ممکن نیست /۳ که جدلیات حل کنند.بلکه باید روز قیامت فرا رسد و در آن روز داوری شود.

إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَی اللّهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ

-کار آنها با خداست و خدا آنان را به کارهایی که می کردند آگاه می سازد.»

سبب سوم

[۱۶۰]

قرآن بشر را ترغیب می کند که به سوی ایمان به خدای سبحان بشتابد.و ایشان را وعده می دهد که در برابر هر نیکی ده پاداش است و در برابر هر بدی یک کیفر.

مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلاٰ يُجْزىٰ إِلاّٰ مِثْلَهٰا وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ

-هر کس کار نیکی انجام دهد،ده برابر به او پاداش دهند و هر که کار بدی انجام دهد تنها همانند آن کیفر بیند.تا ستمی بر آنها نرفته باشد.» به راستی آدمی به خود چه ستمی روا می دارد که از اعمال نیک که ده برابر پاداش دارند تن می زند و از این نعمت پروردگارش سود نمی برد.

۳/

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۶۱ تا ۱۶۵]

اشاره

قُلْ إِنَّنِي هَدٰانِي رَبِّي إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِلَّهَ إِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً وَ مٰا كٰانَ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (۱۶۱) قُلْ إِنَّ صَلاٰتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۶۲) لاٰ شَرِيكَ لَهُ وَ بِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ اَلْمُسْلِمِينَ (۱۶۳) قُلْ أَ غَيْرَ اَللّٰهِ أَبْغِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لاٰ تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَيْهٰا وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴) وَ هُوَ اَلَّذِي جَعَلَكُمْ خَلاٰئِفَ اَلْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مٰا آتٰاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ اَلْعِقٰابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۵)

ص :۲۱۹

معنای واژه ها

۱۶۱[حنیفا]

:میل کنندهٔ از باطل به دین حق.

۱۶۲[نسکی]

:عبادت من و«رجل ناسک»به مرد عبادت پیشه گفته می شود.

۱۶۴[و لا تزر]

:حمل نکنید.

[وازره]

:فرد حمل کننده.

[وزر]

:سنگینی.

۳/

پایه های اساسی آیین یکتا پرستی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پروردگار ما برای این که بندگانش را به ایمان و قرآن ترغیب کند برای آنان به رسول خود-رسولی که او را به راه راست هدایت کرده است-مثل می زند.

که او بر آیین ابراهیم بود:خط توحید و نفی شرک.خطی که هم خط اصلی دین ابراهیم است و هم خط اصلی دین محمد.این امر،هم در عبادات است و هم در امور مربوط به زندگی و مرگ.باید شرکاء را نفی کرد و در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شد و این خود معنی«حنیف»است.اگر بشر از پرستش خداوند منحرف شود،به کجا روی آورد؟آیا به جای اللّه که پروردگار هر چیزی است دیگری را برگزیند و گناه حاصل کند؟اگر او به اکتساب گناه پردازد باری است که بر دوش خود حمل می کند و کسی در برداشتن آن یار او نخواهد شد.پس بشر مسئول عمل خویش است و فردا پاداش عمل خویش را خواهد دید و

حقایق به گونه ای

ص: ۲۲۰

آشکار به او معلوم خواهد شد.

۳/وجود طبقات در اجتماع هرگز به معنی این نیست که طبقهٔ بالاتر به منزلهٔ خدای کوچکی است،که طبقات فروتر باید او را اطاعت کنند.نه،این طبقات همه صنع پروردگارانـد و هـدفشان آزمایش بشر است.خود در معرض زوال اند و خداست که به زودی عقاب می کند ولی همواره به بشر مهلت می دهد،زیرا آمرزنده و مهربان است.

شرح آیات:

اشاره

آیین ابراهیم

[۱۶۱]

از فوایـد اساسـی بعثت رسولان به صورت اشـخاص،این است که آنان خود پیشوا و مقتدای دیگران قرار خواهند گرفت و بشـر طبعا از اعمال و رفتار پیشوا بیشتر متأثر خواهد شد تا از یک فکر مجرّد.پیامبران مردان را فرا می خواندند که همانند آنان به راه راست بروند و از اخلاق حسنهٔ آنان پیروی کنند.هم چنان که می خواستند که گفتارهای آنان را هم به کار بندند.

در حدیث آمده است که«مردم را به سوی ما دعوت کنید به چیزی جز زبانتان(یعنی به اعمال و رفتارتان)».

کسـی که اندیشه ای مسـتقیم دارد حتما روشی مستقیم هم خواهد داشت، روش مستقیم هم دلیل اندیشهٔ مستقیم است.در اینجا مثل کوچکی می زنیم که دارای صـفت مسـتقیم شـده ام پس بایـد چگونه عمل کنم؟ اولا:دروغ نمی گویم و به وعـده وفا می کنم و امانت را رعایت می کنم تا اعتماد مردم به من بیشتر شود و من برای آنان به منزله قطب و رهنما درآیم.

ثانیا:آراء من آرایی بی انحراف است و من مستشار مردمم و مرکز رهبری ایشانم.

ثالثا:شجاع و پیشرو هستم و از کس نمی ترسم،مدافع ناتوانانم و پناهگاه ایشان.

۳/ رابعا:در تربیت فرزندانم خطا نمی کنم و از اموالم به نحو صحیح سود می برم و با دوستانم به پاکی و صحت رفتار می کنم.

مشاهده می شود که چگونه عدم انحراف از راه راست و استقامت در یک پدیدهٔ خارجی اثر می گذارد و در آن دگرگونی به وجود می آورد.چنین است عدم انحراف پیامبران که از بارزترین نشانه ها بر صدق دعوی ایشان است.و چنین است حال علما و مصلحان جامعه.

قُلْ إِنَّنِی هَدٰانِی رَبِّی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ

-بگو:پروردگار من مرا به راه راست هدایت کرده است.» رفتن به راه راست عمل طبیعی بشر نیست،بلکه برای تحقق این امر محتاج به روشهای عملی است.وقتی که تو بخواهی از جنگلی بگذری نیاز به یک نقشه داری و حال آن که راه زندگی از راه جنگل پیچیده تر است برای عبور از این راه کجاست نقشهٔ تو؟آری نقشهٔ تو همان دین تو است.

دِیناً قِیَماً

-دینی همواره استوار.» دین همواره استوار چیزی نیست که سابقه نداشته باشد،همان خط اجتماعی صحیحی است که در روش ابراهیم متبلور شده است.

مِلَّةَ إِبْرٰاهِیمَ

-آیین ابراهیم.» و ابراهیم خود برای رهایی مردم از انحرافات مبارزه می کرد.

حَنِیفاً وَ مٰا کٰانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ

-دین حنیف ابراهیم و او از مشرکان نبود.» ابراهیم دهها اندیشهٔ مختلف را طرد کرد تا به مقام یکتا پرستی رسید و با صدها اعمال فشار مبارزه کرد تا به مقام آزادی از هر گونه شرک نایل آمد.صدها بند را شکست تا آزاد شد،از قید خانواده رهایی یافت و تا سخن پدرش(عمش)آزر را رد کرد با یک جامعه کافر رو به رو شد و هر قدرت جابره ای را به استهزاء گرفت ۳/ حتی برای اجابت امر پروردگارش پسرش را در راه خدا قربانی نمود تا عنوان حنیف پیدا کرد.ابراهیم هیچ کس و هیچ چیز را شریک خدا نشناخت.

ص :۲۲۲

معنی توحید

[۱۶۲]

از بارزترین تجلیات استقامت در زندگی رسول اللّٰه وحدتی بود که تمام ابعاد زندگی اش را فرا گرفته بود.

قُلْ إِنَّ صَلاٰتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ

-بگو نماز من،و قربانی من و زندگی و مرگ من برای خدا آن پروردگار جهانیان است.» آری،نماز و قربانی اش برای غیر خدا نبود،آن سان که در جاهلیت رسم بود.یا آن که از طریق بتان بخواهد برای خدا نماز بگزارد.نه زندگی اش برای قیصر و مرگش برای خدا نبود.اقتصاد و سیاست و اخلاق و اجتماع و تربیت و خانه سازی و همه حرکات و سکناتش،همه برای خدا بود.و به خاطر رضایت او و برای تحقق ارزشهای او و در خط او.چنان که مردنش هم برای خدا بود،یعنی اگر ضرورت ایجاب می کرد شهادت در راه خدا را به جان می خرید.

[۱۶۳]

قرآن بار دیگر به بیان معنی توحید می پردازد و آن شکستن قیدهاست،قطع بندهاست.قید و بندهایی که او را به مرکز دیگری مرتبط می سازند.

لاٰ شَرِیکَ لَهُ وَ بِذٰلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ

-او را شریکی نیست.به من چنین امر شده است و من از نخستین مسلمانانم.» خداوند پیامبرش را امر کرده-هم چنان که ما را امر کرده-که در برابر هیچ زور و فشاری سر خم نکنیم و تنها و تنها تسلیم روشهای الهی باشیم.

[۱۶۴]

سؤال این است که:چرا توحید و چرا اخلاص عبودیت برای خدا.

پاسخ این است که:زیرا خدا پروردگار هر چیزی است.پرستیدن چیزهایی که خود در برابر قدرت خداوند خاضع اند.به جای اللّٰه:پروردگار آن چیزها،چیزی جز سفاهت و حماقت نیست.

۳/

قُلْ أَ غَیْرَ اللّٰهِ أَبْغِی رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ

-بگو:آیا جز اللّٰه پروردگاری جویم؟او پروردگار هر چیزی است.» و نظام حکمفرما بر عالم وجود به تدبیر خداوند است.اوست که این نظام

را جاری ساخته و بر ماست که در برابر این نظام خاشع باشیم.

ثانیا:ارتباط به غیر خـدا،یعنی به یکی از مخلوقات او نه بار گناهی از دوش من برمی دارد و نه رفع مسئولیتی می کند.پس نمی توانم چشمانم را بربندم و از نیاکان یا از اجتماعم یا برخی نامهای درخشان فرهنگم تقلید کنم.زیرا با این عمل نخواهم توانست گردن خویش از زیر بـار مسئولیت خالی کنم یا گناهم را به گردن کسانی بگـذارم که پیروی آنان کرده ام.هرگز،من مسئول اعمال خویشتنم.چه بخواهم و چه نخواهم گناهم به گردن خودم است.

وَ لاٰ تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَیْهٰا وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْریٰ

-هر کس تنهـا کیفر کـار خویش را می بینـد و کسـی بـار گنـاه دیگری را بر دوش نمی کشـد.» ثالثـا:خـدا مقیاس حق است تا اندیشـهٔ سالم از نقایض باطل سالم بمانـد.یا مردم راه خویش بـدون انحراف طی کنند.مقیاس حق و باطل،اکثریت آراء نیست و نیز به قوت و شهرت و خویشاوندی.

ثُمَّ إِلیٰ رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ

-پس بازگشت همـهٔ شـما به نزد پروردگارتان است و او شـما را به آن چیزهایی که در آن اختلاف می ورزید آگاه می کند.» [۱۶۵]

رابعـا:خـدا همـان کسـی اسـت که مردم را طـایفه ای بعـد از طایفـهٔ دیگر آورد و نسـلی بعـد از نسـل دیگر و قرنی بعـد از قرن دیگر.پیشتر بودن اینان دلیل آن نیست که آنان به خـدا نزدیکترنـد بلکه همه در نزد خـدا برابرند لذا شایسـته نیست که متاخران متقـدمان را مورد پرسـتش قرار دهند.خداوند بعضـی از مردم را بیشتر از دیگران نعمت داده،این هم دلیل آن نمی شود که این قوم به درگاه خدا مقرب ترند.

غرض و مقصود تنهـا آزمایش ایشان است در نعمت و آزمودن توانگر است به ثروتش و آزمودن فقیر است به فقرش و عالم به علمش و خوبروی به زیبایی اش.

قرآن بدین گونه اصول شرک را از نفوس می زداید.

۳/

وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاٰئِفَ الْأَرْضِ

-اوست خدایی که شما را خلیفگان زمین کرد.»

ص :۲۲۴

بعضی از شما جانشین بعض دیگر می شوید و جای آنها را اشغال می کنید.

وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ إِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ الْعِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ

-و بعضی را بر بعضی دیگر به درجاتی برتری داد.تا شما را در چیزی که عطایتان کرده است بیازماید:هر آینه پروردگارت زود کیفر دهد و او آمرزنده و مهربان است.» خداوند اگر بخواهد کسی را عقاب کند در عقاب سرعت می کند ولی بدین کار اراده نمی فرماید زیرا یا گناه او را می آمرزد یا مهلتش می دهد شاید توبه کند.ما نباید اعتمادمان بر این باشد که خدا ما را به سبب شرکمان که از احترام کردن به نیاکانمان تا سر حد شرک و اطاعت و پرستش ایشان،می زاید،یا به سبب مالمان یا جمال و قدرتمان عفو کند.نه،خداوند تعالی چون بخواهد عقوبت کند به سرعت عمل می کند،آن سان که برای تو راه فراری باقی نمی ماند.

ص :۲۲۵

سورهٔ اعراف

اشاره

ص :۲۲۷

۳/ سورۀ اعراف

فضیلت سوره:

۱-عیّاشی به اسناد خود از ابو بصیر و او از امام صادق(ع)روایت کرده که:«هر که سورۀ اعراف را در هر ماه بخواند از کسانی خواهد بود که در روز رستاخیز هراسی بر او نخواهد بود و اگر کسی آن را هر جمعه بخواند از کسانی خواهد بود که در روز رستاخیز از او محاسبه ای به عمل نخواهد آمد».

۲-امام صادق(ع)می فرماید:«اگر قرائت و تلاوت آیات محکم آن ترک نشود و بدان اقدام گردد همان،در روز قیامت نزد خدای شهادت خواهد داد که فلانی آن را خوانده است». (۱)

۳/

زمینۀ کلّی سوره

این سوره انسان را مورد بحث قرار می دهد.در آغاز از نخستین خطا سخن می گوید و از غریزۀ حب سلطه و عشق به عمر ابد که چگونه سبب می شوند شیطان،

۱- ۱) -مجمع البیان،ج ۲،ص ۳۹۳.

او را اغوا کند.سپس پشیمان می شود.از عوامل این خطا،تقلید و تقدیس نیاکان است و این پندار که خدا به بدی فرمان می دهد و حال آن که خدا به اعمال زشت و ناپسند فرمان نمی دهد.فرمانهای خداوند همه به عدل و قسط است و توجه خالصانه به خداست.و نیز سخن در برگرفتن زینت است به هنگام عبادت در مساجد و تمتع از چیزهای خوب و دلپسند ولی بدون اسراف.آن گاه از محرمات سخن می گوید و از جملهٔ محرمات زنا و شرک است و نسبت دادن سخنانی به خدایا به کتاب خدا بدون علم و آگاهی به حقیقت امر.(۳۳/۹) پیامبران انسان را به آیینهای آسمانی فرا می خوانند برخی تکذیب می کنند و سرکشی یا به خدا دروغ می بندند،اینان به عذاب سخت گرفتار می آیند.در آن هنگام هر گروهی گروه دیگر را که سبب فریب آنها شده است لعنت می کند در حالی که گروهی هم هستند که در بهشت جای دارند.در آنجا همه را دلهای صافی و مهربان است.این تقسیم بندی مردم به مقیاس هدایت و ضلالت است.

رابطه میان این دو در نزد خداوند آشکار است.در سرای دیگر،کفار از اهل بهشت یاری می خواهند ۳/ و اهل بهشت به آنان یادآور می شوند که چه سان در زندگی دنیوی خود مردم را از راه خدا منحرف می کردند.میان بهشتیان و دوزخیان،اهل اعراف قرار دارند که همه را می شناسند و آن جماعت را که به لهو و لعب گراییده بودند سرزنش می کنند و سرنوشت شومشان را به آنان می نمایانند.(۵۲/۳۴) علاقهٔ انسان به خدا،طلب هر چه بیشتر رحمت اوست زیرا خداوند پروردگار جهانیان است و علاقهٔ او به زندگی و مردم اصلاح است و دوری گزیدن از افساد.

هم چنان که خدا بادها را فرستاد تا بشارت رحمت او به همگان برسانند.

همچنین رسولان را فرستاد تا مردم را هدایت کنند تا مورد رحمت و بخشایش او قرار گیرند.قصهٔ نوح با قومش دلالت بر این دارد که چگونه پیامبران خدا خواستار هدایت مردم اند و آنان را هشدار می دهند و به رحمت حق دلگرم می دارند ولی این رسولان مورد عناد مردم قرار گرفتند و سرکشان و طاغیان هلاکشان می کردند.

(۶۴/۵۳) همچنین هود مردم را به تقوی فرا خوانـد ولی قومش او را تکذیب کردند و به سفاهت نسبت دادند ولی هود،خدای تعالی آن بخشایندهٔ واقعی را همواره به یادشان می آورد که چگونه آنان را در زمین خلیفهٔ خود قرار داده ولی آنان به ضلالت پـدران خویش گراییدند خداوند اندکی مهلتشان داد و چون مهلت به سر آمد رگ حیاتشان ببرید.(۷۲/۶۵) اما صالح از سوی خدا بر قوم ثمود مبعوث شد.برای معجزه ناقه ای داشت.

او نیز به قوم خود گفت که خلیفگان خـدا در روی زمین هسـتند و خداوند رفاه و آبادانیشان داده است ولی سرکشـی و تکبر و بهره کشـی از مستضـعفان آنان را به سـتمگری رهنمود آمـد و از نور هـدایت محروم شدنـد.و ناقهٔ صالح را کشـتند و خدا هم ایشان را به هلاکت رسانیـد.(۷۹/۷۳) قوم لوط دچار انحراف جنسی شـده بودنـد.پیامبرشان اندرزشان داد و چون نپذیرفتند آن باران شوم بر آنان باریدن گرفت.

قوم مدین را شعیب به ترک فساد اقتصادی و اصلاح جامعه دعوت کرد.

می گفت که پیروان او را از طریـق هـدایت بـاز ندارنـد ولی روحیـهٔ بزرگی جویی و اسـتکبار که بر ایشـان غلبه یـافته بود نمی گذاشت به سـخن حق گوش نهند و همین روحیه آنان را به بیرون راندن شعیب از شهر واداشت.مؤمنان بر خدا توکل کردند و لرزه مرگ ظالمان را فرو گرفت و سرگذشـتشان عبرت دیگران شد.(۹۳/۸۰) خداوند هر قومی را که برایش رسولی می فرستد به سختی و دشواری گرفتار می سازد،ولی بدیها را به خوبی بدل می کند، /۳ ولی اگر بدی و خوبی برای ایشان سودی نبخشید ناگهان گریبان ایشان را می گیرد و همانا ایمان و تقوا برکتهای آسمانی را برای ایشان فرو می فرستد ولی آیا اهالی روستاها از هیبت و مکر خدا در امانند؟!آنها باید ببینند چگونه خداوند مردم را به هلاکت می رساند و قومی دیگر به جای آنها می آورد.

همچنین نوبت نبوت به موسی رسید.فرعونیان غرقه در فساد بودند.موسی

ص :۲۳۱

سخـن حـق را بـه گوشـشان رسانیـد و از آنـان خـواست کـه بنی اسـراییل را از اسـارت آزاد کننـد.فرعونیان از او معجزه خواستند.موسـی عصای خود بینداخت اژدها شد و دست درخشان خود به آنان نشان داد ولی متهم به سـحرش کردند و گفتند وجود او مخلّ آسایش مردم است.موسـی را زنـدانی کردنـد و ساحران گرد آوردند و آنها را به مال و قدرت بفریفتند.در برابر دیـدگان مردم جـادو کردنـد ولی عصای موسـی هر چه بر ساخته بودنـد بخورد.جادوگران ایمان آوردنـد.فرعون جادوگران را شکنجه داد.و آنان بر شـکنجهٔ او صبر کردند.توانگران قوم از فرعون خواسـتند که موسـی را به شـکنجه بکشد.فرعون موسی را تهدید کرد و قوم موسـی شـکیبایی پیشه ساختند و به انتظار پیروزی نشستند.خداوند قوم فرعون را به انواع بلاها مبتلا کرد.آنان همه نیکها را به خود منسوب می کردنـد و همه بـدیها را به قوم موسـی.خداوند از آنان انتقام گرفت و در دریا غرقشان نمود.و آن قوم ناتوان–قوم موسـی–را از اسارت برهاند و فرعون و قومش را سـرنگون ساخت.(۱۳۷/۱۰۱) سـخن قرآن در این سوره تا آیه ۱۵۶ هم چنـان قرار دادن بشـر است،میـان گروه ره یافتگان و گمرهان.سـپس خلاصه ای از داسـتان موسـی و قومش را می آورد.

آن گـاه از رسالت نوین که برای رهایی انسان از زنجیرهای روانی و فرهنگی آشـکار شـد سـخن می گوید.گسـلندهٔ این زنجیر همانا آن پیامبر امّی بود که کتب آسـمانی پیشـین به ظهور او بشارت داده بودند.پیامبری که بر همهٔ افراد بشـر مبعوث شده بود.(۱۵۸/۱۵۷) آن گاه به داسـتان قوم موسی باز می گردد که از اعمال منکر دست نکشیدند و حادثهٔ شکستن سبت(شنبه)را پیش آوردنـد و به بوزینه مسـخ شدند.و نیز سـخن از این که بعضـی از این امت دین را رها کردند و حال آن که ۳/ برخی دیگر هم چنـان به کتـاب تمسک می جسـتند و آن گاه خـدا کوه را بالای سـرشان بـداشت و گفت محکم دست تمسک به کتاب خـدا زنید.(۱۷۱/۱۵۹) آن گاه به آغاز آفرینش انسان می پردازد.یعنی آن زمان که هنوز فرزنـدان آدم در صـلب پـدر خود بودنـد و خدا از آنان پیمان گرفت و این امر که چگونه برخی که

امروز به خدا شرک می آورند به سبب شرک پدرانشان بوده است.و نیز برخی از بنی آدم این عهد را که عهد علم و معرفت است می شکنند و با پیمان معرفت مخالفت می ورزند.(۱۷۲ تا ۱۷۶) بدین سبب خدا گاه یهود را بر می گزیند و گاه عرب را بر حسب زمان اختیار و بیان می دارد که جریمهٔ کسی که دین خدا را دروغ می انگارد چقدر بزرگ است و چه سان پروردگار ما جهنم را سرنوشت آنان قرار داده زیرا از عقل و علم خود چنان که باید سود نبرده اند.(۱۷۷ تا ۱۷۹) خداوند اسماء حسنی را بیان می دارد و این که چگونه برخی به نامهای خدا الحاد می ورزند و خدا تکذیب کنندگان را به تدریج خوار می دارد ولی بر حسب مشیّت خویش زمانی اندک مهلت می دهد.ولی آنان نمی اندیشند تا دریابند که پیامبرشان دیوانه نیست و نمی اندیشند تا آثار تدبیر و تقدیر خداوندی را در آسمانها و زمین درک کنند بسا که مرگشان نزدیک باشد و اگر به این سخن ایمان نیاورند پس به چه سخنی ایمان خواهند آورد؟(۱۸۰ تا ۱۸۵) هر کس را که خدا گمراه کند هیچ راهنمایی نخواهد داشت و روز قیامت را کس جز خدا نداند که کی خواهد بود.رسول نیز مالک سود و زیان خود نمی باشد.(۱۸۶ تا ۱۸۸) در همین سیاق آمده است که چگونه خدا بشر را بیافرید و او را خود در عین وحدانیت خویش بیافرید،بدون آن که در این آفرینش انباز و شریکی داشته باشد ولی وسوسه گران ضمیر انسان را فاسد کردند و او برای خدا شریکان قرار داد.در حالی که خدا نگهبان و سرپرست بشر است و نیز از میان آدمیان صالحان را دوست دارد.در حالی که بتان را توان یاری رساندن به انسان نیست و بتان سخن نمی شنوند.(۱۸۹ تا ۱۹۸) ۳/ بر رسول است که عفو پیشه کند و بر مقتضای فطرت و عقل فرمان دهد و از جهل دوری گزیند.و بر انسان است که به نیروی خدایی بر شیطان غلبه یابد و از پروردگارش یاد کند تا القائات شیطانی را از دل خود بزداید و حقایق را به دیدهٔ

بصیرت ببیند.اگر انسان پرهیزگار نباشد،شیطان او را در گمراهی و نابینایی نگه می دارد مثلا از رسول آیاتی می طلبد که هنوز بر او نازل نشده است و نمی داند که رسول مقید به وحی است.و قرآن بصیرت افزاست.انسان باید خود را به نگریستن در حقایق وادارد و به قرآن گوش فرا دهد و پروردگارش را با تضرع و ترس یاد کند و از غفلت بپرهیزد و از پرستش پروردگارش به غرور سر برنتابد و او را تسبیح گوید و در برابر او سجده کند.این است برنامهٔ شخصیت مؤمن و انسان تکامل یافته،که در سورهٔ اعراف مطرح شده است.(۱۹۹ تا ۲۰۶)

ص: ۲۳۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . المص (۱) کِتٰابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلاٰ یَکُنْ فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِکْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ (۲) اِتَّبِعُوا مٰا
أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیٰاءَ قَلِیلاً مٰا تَذَکَّرُونَ (۳) وَ کَمْ مِنْ قَرْیَهٍ أَهْلَکْنٰاهٰا فَجٰاءَهٰا بَأْسُنٰا بَیٰاتاً أَوْ هُمْ قٰائِلُونَ (۴)
فَمٰا کٰانَ دَعْوٰاهُمْ إِذْ جٰاءَهُمْ بَأْسُنٰا إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا إِنّٰا کُنّٰا ظٰالِمِینَ (۵) فَلَنَسْئَلَنَّ اَلَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ اَلْمُرْسَلِینَ (۶) فَلَنَقُصَّنَّ
عَلَیْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مٰا کُنّٰا غٰائِبِینَ (۷) وَ اَلْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ اَلْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۸) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِکَ
اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمٰا کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَظْلِمُونَ (۹)

رسالت،میزان حق است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

(ا ل م ص)این کتابی است که خدای تعالی بر پیامبر نازل کرده.شایسته است که پیامبر در دل به روی آن بگشاید و از آن ملول نشود و در پذیرفتن و رساندنش به دیگران تردید نورزد و مردم را بدان هشدار دهد تا ایمان بیاورند و آن کتاب برای ایشان اندرزی باشد.

بر مردم واجب است به ارزشهای کتاب خدا پی ببرند.کسانی که بر آن حسد می ورزند و کسانی که به جای اللّه از خدایان دیگر متابعت می کنند مرتکب عملی حرام شده اند زیرا آن پیشوایان ای بسا که پیروان خود را به ورطهٔ هلاکت می کشانند،در این هنگام عذاب خداوند آنان را در شب یا هنگام خواب نیمروزی فرو می گیرد و اینان در آن حالت به گناه خویش اعتراف می کنند که به خود ستم می کرده اند.

خداوند سبحان از کسانی که برایشان کتاب نازل کرده حساب می کشد، هم چنان که کسانی را هم که برای تبلیغ رسالت خود فرستاده به محکمهٔ عدل خویش فرا می خواند و حقایق را برای ایشان بیان می نماید که او هیچ گاه غایب نبوده بلکه همواره حاضر و شاهد و ناظر اعمال آنان بوده است.آن گاه پس از حساب دقیق،ایمان و اعمال بندگان را می سنجد.هر کس کفّهٔ ترازوی اعمالش سنگین باشد بهشتی است و رستگار و بر عکس هر کس که کفّهٔ اعمالش سبک باشد، ۳/ زیان دیده است و فرصت تباه کرده.سبب این شوربختی آن بوده که چون آیات کریمه از سوی حق نازل می شده او گوش فرو می بسته تا نشنود مبادا که هدایت شود.

ص: ۲۳۶

آری،چنین کسی در حق خود ستم روا داشته است.

شرح آیات:

اشاره

[۱]

«المص».

دربارهٔ این گونه کلمات در آغاز برخی از سوره ها سخن ها بسیار است.

ممکن است برخی از آن نظریه ها به اعتبار این که قرآن کریم را ابعاد گوناگونی است درست باشد و می توان هم گفت که این حروف به همان مفهوم خویشند و نه بیش.چنان که در سورهٔ بقره و آل عمران گفتیم.بنا بر این نظر آنها«مبتدا»هستند و کلمهٔ بعد از آنها«خبر»آنهاست.

ربانی بودن قرآن

[۲]

قرآن را محمد صلّی اللّٰه علیه و آله تألیف نکرده است و از نبوغ او هم نتراویده.بلکه کتابی است که خدا بر او نازل کرده.یکی از ساده ترین دلایل آن این است که در آغاز این سوره سخن از این است که پیامبر دریچهٔ دل خویش برای نزول آیات گشاده گرداند و از تحمل بار رسالت ملول نگردد.

کِتٰابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلاٰ یَکُنْ فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ

-کتابی است که بر تو نازل شده،در دل تو از آن تردیدی نباشد.» رسول نیاز به سعهٔ صدر دارد،تا بتواند بار حقایق رسالت را بکشد و سختیهای کار و صعوبت تبلیغ را بر خود هموار سازد.این سعهٔ صدر از ایمان به غیب مایه می گیرد و از یقین به یک آیندهٔ دور و آفاق گسترده و از توکّل به خدا و اعتقاد به تواناییهایی که در ذات بشر به ودیعت نهاده شده و امکاناتی که برای او فراهم آمده است.سرانجام،سعهٔ صدر از خارج شدن انسان از سلول زندان ذات و آزادی و رهایی بر آستان الهی به قصد خدمت به نوع بشر،سرچشمه می گیرد.

سلول زندان زندگانی

شهوات و آرزوها و لجام گسیختگیها و جهل به آینده و پرداختن و دل بستن به حال،همهٔ اینها به مثابهٔ دیوارهای ستبر زندان بشر است که آفاق جهان را بر او تنگ می کند.خدای تعالی می فرماید«هر کس را که خدا بخواهد هدایت می کند و سینه اش را برای اسلام می گشاید». (۱)

کسی که می خواهد بار گران رسالت خدا را حمل کند باید از سعهٔ صدر به همین مفهوم گستردهٔ آن بهره مند باشد.هدف تبلیغ،هشدار دادن و ترساندن کسانی است که هنوز ایمان نیاورده اند و اندرز دادن به مؤمنان است تا بر ایمانشان افزوده شود.

لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِكْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ

-تا به آن بیم دهی و مؤمنان را پندی باشد.» [۳]

قرآن نازل شده تا بشر جز به ارزشهای آسمانی نپردازد.کسانی که به این ارزشها توجه ندارند و در برابر آنها خاضع نیستند،مورد این خطاب هستند که:

اِتَّبِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ

-از آنچه از جانب پروردگارتان برایتان نازل شده است پیروی کنید و سوای او از خدایان دیگر پیروی مکنید.» یعنی پیروی از کلام خدا را رها مکنید،تا از کسانی که ارزش و اعتبار پیروی را ندارند متابعت نمایید.

قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ

-شما چه اندک پند می پذیرید.» بشر،کمتر می تواند از جاذبهٔ اشیاء و اشخاص خود را برهاند و در فضای ارزشها پرواز کند،پس اگر چنین رهایی کسب کرده باشد جز از طریق یاد خدا و اعتقاد به روز بازپسین نبوده است.

ص: ۲۳۸

۱- ۱) -الانعام۱۲۵/،

[۴]

هنگامی که انسان راه خـدا را رها می کند و کسانی جز خدا را به دوستی می گیرد یا از آنها پیروی می کند،خویشـتن به ورطهٔ هلاکت افکنده است و در لحظاتی که خود را ایمن از هر آسیبی می پندارد،عذاب خدا او را فرو می گیرد و در حالی که او را یارای هیچ گونه دفاعی نیست.

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتاً أَوْ هُمْ قَائِلُونَ

–چه بسـا قریه هـایی که مردمش را به هلاـکت رسانیـدیم و عـذاب مـا شب هنگـام یـا آن گاه که در خواب نیمروزی فرو رفته بودنـد،به آنان در رسـید.» یعنی در شب یا در وسط روز که به استراحت و خواب قیلوله پرداخته بودند به تعبیر دیگر در شب یا در روز،عذاب خدا وقت نمی شناسد و بسته به مشیت و خواست اوست.

[۵]

و در آن حال هیـچ دلیلی برای ارتکاب اعمال زشت خود نداشـتند جز آن که اعتراف کردنـد که مردمی بوده اند بر خود سـتم کرده.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلاَّ أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

– چون عذاب ما به آنان در رسـید،سخنشان جز این نبود که گفتند:ما ستمکار بوده ایم.» ستمکاریشان با آگاهی بوده و پس از تمـام شـدن حجت بر آنها،از این رو به هنگام نزول بلا بـدان اعتراف کردنـد،و حتی به مجرد ادّعاءهم،جز این چیزی نگفتنـد و بهانه ای نیاوردند.

[۶]

با هلاک دنیوی عقوبت در حق اینان پایان نگرفته است،زیرا از این پس نوبت به عذاب اخروی می رسد.

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ

–البته از مردمی که برایشـان پیـامبرانی فرسـتاده شـده و نیز از پیـامبرانی که فرسـتاده شـده انـد،سؤال خواهیم کرد.» یعنی مبلّغان رسالت را هم باز می پرسیم که رسالت خویش چگونه ادا کردنـد و مردم چگونه اجابت نمودنـد،و مردم را مؤاخـذت خواهیم کرد که چرا با آن که

حجت بر آنان تمام شده بود دعوت رسولان اجابت نکردند.

[۷]

ولی این سؤال ناشی از جهل و غیبت نیست،بلکه فقط برای حسابرسی است.تا ستمکاران به جرم خود اعتراف کنند.خدای تعالی به زودی آنان را از هر چه در زندگی شان گذشته است و هر عملی که انجام داده اند آگاه خواهد کرد.زیرا خدا به هنگام ارتکاب آن اعمال حاضر و ناظر بوده است.از این رو است که می فرماید:

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مٰا كُنّٰا غٰائِبِينَ

-و از هر چه کرده اند،با آگاهی تمام،برایشان حکایت خواهیم کرد.زیرا ما هرگز غایب نبوده ایم.» /۳ [۸]

و پس از محاسبه نوبت به دادن پاداش عادلانه می رسد.زیرا اعمال آدمیان به حق و دقیق سنجیده می شود بدون آن که حتی ذره ای حساب نشده رها گردد.

وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

- در آن روز وزن کردن حق خواهد بود.آنها که ترازویشان سنگین است رستگارانند.» زیرا هم به رستگاری مادی رسیده اند و هم به رستگاری معنوی و به بهشت و خشنودی خدا.دیگر سختیهای زندگی و وحشتهای آن پایان گرفته و زندگی خوش و ایمن از هر رنج و آفتی آغاز گردیده است.

[۹]

ولی زیانمندی و خواری و شوربختی انسان هنگامی است که کفهٔ حسناتش سبک باشد.زیرا هر کس تنها یک فرصت برای عمل دارد و آن هم همین چند روزهٔ دنیاست.اگر این فرصت را از دست بدهد دیگر به دستش نخواهد آمد.

وَ مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ فَأُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمٰا كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يَظْلِمُونَ

-آنان که ترازوی اعمالشان سبک گشته است،کسانی هستند که به آیات ما ایمان نیاورده بودند و از این رو به خود زیان رسانیده اند.» اینان آیات خدا را شنیدند و بدان عمل نکردند.پس هر چه حاصل کرده بودند همه را به باد فنا دادند و زندگی را تباه کردند.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰ تا ۱۸]

اشاره

وَ لَقَدْ مَکَّنّاکُمْ فِی اَلْأَرْضِ وَ جَعَلْنا لَکُمْ فِیها مَعایِشَ قَلِیلاً ما تَشْکُرُونَ (۱۰) وَ لَقَدْ خَلَقْناکُمْ ثُمَّ صَوَّرْناکُمْ ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ اَلسّاجِدِینَ (۱۱) قالَ ما مَنَعَکَ أَلاّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ (۱۲) قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَما یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیها فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ اَلصّاغِرِینَ (۱۳) قالَ أَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۱۴) قالَ إِنَّکَ مِنَ اَلْمُنْظَرِینَ (۱۵) قالَ فَبِما أَغْوَیْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ اَلْمُسْتَقِیمَ (۱۶) ثُمَّ لَآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَیْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شاکِرِینَ (۱۷) قالَ اُخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ أَجْمَعِینَ (۱۸)

معنای واژه ها

۱۳[الصاغرین]

:خوار بی مقدار و راضی به ستم.

۱۸[مذؤوما]

:الذم و الذیم به عیب شدید گفته می شود.

[مدحورا]

:دحر راندن با پستی و خواری است و گفته شده راندن با زور و قوّت.

ص: ۲۴۱

ریشه های انحراف در زندگی بشر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این بحث معلوم می شود که قرآن حکیم می خواهد آن موضوع اساسی را که در این سوره مطرح شده به ما بیاموزد،و آن بیان طبیعت انسان و علل و اسباب انحراف آن است.خدا انسان را آفرید و او را در زمین مکان داد و از زمین روزی داد.پاسخ آدمی به این انعام الهی سپاسگزاری او بود ولی چرا انسان سپاس حق تعالی آن منعم حقیقی را نگفت؟ این امر به قضیهٔ اولین خطا باز می گردد که خدا آدم را در بهترین صورت خود آفرید و او را روح و علم و اراده داد و ملائکه را به سجده برای او فرمان داد.ولی ابلیس برای او سجده نکرد زیرا او از آتش آفریده شده بود و آدم از گل.این تفاوت سبب تکبر ابلیس شد و از آسمان رانده شد و از اوج عزت خوار و زبون به حضیض ذلت افتاد.ابلیس مهلت خواست خدای تعالی مهلتش داد.ابلیس آن مهلت را که یافته بود،برای اغواء و فریب نوع بشر به کار برد تا از راه راستش منحرف گرداند و قسم خورد که از پیش رو و پشت سر بر آنان تاخت خواهد آورد تا مانع سپاسگزاری ایشان شود.بدین سبب پروردگار ما او را براند و کسانی را که از او پیروی می کنند وعدهٔ آتش داد و گفت که جهنم را از ایشان پرخواهد ساخت.

۳/ اینها بود ریشه های انحراف در نزد انسان.اما نمونهٔ زندهٔ این انحراف را به زودی قرآن کریم در بحث آینده،برای ما بیان خواهد کرد.

ص: ۲۴۲

شرح آیات:

اشاره

میان نعمت و عقاب

[۱۰]

از نعمتهـای خـدا بر انسـان مکان دادن اوست بر روی زمین و مسـخّر کردن زمین است برای او.خـدا راه معاش بشـر را در زمین قرار داده و بشر زندگی خویش بر روی زمین می گذراند.

وَ لَقَدْ مَکَّنّاکُمْ فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلْنا لَکُمْ فِیها مَعایِشَ

-در زمین جایگاهتـان دادیم و راههای معیشـتتان را در آن قرار دادیم.» اما بشـر در اسـباب نعمت و عوامل آن نمی نگرد.از این رو معمولا در برابر نعمتهایی که به او عنایت شد سپاسگزار نیست.

قَلِیلاً ما تَشْکُرُونَ

-و چه اندک سپاس می گزارند.» [۱۱]

این عادت به جرم و خطا از کجا پدیـد آمده است؟ در داسـتان آدم و ابلیس این مسـئله روشن شده است.خدا بشـر را بیافرید و صـورت بخشـید.شاید مراد از صـورت صـفاتی و اخلاقی و غرایزی و فطرتی باشـد کـه خـدا در وجود او بـه ودیعت نهـاده است.همچنین او را عقل و اراده بخشیده.خدای تعالی فرماید(چون از روح خود در او دمیدم برایش به سجده در آیید). (۱)

و نیز گوید:(ما انسان را در نیکوترین صورت بیافریدیم). (۲)

و نیز گوید: ٣/ (نیکو ساخت صورتهای شما را). (۳)

پس از آن،ملائکه را امر به سـجدهٔ آدم کرد.بسا ممکن است که این سـجده به سـبب کرامت علم و اراده در نزد انسان باشـد و نیز آن کارهای حیرت انگیز است که به پایمردی علم و اراده انجام می دهـد.البتّه هدف از بیان قصهٔ ابلیس در اینجا با آنچه در سورهٔ بقره آمده بود فرق دارد.هدف در آنجا-بر حسب ظاهر-بیان تسخیر

۱- ۳) -الحجر ۲۹/،

۲- ۴) -التین ۴/،

۳- ۵) -غافر ۶۴/،

حیات برای انسان به فضل علم بود ولی هدف در اینجا بیان واقعهٔ خطاست که چگونه اتفاق افتاد و برای چه واقع شد؟ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاکُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاکُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السَّاجِدِینَ -شما را بیافریدیم و صورت بخشیدیم.آن گاه به فرشتگان گفتیم:آدم را سجده کنید.همه جز ابلیس سجده کردند.و ابلیس در شمار سجده کنندگان نبود.»

چرا ابلیس عصیان کرد

در احادیث آمده است که تعبیر قرآنی با آوردن ضمیر جمع مخاطب،دلیل بر واقعهٔ عالم«ذرّ»است.آن گاه که خدا همهٔ افراد بشر را به صورت«ذرّ»(مورچه) در صلب آدم بیافرید.از این رو کلمه«ثمّ»(سپس،آن گاه)به کار رفته که بر ترتیب دلالت دارد.

[۱۲]

ولی این صفتی که در ابلیس وجود داشت و او را از سجده مانع آمد با آنکه امر صریح به سجده بود،چگونه صفتی بود؟ قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ -خدا گفت:وقتی تو را به سجده فرمان دادم،چه چیز تو را بازداشت که سجده نکردی.» قرآن تعبیر«الاّ»(آن لا)آورد یعنی«این گونه»نه«أن»به تنهایی یعنی «این که»این تعبیر بسا برای بیان این معنی باشد که صفت سرپیچی،چیزی آنی یا محدود به این عمل نبوده است،بلکه به فرمانبرداری به طور کلی مرتبط است.

یعنی چه چیز تو را از فرمانبرداری بازداشت و سجده نکردی.

قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ

-گفت:من از او بهترم.مرا از آتش آفریده ای و او را از گل.» /۳ جواب ابلیس واضح بود.سبب عصیان او همان چیزی است که از آن به برتری عنصری یا برتری نژادی تعبیر می کنیم.می پنداشت که عنصر و جنس و نژاد او برتر از عنصر و جنس و نژاد آدم است.در اینجا برای ارزیابی خود،انسان را دو

مقیاس است:مقیاس ذات و مقیاس عمل صالح.اگر مقیاس ذات او باشد بسا که راه انحراف پوید،زیرا هیچ چیز را مقدس تر از خود یا برتر از خود نمی بیند.و از اینجاست که می گوییم که ریشهٔ همه مشکلات بشری توجه و گرایش بی حد انسان است به ذات خودش و اعتقادش به این که ذات او مقیاس همهٔ فضایل است.و وابستگیهای اقلیمی و قومی و عشایری،و همهٔ موانعی از این قبیل چیزی جز آثار این اعتقاد به برتری خود نیست، [۱۳]

ولی مقیاس حق،مقیاس عمل صالح است و فرقی نمی کند که عامل آن کیست و از چه عنصر و نژادی است.به سبب همین اعتقاد به برتری نژاد خود بود که خدا شیطان را از درگاه خود راند.

قٰالَ فَاهْبِطْ مِنْهٰا

-گفت:از این مقام فرو شو.» یعنی از آسمان یا از بهشت.فرو شدن«هبوط»حاکی از فرود آمدن از مکانی فراتر به مکانی پایین تر است.مسلم است که هبوط ابلیس تنها هبوط مادی نبود بلکه هبوط معنوی هم بود.از این رو قرآن بار دیگر کلمهٔ«بیرون رو»«خروج» را هم به کار برده است و خطاب پروردگار چنین بود:

فَمٰا یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیهٰا فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصّٰاغِرِینَ

-تو را چه رسد که در آن گردنکشی کنی؟بیرون رو که تو از خوار شدگانی.» آری،اولین خطا،علتش اعتماد به برتری عنصر و نژاد بود،که به صورت گردنکشی در برابر پروردگار عیان گردید،مسلّم است که جزای چنین کسی جز خواری هیچ نیست.

از حقایق جزاء

[۱۴]

بر انسان است که یک حقیقت مهم را بشناسد.و آن این است که جزاء عمل همواره بلافاصله بعد از عمل نمی آید،بلکه بر عکس گاه با تأخیر و بعد از عمل می آید.نمونهٔ آن ابلیس است که از خدا مهلت خواست،خدا هم او را مهلت داد.

ص :۲۴۵

قَالَ أَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ

-گفت:مرا تا روز قیامت که زنده می شوند،مهلت ده.» [۱۵]

قَالَ إِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ -گفت تو از مهلت داده شدگان هستی.» اهمیت فهم این حقیقت از اینجاست که بشر به سبب محدودیت افق دیدش می پندارد که اگر در جزاء عمل تأخیر رخ دهد ای بسا بکلی از یادها برود یا دست کم اگر جزائی داده شود،اگر مجرم باشد نداند که این جزاء کیفر کدام جرم اوست و اگر ثوابکار باشد نداند که پاداش کدام کار نیک اوست.بنا بر این نه از عقاب متنبه می شود و نه از ثواب خوشدل و شادمان ولی در واقع نه چنین است،انسان از همان لحظهٔ آغاز عمل جزای خود را احساس می کند،زارعی که به هنگام دانه افشاندن وقت در و را تصور کند و طالب علمی که از همان آغاز درس سالن امتحان را در نظر آورد و سپاهی مردی که از زمان وقوع حمله لحظات شادمانهٔ پیروزی در ذهنش پدیدار شود و مؤمنی که دیدار با پروردگارش را در آرزو پرورد، اعمالشان استوارتر و پایدارتر است در حالی که مجرمی که سالن دادگاه را از یاد ببرد و گناهکاری که آخرت را انکار کند و فاسقی که مرگ را از یاد ببرد در گناه جری تر می شود و در خطا هر چه بیشتر فرو می رود.

[۱۶]

آن که خود دستخوش هلاک گردیده،اطرافیانش را نیز به ورطهٔ هلاکت می کشاند هم چنان که آن که نجات یافته،دوست دارد دیگران را نیز از مهلکه برهاند.ابلیس هنگامی که خدا او را به سجده فرمان داد تکبر ورزید و خدا نیز او را از درگاه خود براند.این امر سبب شد که کینهٔ فرزندان آدم در دل گیرد و از آنان انتقام بستاند.

قَالَ فَبِمَا أَغْوَیْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ

-گفت:حال که مرا نومید ساخته ای،من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می کنم.» آری،شیطان در راه کمین کرده و مکری می کند و می خواهد نعمت استقامت و راست گفتاری و راست کرداری را از ما بستاند.

[۱۷]

ابلیس با تمام وسائل ممکن خود می کوشد گمراهمان سازد.و چون

رانده درگاه شد تهدید کرد:

ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ

-آن گاه از پیش و از پس و از راست و از چپ بر آنها می تازم.» ۳/ این جهات رمز احاطهٔ شیطان است به فرزندان آدم،تا بشر بداند چه خطری او را تهدید می کند و زندگی را بیهوده نگذراند،آسوده خاطر ننشیند،بلکه همواره آماده دفاع باشد و در کارها جدّی و در زندگی،فعّال،و نیز ممکن است که رمز انواع حیله های شیطان باشد که زمانی انسان را به آینده اش می فریبد و گاه به زمان حالش.نعمت و ثروت و شهوات دنیوی را در دیده اش می آراید.همچنین گاه او را به افتخارات گذشته،به سیرت نیاکان یا به فلسفه های کهنه دلبسته می سازد و بدین گونه به دامش می افکند.گاه او را به مردمی که در اطرافش هستند،فرزندان و رفیقان یا به دشمنان و رقیبانش گول می زند.

مهم این است که بشر اگر احساس نکند که با خدا رابطه دارد و برای مبارزه با القائات شیطانی خود را آماده نسازد،مسلما در گرداب حیله های ابلیسی در خواهد افتاد و به هلاکت خواهد رسید آن گاه از سپاسگزاری در برابر نعمت و فضل پروردگارش سرباز خواهد زد و مصداق این عبارت گردد که:

وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ

-و بیشترشان را ناسپاس خواهی یافت.» این اسلوبی ناجوانمردانه است که ابلیس برگزیده است که نعمتهای خدا را به خود نسبت می دهد یا می گوید که این نعمتها را دیگران جز خدای تعالی به ما ارزانی می دارد.

[۱۸]

خداوند به انسان علم و اراده داده و او را از شیطان بر حذر داشته و بدینگونه مسئولیت دفاع در برابر شیطان را به عهدهٔ خود او نهاده است.

قالَ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً

-گفت:از اینجا بیرون شو.منفور مطرود.» یعنی هم راندهٔ معنوی و هم راندهٔ مادی.

لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ

-از کسانی که از

تو پیروی کنند و از همهٔ شما جهنم را خواهم انباشت.» تأکیدها از این روست یعنی هر انسانی که قدم در راه تو نهد جایش در جهنم در کنار تو خواهد بود.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹ تا ۲۵]

اشاره

وَ يَا آدَمُ اُسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ اَلْجَنَّةَ فَكُلاٰ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمٰا وَ لاٰ تَقْرَبٰا هٰذِهِ اَلشَّجَرَةَ فَتَكُونٰا مِنَ اَلظّٰالِمِينَ (۱۹) فَوَسْوَسَ لَهُمَا اَلشَّيْطٰانُ لِيُبْدِيَ لَهُمٰا مٰا وُورِيَ عَنْهُمٰا مِنْ سَوْآتِهِمٰا وَ قٰالَ مٰا نَهٰاكُمٰا رَبُّكُمٰا عَنْ هٰذِهِ اَلشَّجَرَةِ إِلاّٰ أَنْ تَكُونٰا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونٰا مِنَ اَلْخٰالِدِينَ (۲۰) وَ قٰاسَمَهُمٰا إِنِّي لَكُمٰا لَمِنَ اَلنّٰاصِحِينَ (۲۱) فَدَلاّٰهُمٰا بِغُرُورٍ فَلَمّٰا ذٰاقَا اَلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمٰا سَوْآتُهُمٰا وَ طَفِقٰا يَخْصِفٰانِ عَلَيْهِمٰا مِنْ وَرَقِ اَلْجَنَّةِ وَ نٰادٰاهُمٰا رَبُّهُمٰا أَ لَمْ أَنْهَكُمٰا عَنْ تِلْكُمَا اَلشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُمٰا إِنَّ اَلشَّيْطٰانَ لَكُمٰا عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲) قٰالاٰ رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا وَ تَرْحَمْنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۲۳) قٰالَ اِهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي اَلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتٰاعٌ إِلىٰ حِينٍ (۲۴) قٰالَ فِيهٰا تَحْيَوْنَ وَ فِيهٰا تَمُوتُونَ وَ مِنْهٰا تُخْرَجُونَ (۲۵)

معنای واژه ها

۲۰[لیبدی]

:ابداء به معنای اظهار است.

[وری]

:آنچه پشت چیزی پنهان شود و ضد آن مکاشفه

ص :۲۴۸

است.

[سوآتهما]

:شرمگاههایشان.

۳/

غرور شیطانی،سبب هبوط

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

داستان ابلیس و اعتقاد او به برتری جنس خود و خودپسندی او و بیرون آمدنش از آسمان و تصمیم او به اغوای فرزندان آدم و در پی آن قصهٔ خطای اساسی موضوع بحث پیشین بود،اکنون نوبت به آدم رسیده است و فرزندان او و چگونگی فریب دادن ابلیس او را و اینکه چسان باید از شیطان دوری نمود.

خداوند آدم را و زنش را در بهشت جای داد و آنان را رخصت داد که از همهٔ خوردنیهای خوب و خوشمزهٔ بهشتی بخورند بجز یک درخت که آدم را از روی حکمت بالغهٔ خود از آن منع کرد.ولی شیطان آن دو را وسوسه نمود تا آن عیب که خدا پنهان داشته بود آشکار شد.شیطان گفت که اگر خدا آنها را از خوردن ثمرهٔ آن درخت منع کرده برای آن بوده که به صورت دو ملک که عمر جاوید دارند، در نیایند.شیطان با این وسوسه حب ریاست و حب بقاء را در آنها برانگیخت.و برای ایشان سوگند خورد که نیکخواه آنهاست ولی آن جز فریب نبود.چون از آن درخت خوردند،عیبهای نهانی شان آشکار شد و آنان با برگهای درختان بهشت شرم خود را پوشیدند.در این هنگام خدای تعالی ندایشان داد که آیا شما را از آن درخت منع نکردم و شما را از دشمنتان شیطان بیم ندادم.آدم و زنش به خلاف شیطان که تکبّر ورزید و خودسری کرد،سر تسلیم فرود آوردند ۳/ و به گناه خویش اعتراف کردند و گفتند:بار خدایا اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی،از زیانکاران خواهیم بود.

ص :۲۴۹

ولی این گناه را اثری منفی در پی بود زیرا آن دو و فرزندانشان به زمین فرود آمدند تا با یکدیگر دشمنی کنند و در زمین فرصتی محدود داشته باشند.

شرح آیات:

اشاره

طبیعت عجز انسان

[۱۹]

چنان برمی آید که بهشت که آدم در آن سکونت گزید،مثال زندهٔ نعمت و آسایش است که خدای تعالی به بشر ارزانی داشته،زمانی که در طریق خدا قدم زند.زیرا راهها و روشهای الهی سبب شوربختی کسی نمی شوند،بلکه سبب سعادت و رستگاری خواهند بود.و خداوند چیزهای خوب و خوشمزه را حرام نکرده بلکه بعضی چیزها را بنا بر حکمت بالغهٔ خویش حرام کرده است.خداوند به پدرمان آدم فرمود که از هر چه خواهند بخورند جز یک درخت که اگر به آن درخت نزدیک شوند از ستمکاران به خود خواهند بود،زیرا سودی در آن نخواهند جست.

وَ یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ فَکُلا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ

-ای آدم،تو و همسرت در بهشت مکان گیرید و از هر جا که خواهید بخورید ولی به این درخت نزدیک مشوید که در شمار بر خویش ستم کنندگان خواهی شد.» [۲۰]

پیش از آن که انسان در دام شهوات درافتد می پنداشت که می تواند با مصاعب و مشکلات مواجه شود و در هر حال فردی صالح است.ولی ناتوانی و عجزی که در طبیعت بشر نهفته است در مواقع امتحان آشکار می شود.و بر بشر است که چون سقوط کرد بار دیگر از جای برخیزد و از گناهی که مرتکب شده توبه کند و به خود مغرور نباشد و نپندارد که در برابر گناه یارای مقاومتش هست.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ما وُورِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما

پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاهشان را که از آنها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند.» وسیله ای که شیطان برگزیده بود،وسوسه بود.بر حسب ظاهر وسوسه مشوش

ساختن دید انسان و عمل و فطرت اوست و این از طریق برانگیختن غرایزی است که میان عقل و حقایق پرده می کشد.

ابلیس دو روش دیگر به کار گرفت:

۳/ یکی:تفسیر بطلان آمیز حقایق.

دیگری:دروغ گفتن و برای آن قسم خوردن،یا تعبیر و تفسیر آن باطل و به دروغ و آراستن آن به جامه صدق و نیکخواهی.

وَ قالَ مٰا نَهٰاكُمٰا رَبُّكُمٰا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاّٰ أَنْ تَكُونٰا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونٰا مِنَ الْخٰالِدِينَ

-و گفت:پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مبادا از فرشتگان یا جاویدانان شوید.»

ریشهٔ خطا

ابلیس دو صفت را در انسان برانگیخت و این دو صفت در تمام فرزندان او موجود است و عبارتند از یکی:عشق به ثروت و عزت و رفعت و دیگری عشق به خلود و بقاء و استمرار.و این دو صفت بیانی است از حب ذات و برتری دادن جنس خود بر دیگران که باعث فریب شیطان هم شد.جز آن که شیطان به صراحت به آنچه در درون داشت اعتراف کرد،پس بر ماست که بگوئیم که خود را از این صفات که شیطان از خلال آنها در دلهای ما رسوخ می کند و اعمالمان را فاسد می سازد،دور نگاه داریم.

در خور توجه است که کمبود مواد غذایی یا فقدان مسکن و لباس و امثال آن سبب معصیت آدم نشد،آنچه سبب این معصیت شد عشق به خلود و سروری بود افراد بشر نیز چنین اند.انسان اگر بتواند در برابر این دو مقاومت ورزد از بسیاری از معاصی در امان مانده است.

[۲۱]

شیطان تنها به این اکتفاء نکرد که فرمان خداوند را به خطا تفسیر کند و غرایز ایشان بیدار سازد،بلکه سوگند خورد و تأکید کرده که آنچه می گوید راست است.

ص :۲۵۱

وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحِینَ

-و برایشان سوگند خورد که نیکخواه شمایم.» در این آیه از«مقاسمه»سخن رفته که از باب مفاعله است و باید میان دو تن واقع شود.یعنی چون قسم خورد آنها نیز قسم خوردند که چنان نکنند ولی ابلیس برای معارضه با قسم آنها قسم خود مکرر ساخت.

[۲۲]

این تفسیر غلط و دروغ و قسم همه فریب بودند.یعنی فقط به یک سو توجه داشتن ۳/ و جوانب دیگر را مهمل گذاشتن.

زیرا اصل غرور همان لباس است تا همهٔ جوانب آن پیدا نشود و شیطان از لابلای غرور به دل آدمی ره می یابد و می کوشد تنها زاویه ای از زوایای حقایق را مورد تأکید قرار دهد و دیگر زوایا را رها می کند.

فَدَلاّهُما بِغُرُورٍ

-آن دو را بفریفت و به پستی افکند.» سرانجام اندکی از آن درخت خوردند به ناگاه شرمشان نمودار شد.چون به یکدیگر نگریستند حیا کردند و برگهای درخت کندند و بر خود نهادند،شاید چون جامه ای عیب ایشان بپوشاند.معلوم است که فرزندان آدم چون از شیطان پیروی کنند نقایصشان آشکار شود و اراده شان ضعیف گردد و مقاومتشان در برابر شیطان کم شود.

فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَهَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ

-چون از آن درخت خوردند،شرمگاهشان آشکار شد و به پوشیدن خویش از برگهای بهشت پرداختند.» از اینجا مرحلهٔ امتحان پایان گرفت و خداوند ندایشان داد که آیا شما را از آن درخت نهی نکرده بودم؟بدین گونه پس از ارتکاب جریمه ضمیر خفتهٔ ایشان بیدار شد.

وَ ناداهُما رَبُّهُما أَ لَمْ أَنْهَکُما عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ وَ أَقُلْ لَکُما إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُما عَدُوٌّ مُبِینٌ

-پروردگارشان ندا داد،آیا شما را از آن درخت منع نکرده بودم و نگفته بودم که شیطان به آشکارا دشمن شماست؟»

در این حال آدم و زنش به خود آمدند.هم چنان که فرزندان آدم هم پس از ارتکاب گناه به خود می آیند و این از امتیازات انسان است نسبت به ابلیس.

ابلیس هرگز به خطای خود اعتراف نمی کند،امّا توبه و اصلاح فاسد از بارزترین صفات نیکو است اگر مورد عمل قرار گیرند.

قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ

گفتند:ای پروردگار ما،به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود.» [۲۴]

فرزندان آدم با این عمل فرصت ماندن در بهشت را از دست دادند.به این جهان فرودین آمدند،زیرا بیهوده خواستار ابدیت و رفعت بودند.و میانشان اختلافات و کشاکشهای اجتماعی ناگسستنی و کین توزانه به وجود آمد. ۳/ آری،همهٔ اینها مولود این روحیهٔ گناهکارانه بوده است.ولی خداوند بر آنها منت نهاد و از متاع موقت این جهانی آنان را بهره مند ساخت.

قالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ

-گفت:فرو شوید.برخی دشمن برخی دیگر.تا روز قیامت زمین قرارگاه و جای تمتع شما خواهد بود.» [۲۵]

اینجا سرای زیستن و مردن شماست و پس از مرگ رستاخیز شما در اینجاست.

قالَ فِيها تَحْيَوْنَ وَ فِيها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ

-گفت:در آنجا زندگی خواهید کرد و در آنجا خواهید مرد و از آن بیرون آورده شوید.» ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

يا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباساً يُوارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشاً وَ لِباسُ اَلتَّقْوىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ آياتِ اَللّٰهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۲۶) يا بَنِي آدَمَ لاٰ يَفْتِنَنَّكُمُ اَلشَّيْطانُ كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ اَلْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ تَرَوْنَهُمْ إِنّٰا جَعَلْنَا اَلشَّيٰاطِينَ أَوْلِيٰاءَ لِلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۲۷) وَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَةً قٰالُوا وَجَدْنٰا عَلَيْهٰا آبٰاءَنٰا وَ اَللّٰهُ أَمَرَنٰا بِهٰا قُلْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۲۸) قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ اُدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ كَمٰا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲۹) فَرِيقاً هَدىٰ وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ اَلضَّلاٰلَةُ إِنَّهُمُ اِتَّخَذُوا اَلشَّيٰاطِينَ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۰)

معنای واژه ها

۲۷[قبیله]

:قبیل،گروهی است از چند قبیله و اگر از یک پدر و مادر باشند قبیله نامیده می شوند.

۲۹[بالقسط]

:عدالت.

۳/

لباس تقوی چگونه عیبهای انسان را می پوشاند؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

شیطان همانگونه که جامه از تن پـدر ما آدم بیرون آورد تا عیبش آشـکار شـد، می خواهـد جامـۀ تقوی را از پیکر ما فرزنـدان آدم برکند.لباسی که عیبهای بشر را

ص :۲۵۴

می پوشاند.و بر ماست که پاره ای از حقایق را باز گوییم.از جمله آن که شیطان قویتر از ماست در خدعه،زیرا او ما را می بیند و ما او را نمی بینیم ولی فقط بر کفار غلبه تواند یافت زیرا ایمان در برابر فریب شیطان مقاومت می کند.

شیطان کفار را از خلال یک سلسله افکار خرافی فریب می دهد.مثلا متابعت از پدران و اعتقاد به این که هر چه پدران می کرده اند دین است و آنان از سوی خدا مأمور بوده اند.در حالی که پروردگار ما به فحشاء فرمان نمی دهد.و ایشان چیزهایی می گویند که بدان علم ندارند و تنها به متابعت هوا و هوسهای آنهاست.

اینان بیاد نمی آورند که پدرشان آدم را شیطان فریب داد.وقتی با آدم چنان کند با دیگران چه خواهد کرد؟ مقیاس نیک و بد و خیر و شر آن نیست که پدران و نیاکان می گویند،بلکه مقیاس آن چیزی است که خدا به آن فرمان داده و مقیاس او مقیاس عادلانه است.

۳/

شرح آیات:

اشاره

جامۀ پرهیزگاری

[۲۶]

خداوند برای فرزندان آدم لباسی فرستاد تا شرمگاهش را بدان بپوشد و نیز جامۀ زینت.اما آن جامه که عیبهای معنوی انسان را می پوشد جامۀ تقوی است که بهترین جامه هاست و نباید انسان تنها به آن جامه که بدنش را می پوشد اکتفاء کند.

یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ

-ای فرزندان آدم،برای شما جامه ای فرو فرستادیم تا شرمگاهتان را بپوشید.» در این آیه واژۀ«فرو فرستادیم»به کار رفته،زیرا تمام برکات از آسمان نازل می شود.

وَ رِیشاً

-و نیز جامۀ زینت.» یعنی جامه ای که از آن تمتع می گیرید.

وَ لِباسُ التَّقْوی ذٰلِکَ خَیْرٌ

-و جامه پرهیزگاری از هر جامه ای بهتر

است.» مراد از هر جامه ای،جامه هایی است که بدن را می پوشاند،هر چند به آن جامه ها نیز باید توجه داشت.

ذٰلِکَ مِنْ آیٰاتِ اللّٰهِ

-این یکی از آیات خداست.» یعنی این حجت از حجتهای خداست.و آیه دلیل بر عظمت خدا و این حقیقتی است که انسان باید آن را فرا گیرد.

لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ

-باشد که پند گیرند.» نیاز بدن به لباس،آن قدرها نیاز به تفکّر و تعمق ندارد که نیاز روح به جامۀ تقوی.

۳/

[۲۷]

بار دیگر خداوند بشر را متوجه می کند که فرزندان آدم هستند و آدم را شیطان فریفته است و از بهشت بیرون کرده و بر آنهاست که از فتنۀ شیطان حذر کنند.

یٰا بَنِی آدَمَ لاٰ یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطٰانُ کَمٰا أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ

- ای فرزندان آدم!شیطان شما را نفریبد،هم چنان که پدر و مادرتان را از بهشت اخراج کرد.» شیطان همان گونه که جامه از تن پدر و مادر ما بیرون کرد،می خواهد جامۀ تقوی را از ما بستاند.

یَنْزِعُ عَنْهُمٰا لِبٰاسَهُمٰا لِیُرِیَهُمٰا سَوْآتِهِمٰا

-لباس از تنشان کند تا شرمگاهشان را به ایشان بنماید.» انسان هر گاه فریب بخورد و به یکی از نقاط ضعف یا نقاط منفی وجود خود پی ببرد خود نخستین کسی است که خویشتن را زیر ضربات سرزنش می گیرد.ولی شیطان بر ضد بشر وسیله ای به کار می برد که به نقاط ضعف خود پی نبرد و آن سلاح مکر و خدعه است.اگر انسان به سلاح بیداری و پرهیز مسلح باشد می تواند در برابر کید شیطان مقاومت ورزد.

إِنَّهُ یَرٰاکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ تَرَوْنَهُمْ

-او و قبیله اش از جایی که

آنها را نمی بینید،شما را می بینند.»

میان فرمانروایی خدا و سلطهٔ شیطان

ولی شیطان نمی تواند بر انسان مؤمن سلطه جوید،زیرا انسان مؤمن دارای اراده و عقل و و جدان است.ولی کفار چون با شیطان رو به رو می شوند ارادهٔ خود را از دست می دهند و چون خلع سلاح شدند شیطان بر آنان فرمانروایی یابد.

إِنّا جَعَلْنَا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ

-ما شیطانها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.» اما مؤمنان که خدا سرپرست آنهاست،از قید و بندهای شیطان آزاد هستند.«این بدان سبب است که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند و کافران را سرپرستی نیست»محمد۱۱/.

کسانی که در پی شهوت و ثروت هستند و در برابر سلطهٔ طاغوت خضوع می کنند،یا در برابر رئیس قبیله تسلیم می گردند،و با گردبادهای هوی و هوس به هر سو رانده می شوند،اراده خود را از دست داده اند و چون غباری که در معرض وزش باد قرار گیرد،به هر جا می افتند.

۳/

[۲۸]

نشان فقدان اراده این است که این گروه از حریت فکر بی بهره اند و در معرض بدترین حالات استعمار و بندگی قرار می گیرند،یعنی استقلال فکری و فرهنگی شان را از دست می دهند و این مقدمهٔ هر گونه استثمار دیگر است.

وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا

-چون کار زشتی کنند، گویند،پدران خود را نیز چنین یافته ایم.» بدین پندار که این تقلید به اعمالشان مشروعیت می دهد و بدتر از این این است که می پندارند افکار نیاکانشان از قداست آسمانی برخوردار است.

وَ اللّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ

-و خدا ما را بدان فرمان داده است.بگو:خدا به زشتکاری فرمان نمی دهد.» آری،هر چه پدران یا پیشوایان مذهبی باطل یا سلاطین او را به سوی خود

ص: ۲۵۷

خوانند،عقل به معارضه برمی خیزد که اعمالی که مرتکب می شوند از قداست و از خدا به دوراند.

أَ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ

-چرا چیزهایی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید؟» [۲۹]

عدالت فطرتی است که در وجود انسانی نهفته است.فرضا هم کسی باشد که خود نتواند به عدالت رفتار کند،بی تردید دوست دارد که دیگران چنین کنند و از این رو خواستار عدالت است،و خدا ممکن نیست که به غیر عدالت رفتار کند در حالی که همهٔ جهان در هر امری به عدالت او شهادت می دهند.

قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ

-بگو پروردگار من به عدل فرمان داده است.» خدا فرمان داد که بندگان جز او را نپرستند و مردم حتی در مواردی به جای اللّه بتان را می پرستند واجب است که آن شریکان به دور ریزند و خدای یکتای قهار را بپرستند.

وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ

-به هنگام هر نماز روی به جانب او دارید.» هر زمان که زمان سجده باشد باید در برابر اللّه سجده کرد و نه چیزهایی که آنها را شریکان او قرار داده ایم.این هشدار است که باید،پرستش خاص ذات احدیت باشد ۳/ و هر چه خواهیم از او خواهیم به عبارت دیگر تنها و تنها روی عبادت و نیاز به درگاه او آریم.

وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ

-و او را با ایمان خالص بخوانید.» اما نباید دین را تجزیه کرد که تنها جانب عبادات را بگیریم و جانب معاملات و اقتصاد را رها کنیم یا قضایای سیاسی و امثال آن را نادیده انگاریم.

میان فرزندان آدم امتیازی نیست که بعضی بعض دیگر را بندگی کنند یا برای خشنودی بعض دیگر،بعضی از دین را به یک سو نهند.

کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ

-و هم چنان که شما را آفریده است باز می گرداند.» همه یکسان هستند چونان دانه های شانه.

آری،تنها یک اختلاف میان افراد بنی آدم وجود دارد که مورد تأیید اسلام است و آن اختلاف آنهاست در ایمان و عمل صالح.(یا به تعبیر دیگر اختلاف اراده و روش).

فَرِیقاً هَدیٰ

-فرقه ای را هدایت کرده.» یعنی خدا هدایتشان کرده،آنان نیز هدایت را پذیرفته اند.

وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلاٰلَهُ

-و فرقه ای گمراهی را در خورند.» گمراهی برایشان مقرر شده،زیرا به کسانی غیر از خدا توجه دارند.

إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیٰاطِینَ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ

-اینان شیطانها را به جای خدا به دوستی گرفتند و می پندارند که هدایت یافته اند.

چون بشر به این ورطه سقوط کند دیگر امید شفایش نیست و در زمرهٔ کسانی در می آید که گمراهیشان محقق است،زیرا شیطان را که دشمن اوست به رهبری و سرپرستی خود برگزیده است،و خدا،آن آفریدگار و بخشاینده را فراموش کرده است.بدتر ازین،خود را هدایت یافته می داند و حال آن که در گمراهی دور و درازی در افتاده است.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۱ تا ۳۳]

اشاره

یٰا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُسْرِفِینَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اَللّٰهِ اَلَّتِی أَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ وَ اَلطَّیِّبٰاتِ مِنَ اَلرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا خٰالِصَهً یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۳۲) قُلْ إِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّیَ اَلْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ وَ اَلْإِثْمَ وَ اَلْبَغْیَ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِکُوا بِاللّٰهِ مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۳۳)

ص:۲۵۹

معنای واژه ها

۳۳[البغی]

:دست اندازی بر مردم که ریاست طلبی با زور و بدور از حق موجبات یکپارچگی آن را فراهم می آورد.

۳/

قانونگذاری خدایی، تکامل است و واقعیت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیشین،قرآن ما را فرمان می داد که در دین برای خداوند اخلاص ورزیم.معنی اش آن بود که بشر خدا را وجهۀ خود قرار دهد و در همۀ مراحل زندگی روی به سوی او کند و برنامه های خدایی در تمام ابعاد زندگی اش بر هر برنامۀ دیگری برتری داشته باشد.در این آیات سخن از پوشیدن لباس است یا برگرفتن زینتها به هنگام رفتن به مساجد اگر مسجد رمز عبادت است،زینت رمز زندگی است.همان طور که در آنجا که از پرهیزگاری سخن می گوید ما را به خوردن و آشامیدن فرمان می دهد.یعنی خوردن و آشامیدن با تقوی و پرهیزگاری منافاتی ندارد.آن گاه می پرسد که چه کسی زینتهای خدا را و غذاهای خوش طعم را که او روزی داده-و در روز قیامت خاص مؤمنان است-حرام کرده است؟ولی پس از بیان این موضوع از برخی کارها چون فحشاء و ارتکاب گناهان نهی می نماید تا رفتار شخصی ما را طرحریزی کرده باشد و از افزونی جویی منع می کند تا رفتار اجتماعی ما را به ما گوشزد نموده باشد.

همچنین قرآن از شرک که از مظاهر آن خضوع در برابر سلطان ظالم است و

از سخن گفتن که نه از روی علم و آگاهی باشد منع می فرماید و ما را به گرایش به فرهنگ دین می خواند و باید که این دینداری خالص از هر شایبهٔ ریب و ریا باشد.

و شخص برای خود،راهی و روشی و برنامه ای جز دین نپذیرد.

۳/

شرح آیات:

اشاره

حقیقت دینها را چگونه می توان شناخت؟

[۳۱]

با مطالعهٔ دقیق یک مذهب و یا یک دین می توان به حقیقت آن آگاه شد.مثلا وقتی که به مسجد مسلمانان می نگری می توانی به ساختار تکاملی اسلام پی ببری.مسجد جای عبادت است و مؤمن از آنجا به سوی خدا عروج می کند و نیز رزمگاهی است برای مبارزهٔ هوی و هوس با عقل و مکان مبارزهٔ میان باطل و حق است ولی در عین حال معرفت و تعاون و تجمع مسلمانان است.همه چیزهایی که مردم را به یکدیگر نزدیک می کند از جملهٔ پاکیزگی و خودآرایی در مسجد مستحبّ و گاه واجب است.خداوند فرمان می دهد که مؤمنان بهترین زینتهای خود را در مسجد به کار برند تا ظاهر جمعیت آنان جذاب شود و مردم از ملاقات و نشستن با یکدیگر هم لذت ببرند.

یٰا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ

-ای فرزندان آدم!به هنگام هر عبادت لباس خود بپوشید.» و هم چنان که خداوند برای فرزندان آدم لباس و زینت فرستاده و هم چنان که بر پدر و مادر ما،آدم و حوّا،انعام کرد و جامه عنایت نمود،ما را نیز به استفاده از نعمت زینت و جامه فرمان داده است.ولی نه برای تفاخر و نه در مجالس لهو،بلکه برای تعارف و تعاون در محافل دینی.و هم چنان که شایسته است که از لباس بهره گرفت،بر مؤمن لازم است از خوردن و آشامیدن نیز بهره جوید ولی از حدود تعادل خارج نگردد و کاری نکند که اسرافکاریهای او به سلامت جسمانی اش لطمه وارد سازد.از این رو می فرماید:

وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا

-و بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید.»

حرمت اسراف و ضرورت تنظیم خوردن و آشامیدن،یکی دیگر از جنبه های تکاملی در اسلام است.اسراف از آن رو ناپسند است، إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ -که خدا اسرافکاران را دوست نمی دارد.» ۳/ اسراف گاهی تجاوز از حدود شریعت است.کسی که گوشت خوک می خورد یا شراب می نوشد،اسرافکار است و خدا او را دوست ندارد،زیرا برای او روزی حلال به فراوانی فراهم کرده و دیگر نیازی به حرامش نیست.گاه اسراف به تجاوز از حدود عرف عام است،مثلا کسی خانه ای بسازد و صدها میلیون تومان در آن خرج کند در حالی که با صرف مبلغ کمتری می توانست برای خود مسکن و مأوای راحتی تهیه کند.یا اتوموبیلی را به دهها میلیون تومان بخرد و حال آن که با خرید اتوموبیلی به بهای مناسب او را بسنده می بود.اسراف به موقعیتهای اجتماعی یا حتی به موقعیتهای شخصی مربوط می شود.فقیری که بیش از چند تومان ندارد و آن را به خرید-مثلا- عطر و اودکلن اختصاص می دهد،در حالی که زن و فرزندش نان بر سفره ندارند،آدم اسرافکاری است،در حالی که اگر شخص توانگری چنین کند اسراف به حساب نمی آید.دولتهای فقیری که به تقلید دول ثروتمند فرودگاههای عظیم احداث می کنند یا میدانها و استادیومهای ورزشی و یا سفارتخانه های فخیم می سازند در حالی که هنوز برای کودکان خود مدرسه ای مناسب ندارند،در زمرهٔ اسرافکاران هستند.و حال آن که ساختن این بناها و احداث این تأسیسات برای دول ثروتمند اسراف به حساب نمی آید.

آیا خداوند زینت را حرام کرده؟

[۳۲]

اسلام زینت را بر مؤمنان حرام نکرده حتی آن را در روز قیامت خاص آنها قرار داده،بنا بر این چیزی که در آخرت خاص مؤمنان است چگونه ممکن است در دنیا بر آنها حرام شده باشد؟ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ -بگو چه کسی

زینتهـایی(یا لباسـهایی)را که برای بنـدگانش پدیـد آورده و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است؟این چیزها در این دنیا برای کسانی است که ایمان آورده انـد و در روز قیامت نیز خاص آنها باشـد.» پس زینت برای مؤمنان خلق شده ولی در دنیا از شوائب رنجها و مصیبتها خالی نیست فقط در آخرت است که از هر گونه شایبهٔ رنج و مصیبت مصفی است.

کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

-آیـات را برای دانایـان این چنین به روشـنی بیـان می کنیم.» به پایمردی علم و معرفت مؤمن می دانـد که اسـتفاده از نعمتهای خـدایی از ایمـان نمی کاهـد ولی ظلم به مردم یا خضوع در برابر ظلم یا سـکوت در برابر ظلم ظالمان،حرام است.و این سـخت ترین مسـئولیت و حتی از واجبات است.هر کس بتواند این امر واجب را ادا کند بار آن مسـئولیت را هم از گردن خود برداشته ۳/ و از یک مانع بزرگ گذشته و به رستگاری رسید.اگر از این وظیفه سرباز زند.خشونت در خوردن و پوشیدن و ترک زینتها را فایدتی نبود.

تحریم فواحش جوهر و اصل دین است

[۳۳]

قرآن بر حرمت فواحش یعنی اعمال ناشایست و نیز فزونی جسـتن به ناحق و هم دوری از شـرک تأکیـد اکیـد دارد.حرمت این سه جوهر دین و مواظبت از آنها سنگین ترین مسئولیتهاست.

این سه چیز حرام به سه بعد از ابعاد زندگی شخصی ارتباط دارد:

نخست:روابط جنسی:پروردگار ما،فواحش یعنی اعمال ناشایست را حرام کرده و بارزترین مظاهر آن انحرافات جنسی است که بنیان خانواده را برمی کند و روابط اجتماعی را فاسد می سازد و تربیت را با اشکال روبرو می کند.

تنهـا فواحش آشـکار-مثل زنا-از محرمات نیست،بلکه از فواحش باطنی هم چون دوستی کردن با زنان و یار گرفتن از آنها نیز نهی شده.زیرا این اعمال هر چند زنا نیست ولی چه بسا به فواحش ظاهر منجر می شوند و زندگی زناشویی را دچار

مخاطرات می سازد.

قُلْ إِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ

-بگو:پروردگار من زشتکاریها را چه آشکار باشد و چه پنهان حرام کرده است.» دوم:گناه،که مراد از آن دست یازیدن به هر گونه حرامی است چون شرابخواری و خوردن گوشت خوک و دیگر گوشتهای حرام،مخصوصا گوشت حیواناتی که به هنگام ذبح نام خدا بر آنها برده نشده است.

سوم:ظلم به مردم و تجاوز به حقوق ایشان،خواه حقوق مالی باشد مثل دزدی و رشوه و وضع مالیاتهای اجحاف آمیز و غش و تقلب در کالاـ و گرفتن دستمزد بدون انجام کاری مناسب با آن.یا حقوق اجتماعی باشد،مثل حرمت غیبت و تهمت زدن و سخن چینی کردن.همه اینها در حیطهٔ ظلم است و ظلم حرام است.

وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ

-گناه را و فزونی جستن به ناحق.» شاید واژه«بغیر الحق»تفسیر بغی باشد و هر تجاوزی به حق بغی و ستم تلقّی می شود.

۳/ پس از ذکر این محرمات نوبت به یک حرام بزرگ می رسد و آن به سیاست ارتباط دارد.خضوع در برابر هر سلطه ای و هر قدرتی جز سلطه و قدرت خداوندی حرام است.و متابعت از هر شخص یا هر دستگاهی که خدا اجازه نداده باشد حرام است بنا بر این باید در برابر این نظاماتی که به نامهایی جز نام خدا بر ملتها تحکم می کنند ایستادگی کرد با آنهایی که به دروغ وانمود می کنند که سلطهٔ آنها سلطهٔ خدایی است.آری،همه اینها از انواع شرک است.

وَ أَنْ تُشْرِکُوا بِاللّٰهِ

-و نیز حرام است چیزی را شریک خدا سازید.» در سلطه و سیادت قانونی و سیاسی او.

مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً

-که هیچ دلیلی بر وجود آن نازل نشده باشد.» اگر از سوی خداوند به جواز پیروی از شخصی برهانی نازل شده باشد،نباید در پیروی از او تردید به خود راه داد.در این صورت است که می توان در برابر او سر تسلیم فرود آورد چون پیامبر(ص)و امامان(ع)و علمای الاهی که امینان بر حلال و

حرام او هستند.اما این که شخصی به میل خود کسی را به رهبری و پیشوایی خود برگزینند یا دسته و گروهی را اختیار کند و برنامه های آن را کورکورانه متابعت نماید، این چیزی است که هرگز جایز نیست.

اگر ولایت از آن خدا باشد یا از آن کسی که خدا دربارهٔ او دلیل و برهانی نازل کرده یعنی حکمی داده است،باید فرهنگ مسلّط بر جامعه فرهنگی باشد که او القاء می کند زیرا فرهنگ پشتیبان استوار این ولایت است و رواج و اشاعهٔ این میسر نمی شود مگر بعد از سکوت جاهل و عدم اشاعهٔ افکار باطله است.زیرا زمانی که نادان مهر سکوت بر لب نهد مردم در پی آگاهی صحیح می روند و از راههای درست خود به آن خواهید رسید و معنی وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ -یا دربارهٔ خدا چیزهایی بگویید که نمی دانید.» همین معنی است.

اما اگر دروغ بستن به خدا شیوع یابد و هر کس چیزی گوید و آن را به خدا نسبت دهد راه ۳/ حق در میان راههای باطل از دیده ها نهان می ماند و یک سخن عالمانه به هزار سخن جاهلانه درمی آمیزد.در این صورت راهی برای وصول به حق باقی نمی ماند.

محرمات اینها بودند که هر مسلمانی باید از آنها پرهیز کند ولی مردم گاه در تطبیق آنها با واقعیات دچار خطا می شوند-مگر خداوند از خطا نگهدارد-و گاه شخص از برخی چیزهای حلال هم چشم می پوشد و تصور می کند این یک عمل زاهدانه است یا لذایذی را که خدا مباح ساخته بر خود حرام می کند این گونه اعمال جز فریب دادن خود چیز دیگری نیستند.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۴ تا ۳۹]

اشاره

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۴) يا بَنِي آدَمَ إِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتِي فَمَنِ اتَّقى وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها أُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (۳۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ أُولئِكَ يَنالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتابِ حَتّى إِذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قالُوا أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنّا وَ شَهِدُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرِينَ (۳۷) قالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النّارِ كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتّى إِذَا ادّارَكُوا فِيها جَمِيعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لكِنْ لا تَعْلَمُونَ (۳۸) وَ قالَتْ أُولاهُمْ لِأُخْراهُمْ فَما كانَ لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۳۹)

عاقبت کسانی که به خدا دروغ می بندند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این آیات در بیان و توضیح آیات پیشین آمده است تا به ما یادآوری کند که حیات افراد بشر محدود به اجل آنهاست و چون اجلشان فرا رسد حتی یک

ساعت پس و پیش نشونـد.یعنی به کس مهلت ندهنـد و لو برای زمانی اندک.تنها فرصت همین زمان حاضـر است که رسولان می آینـد و آیات خـدا را بیان می کنند.بر ماست که از خدا بترسیم و کارهای نیک بکنیم تا سـرانجام کار زیانمند نگردیم.در حالی که تکذیب آیات خدا و سر فرو نیاوردن در برابر آنها به آتش جاویدان منتهی می شود.اما چرا بعضی از مردم آیات خدا را تکذیب می کنند؟آیا این سـتمی نیست که بشر بدون هیچ علت و سببی در حق خود روا می دارد؟اینگونه کسان چون زمان بازخواست فرا رسـد برای خود پناهگاهی نمی یابنـد.اما آن شـریکان که برای خـدا قرار می دادنـد و خدا آنها را از پیروی آنها منع می فرمود اکنون از نظرشان پنهان شـده انـد و از آنان اثری نمی یابند.در اینجا خدای تعالی ایشان را خطاب می کند که به پیشـینیان کافرتان ملحق شوید،کسانی که اکنون با لعنت و نفرین از شما استقبال می کنند.پیروان از پیشوایان نابکار خویش می نالنـد که:پروردگـارا اینان ما را گمراه کردنـد،پس بر عـذابشان بیفزای،زیرا آنها سـبب فرو افتادن ما در ورطـهٔ این عـذاب بوده اند.خدای تعالی در پاسـخشان می گوید:شـما را نیز به نوبهٔ خود عذاب مضاعف خواهد رسـید زیرا مرتکب گناه شده اید،شـما بدون هیچ دلیلی از پیشوایان خود پیروی کرده اید.پیشوایان نیز به آنها که پی شان آمده اند می گویند:

۳/ مگر ما را از متابعت شما چه سودی بود؟

شرح آیات:

اشاره

میان اجل و عمل

[۳۴]

بشـر می دانـد که کیفر اعمـالش در حال و به زودی نخواهـد بود،بلکه برای زمان محـدود و معینی به تأخیر می افتـد.این تأخیر عقـاب او را از توبه و بـازگشت نومیـد نمی کنـد،و همواره در این پنـدار است که روزی برسـد و از گناهـان خود توبه کنـد،یا اعمال نیک انجام دهد و از خود دفع عذاب و عقاب آخرت کند.

قرآن ایـن گـونه پنـدارها را پنـدارهای سـفیهانه می شـمارد و می گویـد که هر امـتی را مـدتی است که خداونـد برای او مقرر کرده.هر چند که این مدت برای ما مجهول است

ص: ۲۶۷

ولی در نزد خـدا معلوم است.چون آن مـدت به سـر آید،تمدید نمی شود.پس باید در هر لحظه منتظر فرا رسـیدن آن باشـیم،نه کس از آن فرار توانـد کرد و نه آن اجل به تأخیر می افتـد و نه ما را قدرتی است که با آن توانیم برآمد.تنها به یک وسـیله می توان چنگ زد،آن هم تا فرصت باقی است عمل صالح.

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ

-هر امتی را مدت عمری است.» یعنی مدت زمانی که شـخص در خلال آن امکان آن دارد که به یاد خدا افتد و ایمان خویش مستحکم گرداند.

فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ

-و چون فراز آیـد یـک سـاعت پس و پیش نشونـد.» چه دردناک است که این اجل به سـر آیـد و ما برگ و توشه ای از عمل صالح برای آخرت نیندوخته باشیم.

[۳۵]

پس باید برای فرارسیدن آن زمان تغییر ناپذیر و حتمی آماده بود و این آمادگی میسر نشود مگر با پذیرفتن رسالات الهی.

يا بَنِي آدَمَ إِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتِي

-ای فرزنـدان آدم!هر گـاه پیـامبرانی از خود شـما بیاینـد و آیـات مرا بر شـما بخواننـد.» بر شـما واجب است که این رسولان را اجابت کنید،زیرا آنان هر چیزی را به روشنی برایتان بیان می کنند.

۳/

فَمَنِ اتَّقى وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ

-کسـانی که پرهیزگـاری کننـد و به صـلاح آینـد بیمی بر آنها نیست و خود غمگین نمی شونـد.» بیمی بر آنها نیست به سـبب اعمـال صالـح آنهـا و اینان از رسـیدن اجل خود و پایان یافتن مهلت خویش نمی ترسـند که حسابشان پاک است و از محاسـبه شان باکی نیست.بر گذشتهٔ خود اندوهگین نیستند،زیرا عمر خویش در اعمال صالح صرف کرده اند و در آن ایام خود را برای چنین روزی آماده می کرده انـد.چه بسا وقتی قرآن می گویـد:«پرهیزگاری کننـد»مراد جنبـهٔ نفسـی است و چون می گویـد«به صلاح آیند»جنبهٔ عملی را در نظر دارد.

[۳۶]

خوف و انـدوه بهرهٔ کـافرانی است که آیات خـدا را تکـذیب می کننـد در حالی که حقیقت از خلال آیات آشکار است ولی خود فریفتگی و پیروی هواها و هوسها دیدگان حقیقت بینشان را کور کرده است.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا

-و آنـان که آیات ما را به دروغ نسبت داده و از آن سـرتافته انـد.» جزایشان آتش است و دست به گریبان شـدن با سرنوشـت شوم خود که از آن هم رهاییشان نیست.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

-ایشـان اهـل جهنمنـد،و جـاودانه در آن خواهنـد بود.» جـاودانه بودن ایشـان در آتش،جزای منـاسب کینه توزی و گـردنکشـی آنهاست،کینه توزیی که امیـد به اصـلاح آن نبود و گردنکشـی که دلهایشان را چونان صـندوقچه ای آهنین کرده بود که نمی گذاشت حتی خردک پرتوی از نور هدایت بر آن تابد.

[۳۷]

بنگرید که ستم آدمی به خود تا چه پایه است وقتی که خود را در این تنگنا می افکند و چشم بر حقایق فرو می بندد.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ

-کیست ستمکارتر از آن که به خدا دروغ بندد یا آیات او را دروغ انگارد؟» بشر هنگامی که سرکشی کند و بخواهد چنگ به روی حقیقت زند،خود را فریب داده است و هم دیگران را.او از یک روی،حقیقت و آیات و علایم آشکاری را که بر حقیقت دلالت دارد،نمی پذیرد /۳ و از دیگر روی برای خود افکاری خلق می کنـد و آنها را به خدا نسـبت می دهد و جانشـین حقایق می گردانـد.جزای چنین کسـان این است که همـان حقـایقی که به آنها کافر بود و انکارشان می کرد اکنون او را احاطه کرده اند و از او انتقام می گیرند.

أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ

-نصیبی که برایشان مقرر شده بود به آنها خواهد رسید.»

بهرهٔ مؤمنانی که به کتاب خدا عمل می کنند،همان تحقق یافتن دستاوردهای نیکوی رسالت است برای آنان و بهرهٔ کافران و ترک کنندگان کتاب خدا همانا تحقق عقوباتی است که در همان کتاب خدا به آنان وعده داده شده است.

حَتّٰى إِذٰا جٰاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قٰالُوا أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

-آن گاه که فرستادگان ما بیایند تا جانشان را بگیرند،می پرسند آیا آن چیزهایی که به جای خدا پرستش می کردید اکنون کجایند؟» یعنی آن افکار و آن کسان که آن افکار را جامهٔ عمل می پوشانیدند اکنون کجا هستند؟شما بر آنها اعتماد می کردید و می پنداشتید که نمادها و جانشینان راستین حقیقت اند یا می توانند جای آیات الهی را بگیرند.

قٰالُوا ضَلُّوا عَنّٰا وَ شَهِدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كٰانُوا كٰافِرِينَ

-گویند:

تباه شدند و از دست ما رفتند و در این حال به زیان خود شهادت دهند که کافر بوده اند.» کافران به حقیقت و در نتیجه بر زیان خود شهادت دهند که مستحق عذاب هستند.

گفتگوی پیرو و پیشوا

[۳۸]

از آنجا که پیشوایان مستکبران اند،به اصل و نسب خود و به قوم قبیلهٔ خود ببالند و پدران و نیاکانشان را ارج نهند.چون همه در آتش گرد آیند میان پیروان و پیشوایان مشاجره و گفتگو درگیر شود:

قٰالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النّٰارِ كُلَّمٰا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهٰا

-گوید:به میان امتهایی که پیش از شما بوده اند از جن و انس،در آتش داخل شوید.هر امتی که در آتش داخل شود،امت همکیش خود را لعنت کند.» در دنیا امتهای از پی درآینده بر امتهای پیش از خود اعتماد می کردند ولی

در /۳ جهان آخرت به سبب وضوح حقایق همه یکدیگر را لعنت می کنند.

حَتّی إِذَا ادّارَکُوا فِیها جَمِیعاً

-تا چون همگی در آنجا گرد آیند.» یعنی هم پیشوایان و هم پیروان گرد هم جمع شوند و یکدیگر را بشناسند.

قالَتْ أُخْراهُمْ

-گروهی که پیرو بوده انـد.» یعنی امتهای متأخر، لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ -دربارهٔ گروه هایی که پیشوا بوده اند گویند:پروردگارا اینان ما را گمراه کردند،دو چندان در آتش عذابشان کن.» اینان گمراهی پراکندند و سنتهای ناستوده نهادند و ما را به راه تاریک خود کشیدند پس مستحق دو برابر عذاب اند.

قالَ لِکُلٍّ ضِعْفٌ

-گویـد:عـذاب همه دو چنـدان است.» برای پیشوایان به سبب سابقهٔ دیرینشان در کفر،زیرا آنها آن عادات بد را آوردند و آن افکار باطل را رواج دادنـد.و هر کس مردم دیگر را به عادات بد و به افکار باطل سوق دهد عذاب هر کس که بدان فکر عمل کند نیز نصیب او می شود.

اما شـما را نیز عـذاب دو چندان است.زیرا از پی ایشان به راه افتادید،بی آن که دلیلی خدایی در دست داشـته باشـید.پس کس که مرتکب عمل زشتی شود به سائقه امیال نفسانی خویش به همان انـدازه عـذاب می بیند ولی کسـی که آن عمل زشت را از روی تقلید دیگران انجام دهد علاوه بر عذاب خود،باید کیفر آن تقلید باطل را نیز بر خود هموار کند.زیرا شرعا حرام است که کسی از کسی جز خدای پیروی کند.پس پیروی تو فلان پیشوای ناستوده شرک و ضلالت است و کفران نعمت حرّیت است و نابود کردن کرامتی است که خدا به تو ارزانی داشته بود.

وَ لکِنْ لا تَعْلَمُونَ

-ولی شما نمی دانید.» [۳۹]

آن پیشوایـان،پیروان خود را پاسـخ دهنـد که از متابعت ایشان نصـیبی نبرده انـد.فرعون از این که مردم مصـر پیرو او شدنـد چه حاصل کرد و هیتلر از این که برخی حکام /۳ بلاد اسلامی از پی او رفتند و شیوه های سرکوبش را به کار گرفتند چه

نفعی برد؟هیچ.

وَ قالَتْ أُولاهُمْ لِأُخْراهُمْ فَما کانَ لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ

-پیشوایان به پیروان گویند:شما را بر ما هیچ برتری نیست.اینک به کیفر کارهایی که کرده بودید،عذاب را بچشید.» ولی عذابی که کفار می چشند به سبب اعمال اکتسابی خود آنهاست نه به سبب این شخص یا آن شخص.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۴۰ تا ۴۳]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اِسْتَکْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ اَلسَّماءِ وَ لا یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّهَ حَتّی یَلِجَ اَلْجَمَلُ فِی سَمِّ اَلْخِیاطِ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُجْرِمِینَ (۴۰) لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَواشٍ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلظّالِمِینَ (۴۱) وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها أُولٰئِکَ أَصْحابُ اَلْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ (۴۲) وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهارُ وَ قالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی هَدانا لِهٰذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اَللّٰهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْکُمُ اَلْجَنَّهُ أُورِثْتُمُوها بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳)

معنای واژه ها

۴۰[سم]

:سوراخ.

[الخیاط]

:سوزن.

۴۱[مهاد]

:جایی که آن را مفروش کنند.

ص :۲۷۲

[غواش]

:جمع غاشیه و آن به هر چیزی اطلاق می شود که بپوشاند.

۴۲[غل]

:کار کینه توزانه ای که با لطافت به ژرفنای دل ره یابد،و از این کلمه است«غلول»به معنای رسیدن به وسیلهٔ حیله به خیانتهای پنهان و درک نشدنی.

۳/

عاقبت تکذیب کنندگان و مستکبران

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیش،قرآن ما را از سفاهت خودپسندان متکبر آگاه نمود و در این آیات سخن از کیفر این گروه است،زیرا اعمال ایشان به طبیعت استکبار پیوسته است.نتیجهٔ تکذیب آیات و روی گرداندن از آنها گرفتار شدن ابدی در جهان فرودین و زندانی شدن در زندان مادیت است.از این رو کسانی که گرفتار خودپسندی و تکبر شده اند و از خدا روی گردان،هرگز به مقام تقرب به خدا عروج نتوانند کرد و در فضای معرفت و کمال بال و پر نخواهند گشود.گویی درهای آسمان به رویشان بسته است،در آخرت نیز درهای بهشت را به روی خود بسته خواهند یافت و دخول در بهشت برایشان امری محال خواهد بود،به قدری محال که به گذشتن شتر از سوراخ سوزن تشبیه شده است.

این کیفر کسانی است که مرتکب گناه شوند،جایگاهشان مکانی است که زمینش آتش است و سقفش شعله و دود.آری این است کیفر کسی که به خود ستم کرده باشد.

در سمت دیگر مؤمنانی خواهند بود که بر حسب طاقت و وسع خویش در

ص :۲۷۳

این جهان کارهای نیکو می کنند. ۳/ اینان به بهشت می روند و در آن جاودانه اند.

آشکارترین نعمتی که خداوند اینان را ارزانی داشته نعمت و راحت و روحانیت است و صفا و صمیمیت میان آنها.زیرا خداوند هر گونه کینه و حسد و نفاق را از دلشان برکنده.نعمتی دیگر علاوه بر نعم روحانی که نصیب آنها شده نهرهایی است جاری با آن کیفیت که در آیات الهی وصفشان آمده.و نعمت سوم خشنودی ایشان است و تحقق همهٔ خواستهایشان و سپاسگزاریشان در برابر پروردگارشان و سپاس خداوند از ایشان که ندا می دهد این بهشت میراثی است که آنان به پاداش اعمالشان به دست آورده اند.

شرح آیات:

اشاره

چگونه مستکبران زیان می کنند؟

[۴۰]

إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا -کسانی که آیات ما را تکذیب کرده اند و از آنها روی برتافته اند.» کسانی که آیات خدا را تکذیب می کنند و می پندارند که این عمل به شخصیشان خدمت می کند و احساس برتری جویی و عظمت طلبی ایشان را سیراب می کند دو بار زیان می بینند:یک بار به سبب تکذیب آیات خدا،ابواب رحمت و آفاق علم و آستان گشادهٔ حیات را بر روی خود سدّ می کنند.زیرا تکذیب به مثابهٔ زندانی است استوار که جان والای آدمی در میان دیوارهای ستبر و بلند آن محبوس می ماند.نخستین شرط اتصال به زندگی شناخت آن است.چون شناخت حاصل شد مسخر ساختن زندگی برای اهداف انسان کاری آسان خواهد بود.ولی کسی که به مرحلهٔ شناخت نمی رسد و آیات حقیقی را دروغ می شمرد یا حتّی نمی تواند اعتراف کند که در آنجا واقعیتی هست و بر اوست خود را با آن هماهنگ سازد، چگونه می تواند به قلّه شامخ تسخیر حیات برسد؟آری،چنین کسی نردبانهایی را که می توانند او را به اوج اعتلا برسانند خود درهم می شکند.اما زیان دوم این است که مکان خویش در بهشت از دست می دهند و به درون آتش جهنم درخواهند افتاد.

ص: ۲۷۴

تعبیر قرآنی در این باب به منتهای لطف و دقت رسیده که می گوید:

لاٰ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوٰابُ السَّمٰاءِ

-درهای آسمان به رویشان باز نمی شود.» بشر به نیروی روحیّاتش و به دعای خود و به ایمان خود و به ارادهٔ خود و به دورنگری خود،اعتلاء می یابد،همهٔ ۳/ اینها از کسی که آیات خدا را تکذیب و به وجود خدا اعتراف نمی کند و نمی خواهد به او ایمان بیاورد سلب می گردد.

درهای آسمان برای اعمال مؤمنان و دعاهای آنان گشوده است نه برای کافران.

قرآن کریم اینک به بیان زیان دوم می پردازد و می گوید:

وَ لاٰ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيٰاطِ

-و به بهشت داخل نشوند تا آن گاه که شتر در سوراخ سوزن رود.» مسلما این امر محالی است که شتر با آن ستبرای جثه در سوراخ سوزن داخل شود به همین گونه دخول در بهشت هم برای اینان هرگز میسر نخواهد شد.

وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ

-و مجرمان را اینچنین کیفر می دهیم.» این کیفر تنها به سبب کفر و خودپسندی شان نیست،بلکه به سبب جرایمشان نیز هست.

[۴۱]

جای اینان در آتش است قرارگاهشان دوزخ است فراز سرشان پوششی است از آتش جهنم و دودی که آنان را در خود فرو پوشیده است.چنان که می فرماید:

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهٰادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوٰاشٍ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّٰالِمِينَ

- بستری از آتش جهنم در زیر و پوششی از آتش جهنم بر روی دارند و ستمکاران را اینچنین کیفر می دهیم.» به سبب ستمکاریشان و به قدر ستمکاریشان.

به نظر نگارنده جمله های معترضه در قرآن کریم همانند این جمله که در آیهٔ بعد آمده:«به هیچ کس جز اندازهٔ توانش تکلیف نمی کنیم»و جمله های پایانی مثل جمله های آخر این دو آیه و مشابه آنها،اشاراتی است به فطرت بشری که عقل

بدان راه می نماید و وحی از آن سخن می گوید و شرایع آسمانی همه بر اساس آن پایه گذاری شده اند.پس گناه و ستم دو عمل قبیح اند و کیفرشان باید شدید باشد، مستکبری که آیات خدا را تکذیب می کند همان گناهکار ستم پیشه است و این ۳/ اشارات در قرآن کریم ارزشهای اساسی را تشکیل می دهند.

عاقبت ایمان آورندگان

[۴۲]

اینها که بیان کردیم عاقبت تکذیب کنندگان ستمکار بود،پس عاقبت مؤمنان نیکوکار چه خواهد بود؟ اولا:اینان مکلّف نیستند اعمالی را که برتر از طاقت و توانشان است انجام دهند،زیرا ایمان یا واجبات،بر خلاف آنچه شیطان به انسان القاء می کند اعمال شاقی نیستند،بلکه اعمالی میسر و ممکن هستند.

ثانیا:سرانجام ایمان و صلاح و درستکاری بهشت و خشنودی خداوند است چنین کسی هم از بهشت بهره مند می شود و هم از خشنودی.این حقی است که در آن تردیدی نیست.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ

به هیچ کس جز اندازهٔ توانش تکلیف نمی کنیم.آنان که ایمان آورده اند و کارهای نیکو کرده اند اهل بهشتند و در آنجا جاویدانند.» [۴۳]

ثالثا:ایمان به خدا خروج از زندان خویشتن است به آستان گشادهٔ حقیقت.و از نتایج اولیهٔ آن واقع نگری است:یعنی انسان هم خود را بیند و هم دیگران را و از آنچه خدا به دیگران عنایت کرده دستخوش حسد نشود و با دیگران دورویی نکند و نعمتی را که خدا به ایشان داده است نرباید.یا حتی در دل هوس چنین اعمالی نکند.و بداند که فضل و نعمت خداوندی به هر کس به تناسب پاکی نفس و مقدار عملش خواهد رسید.حکم خداست که در سراسر حیات جاری است.

پس دیگر جایی برای کینه توزی و حسد باقی نمی ماند و فسق و تزویر و نفاق مردود

است.این گونه صفات در آخرت به شکل مؤانست و صفای میان دلهای مؤمنان منعکس خواهند شد.

وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ

و هر گونه کینه ای را از دلشان برمی کنیم.نهرها در زیر پایشان جاری است.» خشنودی از نعمتهای خداوندی در بهشت برای مؤمنان است.اینان در جهان فانی هم چنان که به قسمت خداوند راضی بوده اند و تسلیم امر پروردگار خود،در آخرت هم خشنودند زیرا عاقبت عمل صالح خویش را می بینند.

۳/

وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللّهُ

-گویند سپاس خدایی را که ما را بدین راه رهبری کرده و اگر ما را رهبری نکرده بود،راه خویش نمی یافتیم.» این نعمت بزرگ خداوند است که فرد به خودی خود بر آن دست نخواهد یافت،بلکه خداست که او را در این راه مدد می رساند.از این رو مستوجب سپاس بیشتری است و شکر و ثنای افزونتر.

لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ

-رسولان پروردگار ما به حق آمدند.» آنان در دنیا به این حق ایمانی غیبی دارند،زیرا آن را به چشم یقین در برابر خود می نگرند،همانطور که مؤمنان پروردگارشان را سپاس می گویند،خداوند نیز آنان را سپاس می گوید و آگاهشان می سازد که این فضل عظیم و فیض بزرگ را به سبب اعمالشان حاصل کرده اند.از این رو از نعمتی که دارند بیشتر احساس خشنودی می نمایند.زیرا فرق است میان نعمتی که آن را به صورت صدقه حاصل کرده باشیم یا در اثر جهد و کوشش خود به دست آورده باشیم.

وَ نُودُوا أَنْ تِلْکُمُ الْجَنَّهُ أُورِثْتُمُوها بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

-آن گاه ایشان را ندا دهند که به پاداش کارهایی که کرده اید این بهشت را به شما داده اند.» آری،این بهشت پهناور فراخ نعمت پاداش اعمال صالحۀ شماست و از همان اعمال است که چنین میراث کرامند گرانبهایی به شما رسیده است.

ص :۲۷۷

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۴۴ تا ۴۷]

اشاره

وَ نٰادىٰ أَصْحٰابُ اَلْجَنَّةِ أَصْحٰابَ اَلنّٰارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنٰا مٰا وَعَدَنٰا رَبُّنٰا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مٰا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قٰالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلظّٰالِمِينَ (۴۴) اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ يَبْغُونَهٰا عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كٰافِرُونَ (۴۵) وَ بَيْنَهُمٰا حِجٰابٌ وَ عَلَى اَلْأَعْرٰافِ رِجٰالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمٰاهُمْ وَ نٰادَوْا أَصْحٰابَ اَلْجَنَّةِ أَنْ سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهٰا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) وَ إِذٰا صُرِفَتْ أَبْصٰارُهُمْ تِلْقٰاءَ أَصْحٰابِ اَلنّٰارِ قٰالُوا رَبَّنٰا لاٰ تَجْعَلْنٰا مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (۴۷)

معنای واژه ها

۴۶[الاعراف]

:جاهای بلند و«عرفاء»مردم یعنی محترمترین آنها و عریف به معنای عسس است.

۳/

کیفر ستمکاران که مردم را از راه خدا منحرف می گردانند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در صورت گفتگویی که میان بهشتیان و دوزخیان درمی گیرد قرآن حکیم حقایقی را بیان می دارد و بارزترین آنها این سخن حق است که می گوید:لعنت خدا بر کسانی که به خود ستم می کنند و ندای حق را اجابت نمی نمایند حتی مردم را از راه خدا منحرف می سازند تا گمراهشان کنند و به آخرت هم ایمان ندارند.

ص :۲۷۸

میـان بهشت و دوزخ جـای مرتفعی است ماننـد یـک بـارو.بر سـر آن پیشوایان صـلاح و نیکوکاری ایسـتاده انـد.اینان مؤمنان و کافران را از سـیمایشان می شناسـند بهشتیان را آواز می دهنـد و به آنها سـلام می کننـد و اجازه می دهنـد که به بهشت داخل شوند.در بهشت همهٔ خواستهای آنان برآورده می شود و دیگر هوای چیز دیگر افزون بر آن را ندارند.

اما اینان چشم از جهنم می گرداننـد زیرا از هول آن بر خود می لرزند و چون فریاد و فغان اهل جهنم را بشـنوند به وحشت می افتند و می گویند بار خدایا ما را با ظالمان در یک جای قرار مده.

۳/ در این آیـات هم چون آیـات پیش از آنها تصویر حقایق است باشـد که افراد بشـر از تاریکی درون خویش قـدم به آسـتان حقایق نهد.

شرح آیات:

اشاره

چگونه متذکر حقیقت شویم

[۴۴]

برای این که بتوانـد بر فراموشـی غلبه کنـد حقـایقی را که به نیروی عقـل خویش به آنهـا راه می یابـد و به علم خویش بر آنها احاطه می جویـد در یاد داشـته باشـد و همچنین با احساس و بصـیرت خود آینـده را مشاهـده کند باید حقایق را در پیش روی خود مجسّم بنگرد و به نیروی خیال حقایق آینده را که جز شبحی از آنها نمی بیند به ذهن نزدیک سازد.

مثلا سـربازی که در پادگان مشق می کنـد و می دانـد که به زودی در یک نبرد شـرکت خواهـد جست،نیک می داند که اگر آموزشـهای نظـامی را به خوبی فرا گیرد، در این پیکار پیروز خواهـد شـد و اگر به خوبی فرا نگیرد مغلوب می گردد.بنا بر این سربـاز بایـد همیشه میـدان جنـگ را در تصور خود داشـته باشـد و منافع پیروزی در جنگ و زیانهای شـکست را در ذهن خود مجسم سـازد.همین حـال را دارد محققی که در کتابخانه اش به تحقیق می پردازد و کارگری که در کارخانه اش کار می کند و مدیری که امور اداره ای را بر عهده دارد.همه اینها اگر به آیندهٔ اعمال خود بیندیشند

ص :۲۷۹

و بتوانند آن آینده را همواره در خاطر زنده داشته باشند،بهتر و بهتر کار خواهند کرد.

قرآن کریم،آینـده را برای ما در گفتگوی میان مؤمنان و کافران مجسم می کند و این گفتگو به صورت ندا دادن آن دو گروه است یکدیگر را،ندایی که دل را می لرزاند.

وَ نادیٰ أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابَ النّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ

-و بهشتیان دوزخیان را آواز دهند که ما به حقیقت یافتیم آنچه را که پروردگارمان وعده داده بود،آیا شـما نیز به حقیقت یافته ایـد آنچه را که پروردگارتـان وعـده داده بود؟گوینـد:آری،آن گـاه آواز دهنـده ای در آن میـان آواز دهـد که لعنت خـدا بر کافران باد.» وقتی که کلام خـدا حق است و وعده های او راست پس تکذیب را چه معنی است؟چرا باید ۳/ با همه منافعی که در اجابت کردن کلام خـداست،بـدان گوش فرا نـداد؟این خود سـتمی بزرگ است.رحمت خداوندی در بهشت او شـکل می گیرد و بنا بر این از دسترس ستمکاران بسی دور است.

و ما به زودی از این آواز دهنده که همانا صاحب اعراف است سخن خواهیم گفت.

ستم به خود و به اجتماع

[۴۵]

ستمکار،سـتم کردنش به خودش محدود نمی شود،بلکه سـتم او به مردم هم سرایت می کند.ستمکار،به زودی مردم را به راه و روش باطل خویش فرا می خوانـد و در برابر توجه مردم به خـدا چه سدی می ایسـتد،حتی اجازه نمی دهد که مردم اعمال خیر خود را انجام دهند.

اَلَّذِینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ کافِرُونَ

- آنان که از راه خدا روی برمی گردانند و آن را کجروی می پندارند و به قیامت ایمان ندارند.»

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ -و ميانشان حايلی است.» و ميان اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی است.حجاب آخرت تعبيری است از حجابی كه در دنيا ميان مؤمن و كافر قرار گرفته.و آن عبارت از فرقی است كه ميان آن دو فرقه مؤمن و كافر وجود دارد و اختلاف جهت و جبهۀ آنها.به گونه ای كه مؤمنی كه به اين حجاب معتقد نباشد در ايمانش ترديد است.

با وجود آميزش مردم با يكديگر،در اين سرای فانی،در سرای باقی بكلی از يكديگر جدايند.ميان بهشت و دوزخ،اعراف جای دارد.اعراف مكان مرتفعی است كه آن دو را از هم جدا می سازد.مردانی معين بر آن بلنديها نشسته اند و مهمترين خصوصيت آنها اين است كه مردم را به خوبی می شناسند.

وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ

-و بر اعراف مردانی هستند كه همه را به نشانيشان می شناسند.» معلوم است كه اين مردان همان پيشوايان و امامانی هستند كه ميان حق و باطل تميز می دهند و صفات اهل حق و باطل را می شناسند و در نتيجه اهل حق و اهل باطل را تميز می دهند.اينان كه در دنيا پيشوايان مؤمنان هستند، /۳ در آخرت پيشوايان همۀ مردم اند.پس همانطور كه در دنيا آن دو طايفه كافر و مؤمن را از هم جدا می دانستند در آخرت هم همين كار را می كنند و مؤمنان را جواز دخول به بهشت می دهند.

وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ

-و اهل بهشت را آواز دهند كه سلام بر شما باد.» هنگامی كه مؤمنان بر بهشت داخل شوند،در بهشت همه آرزوها و خواستهاشان برآورده شود.

لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ

-هر چند طمع بهشت دارند ولی هنوز بدان داخل نشده اند.» [۴۷]

همۀ توجه اين پيشوايان به اهل بهشت است ولی يک بار نظری به دوزخ می افكنند،از آن همه آتش و عذاب به فرياد می آيند و از خدای خود می خواهند كه

خود گرفتار چنان عذابی نشوند.

وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ

-چون چشم به جانب دوزخیان گردانند،گویند،ای پروردگار ما!ما را در شمار ستمکاران قرار مده.» ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۴۸ تا ۵۳]

اشاره

وَ نادى أَصْحابُ اَلْأَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ قالُوا ما أَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸) أَ هؤُلاءِ اَلَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اَللّهُ بِرَحْمَةٍ اُدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹) وَ نادى أَصْحابُ اَلنّارِ أَصْحابَ اَلْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ اَلْماءِ أَوْ مِمّا رَزَقَكُمُ اَللّهُ قالُوا إِنَّ اَللّهَ حَرَّمَهُما عَلَى اَلْكافِرِينَ (۵۰) اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ اَلْحَياةُ اَلدُّنْيا فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا وَ ما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ (۵۱) وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ اَلَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ فَيَشْفَعُوا لَنا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ اَلَّذِي كُنّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳)

خداوند این چنین فراموش می کند کسانی را که دین خود لهو و بازیچه ساختند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در فضای نـداهای بهشتیان و دوزخیان و گرمی گفتگوی آنان،قرآن ما را به حقایقی آشـنا می کنـد،که مردم به سـبب سـر گرم بودنشان به کشمکشـهای زندگی روزانه از آنها غفلت ورزیده اند.اینان همانهایند که به خاندان و حزب و جمعیت خود سخت متکی هستند.

به همین علـل از حقـایق رخ برتـافته انـد ولی نه چنـان است که از خـدا بی نیـاز تواننـد شـد.گاه مؤمنان به سب قلت شـمارشان کوچک شـمرده شوند و بی مقدار یا برخی می پندارند که خداوند آنان را از درگاه خود رانده است در حالی که اینان هستند که به بهشت خـدا داخل می شونـد.در این حال آن مسـتکبران خودپسـند که بر شـمار بسـیار خویش و ساز و برگ خود متکی بودنـد دست سؤال پیش مؤمنان دراز می کننـد و از آنان می خواهند که از آب گوارای بهشتی که خدا به ایشان ارزانی داشـته جرعه ای هم به ایشان بچشانند ولی هرگز از نعم بهشتی نصیبی نخواهند داشت.

کافرانی که نعمت دین را بر خود حرام کرده اند،و دین را وسیله تفریح خود قرار داده و به آن اهانت می کنند و به زرق و برق جهان عاجل فریفته گشـته انـد، نعمات اخروی را هم بر خود حرام کرده اند. ۳/ و همـانطور که ایشان آخرت را از یاد برده اند خـدا هم از ایشان یاد نخواهند کرد و همانطور که آیات خداوندی را که بر حقایق دلالت دارد از ذهن خود سترده اند،خود نیز از دایرهٔ رحمت خدا بیرون رانده

ص :۲۸۳

شده اند.

خداونـد در هدایت مردم قصور نورزیده تا مردم در روز قیامت با او به مجادله و محاجّه پردازند.کتابی که به گونه ای روشن و آشـکار همـۀ مسائل زندگی از اخلاق و علم و معرفت در آن آمده است به وسـیله رسولان برایشان نازل شده.هدف این کتاب هدایت مردم است و سرانجامش سعادت و رحمت ولی این کفار بودند که چشم فرو بستند و از دیدن حقایق طفره رفتند.

شرح آیات:

اشاره

بر بالهای تخیل:

[۴۸]

در روز قیـامت بـه هنگـامی که هر کس سـرگرم کـار خویشـتن است، اصـحاب اعراف که پیشوایـان پرهیزگارنـد،از گیر و دار محاسبه در امانند و فارغ و در این فراغت به یاد گذشته می افتند:

وَ نٰادىٰ أَصْحٰابُ الْأَعْرٰافِ رِجٰالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمٰاهُمْ

-ساکنان اعراف، مردانی را که از نشانیشان می شناسند آواز دهند.» یعنی کسانی را که چهره هایشان از عذاب خداوندی نشان گرفته و صورت انسانی آنها به گونه ای زشت مسخ شده است.ندا می دهند، قٰالُوا مٰا أَغْنىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مٰا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ -و گویند آن خواسته که گرد آورده بودید و آن همه سرکشی که داشتید شما را فایده ای نبخشید.

یعنی آن کـوکبه و قـدرتی که به آن می نازیدیـد و می پنداشتیـد در ایـام سـختی و شـدت شـما را سودمنـد می افتـد،اکنون به کجایند؟و آن باد غرور که در سـر داشتید و شـما را به سرکشی می کشید اکنون به کجا پریده؟آن نیرومندی و جوانی و مال و تندرستی به کجا رفته؟خلاصه آن همه مال و ثروتی که شـما را فریفته بود و سـبب شده بود که بر چهرۀ حقیقت چنگ بزنید و خود را فراتر از هر حقیقتی و فراتر از هر ارزشی قرار دهید اکنون به حال شما چه سود توانند داشت.

۳/ آن لحظاتی را تصور کنیم که اعراف نشینان یکی از ما را که مستکبری

ورزیده سرکشی کرده،مخاطب می سازند،و آن سخنان می گویند،باید به خود آییم و بار دیگر در پروندهٔ اعمال خود بنگریم که در آن عرصه که دیگر نه می توانیم توبه کنیم و نه می توانیم برای جبران ما فات به دنیا باز گردیم چه حال خواهیم داشت پس اکنون که فرصت زندگی داریم بیایید به درگاه پروردگارمان توبه کنیم و خود را اصلاح نماییم و به اصحاب اعراف که همانندان آنان در میان ما زندگی می کنند -آن سان که پیامبران در میان اقوام خود-و از دیدن چهره ها،مؤمنان و کافران را می شناسند،تقرب جوییم و از خداوند به زاری بخواهیم که ما را توفیق آن دهد که خویشتن به صلاح آریم و به نصایح خیرخواهانهٔ پیشوایان که همانند اندرزهای پزشکی است که بیماری را تشخیص داده و اکنون دارویی تجویز می کند،گوش فرا دهیم.شاید در سرنوشت ما مؤثر افتد.بگذار آن وضع وحشتناک را در ذهن خود زنده سازیم زیرا تخیل ما چونان بالهایی است که ما را به قلهٔ حقایق فرا می برند تا بتوانیم آیندهٔ دور را که از نظر ما پنهان است نیکو بنگریم.

[۴۹]

آنان که اعرافند به اهل بهشت می نگرند و از دوزخیان می پرسند:

أَ هٰؤُلاٰءِ الَّذِینَ أَقْسَمْتُمْ لاٰ یَنٰالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ

-آیا اینان همان کسانند که شما سوگند خورده بودید که رحمت حق نصیبشان نمی شود؟» اینک بنگرید که چسان غرق در نعمت خداوندند و سوگند شما باطل و دروغ بود.سپس به مؤمنان خطاب می شود که:

اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لاٰ أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ

-داخل در بهشت شوید نه بیمی بر شما است و نه غمگین می شوید.» بر آدمی است که نپندارد که اگر در امری پای فشرد و اصرار ورزید یا دربارهٔ آن سوگند خورد،می تواند حقیقت را دگرگون سازد،که اگر چنین کند بیش از بیش خود را رسوا ساخته است.

[۵۰]

سرنوشت کسی که به حقیقت کافر است این است که دست نیاز پیش مؤمنان دراز کند،اینان /۳ به سبب ایمانشان به نعمتهای بهشتی دست یافته اند:

وَ نٰادیٰ أَصْحٰابُ النّٰارِ أَصْحٰابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنٰا مِنَ الْمٰاءِ أَوْ

مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قالُوا إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرِينَ

-دوزخیان بهشتیان را آواز دهند که اندکی آب یا از چیزهایی که خدا به شما ارزانی داشته بر ما فروریزید.

گویند،خدا آنها را بر کافران حرام کرده است.» [۵۱]

کافران نه تنها خود به راه صلاح نمی رونـد هر عمل صالحی را هم به ریشخند می گیرنـد به جای آنکه بکارند خرمنها را می سوزانند و به جای آن که بنا کنند ویران می کنند و به جای آن که خود در جاده حرکت کنند جاده را محو می کنند.همهٔ اینها سبب می شود که به هنگام در و انگشت ندامت به دندان گزند و بر روی زمین و در زیر آسمان بخوابند و راه گم کنند.

دین راه زندگی است

[۵۲]

دین راه زندگی است.تو را در دنیا به عمل صالح راه می نماید و این عمل صالح در آخرت به نعیم بهشتی تبدیل می شود.دین به مثابهٔ زمینی است حاصلخیز که چون در آن بذر بیفشانی حاصل آن را به هنگام درو بر خواهی داشت.

دین به منزلهٔ علامتهای راهنمای جاده هاست که چون آنها را پی گیری به هدفت و به مقصدت می رسانند.

بعضـی از مردم دین را بـازیچه ای تصور می کننـد که هیـچ هـدفی را تعقیب نمی کنـد یـا از آن بر حسب امیـال و خواسـتهای نفسانی خویش بهره می جویند.مسلّم است چنین کسـی آن فایـدت که بایـد،از دین حاصل نمی کند و از این زمین حاصـلخیز چیزی جز حسرت درو نخواهد کرد.

اَلَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا

-امروز آنان را که دین خویش لهو و بازیچه پنداشتند و زندگانی دنیا فریبشان داده بود فراموش می کنیم.» زیرا اینان نیز نظر به آینده را فراموش کردند و جز به زمان حال نپرداختند.

فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هٰذا

-پس امروز آنان را فراموش می کنیم هم چنان که آنان نیز رسیدن به این روز را از یاد برده بودنـد.» /۳ آن کس که روز درو را از یاد ببرد،آن روز مردمی که حاصل خود

می درونـد،او را فراموش خواهند کرد.زیرا پیش از این به او می گفتند که بذری بیفشان،اکنون که هنگام بذرافشانی است ولی او نمی شنید.و این حال کسانی است که آیات خدا انکار می کنند.آری،این است معنی وَ مٰا کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَجْحَدُونَ -و آیات ما را انکار می کردند.»

ارزش عقل

[۵۳]

ارزش اساسـی عقـل ایـن اسـت کـه تـو را بـه حقـایق آینـده راه می نمایـد و سـبب می شـود کـه تـو از مشـکلات و صـعوبات بگذری،پیش از آن که گریبانگیرت شود.عاقل کسـی است که آینده را بشـناسد و حال آن که سفیه کسی است که به واقعیت موجـود هم اعـتراف نمی کنـد.مثلا اگر به او بگویی که این دیوار که در زیرش نشسـته ای می خواهـد فرو ریزد بـاز هم به آن تکیه می دهـد و می گویـد:هنوز که خراب نشـده وقتی که خراب شـد از این جا بر می خیزیم.ولی اگر دیوار به ناگاه فرو ریزد برای او امکان رهایی هست؟هرگز! مؤمنان و کافران هم همین طورنـد.مؤمنان آینده را یعنی جهان دیگر را می شناسـند و حتی از آن خبر می دهند که در آن جا چه روی خواهد داد پس بر وفق دستورهایی عمل می کنند که عقل بدانها حکم می کند در حالی دیگران منتظر وقوع حقایق هستند بدین معنی که باید آن را لمس کنند.ولی پس از وقوع حادثه و فرا رسیدن آینده دیگر علم را به حال آنها سودی نیست در آن حال حتی ستوران هم آن را توانند دید.

هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّٰ تَأْوِیلَهُ یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ یَقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جٰاءَتْ رُسُلُ رَبِّنٰا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنٰا مِنْ شُفَعٰاءَ فَیَشْفَعُوا لَنٰا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَیْرَ الَّذِی کُنّٰا نَعْمَلُ

-آیـا جز نتیجـهٔ اعمـال انتظاری دارنـد؟روزی کـه نتیجـهٔ اعمـال پدیـدار شود.کسـانی کـه آن روز از یـاد برده بودنـد می گوینـد:پیـامبران پروردگـار مـا به حق آمدنـد،آیا شـفیعانی هسـتند که ما را شـفاعت کننـد؟یا آن که کسـی هست که ما را باز گرداند تا کارهایی جز آن کارها که می کردیم انجام دهیم؟»

انتظار شفیع یا انتظار بازگشت به دنیا گونه ای از سفاهت است یعنی چگونه ممکن است خداوند حکیم جزای عمل کسی را بر مبنای عمل دیگران دهد نه بر اساس عمل شخص؟و چگونه ممکن است زمان گذشته باز گردد؟ انسان را تنها یک فرصت است در تمام مدت عمرش.چون آن فرصت سر آید دیگر تا ابد به دست نیاید و کسانی که آن فرصت نشناختند، ۳/ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ -به خود زیان رسانیدند.» روح تو بر ساعات عمر تو تقسیم شده،هر بار که ساعتی از عمرت تباه می شود،پشیمانی جزئی از روح تو را می خورد.

اما باطل که وجود خود و مشروعیت خود را از حق و واقع نگرفته است گم می شود چون سرابی که در صحرا دیده می شود.تصورات تو متکی بر وجود تو است چون خود نابود و زیان دیده گردیدی دیگر تصورات و خیالات را چه فایده؟کوشش مردود است و جدیت بی حاصل و این است آن در گمراهی آشکار.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ

-آن بتان را که به دروغ ساخته بودند اینک از دست داده اند.» ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۴ تا ۵۶]

اشاره

إِنَّ رَبَّكُمُ اَللّٰهُ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَوىٰ عَلَى اَلْعَرْشِ يُغْشِي اَللَّيْلَ اَلنَّهٰارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ وَ اَلنُّجُومَ مُسَخَّرٰاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاٰ لَهُ اَلْخَلْقُ وَ اَلْأَمْرُ تَبٰارَكَ اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِينَ (۵۴) اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُعْتَدِينَ (۵۵) وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِي اَلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا وَ اُدْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اَللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ (۵۶)

معنای واژه ها

۵۴[حثیثا]

:راه رفتن با شتاب.

۵۵[تضرّعا و خفیه]

:تضرّع،ذلت یا همان اظهار خواری است و«خفیه»،پنهانی است.

۳/

نیکوکاران به وسیلهٔ دعاء، برکات خداوند را نازل می کنند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیشین یادآوری سرنوشت مؤمنان و کافران بود.اکنون وقت آن است که دلها به خدایی متوجه شود که اگر بشر او را بشناسد اعمال نهان و آشکارش یکسان خواهد شد.شناخت خدا با تدبیر در آیات او که در آسمان و زمین پراکنده است میسر می شود.او است که آسمانها و زمین را ابداع کرد و دانش بشر هر چه بیشتر به اوج آسمانها فرا رود یا در ژرفای زمین فرو شود،نشانه های عظمت و قدرت را بیشتر خواهد شناخت.خداوند موجودات را در شش روز بیافرید و این نشان قدرت و سیطره تام و مستمر اوست بر سراسر عالم وجود.خدا است که امور را تدبیر می کند و اوست که چهرهٔ روز در پردهٔ شب می پوشاند،و اوست که خورشید و ماه و ستارگان را مسخّر فرمان خود ساخته و به آنان فرمان می دهد و آنان سر به فرمانبرداری او فرو دارند،اوست که اولین بار هستی را بیافرید و امور آن را به گونه ای مستمر درید قدرت خویش قرار داد.اوست صاحب قدرتی گسترده و اوست پدید آورنده و رشد دهندهٔ مخلوقات و اوست پروردگار جهانیان.

بر بندگان واجب است که با دعا و اظهار خواری و ذلّت و تواضع روی به پروردگار خویش آورند زیرا خدا فروتنان و خاکساران را دوست دارد و متجاوزان متکبران را دوست ندارد،که متکبران می خواهند به حریم خداوندی تجاوز کنند و ۳/ نفسهایشان به دعا پرورش نیافته و خواستار تجاوز و تعدی بر مردم هستند.

به سبب شناخت خدا و تضرع در برابر او روحیهٔ صلاح در وجود بشر رشد می کند و بدون شناخت و تضرع آدمیان به جانب فساد میل می کنند.خداوند جهان هستی را به آفرینش خیر و هدایت خود به صلاح آورده است و چون انسان ملزم به دعا باشد و از خشم خدا بترسد و به رحمت او امید بسته باشد خواه ناخواه صالح و نیکوکار خواهد بود.

شرح آیات:

اشاره

کیست آفریدگار و چیست گردش روزگار

[۵۴]

آن آفریدگاری که بشر به او توکل می کند و راه و روش خود را از او الهام می گیرد کیست؟مسلّم است که آن آفریدگار این بتان سنگی نیستند.بلکه کسی است که همهٔ اشیاء را آفریده هم چنان که همهٔ اشخاص را.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ

- پروردگار شما اللّه است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید.» شاید مراد از«شش روز»مراحل ششگانهٔ آفرینش باشد یا اشاره باشد به مدتی از زمان،ممتد و به تدریج،خلاصه اشاره باشد به دخول عنصر زمان در ذات اشیاء یا اشاره به این معنی باشد که اشیاء برای وصول به کمال مراحلی را طی می کنند بر وفق سنت خدای سبحان و به امر او.ولی در هر حال ناظر به این اندیشه است که عالم خلقت نیازمند تربیت خداوند است.و اوست که به ارادهٔ خویش آن را می گرداند و راه می برد آری،آن خدایی که عالم پرورده است از هر کس و از هر چیز دیگر شایسته تر است که بشر آن را پروردگار خویش برگزیند و عبادتش کند.

ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ

-سپس بر عرش استیلا یافت.»

بعد از آن که خدا موجودات را آفرید،چنان نبود که اشراف و توجهش بر عالم وجود به پایان آید،مثل اینکه یکی از ما ساعتی می سازد چون ساختن به پایان رسد و اجزاء آن به حرکت آید سازنده را دیگر بر آن اشراف یعنی چنان نیست که اگر توجه خود از آن دور کند اجزای ساعت از هم بپاشند.در مورد پروردگار عالمیان غیر این است.او بر عرش سلطه و تدبیر قرار گرفت تا آن سنتها و قانونها که به علم و قدرت خود در جهان موجود به وجود آورده بود بر وفق نظر و خواست او به کار خود ادامه دهند.

۳/

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً

-شب را در روز پوشانید و روز شتابان آن را می طلبد.» شب به طبع و ارادهٔ خود روز را نمی پوشاند،بلکه خداوند است که چنین می کند و شب را وا می دارد که روز را در خود پوشد و به آن پیوندد.

وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ

-و آفتاب و ماه و ستارگان مسخر فرمان او هستند.» و این واقعیتی است،در هر روز و هر ساعت و هر لحظه،آشکار.

أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعالَمِينَ

-آگاه باشید که او راست آفرینش و فرمانروایی خدا آن پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است.» خدا متبارک است زیرا رحمت او مستمر است و شکوفا،متبارک است زیرا،آفرینش او همواره در تکامل است و متبارک است زیرا آفریدگار جهان است و اوست که جهان هستی را توانایی و تطور و رحمت ارزانی می دارد.

دعا،سازندهٔ انسان

[۵۵]

ولی کدام پروردگار را به دعا بخوانیم؟اللّٰه را یا بتان را؟خداوند فرمان می دهد که.

اُدْعُوا رَبَّكُمْ

-پروردگارتان را بخوانید.» زیرا اوست آفرینندهٔ شما نه این موجودات مخلوق.باید که دعاهایتان برای

آن باشد که از حجاب خودپسندی بیرون آیید و به رقّت تضرع و زاری درآیید و از فقر استکبار و ذل معصیت به غنای عبادت و عزت طاعت نایل گردید.

آدمی همانند آهن زنگ می زند و نیاز به صیقل دارد تا درخشنده گردد.دعا همان /۳ صیقل است که نفس انسانی را تابناک می گرداند،زیرا انسانی که دست به دعا بر می دارد احساس می کند که در وجود او نقصی است و در عین حال به خود اطمینان می یابد که می تواند بر آن نقص غلبه کند.دعا انسان را به مواضع و نقاط ضعفی که در وجود اوست آگاه می سازد و او را به جبران آنها وامی دارد به عبارت دیگر دعا بهترین وسیله است برای سرکوب شهوات و میل تجاوز به دیگران و خشم و کین نسبت به آنها.

تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً

-او را با تضرّع در نهان بخوانید.» تضرّع برای آن است که دعا صورت واقعی به خود گیرد.دعا برای اصلاح خود است،دعا برای علاج درد خودپسند و خودخواهی است،دعا برای رهایی از بیماری تفاخر است و مانع خوشدلی و خشنودی از ارتکاب گناه است دعا باید در نهان باشد تا جنبهٔ ریاء به خود نگیرد و خود موجب خودپسندیها و تفاخرات تازه نشود.

إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

-زیرا او متجاوزان را دوست ندارد.» کسانی که به سبب عدم تضرعشان در برابر خدا و خضوع در برابر عظمت او به سوی تجاوز به دیگران گرایش می یابند و به جای اصلاح خود به آزار دیگران می پردازند،می خواهند نواقص وجودی خود را از طریق ظلم به دیگران و غصب حقوق آنان جبران کنند یا می خواهند با ستم کردن در حق این یا آن نقایص ذات خویش را احساس ننمایند.

رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است:

[۵۶]

احساس محبت نسبت به زندگی و به ضرورت اصلاح آن شعوری است منبعث از خضوع در برابر خدا و دعا به پیشگاه او و از روی تضرع و در نهان.این

امر انعکاس مثبت ایمان به ربوبیت اوست.خداونـد اشـیاء را آفریده و مسـخر فرمان خود ساخته،بر انسان هم واجب است که در برابر آفرینش متصف به صفت آفرینش و سازندگی و اصلاح باشد نه متصف /۳ به صفت استهلاک و نابودی و فساد.

وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا

-و در زمین آن گاه که به صـلاح آمـده است فساد مکنیـد.» سؤالی که پیش می آید این است که این صـفت اصـلاح گری را چگونه در وجود خود رشد دهیم؟ جواب این است که از طریق دعاء و تقرّب به خدا و این فرمان اوست که می گوید:

وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً

-و خدا را از روی بیم و امید بخوانید.» بیم از عذاب و سلب نعمت او و امید به زیادت شدن نعمت او.

إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ

-و رحمت خـدا به نیکوکاران نزدیک است.» کسانی که روشـشان فقط اصـلاح زندگی خود نیست،بلکه اصـلاح مردم هم در نظر دارند بیم از خدا و امید به خدا صفت احسان کردن در حق یکدیگر را در افراد بشر،بیشتر و بیشتر به وجود می آورد.

/۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۷ تا ۶۴]

اشاره

وَ هُوَ اَلَّذِی یُرْسِلُ اَلرِّیٰاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّٰی إِذٰا أَقَلَّتْ سَحٰاباً ثِقٰالاً سُقْنٰاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنٰا بِهِ اَلْمٰاءَ فَأَخْرَجْنٰا بِهِ مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ کَذٰلِکَ نُخْرِجُ اَلْمَوْتیٰ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۵۷) وَ اَلْبَلَدُ اَلطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبٰاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ اَلَّذِی خَبُثَ لاٰ یَخْرُجُ إِلاّٰ نَکِداً کَذٰلِکَ نُصَرِّفُ اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ (۵۸) لَقَدْ أَرْسَلْنٰا نُوحاً إِلیٰ قَوْمِهِ فَقٰالَ یٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۵۹) قٰالَ اَلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنّٰا لَنَرٰاکَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۶۰) قٰالَ یٰا قَوْمِ لَیْسَ بِی ضَلاٰلَةٌ وَ لٰکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۶۱) أُبَلِّغُکُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّی وَ أَنْصَحُ لَکُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۶۲) أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جٰاءَکُمْ ذِکْرٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَلیٰ رَجُلٍ مِنْکُمْ لِیُنْذِرَکُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (۶۳) فَکَذَّبُوهُ فَأَنْجَیْنٰاهُ وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ فِی اَلْفُلْکِ وَ أَغْرَقْنَا اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا إِنَّهُمْ کٰانُوا قَوْماً عَمِینَ (۶۴)

معنای واژه ها

۵۷[اقلت]

:اقلال به معنای حمل تمامی یک چیز است تا جایی که حمل آن از نیروی جسم حامل می کاهد.

۵۸[نکدا]

:النکد یعنی دشوار و محال بودن خیر رساندن فرد ناکس است.

۳/

انسان میان طبیعت و دیدگاههای تاریخی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدای تعالی پروردگار ماست و رابطه میان خدا و بنده اش رابطه پرورنده و

پرورش یـافته است یعنی خداونـد برای پرورش بنـدهٔ خود نعمتش را بر او ارزانی می دارد و زنـدگی اش را رو به سوی کمـال سوق می دهد،اما این مسـئله بر همگان آشـکار نیست و بسـیاری نمی توانند این رابطه را دریابند.برای فهم چنین رابطه ای باید نظری به طـبیعت بیفکنیم و نظری به تاریـخ.از نگرش در طـبیعت درمی یـابیم که تطـور مـادی را چه معنی است و از نگرش در تاریخ به آثار تکامل اجتماعی و معنوی پی می بریم.

به بـاران بنگریم،چگونه خداونـد بادها را می فرسـتد تا بشارت بهار و فراخی نعمت دهـد و باد ابرهای پر آب را به اذن خـدا به شهرهای مرده می برد و به آن آب زمین زنـده می سازد و نباتات را می رویانـد.آری،هم چنان که در بهار زمین مرده زنده می شود،همچنین در روز قیـامت هم خداونـد مردگـان را چونـان گیاهان از زمین بیرون می آورد.این قضـیه را نیاز به تـذکر و فهم است.

البتّه آمدن باران به معنی زندگی نیست،بلکه باران سبب می شود که زمین مستعد قبول نعمت شود، ۳/ زمین پاک گیاه خویش به اذن خـدا بیرون می آورد، امـا زمین ناپـاک جز انـدک گیاهی از آن نمی رویـد.چنین است آیات خـدا که چون بر رسولان نازل شود،آدمیان نیز باید دارای اسـتعداد خاصی باشند تا بتوانند از آنها سود برند.این استعداد استعداد شکر و اجابت است.اگر وجـود آدمی از چنین اسـتعدادی برخـوردار نباشـد سـود از آن آیـات نمی برد.و این بزرگـترین درسـی است که از تاریـخ می گیریم.خداونـد نوح را به سوی قوم خود فرسـتاد.قوم به ضـلالت متهمش کردند.نوح از خود نفی ضـلالت کرد و بر ایشان بیان داشت که او رسول است از سوی پروردگار آسمانها و زمین آمده است تا اندرزشان دهد،زیرا تنها اوست که به تعالیم آسمانی و کیفیت اسـتفاده از آنهـا آگاه است و بس.سـپس نوح گفت شـگفتی نیست که خـدا بر بنـدگان خویش رحمت آورد زیرا او پروردگار آنهاست و پیوسته برکات خویش بر آنان نازل می نماید و بر تکامل و تطورشان می افزاید.نبوت را دو هدف اسـت معنوی و مادی.هدف معنوی آن آراسـته ساختن مردم است به حلیه تقوی و هدف مادی آن رحمت و بخشایشی است که بر او نازل می شود.

ص :۲۹۵

تکـذیب کردن نبوت نوح از جـانب مردم سـبب خشم خـدا شـد.زیرا اینان مردمی بودنـد که دیـدهٔ بصـیرتشان کور شـده بود و گمراه شده بودند و دیگران را نیز گمراه می ساختند.

شرح آیات:

اشاره

ارادهٔ حکیمانه و قدرت شگرف

[۵۷]

قرآن حکیـم نظر بشـر را به طـبیعت،طبیعـتی که لـبریز از زنـدگی و جنبش است معطـوف می دارد و او را از حقـایق مشـهود به حقایق غیبی سوق می دهد.

حقیقت آشکار این است که بادها به فرا رسیدن بارانها بشارت می دهند ابرهای گرانبار را حمل می کنند و به بلاد مرده و بی حاصل می برند و باران خود بر آنها فرو می ریزند و از زمین گیاه می رویانند.آری این یک حقیقت مشـهور و مشـهود است و از آن دو نتیجه حاصل می شود:

اول:آن که در ما ورای طبیعت اراده ای است حکیمانه که آن را اداره می کند.

/۳ دیگر:آن که قدرتی است شگرف حاکم بر جهان هستی که مردگان را از زمین بیرون می آورد و برای حساب اعمال حاضر می آورد.

وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیٰاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ

-و اوست که پیشـاپیش رحمت خود بادهـا را به بشارت می فرسـتد.» بادها سـر خود به جایی نمی رونـد،آنها به مشـیت و ارادهٔ خـدا به هر جا می رونـد برای هـدفی و منظوری.بادها بشارت می دهنـد که رحمت حق در راه است و بشارت چیزی نیست که تحقق بدون هدف و نقشه ای باشد بلکه بر مبنای نقشه ای حکیمانه و عملی منظم صورت می پذیرد.

حَتّٰی إِذٰا أَقَلَّتْ سَحٰاباً ثِقٰالاً سُقْنٰاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنٰا بِهِ الْمٰاءَ فَأَخْرَجْنٰا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ

-چون بادهـا ابرهای گرانبار را بردارنـد،ما آن را به سـرزمینهای مرده روان سازیم و از آن باران می فرستیم و به باران هر گونه ثمره ای را

می رویانیم.» پس همه چیز به اراده خدا و حسن تدبیر او به وجود می آید نه از روی تصادف و اتفاق.زیرا هدف بشارت به رحمت است و زنده ساختن سرزمین مرده و بیرون آوردن ثمرات.پس این امور به مجرد حرکت ابر میسر نمی شوند،بلکه عوامل متعددی است که باید درهم عمل کنند،مثلا زمین مستعد باشد و هوا مناسب و مقدار باران کافی.نه کمتر از اندازه و نه بیش از اندازه.تا زمین زنده شود و گیاه بروید.این امر دلیل بر این است که در ما ورای ابر هدفی است و خداوند آن را بعلم و قدرت خویش عملی می سازد.

هنگامی که قدرت خداوندی را در طبیعت بنگریم ایمان می آوریم که این قدرت مطلقهٔ حکیمانه است که مردگان را برای روز حساب از زمین بیرون می آورد و دیگر برای ایمان به روز رستاخیز مانعی بر سر راه اعتقادمان باقی نمی ماند.

کَذٰلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتیٰ

-مردگان را اینچنین زنده می گردانیم.» ولی برای ما فهم حقایق عالم وجود میسر نیست،بدون تذکر و دریافتن ارتباط این حقایق با یکدیگر.

۳/

لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ

-شاید پند گیرید.» تذکّر حقایق را به هم ربط می دهد و از خلال آن معلومات را استنتاج می نماید و مسئولیتها و وظایف انسان را به او القاء می کند.

میان بصیرت و استنباط

[۵۸]

هنگامی که انسان مسلّح به سلاح بصیرت نافذ باشد و نیز از تذکّر برخوردار بود حقایق گوناگون را استنباط می کند یا به عبارت بهتر از ابعاد مختلف یک پدیده پرده برمی گیرد.مثلا به پدیدهٔ ابر و باران و زنده شدن زمین می نگرد و آن گاه متوجه می شود که این همه گیاهان و گلها و میوه های گونه گون رنگ رنگ از همان آب بی رنگ که خداوند از ابر نازل کرده است به وجود آمده.پذیرش زمین آب را شرط اساسی زنده بودن و زندگی زمین است همچنین پذیرش انسان رسالتهای

الهی را شرط انتفاع از آنهاست.

وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً

-سرزمین خوب گیاه آن به فرمان پروردگارش می رویـد و زمین بـد جز انـدک گیاهی از آن پدیـد نمی آید.» یعنی زمین بد فقیر و بخیل است.

کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ

-برای مردمی که سپاس می گویند،آیات خدا را اینچنین گونه گون بیان می کنیم.» آنان که نعمت خدا را شکر نمی گویند و چنان که بایـد قـدرتش نمی شناسـند، از آیات منتفع نمی شوند،هم چنان که زمین بد از بارانها منتفع نمی گردد.در داسـتانهای آینده برای این حقیقت عبرتی است کافی.

چرا نوح؟

[۵۹]

زیرا خـدای تعـالی آن پروردگار انسان،کسـی که خواهان تکامل و ترقی بشـر است نوح را به میان قومش فرسـتاد و دیگری را نفرسـتاد،زیرا نوح از میـان همـان مردم برخاسـته بود و بنا بر این تأثیر او در تطور ایشان بیشتر بود.نوح نیز مردم را به سوی خود نخواند،بلکه آنها را به خدای یکتا دعوت کرد،خدایی که جز او خدایی نیست.

۳/

لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ

-نوح را بر قومش به رسالت فرسـتادیم.گفت:ای قوم من خدا را بپرستید شما را خدایی جز او نیست.من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.» [۶۰]

ولی توانگرانی که توده های مردم را استثمار می کردند و به قهر بر آنان مسلط شده بودند در برابر مقام نبوت مقاومت به خرج می دادند.

قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنّا لَنَراکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ

-مهتران قومش گفتند تو را به آشکارا در گمراهی می بینیم.»

ص: ۲۹۸

اینان چون دیواری ستبر در برابر انتشار نور هدایت ایستاده بودند تا مردم از فروغ بهره مند نشوند،پس نوح را به گمراهی متهم کردند و پنداشتند که گمراهی را در او به آشکار می بینند.

[۶۱]

نوح گفت که گمراهی را در او راه نیست و برای ایشان بیان داشت که خود رسول خداست که از سوی پروردگاری که برکات خویش را بر زمین نازل می کند،آمده است.

قٰالَ يٰا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلاٰلَةٌ وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

-گفت ای قوم من!گمراهی را در من راهی نیست.من پیامبری از جانب پروردگار جهانیانم.» [۶۲]

شایسته بود همگان به دعوت نوح گوش فرا دهند از چند روی:

اولا-نوح مبلغ رسالات پروردگار بود و طبیعی است که این گونه رسالتها در مسیر تکامل انسان هستند،زیرا از سوی پروردگارشان صادر شده پروردگاری که همواره آنان را به سوی مرتبت و درجتی فراتر ارتقاء می دهد.

ثانیا:نوح نیکخواه آنها بود و در سبیل هدایت ایشان گام برمی داشت.

ثالثا:نوح داناتر از آنها بود و علمش از سوی پروردگارش الهام شده بود و به تعالیم و شرایع خدایی مرتبط بود.

أُبَلِّغُكُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ

- پیامهای پروردگارم را به شما می رسانم و شما را اندرز می دهم و از خدا آن می دانم که شما نمی دانید.» [۶۳]

می توان گفت که خدای تعالی به چند سبب رسولان را فرستاده است.

/۳ اولا:خدا پروردگار مردم است،برکات مادی خود را که همگان آنها را مشاهده می کنیم در هر لحظه نازل می کند.

ثانیا:بشر نیازمند تذکر و ارشاد است تا هدایت یابد و به کمال رسد و هر چه بیشتر به ارشاد نیازش باشد خدای تعالی نیز بیشتر او را هدایت کند.

ثالثـا:خداونـد بشـر را عـذاب نمی کنـد تـا برای او رسولا‌ـن فرسـتد و رسولان او را هشـدار دهنـد و فرصـتهایی پدیـد آورنـد تا پرهیزگاری پیشه کند و خود را از عذاب دور دارد و به رحمت و آسایش و زندگی سعادتمندانه برساند.

أَ وَ عَجِبْتُمْ

-آیـا در شـگفت هستیـد؟» وقتی که چیزی را سـنن زنـدگی و فطرت بشـری ایجاب کنـد دیگر چه تعجبی! أَنْ جٰاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ -از این که بر مردی از خودتـان از جـانب پروردگارتـان وحی نازل شده است تا شما را بترساند و پرهیزگاری کنید و کاری کند که مورد رحمت قرار گیرید.» [۶۴]

ولی بـا این همه قوم نوح رسالت او را تکـذیب کردنـد.و عـاقبت مؤمنان رسـتگار شدنـد،خداونـد آنان را برهانیـد و کافران را هلاک نمود،زیرا ایشان از نعمت بصیرت خویش بهره نجسته بودند.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا إِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْماً عَمِينَ

-پس تکذیبش کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند رهانیدیم و آنان را که آیات ما را دروغ می انگاشـتند غرقه سـاختیم که مردمی بی بصـیرت بودنـد.» بـدین گونه ذات احـدیت به عنوان مربی در این داسـتان متجلی می شود.خـدا بر مردم رحمت می آورد و بر آنان رسولان می فرسـتد تا نواقص و نقائص آنان را رفع کنـد ولی هم چنان که زمین بد به باران رحمت خداوندی پاسخ نمی گوید اینان هم به رحمت پروردگار یعنی رسولان او پاسخ ندادند.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۶۵ تا ۷۲]

اشاره

وَ إِلىٰ عٰادٍ أَخٰاهُمْ هُوداً قٰالَ يٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ مٰا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ (۶۵) قٰالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّٰا لَنَرٰاكَ فِي سَفٰاهَةٍ وَ إِنّٰا لَنَظُنُّكَ مِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۶۶) قٰالَ يٰا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفٰاهَةٌ وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۶۷) أُبَلِّغُكُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نٰاصِحٌ أَمِينٌ (۶۸) أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جٰاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ اُذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زٰادَكُمْ فِي اَلْخَلْقِ بَصْطَةً فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اَللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹) قٰالُوا أَ جِئْتَنٰا لِنَعْبُدَ اَللّٰهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مٰا كٰانَ يَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا فَأْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۷۰) قٰالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجٰادِلُونَنِي فِي أَسْمٰاءٍ سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ مٰا نَزَّلَ اَللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِينَ (۷۱) فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ اَلَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّٰا وَ قَطَعْنٰا دٰابِرَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ مٰا كٰانُوا مُؤْمِنِينَ (۷۲)

ص: ۳۰۰

معنای واژه ها

۶۶[سفاهه]

:السفاهه،کم خردی است و«ثوب سفیه»به جامه ای گفته می شود که سبک باشد.

۶۹[آلاء]

:نعمتها.

۷۱[رجس]

:عذاب.

ص :۳۰۱

انسان،از پیامهای آسمانی تا نامهای پوچ و بی محتوا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آنچه در داستان نوح گذشت در داستان هود و قوم عاد هم تکرار می شود.

بـدین معنی که هود آنـان را به ترس از خـدا و تقوی فرمان می دهـد ولی قوم او به سـفاهتش متهم می سازنـد و تکـذیبش می کنند.هود از خود نفی سفاهت می کند و می گوید:که او رسول خداست همان خدایی که برکاتش بر جهانیان فرود می آید و بیان می دارد که این امر از سنتهای خدایی به دور نیست و از حکم خرد برکنار نمی باشد.خداوند برکات خود بر قوم عاد نازل کرد و پس از قوم نوح آنـان را وارثـان زمین قرار داد و به فزونی،نعمتشـان عنایت کرد،اینک بر عهـدۀ آنهاست که به نعمتهای خداونـدی اعتراف کننـد و بیاد آورنـد که پروردگار بخشاینده است که این نعمتها به آنان ارزانی داشـته و هم اوست که برای ارشاد و هدایتشان رسولان فرستاده است.

ولی قوم عاد هود را تکـذیب کردنـد و با او به مبارزه برخاسـتند و از او خواسـتند که در نزول آن عـذاب که می گویـد شـتاب ورزد.البتّه هود در تکـذیب آنـان به خشم می نگریست.آنـان در برابر مجموعه ای از بتـان خاضع شـده بودنـد،بتانی که به مثابۀ حروفی بی معنی بودنـد و در برابر خداونـد یکتا موجوداتی جامـد و حقیر.تا آن گاه که هود رسـما آنان را به مبارزه خواست و گفتشان که منتظر عذاب بمانند.

سرانجام خداونـد به رحمت خود او و کسانی را که با او بودنـد برهانیـد و شـهر عاد و ساکنانش را که رسالت خـدایی را دروغ می شمردند برافکند /۳ زیرا به خدا کافر

ص :۳۰۲

بودند.

این هم مورد دیگری است که نعمتهای خدا بر بشر متجلی می گردد،پس اگر آنها را پذیرفت از آن منتفع می شود و گرنه،نعمت به عذاب بدل می شود.

شرح آیات:

اشاره

افتراهای مهتران قوم

[۶۵]

خداوند بر قوم عاد یکی از افراد همان قوم را-یعنی برادرشان هود را-فرستاد تا ایشان را به خدایی که جز او پناهگاهی ندارند دعوت کند و فرمان داد که از او بترسند و پرهیزگاری ورزند.

وَ إِلیٰ عٰادٍ أَخٰاهُمْ هُوداً قٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ

-و بر قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم.گفت:ای قوم من اللّٰه را بپرستید که شما را جز او خدایی نیست و چرا نمی پرهیزید؟»

[۶۶]

در این مرحله جماعتی از قوم او به معارضه اش برخاستند.اینان همان توانگرانی بودند که با آگاهی و اصرار کفر را برگزیده بودند و هود را به سفاهت متهم می ساختند زیرا هود در برابر تمدن و قدرت و نیرویی که آنان بدان می بالیدند ایستادگی کرده بود.قوم هود می پنداشتند که روششان در زندگی روشی درست است،زیرا آنان از طریق اعمال همین روش به این تمدن و قدرت رسیده بودند از این رو کار به جایی رسانیدند که هود را دروغگو شمردند.میان سفاهت و دروغگویی فرقی است و آن به نیّت باز می گردد.سفاهت اصرار در خطاست البته با نیت خوب به سبب کم خردی.در حالی که دروغگویی،تعمّد در خطاست با علم به آن،برای رسیدن به یک هدف باطل.قوم عاد در هود صلاح و زهد می دیدند،از این رو ابتدا جرئت نمی کردند که او را به دروغگویی متهم سازند.

قٰالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّٰا لَنَرٰاکَ فِی سَفٰاهَةٍ وَ إِنّٰا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکٰاذِبِینَ

-مهتران قوم او که کافر شده بودند،گفتند:می بینیم که به بی خردی گرفتار شده ای و پنداریم که از دروغگویان باشی.»

[۶۷]

چون در کسی فکری به وجود آید و او در درست شمردن آن اصرار ورزد،و در برابر تحذیر و تهدید دیگران پایداری کند،این امر دلیل بر این تواند بود ۳/ که او به فکر خود آگاه است و ابعاد آن را می شناسد.پس چنین کسی نمی تواند سفیه باشد و از آنچه می اندیشد یا عمل می کند بی خبر.

قَالَ یَا قَوْمِ لَیْسَ بِی سَفَاهَةٌ وَ لَکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ

-گفت ای قوم من!در من نشانی از بی خردی نیست،من پیامبر پروردگار جهانیانم.» همان خدایی که بر عرش و آسمانها و زمین استیلا دارد و امور عالم را اداره می کند و آفرینش آنها را به کمال می رساند.اوست کسی که هود را به قوم عاد فرستاد تا نعمت خود را بر آنان تمام نماید و زندگیشان را کمال بخشد.

نزاهت رسول برهان صدق اوست

[۶۸]

هود مردم را به خود نمی خواند،به پروردگارش می خواند و دعوتش کاری نبود که برای منافع شخصی اش باشد بلکه دعوت او به سود مردم بود و در راه مصالح آنان.در چنین شرایطی بر مردم واجب بود که به سوی او روی نهند.

أُبَلِّغُکُمْ رِسَالاَتِ رَبِّی وَ أَنَا لَکُمْ نَاصِحٌ أَمِینٌ

-پیامهای پروردگارم را به شما می رسانم و شما را اندرزگویی امینم.» امانت داری در انسان حقیقتی است آشکار،بنا بر این نمی تواند آن را بر خود ببندد و به وجود آن تظاهر کند،بلکه آن نیز همانند دیگر صفات نفسانی اعم از نیک و بد در افعال و اقوال فرد ظهور می یابد،چه بخواهد و چه نخواهد.از این رو پیامبران -علیهم السلام-برای صدق نبوتشان به وجود این صفت در وجود خویش استدلال می کنند و کسی هم از قومشان در این باب منکرشان نمی شود،زیرا صفتی است آشکار.

[۶۹]

بشر آن دسته از حقایقی را که با آنها الفت دارد،به آسانی تصدیق می کند در حالی که حقایقی را که کمتر با آنها آشنایی دارد به آن آسانی تصدیق نمی کند.مثلا تصدیق به انقلابات و تحولات بزرگ اجتماعی آسان نیست و چنین

است تصدیق به مرگ یکی از عزیزان.در هر حالی هر دو اینها حقایقی واقعی و سنتهایی فطری هستند.از این رو یکی از موانع بزرگ در ۳/ طریق ایمان مردم به نبوت پیامبران خدا،این است که آنها هم از وقایع معهود و مألوف نیستند.پیامبران،به بشر تذکر می دهند که امر نبوت آنها حقایقی فطری است که و جدان بشری آن را تصدیق می کند و از سنتهایی است که هر چند گاه آشکار می گردد ولی مردم نمی توانند به زودی بپذیرند.

أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جٰاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ

- آیا از این که بر مردی از خودتان،از جانب پروردگارتان وحی نازل شده تا شما را بترساند تعجب می کنید.» و در این عجبی نیست،زیرا خداوندی که امور بندگانش را تدبیر می کند و برکات خود بر آنها نازل می نماید،شایسته است که ایشان را هم هدایت کند و حقایق را به آنها متذکر گردد دیگر آن که رحمت و بخشایش خداوند ایجاب می کند که ذکر و آیات خود بر یک فرد از افراد آنان نازل کند،زیرا هدفش ترساندن ایشان است و این امر اگر از طریق یکی از خودشان باشد مؤثرتر خواهد بود.

قوم عاد به قدرت و توان خویش مغرور بودند.از این رو پیامبرشان هود متذکر شد که این قوت یکی از نعمتهای خداست و از جانب اوست،نه از جانب خودشان.به دلیل این که این قوت و توان پیش از آنها از آن قوم نوح بود ولی خدا آن را از آن قوم سلب کرد و به ایشان داد.پس به شکرانهٔ نعمت پروردگار باید دعوت رسول او را قبول کنند.

وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زٰادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

-به یاد آرید آن زمان را که شما را جانشین قوم نوح ساخت و به جسم فزونی داد.پس نعمتهای خدا را به یاد آرید باشد که رستگار گردید.» رستگاری و سعادت در نتیجه شناخت اسباب نعمت و عوامل تمدّن و بیداری و پاسداری از آن رخ می نماید تا ادامه و افزایش یابد و از همین رو هنگامی

که آدمی نعمتهای الهی را به خاطر می آورد نسبت به استمرار آن بینش می یابد.

مواضع مختلف اجتماع

[۷۰]

هنگامی که هود با قوم خود به محاجه پرداخت و آنچه را در اعماق ذهنشان نهفته بودند برانگیخت،و دیگر سخنی برای گفتن نداشتند،به گذشتهٔ خویش تکیه کردند.که ما آنچه را که با آن خو گرفته ایم دگرگون نکنیم هر چند در مسیر حرکت به مقامی برتر و ارجمندتر باشد.پدران ما این گونه بودند ما نیز /۳ بر آیین آنها خواهیم بود.هود گفت که اگر چنین می اندیشید به اصلاح حال شما امیدی نیست.

قَالُوا أَ جِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

گفتند:آیا نزد ما آمده ای تا تنها اللّٰه را بپرستیم و آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم.اگر راست می گویی آنچه را که به ما وعده می دهی بیاور.» در این قوم جمود به حد اعلا رسیده بود.آن چنان از تغییر و تحول بیزار بودند که فرا رسیدن عذاب خدا را بر آن ترجیح می دادند.غالب امم خلافکار و مغرور بدین گونه اند اینان یک عقیده باطل را با وجود علم به فسادش پذیرفته اند و سخت نگه می دارند و چنان پنبهٔ جهل و غباوت و تعصب،گوشهایشان را فرو بسته که سخن کسانی را که آنان را به حقایق فرا می خوانند نمی شنوند،زیرا بیم آن دارند که در زندگی فساد آمیزشان دگرگونی پدید آید.

[۷۱]

هود که برای هدایتشان به هر وسیله ای چنگ می زد گفت:آنچه شما بدان چسبیده اید فساد است و پلیدی است و خشم خداست و عذاب اوست.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ

گفت عذاب و خشم پروردگار شما بر شما نازل خواهد شد.» در آیه نخست کلمه پلیدی را آورد سپس خشم خدا را،زیرا نخست بنده باید مرتکب عمل زشت و ناپسندی بشود،سپس خشم خدا از پی آن آید.

ص: ۳۰۶

أَ تُجٰادِلُونَنِی فِی أَسْمٰاءٍ سَمَّیْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُکُمْ

-آیا دربارۀ بتهایی که خود و پدرانتان بدین نامها نامیده اند با من ستیزه می کنید.» مراد چیزهایی بی ارزشی است که شما را از دیدن حقایق محجوب می دارد، به عبارت دیگر یک سلسله الفاظ رنگ آمیزی شده و نامهای بی معنی.

مٰا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ

-و خدا هیچ دلیلی بر آنها نازل نساخته است؟به انتظار بمانید من هم با شما به انتظار می مانم.» [۷۲]

داستان قوم عاد به پایان آمد.هود و مؤمنان نجات یافتند و کافران هلاک شدند.زیرا آیات خدا را تکذیب و مسئله نبوت را انکار می کردند.

۳/

فَأَنْجَیْنٰاهُ وَ الَّذِینَ مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنّٰا

-هود و همراهانش را به پایمردی رحمت خویش رهانیدیم.» یعنی به رحمت مشهود و آشکار.

وَ قَطَعْنٰا دٰابِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ مٰا کٰانُوا مُؤْمِنِینَ

-و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاورده بودند از ریشه برکندیم.» ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۷۳ تا ۷۹]

اشاره

وَ إِلیٰ ثَمُودَ أَخٰاهُمْ صٰالِحاً قٰالَ یٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ هٰذِهِ نٰاقَهُ اَللّٰهِ لَکُمْ آیَهً فَذَرُوهٰا تَأْکُلْ فِی أَرْضِ اَللّٰهِ وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۷۳) وَ اُذْکُرُوا إِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ عٰادٍ وَ بَوَّأَکُمْ فِی اَلْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهٰا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ اَلْجِبٰالَ بُیُوتاً فَاذْکُرُوا آلاٰءَ اَللّٰهِ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی اَلْأَرْضِ مُفْسِدِینَ (۷۴) قٰالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صٰالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قٰالُوا إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵) قٰالَ اَلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا إِنّٰا بِالَّذِی آمَنْتُمْ بِهِ کٰافِرُونَ (۷۶) فَعَقَرُوا اَلنّٰاقَهَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قٰالُوا یٰا صٰالِحُ اِئْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا إِنْ کُنْتَ مِنَ اَلْمُرْسَلِینَ (۷۷) فَأَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دٰارِهِمْ جٰاثِمِینَ (۷۸) فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ وَ قٰالَ یٰا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسٰالَهَ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ وَ لٰکِنْ لاٰ تُحِبُّونَ اَلنّٰاصِحِینَ (۷۹)

/۳

معنای واژه ها

۷۴[بوّأکم]

:جای دادن.

[تعثوا]

:العثی به معنای فساد است.

۷۷[عتوّا]

:در حد درگذشتن در فساد است.

۷۸[الرجفه]

:الرجف به معنای لرزش است.

[جاثمین]

:به زانو در نشستن.

/۳

نبوت از میان برندۀ سلطۀ خودکامگان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با اندک اختلافی در تفاصیل ولی بر روی همان خطی که دیگر رسولان

آمده بودند«صالح»پیامبر خدا نیز بر قوم ثمود مبعوث می شود،تا بگویدشان:خدای یکتا را بپرستید که شما را خدایی جز او نیست.

سپس برای ایشان توضیح می دهد که این آیین که آورده است،آیینی است از سوی خدایشان،خدایی که پیوسته باران نعمتش را بر آنان می بارد و این ناقه،ناقهٔ خداست بگذاریدش در زمین خدا بچرد.آن را میازارید،زیرا سبب عذاب خدا می شود.

سپس بیان می کند که آنچه ایشان را به خدا ربط می دهد،ربطه ربوبیت و بخشش حق است،و همین است که پس از قوم عاد زمین را چون مرده ریگی به آنان داد تا در آن قرار گیرند و قصرها و خانه ها برآورند.و نیز فرمانشان داد که بکوشند تا اعمالشان اعمالی مثبت باشد،در زمین فساد نکنند بلکه همواره در مسیر اصلاح زمین و ساکنانش گام بردارند.ولی دریغا که صالح نیز چون دیگر رسولان سخنانش مورد قبول واقع نشد زیرا مستکبران خودکامه در برابرش ایستادند و آهنگ گمراه ساختن مردم کردند و ناقهٔ او را پی زدند و آن ناقه از آیات الهی بود و بدین گونه /۳ اعلان کردند که جز فساد انگیزی کاری نخواهند کرد.

سرانجام آنچه نباید بشود،شد زمین لرزید لرزیدنی سخت و آنان در خانه های خود بر جای مردند.خداوند صالح را نجات داد.چشمان صالح بر آن کشتگاه قطره اشکی هم نریخت زیرا صالح آنان را اندرز داده بود و آنان به اندرز او گوش نسپرده بودند.این داستانی تازه است و هر روز تکرار می شود تا ما عبرتی تازه بگیریم،باشد که به حقیقت راه جوییم.

شرح آیات:

اشاره

رسالات خدا خاستگاه تمدّن

[۷۳]

معلوم می شود که ثمود چون قوم عاد و قوم نوح زندگی اجتماعی خود را با درک آیینهای خدا در زندگی آغاز کردند و از جمله آنها ضرورت اصلاح بود.و به خدمت گرفتن امکانات طبیعت به خاطر اهداف بزرگ.ولی پس از رشد و نمو

تمدنشان و دوام نعمتهای خدا بر آنها،فاسد شدند به اعمال ناشایست پرداختند.

پیامبران خدا آمدند و آنها را از عاقبت اعمالشان باز داشتند و گفتند که این نعمتها که می بینید ابدی نیست و از جانب خودشان هم نیست.بلکه نعمتهای خداوند است که پیش از شما مردم دیگری از آنها برخوردار می شده اند.ولی آنان ارزش آن نعمتها نشناختند و فاسد شدند و فساد کردند و به همین سبب به هلاکت رسیدند و اینک آن نعمتها به آنان رسیده است و اگر شما هم همان شیوه را برگزینید به همان سرنوشت دچار خواهید شد.ماده شتری که خدا برای قوم ثمود از دل کوه بیرون آورده بود علاوه بر معجزهٔ صالح رمز این نعمتها هم بود.اگر نمی آزردندش و متعرض قتلش نمی شدند بسا که از آن سودها می بردند ولی چنان نکردند و به عذاب خدایی دچار آمدند.

وَ إِلىٰ ثَمُودَ أَخٰاهُمْ صٰالِحاً قٰالَ يٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جٰاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هٰذِهِ نٰاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهٰا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللّٰهِ وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ

-بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم.گفت:ای قوم من!اللّه را بپرستید.شما را هیچ خدایی جز او نیست.از جانب خدا برای شما نشانه ای آشکار آمد.این ماده شتر خدا برایتان نشانه ای است.

رهایش کنید تا در زمین خدا بچرد و هیچ آسیبی به او نرسانید که عذابی دردآور شما را فرو خواهد گرفت.

[۷۴]

وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ عٰادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ /۳ مِنْ سُهُولِهٰا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبٰالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اللّٰهِ -به یاد آرید آن زمان را که شما را جانشینان قوم عاد کرد و در این زمین جای داد تا بروی خاکش قصرها برافرازید و در کوهستانهایش خانه ها بکنید.نعمتهای خدا را یاد کنید.» اینان بدون بیم از خشم طبیعت به زندگی خود ادامه می دادند.آن چنان از نعمتهای مادی برخوردار بودند که در تصور کس نمی گنجید که روزی هر چه ساخته اند ویران گردد.مثلا در صخره های کوهستان خانه ها ساخته بودند و در

جلگه ها قصرها برآورده بودنـد ولی آن گونه که خصـلت هر تمـدن مادی است قوم متمـدن ثمود هم روی به فساد نهادند.در این حال پیامبرشان صالح روی در رویشان ایستاد و گفت:

وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ

-در زمین تبهکـاری و فساد نکنیـد.» فساد ضـد اصـلاح است.میان صـلاح و فساد عمل دیگری نیست که سبک و سـیاق دیگر داشته باشد،زیرا رابطهٔ تو با اشیاء رابطه تربیت و سعی برای تغییر به درجتی والاتر است یا بر عکس.در صورت نخست تو چیزی به زندگی می افزایی، زمینی را آباد می کنی،مزرعه ای احداث می کنی،کودکی را پرورش می دهی،از آهن وسیلهٔ سودمندی می سـازی همه اینهـا در مسـیر اصـلاح است.در صورت دوم فقـط می کوشـی تا از مواهب زنـدگی بهره منـد شوی خانه ای را تملـك می کنی بـدون ترمیـم آن،از حاصـل مزرعـه می خـوری،بـدون آن کـه دانـه ای بر زمیـن بکـاری یـا کشـته ای را آب دهی،فرزندت را به میان کوچه ها و خیابانها رها می کنی،وسایل کار و ماشینها را خراب می کنی،نه خود می سازی و نه آنچه را دیگران ساخته انـد نگاه می داری، همه این اعمال در مسـیر فسادانـد.و حال آن که جامعه به سوی اصـلاح و بنا و سازندگی گام برمی دارد ولی تو به سوی ویرانگری.در مسیری خلاف مسیر حق گام می زنی.پیامبران خدا ما را به اصلاح فرا می خوانند و جامعه را به پیش می رانند.

صفات مستکبرین،(مهتران قوم)

[۷۵]

حالت اسراف و تبذیر و شیوهٔ فساد و استهلاك،بدون ۳/ اصلاح و بهره دهی یك باره در جامعه به وجود نمی آید.بلکه نخست در میـان مهتران و توانگران هر جامعه ظهور می کنـد و کم کم طبقه ای را به وجود می آورد که از آن به مسـتکبرین تعبیر می شود و بارزترین صفات آنها عبارت است از:

تباه کردن نعمتها به حـد وفور و ایجاد جریانهایی معارض با اصـلاح.اینان می خواهنـد پیش از آن که تولیـد می کنند مصرف کنند،حتی دسترنج دیگران را هم به وسایل و حیله های گوناگون بچاپند و غارت شدگان را هر چه بیشتر ناتوان کنند.در

ص :۳۱۱

این حال استثمار شوندگان به سوی آیینی تازه می شتابند که به جامعه بشارت عدالت و اصلاح می دهد.آن گاه پیکاری شدید میانشان درمی گیرد و این پیکار به رهایی استثمار شوندگان و هلاکت استثمار کنندگان می انجامد.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ

-مهتران قومش که گردنکشی می کردند به زبون شدگان قوم که ایمان آورده بودند،گفتند:آیا می دانید که صالح از جانب پروردگارش آمده است؟گفتند:ما به آیینی که بدان مأمور شده،ایمان داریم.» مستکبران می خواهند هم طبیعت را فساد سازند و هم انسان را.از این رو می بینی که افکار مستضعفان را فاسد می کنند و آنان را به وادی گمراهی می کشند.

تا بهتر بتوانند استثمار ایشان را ادامه دهند و دسترنجشان را بربایند.ولی در عین حال گروهی از مستضعفان به سوی ایمان می شتابند،مبارزه میان آن دو گروه در می گیرد.

[۷۶]

از این رو مستکبران را می بینی که به امر رسالت رسل،ایمان نمی آورند،زیرا مستضعفان به آن می گروند و از آن به عنوان حربه ای علیه ایشان استفاده می کنند و این عقیدت از لابلای گفتارشان مشهود است.

قالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنّا بِالَّذِی آمَنْتُمْ بِهِ کافِرُونَ

-گردنکشان گفتند:

ما به کسی که شما ایمان آورده اید،ایمان نمی آوریم.» مستکبران خواستار دینی هستند که آنان را در استثمارگریشان تأیید کند و سلطهٔ آنان را بر زحمتکشان تضمین نماید بنا بر این آیین آنها با آیین اینان فرق دارد.

زحمتکشان و مستضعفان دینی را می جویند که وسیلهٔ رهاییشان باشد از یوغ ستم ستمگران.

۳/

[۷۷]

تا مستکبران در برابر آیین مستضعفان جبهه گیری می کنند و تا تنها وسیلهٔ رهاییشان را از چنگشان به در آورند،آهنگ کشتن ناقهٔ صالح کردند.و این ناقه رمز رسالت الهیه بود در نزد قوم ثمود.ناقه را کشتند بدین پندار که مگر جلو

تحرک مؤمنان را بگیرند،زیرا ناقه سمبل وحدت ایشان بود و عنوان فعالیت اجتماعی آنها.ولی اینان خطا کردند،زیرا کشتن ناقه همان بود و گرفتار غضب پروردگار شدن همان.

فَعَقَرُوا النّاقَهَ

-پس ماده شتر را کشتند.» مشهور این است که از آن جمع تنها یک تن ناقه را کشت ولی بقیه به عمل او رضا دادند و این امر به مثابهٔ آن بود که همه در کشتن ناقه شریک بوده اند.از این رو می گوید:

وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ

-و از فرمان پروردگارشان سرباز زدند.» زیرا از مرزی که برای شان معین شده بود گذشتند و به فساد گراییدند و حال آن که خدا اصلاح آنها را می خواست.

وَ قالُوا یا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ

-و گفتند:ای صالح،اگر پیامبر هستی آنچه را به ما وعده داده ای بیاور.»

پایان حتمی

[۷۸]

سرانجام کار عصیان ثمود سرانجام همهٔ طاغوتان مستکبر است که فساد از حد می گذرانند.پس خداوند بر قوم ثمود عذاب نازل کرد.زمین زیر پایشان به لرزه درآمد و آنچه ساخته بودند خراب شد و هم چنان که نشسته بودند بی آن که فرصت آن یابند که پای خود دراز کنند و خود را برای مردن آماده کنند،جان سپردند.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ

-پس زلزله ای سخت آنان را فرو گرفت و در خانه های خود بر جای مردند.» [۷۹]

افراد بشر برای نجات همنوعان و برادران خود می شتابند ولی چون مستکبران بمیرند کسی برای ایشان محزون نمی شود ۳/ و این منتهای شوربختی و عار و ننگی است که کسی به آن گرفتار می آید.

فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالَهَ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ

وَ لٰكِنْ لاٰ تُحِبُّونَ اَلنّٰاصِحِينَ

-صالح از آنان روی برگردانید و گفت:ای قوم من رسالت پروردگارم را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم ولی شما نیکخواهان را دوست ندارید.» قصۀ ثمود برای همه ما عبرت است تا گوش به نصیحت نیکخواهان نهیم و به سوی تربیت و اصلاح روی آوریم و همه همّ ما تولید باشد و احداث و ایجاد،نه تباه کردن و از میان بردن.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۰ تا ۸۴]

اشاره

وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ اَلْفٰاحِشَةَ مٰا سَبَقَكُمْ بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ اَلْعٰالَمِينَ (۸۰) إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ اَلرِّجٰالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ اَلنِّسٰاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (۸۱) وَ مٰا كٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنٰاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۸۲) فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ اِمْرَأَتَهُ كٰانَتْ مِنَ اَلْغٰابِرِينَ (۸۳) وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُجْرِمِينَ (۸۴)

معنای واژه ها

۸۳[الغابرین]

:باقی مانده های از آنان که عقب افتاده اند و سرانجام درگذشته اند.

ص :۳۱۴

قوم لوط و سرانجام جرایم اخلاقی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

همان قضایا که در داستان عاد و ثمود مشاهده کردیم در داستان قوم لوط هم تکرار شده است.خداوند به قوم لوط نعمتها و برکات خویش ارزانی داشت ولی آنان نتوانستند به گونه ای درست از آن نعمتها سود برند و از جادۀ مستقیم منحرف شدند و برای ارضاء شهوات جنسی خویش مرتکب عملی ناپسند گردیدند و به جای زنان با همجنسان مرد خویش شهوت راندند.

مردمی در گرداب فجور فرو رفته اند،در حالی که از نعمت امن و راحت برخوردارند،در این حال ندای آسمانی آنان را از عواقب کارهای ناپسندشان آگاه می سازد و هشدارشان می دهد ولی آنان نه تنها متنبه نمی شوند،بلکه می خواهند لوط را از شهر خود برانند.تهمت لوط پاکی و پاکدامنی است و در جامعه ای که پاکی و پاکدامنی را جرم و جنایت می شمارند،جایی برای او نیست.

زمان عقاب فرا می رسد،لوط و خاندانش که به رسالت او ایمان آورده اند از بلا نجات می یابند و دیگران هلاک می شوند.زن لوط هم به سبب پیروی از مردم شهر جزء هلاک شدگان است.عقاب خداوندی بدین گونه بود که باران بلا بر سرشان بارید.آری،پیش از این باران لطف و رحمت بود و اکنون باران خشم و نقمت.

۳/ پیامبران مردم را از عواقب اعمال زشتشان بر حذر می دارند ولی بیشتر مردم به سخن ایشان گوش نمی دهند و به هلاکت می رسند.

ص :۳۱۵

شرح آیات:

اشاره

قوم لوط،از آغاز تا انجام

[۸۰]

خداوند لوط را به میان قومش فرستاد.به نظر من این قوم در آغاز روشی نیکو داشته اند و برای بنای تمدن خود تلاش می کرده اند،بر روی یک خط مستقیم،عاری از هر گونه انحراف به راه خود،به سوی خوشبختی،ادامه می داده اند ولی در مسیر خود به مرحله ای رسیدند که گرفتار اسراف شدند و در بعضی از احادیث آمده است که گرفتار بخل و اسراف گردیدند.و این دو صفت دو شاخه اند از یک تنه روییده،پرستش ماده و دوری از ارزشهای معنوی.

اگر قوم عاد دستخوش صفت غرور و کینه توزی و ستمگری شدند و قوم ثمود به فساد و استکبار و اختلاف طبقاتی دچار آمدند،قوم لوط گرفتار زرق و برق زندگی و رفاه طلبی گردیدند و همین امر آنان را به انحرافات جنسی سوق داد.سبب این انحراف یعنی به کار گرفتن مردان به جای زنان بخل بود.زیرا جوانی که دیگ شهوتش به جوش می آید،شرط است که زن بگیرد ولی در میان این قوم مهر زنان به قدری بالا بود و هزینه های عروسی به قدری گران که جوان از ازدواج بیزار می شد.

اصولاً در جوامع مرفه روال کار همین است.مردم به قدری در پی برجها می روند که به خرجهای ضروری نمی رسند.باری،جوان در چنان سن و سالی نمی تواند دست به فعالیتی بزند که برای ازدواجش پولی به جیبش بریزد از این رو به ارزانترین کالاهای ممکن روی می نهد و انحراف جنسی را به جای روابط شریف جنسی اختیار می کند.

البته ممکن است اسرافکاری هم سبب چنین عملی شود.زیرا جامعه ای که نمی تواند خود را به یک آیندهٔ بهتر برساند و در جستجوی ارزشهای والایی چون فداکاری و از خود گذشتگی باشد ولی ۳/ از مال و ثروت بسیار بهره مند است،در شهوترانیها اسراف می کند و چون طریق طبیعی دیگر دلش را زده است به انحرافات روی می نهد و عذاب خداوند را به جان می خرد.قوم لوط در این مرحله از تمدن بودند

که لوط به ارشادشان آمد و آنان را از عواقب انحرافاتشان خبر داد.چنان که می فرماید:

وَ لُوطاً إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَکُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِینَ

-و لوط را فرستادیم،آن گاه به قوم خود گفت:چرا کاری زشت می کنید که هیچ کس از مردم جهان پیش از شما نکرده است؟» [۸۱]

إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ -شما به جای زنان با مردان شهوت می رانید،شما مردمی تجاوزکار هستید.» [۸۲]

به خدا پناه می برم از لغزیدن در ورطهٔ شهوات،بویژه اگر در جامعه به صورت امری رایج درآمده باشد،و افراد جامعهٔ فاسد یکدیگر را به جرایم و انحرافات توصیه کنند آن سان که پرهیزگاران به صلاح دعوت می کنند.در نزد قوم لوط جرایم و انحرافات خود یک ارزش اجتماعی شده بود،از این رو به اندرز نیکخواهان گوش فرا نمی دادند،بلکه تقوی و پاکی و عفت خود به صورت یک اتهام درآمده بود و کسی که متهم به آنها می شد مجبور بود جامعه را ترک گوید.

وَ ما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاّ أَنْ قالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِکُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ

-جواب قوم او جز این نبود که گفتند:آنها را از قریهٔ خود برانید که مردمی هستند که از کار شما بیزاری می جویند.» [۸۳]

خداوند سبحان لوط را از آن قریه برهانید.لوط به امر پروردگارش از آنجا مهاجرت کرد.بدین گونه مؤمنان پرهیزگار از هر جامعه ای که فساد شایع شود و آنان نتوانند به اصلاح اقدام کنند خود مهاجرت می نمایند.

فَأَنْجَیْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ کانَتْ مِنَ الْغابِرِینَ

-لوط و خاندانش را نجات دادیم.جز زنش که با دیگران در شهر ماند.» زن لوط از خاندان او نبود،همان گونه که پسر نوح هم از خاندان او نبود.آن دو بر آیینهای دیگری بودند.

[۸۴]

سرانجام آن عاقبت شوم فرا رسید و آن شهرها به امر خدا سرنگون

گردید.و در آیات دیگر به تفصیل در این باب سخن رفته است.

۳/

وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

-بر آنها بارانی باریدیم.بنگر که عاقبت مجرمان چگونه بود.» آری به سرانجام کار ایشان می نگریم و از داستان شوم آنها عبرت می گیریم تا پای در مسیر آنان ننهیم و از خدای چنین می خواهیم.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۵ تا ۸۷]

اشاره

وَ إِلى مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا اَلْكَيْلَ وَ اَلْمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا اَلنّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فِي اَلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸۵) وَ لا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ اُذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ وَ اُنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلْمُفْسِدِينَ (۸۶) وَ إِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّى يَحْكُمَ اَللّهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ اَلْحاكِمِينَ (۸۷)

معنای واژه ها

۸۵[مدین]

:قبیله ای به نام جدّشان«مدین»از نوادگان ابراهیم(ع).

[اخاهم شعیب]

:او نیز از نوادگان ابراهیم(ع)است.

[و لا تبخسوا]

:بخس کاستن از حدی است که حق می باشد.

۳/

فرستادن رسولان وسیلۀ اصلاح اقتصادی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مردم شهر مدین نیز چون قوم لوط و ثمود شهرشان بر سرشان خراب شد و این به سبب فساد آنان بود.از بارزترین مظاهر فساد در نزد ایشان،کمفروشی بود و فساد در زمین به از بین بردن محصولات و دامها و راهزنی و بازداشتن مردم از اعمال خیر و تحریف دین.

پیامبرشان شعیب بود.شعیب آمد که آنان را از فساد منع کند و از واپس ماندگی برهاند اینان دو گروه شدند،گروهی به او ایمان آوردند و گروهی در کفر خویش باقی ماندند.خداوند به زودی میان این دو گروه حکم خواهد کرد و زمان شاهد صدق نبوت شعیب خواهد بود.

چون شعیب در کار خود به جدّ درایستاد و مخالفان هم در مخالفت خویش ابرام ورزیدند،مبارزه صورتی حاد به خود گرفت و سرانجام کارشان چنان شد که به عذاب خدا گرفتار شدند و زلزله ای عظیم به کارشان پایان داد.تاریخ شهادت داد که زیان دیدگان کسانی بودند که شعیب را دروغگو می خواندند نه آنان که به او ایمان آورده بودند.آری آن همه نعمت که فریبش را خورده بودند در آن ساعت عذاب به حالشان سودمند نیفتاد.

۳/ اما شعیب به سرنوشت آنان توجهی نشان نداد،زیرا ایشان را نصیحت کرده بود و پیامهای پروردگارشان را به آنها رسانیده بود ولی ایشان نپذیرفته بودند.پس،از سرنوشتشان متأثر نگردید.به نظر من مردم مدین همانند دیگر اقوام که دارای تمدنی دیرین بوده اند،در نخست اهل تربیت و اصلاح و سازندگی بوده اند و آن شهر نشانه ای از این تمدن بوده است.ولی بعدا راه اسراف و استهلاک و افساد در پیش گرفتند و خداوند نیز بنای آن تمدن را در هم کوبید.

شرح آیات:

اشاره

نمایشنامهٔ تاریخی

[۸۵]

صحنه های نمایشنامهٔ تاریخ تکرار می شود،آن سان که آدمی می پندارد که سراسر تاریخ بیش از یک نمایشنامه نیست که تنها بازیگران آن عوض می شوند و اگر اختلافی هست،تنها در نمودهای خارجی حوادث است.پس همهٔ جرایم و انحرافات که جامعه به آنها گرفتار می آید از عدم تسلیم در برابر خدا و عدم پیروی از راه و روشهای اوست یا در اثر شرک است و آن شرک یا اطاعت از طاغوتهاست و یا بتان سنگی است.یا تشبث است به ظواهر نه حقایق.از این رو ملاحظه می کنیم که هر پیامبری که می آید قبل از هر چیز مردم را به پرستش خداوند یکتا فرا می خواند و می گوید:خدا را بپرستید.

وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخٰاهُمْ شُعَيْباً قٰالَ يٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ

-و بر مدین برادرشان شعیب را فرستادیم.گفت:ای قوم من!اللّٰه را بپرستید.

شما را خدایی جز او نیست.»

پرستش خدا را چه معنی است

پرستش خدا به معنی مجرد تسلیم در برابر او نیست،هم به عقیده و هم در عمل تا صدق این تسلیم به اثبات رسد و اثبات آن بدین گونه است که مؤمن در برابر هر طاغوتی عصیان کند و در برابر هر نظام جبار که از قدرت،وسیله ای برای سیطره

ص: ۳۲۰

و قهر اتخاذ می کند مقاومت ورزد و در نتیجه بر ضد هر حکومت غیر شرعی ایستادگی کند.

هدف پیامبران تغییر نظامات سیاسی در جوامع بود. /۳ یعنی تبدیل هر نظام شرک آمیزی که بر اساس حاکم و محکوم مبتنی است به یک نظام توحیدی که بر اساس طرد هر گونه حاکمیت جز حاکمیت خدای حی قیوم استوار باشد از این رو در آیات پیشین ملاحظه می شود که قبل از هر چیز بر نفی پرستش هر چیز که جز اللّه است تأکید می شود و این به معنی نفی همهٔ حاکمیتهای بشری و تسلیم به حاکمیت اللّه و عبادت اوست و بس.

وقتی که می گوییم:نفی هر نظام سیاسی باطل،به معنی آشوب طلبی و هرج و مرج نیست بلکه مراد از آن بر پای داشتن یک رژیم سیاسی صحیح است.

یعنی نظام توحیدی که از سوی پیامبران آورده شده باشد به گونه ای که جامعه از آن منتفع شود و در برابر آن خاضع گردد.

قَدْ جٰاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ

شما را از جانب پروردگارتان نشانه های روشن آمده است.» و بر شماست که از آنها پیروی کنید.این نشانه های روشن همان پیامبری است که از سوی او آمده است،پیامبر اوست که باید به اذن او متابعتش کرد.

پس از تثبیت پایه های قدرت درست سیاسی،شعیب قوم خود را به تصحیح حرکت اقتصاد و اصلاح آن از یک اقتصاد قایم بر اساس استثمار و بهره کشی به یک اقتصاد مبتنی بر ادای حقوق هر کس به نحو کامل،فرمان می دهد.

فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزٰانَ وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ

-پیمانه و ترازو را تمام ادا کنید و به مردم کم مفروشید.» جامعه ای که از یک اقتصاد عاقلانه و عادلانه برخوردار است نه غارت می کند و نه تقلب.حتی سودی بیش از اندازهٔ حق خویش،نمی خواهد.و برای منفعتی بزرگ تر بیهوده این طرف و آن طرف نمی رود در واقع این خود مسئله ای است مهم که مصلحان اقتصادی باید آن را در نظر داشته باشند و مردم را چنان تربیت

کنند که در منافع دیگران به همان نظر نگاه کنند که در منافع خود.بنا بر این هرگز کمفروشی نکنند.

پس از نظام اقتصادی به این مرحله می رسیم که در برابر اشیاء و اشخاص رفتاری نیکو داشته باشیم و این همان چیزی است که ادیان آسمانی بر آن تأکید می کنند،آنجا که می کوشند ۳/ میان بشر و طبیعت و مردم با یکدیگر روابط عادلانه و صحیحی برقرار کنند.هدف جامعه فقط و فقط بهره گرفتن از زندگی مادی نیست، بلکه هدف آن در چند مورد زیر خلاصه می شود:

اولا:بهره وری از قوای طبیعت در راه مصالح انسانی و بارور کردن این قوا و سوق دادن آنها به مراحلی برتر.مثلا زراعت زمین و صناعت معادن و کشیدن راهها و ساختن پلها و آباد ساختن شهرها و نگهداری جامعه در تمام ابعادش چون نگهداری پاکیزگی هوا،و نگهداری پرندگان و وحوش و چارپایان و انواع ماهیها و خلاصه هر چه باعث اصلاح زمین می شود نه سبب افساد آن.

ثانیا:بارور کردن و نمو دادن استعدادها و مواهب انسان.یک جامعه رشد یافته برای بالا بردن سطح اخلاق افراد خود و بالا بردن سطح علمی آنها کوشش می کند و در تمام جنبه ها،کادرهای پیشرو پرورش می دهد.جامعه پیشوایان و متفکران و مخترعان و قهرمانان می پرورد و به این هم اکتفاء نمی کند و برای تعمیم تمدن در میان جوامع نزدیک و یاری افراد آنها در پیشرفت و نمو سعی می کند از این روست که خدای تعالی به زبان شعیب(ع)می فرماید:

وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِی اَلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا

-و از آن پس که زمین به صلاح آمده است در آن افساد مکنید.» این الفاظ و معانی در آیات پیشین هم آمده بود.هر کس از خود می پرسد چرا این معنی به صورت نهی ادا شده آیا اگر می گفت:زمین را اصلاح کنید چه می شد؟ به نظر می رسد که این قصه ها خود وضع جوامع را در ایام پیری و فرسودگی آنها منعکس می کنند،یعنی در ایامی که نقاط ضعف آنها آشکار شده و ستارهٔ

اقبالشان رو به افول نهاده است.مسلم است که تمدنها به وجود می آیند و نقاط قوت در آنها رشد می کند ولی غرور و ترور و استکبار آن نقاط قوت را به نقاط ضعف بدل می کنند تا به عمرشان خاتمه می دهند.رسالتهای الهی برای متوقف کردن این سیر نزولی و جلوگیری از نابودی عمران است،از این طریق که مردم را به علل و اسباب قوت پیشین آگاه می کنند ۳/ و عوامل انقراض را هم برایشان تشریح می نمایند.قرآن کریم از این معنی به«افساد بعد از اصلاح»تعبیر می کند.

وضع بی رویهٔ مصرف در بلاد اسلامی ما،بدون توجه و علاقه به کارهای تولیدی چون عمران زمین و رونق بخشیدن به صنایع،بزرگترین عامل عقب افتادگی ماست.ای کاش در این داستانها تدبّر کنیم تا به راز عقب افتادگی خویش پی ببریم و پس از یک دورهٔ رکود و واپس ماندگی بتوانیم به مرحله رشد کشاورزی و صنعتی برسیم.

ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

-اگر ایمان آورده اید،این برایتان بهتر است.»

ویرانی دشوارتر است

پاره ای از مردم چنین می پندارند که اسراف بهتر از میانه روی در معیشت است.زیرا در اسراف است که با کوششی کمتر به تمتعاتی بیشتر می رسیم.بعضی دیگر می پندارند که استثمار دسترنج دیگران و مصرف کردن آنچه دیگران تولید می کنند بهتر از کار و تولید است،و برخی می گویند که ویرانگری بهترین وسیلهٔ دفاع است و نیکوترین وسیله ای است برای پیروزی در کشاکش زندگی ولی این پندارها را با حقایق فاصله ای بسیار است.

وقتی که تو در نعمتهای خدا اسراف می کنی،به همان اندازه که مواد را مستهلک می سازی نسوج بدنت را تباه می کنی و به همان اندازه که طبیعت را فاسد می نمایی عادات و روحیات خود را فاسد می سازی.

میان کسی که به تولید روی می آورد با کسی که مصرف می کند فرق

بسیار است. ۳/ کشاورزی که زمین را شخم می زند و مزرعه را آب می دهد یا میوه ها را می چیند همانند کسی نیست که میوه ها را می بلعد بدون اینکه ارزش واقعی آنها را بشناسد.کشاورز هم چنان که آن ثمرات می رسند و به کمال می رسند،او نیز راه کمال می پوید در حالی که آنکه میوه ها را تباه می کند خود نیز به همان اندازه تباه می شود.

پس چه کسی است که می گوید ویران ساختن بهترین وسیلهٔ دفاع و بهترین وسیلهٔ مبارزه است.

وقتی که تو یک سرباز دشمن را می کشی به اندازه یک سرباز به نیرویت افزوده شده ولی وقتی که سربازی را از سربازان دشمن به سربازان خود می افزایی، این سرباز می تواند،سربازان دیگر را به سوی تو سوق دهد.

وقتی که تو یک کارخانهٔ دشمن را ویران کنی می پنداری که بر قدرت اقتصادی تو به قدر آن کارخانه ای که ویران شده اضافه شده است.ولی این یک واقعیت است یا یک پندار؟در حالی که وقتی تو خود یک کارخانه به کارخانه هایت اضافه می کنی این یک کارخانه حلقه های کارخانه های تو را کامل می کند و نقص موجود را از میان می برد و در نتیجه تو را به توسعهٔ کارخانه هایت یاری می نماید.

و فرق است میان این که مزرعه ای از مزارع دشمن را آتش بزنی یا خود مزرعهٔ تازه ای احداث کنی.مزرعه ای که احداث می کنی تنها به قدرت اقتصادی کشورت افزوده نمی شود،بلکه قدرت تولید تو را بالاـ می برد.یعنی دانه هایی را که در مزرعه تولید کرده ای می توانی که در زمین دیگر بکاری به همین طریق مزارع متعددی به وجود آوری.

بدین گونه همواره ساختن بهترین وسیله است برای ویران کردن دشمن است و اصلاح بهترین وسیله است برای از بین بردن عوامل فساد.خدای تعالی است که می فرماید:

ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ

-اگر ایمان آورده اید،این برایتان

ص :۳۲۴

بهتر است.» ۳/

مراحل انحطاط

جامعه طی چند مرحله خردک،خردک به انحطاط کشیده می شود.در ابتدا قدرت سیاسی فاسد می شود سپس طریقه همکاری و سپس اسالیب انتاج و آن گاه فساد ارزشها پیش می آید که خطرناکترین مراحل فساد است.از این رو شعیب را می بینیم که سخن خود را با بر حذر داشتن مردم از فساد سیاسی و اقتصادی آغاز می کند.و سپس فساد فرهنگی و ارزشی.

از نهی از معروف و منحرف کردن مردم از راه خدا و گمراه ساختن ایشان از راه راست و کشیدنشان به کوره راههایی که جز هلاکت سرنوشتی ندارند، حذر کن.مردم را به گذشته خودشان توجه ده آن گاه که شمارشان اندک بود و خدای تعالی بر شمارشان بیفزود و به راه راست هدایت فرمود همچنین آنان را اندرز داد که از آنچه در گذشته مفسدان را بر سر آمده است،عبرت گیرند.شعیب مؤمنان قوم خود را به صبر و استقامت فرمان داد تا حکم و ارادهٔ خداوندی تجلی کند و عاقبت نیک آشکار گردد.

[۸۶]

گاه انسان در عمل راه فساد می پیماید ولی از ناحیهٔ نظری به ارزشها ایمان دارد و از این که به آنها نپردازد به خطای خویش اعتراف می کند.

در چنین شخصی امید توبه و بازگشت هست ولی اگر هم چنان به اعمال خود ادامه دهد،اندک اندک به سراشیب نفی آن ارزشها افتد و در چنین حالتی اصلاح او دشوار می گردد.

کسی که به این مرحله رسد،تنها به خطای شخص خود اکتفاء نمی کند، بلکه مردم دیگر را هم به خطا سوق می دهد.قوم شعیب به چنین مرحله ای از سقوط رسیده بودند.و رسولشان می گفت:

وَ لاٰ تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرٰاطٍ تُوعِدُونَ

-بر سر راهها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید.»

ص: ۳۲۵

مراد این است که روندگان راه حق و جویندگان خشنودی او را تهدید می کنند،باشد که ایشان را از راه باز دارند.

۳/

وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً

-و از راه خدا باز دارید و به کجروی وادارید.» یعنی نصوص دین را تحریف کنید و پندارید راههای پرپیچ و خم راههایی است که منتهی به مقصود می شوند.

فرهنگ بهانه تراشی بافتهٔ عقب ماندگی

ملتهای واپس مانده برای خود افکاری باطل می بافتند و یا یک فرهنگ باری به هر جهت پدید می آورند.ملّتها برای این که از این ورطه رهایی یابند باید که دربارهٔ زندگی نظری درست حاصل کنند و نپندارند که نعمتهایی که در این جهان هست بر دوام است و تغییر ناپذیر.بلکه گذشته را که پر از مشکلات بوده است به یاد آورند و به جوامع دیگر بنگرند که چگونه ذخایرشان بر باد رفته است.و آن گاه به علل و اسباب این دگرگونیها توجه کنند و از آنها عبرت بگیرند.از این رو شعیب قوم خود را به گذشته شان و به گذشتهٔ از دست رفتهٔ ملتهای دیگر توجه می دهد:

وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ وَ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

-و به یاد آرید،آن گاه که اندک بودید،خدا بر شمار شما افزود و بنگرید که عاقبت مفسدان چگونه بوده است.» [۸۷]

نصیحت شعیب به کفاری که در برابر امر رسالت او مقاومت می کردند،این بود که خود به یک سو کشند تا پرتو رسالت او به همگان برسد و به یاران مؤمن خود هم اندرز می داد که صبر و استقامت پیشه سازند.خداوند میان ایشان و کفار داوری کند.

وَ إِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّى يَحْكُمَ اللّهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ

-و اگر گروهی از شما به آنچه از جانب خدا به آن مبعوث شده ام ایمان آورده اند و گروهی هنوز ایمان

نیاورده اند،صبر کنید تا خدا میان ما حکم کند که او بهترین داوران است.» ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۸ تا ۹۳]

اشاره

قالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا قالَ أَ وَ لَوْ کُنّا کارِهِینَ (۸۸) قَدِ اِفْتَرَیْنا عَلَی اَللّهِ کَذِباً إِنْ عُدْنا فِی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّانَا اَللّهُ مِنْها وَ ما یَکُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِیها إِلاّ أَنْ یَشاءَ اَللّهُ رَبُّنا وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً عَلَی اَللّهِ تَوَکَّلْنا رَبَّنَا اِفْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ اَلْفاتِحِینَ (۸۹) وَ قالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اِتَّبَعْتُمْ شُعَیْباً إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ (۹۱) اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کانُوا هُمُ اَلْخاسِرِینَ (۹۲) فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ آسی عَلی قَوْمٍ کافِرِینَ (۹۳)

۳/

معنای واژه ها

۹۲[یغنوا]

:غنی بالمکان،یعنی در آن جا اقامت گزید،و گویی با این مکان از مکانهای دیگر بی نیاز گشته است.

[آسی]

:شدّت غم را گویند.

ص :۳۲۷

آنان که رسولان پروردگار را تکذیب می کنند خود زیانکارانند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اندرزهایی که شعیب در پیامبری خود به قوم خود می داد دارای ارزشهای فطری بود یعنی عقل خود به آنها راه می یافت و شهوات و امیال زودگذر با آنها معارضه می کرد.مهتران قوم با شعیب به مجادله برخاستند،و اینان بزرگان قوم بودند که در زمین سرکشی می کردند و مردم را زبون و زار رها می کردند.اینان نه به نیروی استدلال و برهان،بلکه به زور و تحکم با آن رویاروی می شدند.تا آنجا که تهدیدش کردند که اگر به آیین فاسد باز نگردد از شهر خود بیرونش خواهند کرد.

شعیب از آنان می پرسید:چگونه به خود اجازه می دهید که ما را به بازگشت به دین فاسد و تباهتان به زور و اکراه داخل کنید.آیا این خود دلیل بر فساد آیینتان نیست؟ در جایی که باید مردم اقناع کنید با منطق زور با آنها رو به رو می شوید؟ اگر بگوییم قوت و قدرت باید بر مسند حکومت استقرار یابد،پس قوت و قدرت خداوند است که از هر قوت و قدرتی بیشتر است.ما تسلیم شما نمی شویم و به خدا افترا نمی بندیم و نعمت هدایت او که ما را ارزانی داشته کفران نمی کنیم و چه نعمت فراتر از این که ما را از آیین فاسد نجات داد.

آیا بشر می تواند از ارادهٔ خدا تجاوز ورزد؟هرگز.از این رو هیچ کس نمی تواند ۳/ کس دیگر را به قبول اندیشه باطل خود اکراه کند،زیرا خدا پروردگار آنهاست و به کارهایشان آگاه است و نخواهد گذاشت آزادی کسی قربانی شود مگر به خواست او یا در اثر تقصیر خود انسان.چون بشر بر پروردگارش توکل کند و بر

نیروی او متکی شود،خدا بهترین کسی خواهد بود که میان او و خصمش به حق قضاوت کند در این حال سزاوار است که بشر در مقاومت و تهدید اهل باطل به خدا توکل کند و از هیبت و شوکت آنان بیمی به دل راه ندهد.

شرح آیات:

اشاره

مستکبران،بزرگترین مانع

[۸۸]

مردم عادی،رسولان پروردگار را به سبب فطرت پاک خویش استقبال می کنند،و این در صورتی است که مستکبرین که دسترنج ضعفا را می ربایند و به زور افکار معینی را بر آنان تحمیل می کنند،وجود نداشته باشند.اینان زمانی یک باند مقتدر سیاسی را تشکیل می دهند و زمانی یک دارو دستهٔ چپاولگر اقتصادی یا یک سلطه و قدرت موسوم به مذهبی را.ولی هر یک از اینها که باشد دزد ارادهٔ انسانی است.نمونهٔ این خودسری و خودخواهی تهدید شعیب است به اخراج از شهر در صورتی که با روش سیاسی آنها معارضه کند.

قٰالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یٰا شُعَیْبُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنٰا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنٰا قٰالَ أَ وَ لَوْ کُنّٰا کٰارِهِینَ

-مهتران قومش که سرکشی پیشه کرده بودند،گفتند،ای شعیب،تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند،از قریهٔ خویش می رانیم مگر آن که به آیین ما باز گردید.گفت:و هر چند از آن کراهت داشته باشیم؟» جملهٔ آخر حکایت از جنبهٔ قهر و جبر در حاکمیت جامعه مدین دارد و در نتیجه به نظام طاغوت که«مهتران قوم»مظهر آن بودند و همچنین دلیل است بر جنبهٔ اجتماعی و فرهنگی استکبار و بر ترور و ارعاب سیاسی آن.

پایداری شاهد صادق

[۸۹]

آن کس که به حق حامل پیام خداوند است باید بتواند در زیر فشار مخالفان مقاومت ورزد و این مقاومت از دلایل صدق اوست.اما کسانی که به خدا

دروغ می بندند و مدّعی /۳ رسالت پروردگار می شونـد،به هنگامی که تحت فشار قوم خود قرار گیرند کار را رها کرده و می روند.از این رو مؤمنان قوم شعیب می گویند:

قَدِ افْتَرَیْنا عَلَی اللّهِ کَذِباً إِنْ عُدْنا فِی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّانَا اللّهُ مِنْها

-پس از آنکه خدا ما را از کیش شـما رهانیده است،اگر بدان باز گردیم بر خدا دروغ بسته باشیم.» در حالی که خداوند ایشان را از ضـلالت طاغوت رهانیـده،پس بازگشت به آیین پیشـین،با آن که به بطلان آن به حـد کافی آگاهی یافته بودنـد،تکـذیب حقیقت خواهد بود و انکار آشکار آیات خداوند.در این صورت عذاب خدا را مضاعف خواهند یافت.

از سوی دیگر بـازگشت به آیین بـاطلی را که خداونـد آنهـا را از آن رهانیـده است،جز به قهر و اکراه میسر نخواهـد شـد.زیرا خداونـد حریـت و کرامـت بشـر را تضـمین کرده اسـت و در ایـن صـورت قـوای شـیطانی نمی تواننـد هیـچ گـونه آزاری به او رساننـد،یـا بـدون خواست خداونـد در کسـی اثری بگذارنـد.قوای طاغوت نمی تواننـد به حریم خداونـدی و ملکوت او تجاوز ورزنـد.نه،هرگز،بلکـه خداونـد آنـان را مهلـت داده در زمـانی محـدود.از این رو طـاغوت نمی توانـد به زور مؤمنـان را به کفر وادارد، زیرا خدا چنین اختیاری به او نداده است.

وَ ما یَکُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِیها إِلاّ أَنْ یَشاءَ اللّهُ رَبُّنا وَسِعَ رَبُّنا کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً

-و مـا دیگر بـار بـدان کیش بـاز نمی گردیم،مگر آنکه خـدا آن پروردگـار ما خواسـته باشـد زیرا علم پروردگار ما بر هر چیز احاطه دارد.» هم چنان که قدرت خدا بر جهان وجود سلطه دارد و کفار را یارای تجاوز از آن نیست،علم خداوند هم همه چیز را در برگرفته است.مؤمنـان برای این که در برابر قوای مادی طاغوت مقاومت کننـد هر چه بیشتر به نیروی معنوی خـدا پناه می برند و می گویند:

عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ

ما بر خدا توکل می کنیم.ای پروردگار ما،میان ما و قوم ما به حق رهی بگشای.»

ص : ۳۳۰

مؤمنان نمی توانند بر دشمنان خود،در حالی که شایستگی پیروزی بر آنها را نداشته باشند یعنی خود را برای پیروزی مهیا نکرده باشند،پس پیروز شوند، ضروری است که بر دشمنان خویش برتری داشته باشند،به عبارت دیگر پیروزی از آن کسی است که پیروزی را سزاوارتر باشد.

۳/

وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ

-که تو بهترین راه گشایان هستی.»

زیان بزرگ

روزگار قوم شعیب روی به پایان نهاده بود زیرا آنان به نیروهای مادی تکیه می داشتند و می پنداشتند که چون از آن نیرو بر خوردارند پس همه چیز دارند و هر که از آن محروم باشد از هر پیروزی محروم است.از این رو به مؤمنان می گفتند که در این پیکار شما زیان دیده اید و شکست خورده.می پنداشتند که ثروت و قدرت و جاه و شوکتی که آنان دارند و مؤمنان از آن محرومند پیروزی شان را تضمین می کند و حال آن که همهٔ آن مال و جاه و قوت و قدرت سرابی زایل بیش نبود.

زلزله ای سخت آنان را فرو گرفت و در حالی که هم چنان در سراهای خود نشسته بودند هلاک شدند،بی آن که توان گریزشان باشد.شعیب برای آنان غمگین نشد،زیرا پیامهای پروردگار را به آنان رسانیده بود و از هیچ اندرز و هشداری دریغ ننموده بود ولی آنان هم چنان بر مخالفت خویش افزوده بودند،پس دیگر چرا باید به حالشان تأسّف خورد؟ [۹۰]

کافران مادی گرای که از وسعت نظر محروم بودند،حقایق زندگی را در نمی یافتند.اینان مردم را به سفاهت و جنون متهم می ساختند و می پنداشتند کسی که برای سود مادی خود تلاش نمی کند،زندگی را باخته است.و از این رو قوم شعیب او را در زمرهٔ زیانکاران به شمار می آوردند.

وَ قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ

-مهتران قومش که کافر بودند،گفتند:اگر از شعیب پیروی کنید سخت زیان کرده اید.»

بزرگترین آزاری که مستکبران می توانستند بر مؤمنان وارد آورند،این بود که برخی از نعم مادی را از آنان دریغ دارند و این شیوهٔ مستمر آنهاست که همواره طاغوتان مخالفان خود را از آن می ترسانند،ولی باید دید که سرانجام چه خواهد شد.

[۹۱]

خدای سبحان به بشر فرصتی محدود داده است و در این فرصت آنان را می آزماید که ۳/ در برابر تمایلات شهوی تا چه حد پایداری توانند.خداوند این فرصت را به قوم شعیب نیز عطا کرد.اکنون آن فرصت به پایان رسیده و زمان سرنوشت فرا رسیده است.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دٰارِهِمْ جٰاثِمِینَ

-پس زلزله ای سخت آنان را فرو گرفت و در خانه های خود بر جای مردند.» این زلزله به قدری سخت بود که خداوند مهلتشان نداد که حتی برای مردن خود را مهیا کنند و بر زمین بخوابند.

معیار زیانمندی

[۹۲]

در این جا آن واقعیتی که شعیب مردم را از آن بر حذر می داشت آشکار شد که زیان و سود در ارزشهای پایدار است نه در مصالح زودگذر.

اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا

-آنان که شعیب را به دروغگویی نسبت دادند،گویی هرگز در آن دیار نبوده اند.» فرصتشان به پایان رسید و زندگیشان بر باد رفت و بازارهایشان ویران گردید،به گونه ای که هر کس می پنداشت که اصلا موجودی در آنجا نمی زیسته است.

اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کٰانُوا هُمُ الْخٰاسِرِینَ

-آنان که شعیب را به دروغگویی نسبت می دادند،خود زیان کردند.» [۹۳]

اما شعیب قوم خود را که هلاک شده بودند به همان حال رها کرد بی آن که برایشان قطره اشکی ببارد.

فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ وَ قٰالَ یٰا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّی وَ نَصَحْتُ

لَكُمْ فَكَيْفَ آسىٰ عَلىٰ قَوْمٍ كٰافِرِينَ

-پس از آنهـا رویگردان شـد و گفت:ای قوم من،هر آینه پیامهـای پروردگـارم را به شـما رسانیـدم و انـدرزتان دادم.چگونه بر مردمی کافر اندوهگین شوم؟» /۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۴ تا ۱۰۲]

اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاّٰ أَخَذْنٰا أَهْلَهٰا بِالْبَأْسٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ (۹۴) ثُمَّ بَدَّلْنٰا مَکٰانَ اَلسَّیِّئَهِ اَلْحَسَنَهَ حَتّٰی عَفَوْا وَ قٰالُوا
قَدْ مَسَّ آبٰاءَنَا اَلضَّرّٰاءُ وَ اَلسَّرّٰاءُ فَأَخَذْنٰاهُمْ بَغْتَهً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ (۹۵) وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُریٰ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ بَرَکٰاتٍ مِنَ
اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لٰکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۹۶) أَ فَأَمِنَ أَهْلُ اَلْقُریٰ أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنٰا بَیٰاتاً وَ هُمْ نٰائِمُونَ (۹۷) أَ وَ
أَمِنَ أَهْلُ اَلْقُریٰ أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنٰا ضُحًی وَ هُمْ یَلْعَبُونَ (۹۸) أَ فَأَمِنُوا مَکْرَ اَللّٰهِ فَلاٰ یَأْمَنُ مَکْرَ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۹۹) أَ وَ لَمْ یَهْدِ
لِلَّذِینَ یَرِثُونَ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهٰا أَنْ لَوْ نَشٰاءُ أَصَبْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ یَسْمَعُونَ (۱۰۰) تِلْکَ اَلْقُریٰ نَقُصُّ
عَلَیْکَ مِنْ أَنْبٰائِهٰا وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ فَمٰا کٰانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمٰا کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اَللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِ اَلْکٰافِرِینَ (۱۰۱)
وَ مٰا وَجَدْنٰا لِأَکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنٰا أَکْثَرَهُمْ لَفٰاسِقِینَ (۱۰۲)

معنای واژه ها

۹۵[عفوا]

:اصل عفو به معنای ترک است و«عفوا»یعنی ترک کردند.

[بغته]

:ناگهانی،یعنی ناگهان بی هیچ نشانه ای امری پدید آمدن.

۹۷[بأسنا]

:عذاب و«بؤس»به معنای فقر است.

۳/

عوامل تمدن و مراحل زندگی ملتها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

۱-قرآن پس از آن که داستانهای پیامبران پیشین و قوم آنها را برای ما بیان کرد،باز گردید تا نظری به تاریخ افکند و برخی عبرتهای آن را به ما بنمایاند.

ملتها در طول تاریخ سه مرحله را می گذرانند:مرحلهٔ شدت و سختی،مرحلهٔ رفاه و آسودگی،سپس مرحلهٔ فساد و هلاک.در این سه مرحله رسالتهای آسمانی حاضراند و ارادهٔ خدا سیطره دارد.

۲-هلاک ملتها امری محتوم برای آنها نیست.این هلاکت به سبب کفر ایشان است و عدم التزامشان به اوامر و رهنمودهای الهی.پس اگر ایمان آورند و پرهیزگاری و خدای ترسی پیشه کنند خداوند درهای رحمت خویش به روی آنان می گشاید.

۳-آن سوی رفاه و آسودگی ظاهری مکر پنهان خدایی کمین گرفته

است.و نباید از مکر خدا ایمن بود که گاه شب هنگام آید در حالت خواب یا در روز آید در بازی و نشاط و غفلت.همانا بشر اگر از مکر خدا غافل نشیند زیان کرده است.

۳/ ۴-ملتها یکی پس از دیگری در روی زمین جانشین و میراث بر هم می شوند و باید آنها که از پی می آیند از گذشتگان عبرت گیرند و به این حقیقت اعتراف کنند که گناهان در کمین انسان اند و هنگام غفلت او را در بر می گیرند.

زیرا گناه نیز سبب کوری دل است.

۵-با آن که خدا رسولان خود را به هنگام ضرورت بر ملتها می فرستد ولی کفر پیشین،دیدگان دلشان را کور کرده و مانع ایمان آوردن آنهاست،هم چنان که نمی گذارد به عهدی که با خدا بسته اند وفا کنند.در این صورت چنین ملتهایی نه عهد و پیمان می شناسند و نه دین و همین سبب هلاکتشان می شود.

شرح آیات:

اشاره

تحمل سختیها خود امتحانی است و تربیتی است

[۹۴]

در این آیات به حکمت رنجها و سختیهایی که بشر را تحت فشار خود قرار می دهند و هدف تربیتی آنها آگاه می شویم.این هدفها را اگر بشناسیم و به سوی آنها حرکت کنیم نه تنها زیانی از آن نمی بینیم بلکه بسا شود که ما را سودمند افتد.خدای تعالی می فرماید:

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاّٰ أَخَذْنٰا أَهْلَهٰا بِالْبَأْسٰاءِ وَ الضَّرّٰاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ

-و ما هیچ پیامبری را به هیچ قریه ای نفرستادیم مگر آنکه ساکنانش را به سختی و بیماری گرفتار کردیم،باشد که تضرع کنند.» پس تضرع کردن هدف سختی و بیماری است در زندگی.به نظر من «بأساء»که در متن این آیه آمده،هر گونه بدی است که عامل آن خود انسان باشد، چون جنگها و فقر ناشی از وضع بد اجتماعی و ستم و ترور.در حالی که«ضرّاء» به معنی زیانی است که بشر را از طبیعت می رسد چون بیماریها و امثال آن.

تضرع،بازگشت به خویشتن خویش است و آگاهی یافتن از نقص و عجز و انحراف خود،دور از هر استکبار و خودپسندی یا مغرور شدن به گناه.تضرع به درگاه خدا ما را از اعتماد به خود برخوردار می سازد تا بتوانیم به یاری خدا بر همه نقصها غلبه یابیم.

۳/ شاید این آیه توضیحی باشد برای آغاز جهش جوامع و شرایط واقعی آن، یعنی همان شرایط دشواری که با شدّت به مبارزه با آن برمی خیزد و این همان خودآگاهی است با کاستیهایی که باید تکمیلش کرد و امکاناتی که باید به ثمر نشاند.

[۹۵]

پس از تضرع و تکمیل نواقص در اثر توکل به خدا و با اعتماد به ارزشهای والا،مرحلۀ رفاه می رسد،آنجا که همه سختیها به آسانی و سلامت تبدیل می شوند و پس از آن مرحلۀ آسودگی و فراخی است مرحله ای که نعمتهایی که بدان دسترس دارد از حد نیاز او فراتر می رود.در چنین حالی جامعه به سبب طغیان و نوشخواری و تجاوز فاسد می گردد و گرفتار زوال می شود.البتّه این زوال اندک اندک جامعه را عارض نمی شود بلکه ناگهان و بی خبر از مردم بر آنها فرود می آید.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا

آن گاه جای بلا و محنت را به خوشی و خوبی سپردیم تا شمارشان افزون شد.» یعنی نعمتشان افزون شد.

وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاَ يَشْعُرُونَ

-و گفتند:آن پدران ما بودند که دچار سختی و بیماری شدند.آنان را بی خبر فرو گرفتیم.»

نه حتمیات،بلکه حقایق

[۹۶]

این حرکت دوری در جوامع امری ضروری و حتمی نیست،نیز نه سنت الهی،بلکه حقایقی است تاریخی و بشر می تواند آن را از طریق ایمان و تقوی تغییر دهد.زیرا ایمان یک ضمانت عقیدتی و فرهنگی و اجتماعی است،برای

بقای عوامل تمدن،و تقوی یک ضمانت تشریعی و سیاسی و اقتصادی و رفتاری است برای بقای چارچوبهای تمدّن.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ

-اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم.» چه بسا مراد از برکات هر چیزی باشد که زندگی بشر را تکامل می بخشد و به درجات بالاتر ارتقاء می دهد.

۳/

وَ لٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ

ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند.ما نیز به کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم.» زیرا شرایط سختی که بشر بدان گرفتار می شود به سبب روی برتافتن از حقایق و روی آوردن به اعمال ناپسند است و از همین جا می توانیم به اندیشهٔ جدیدی در فلسفهٔ تاریخ و فلسفهٔ تمدّن دست یابیم که از دو دیدگاه افراطی به دور است:

اندیشهٔ نخست،که معتقد است تمدّنها سیکل حیاتی محتومی دارند چونان زندگی بشر که نخست کودکی است و سپس جوانی و بعد از آن پیری و سرانجام هم مرگ.

اندیشهٔ دوم،که معتقد است تمدّنها نتیجهٔ اندیشه ای مدنی هستند که اطراف این تمدّن رشد می کنند و از امکانات جامعه برخوردارند تا تمدّن گردند.

اندیشهٔ سوم،که می توان از این آیات استنباطش کرد-اگر تفسیری که ما کردیم صحیح باشد-و این چنین است:

تمدّن دو عامل دارد:عامل طبیعی که عبارت است از دشواریهای تباهی که از شرایط سخت یا برخوردهای اجتماعی برمی خیزد زیرا از این رقابت تنگاتنگ نشأت می گیرد و در این صورت نخست اصلاح نواقص خواهد بود و سپس رفاه و راحتی.این عامل طبیعی تقریبا همچون دیگر قوانین اجتماعی بر اساس سنتهای طبیعی حرکت می کند.

ص: ۳۳۷

عامل دوم همان ایمان است به اندیشهٔ مکتبی و تعهّد نسبت به شیوه های آن (ایمان و تقوا).این عامل نیز سنت ذاتی خود را دارد،بدین معنا که تمدّن با ایمان و تقوا باقی می ماند.

[۹۷]

هلاک جوامع فاسده ناگهانی است و پس از تراکم گناهان و احاطهٔ آنها بر گناهکاران.بر ماست که همواره چشم به راه خشم پروردگارمان باشیم،در تمام لحظات شب و روز و در حالت خواب و بی خبری.

۳/

أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنٰا بَيٰاتاً وَ هُمْ نٰائِمُونَ

-آیا مردم قریه ها پنداشتند که از اینکه عذاب ما شب هنگام که به خواب رفته اند بر سر آنها بیاید،در امانند؟» [۹۸]

أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنٰا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ -آیا مردم قریه ها پنداشتند از اینکه عذاب ما به هنگام چاشت که به بازیچه مشغولند بر سر آنها بیاید،در امانند؟» [۹۹]

أَ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللّٰهِ فَلاٰ يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخٰاسِرُونَ آیا از مکر خدا در امانند؟از مکر خدا جز زیانکاران ایمن ننشینند.» زیانکاران چه کسانی هستند؟زیانکاران کسانی هستند که می پندارند تراکم ظاهری بازارها و احداث ساختمانهای بلند و خیابانهای پهناور و روشن و کارخانه های بزرگ و میدانهای وسیع بازی و ارتشهای مسلح به جدیدترین سلاحها برای بنای کاخ تمدن و تحقق خواستهای بشر کافی است.نه،اینها بدون توجه به ارزشهای درست و جنبه های مشروعیت آنها و راه و روشهای صحیح،کامل نمی شوند اگر این شرایط مهیا نباشند چه بسا تمدن به ضد خود تبدیل می شود.یعنی بدون آن که متوجه شوند عذاب بر آنها احاطه می کند و به حیاتشان پایان می دهد.و این همان مکر خداست.تمدّنی که بر پایهٔ ظلم و طغیان قائم باشد و جامعه ای که اساسش استثمار و ستم طبقاتی باشد و فرهنگی که بر مصالح و منافع شخصی مبتنی باشد در معرض زوال است.و در هر لحظه و به گونه ای ناگهانی باید منتظر آن زوال بود.

ستمدیدگان استثمار شده و ناتوان مقهور چه بسا به زودی پیمانهٔ صبرشان لبریز گردد،بدون ترس از مرگ از جای بجنبند و همه چیز را در لحظه ای نابود کنند.خدای سبحان بر این جامعه نوشخوار ستم پیشه،صاعقه ای از عذاب خود می فرستد و این زمانی است که آن مهلت که به ایشان داده است به پایان رسد و زمان امتحان به سر آمده باشد:آری،در چنین زمانی به حیاتشان پایان می دهد و این مکر خداست و مکر خدا را ایمن نتوان بود.

مکر عبارت است از پیچیدن دور چیزی و این که چیزی به فرد رسد از آن جا که گمانش را نمی برد و آن که برای خدا مکری را به حساب نیاورد زیان می برد،زیرا می سازد بی آن که برای سازهٔ خود ضمانتی داشته باشد.او همچون لشگری است که مرزهای پشتی را برای خود استوار نمی سازد و تنها از یک جهت می نگرد و گاه دشمن از پشت بدو می تازد و از میانش می برد.آدمی باید ۳/ پیامدهای امور را در نظر بگیرد و از عوامل ویرانی و خرابی و ارزشهای پیشرفت و تداوم غافل نماند.

[۱۰۰]

برای آن که تو را بصیرتی نافذ باشد که عوامل ویرانی را که به ظاهر دیده نمی شوند بشناسی،باید از تاریخ عبرت گیری و حال امتهای پیشین را مطالعه کنی،یعنی آن کسانی که خداوند زمین را بعد از آنها به تو میراث داده است.کسانی که در گناهان خود غرقه بودند و دریچه های قلوبشان بسته بود و ندای حقیقت را نمی شنیدند.تا بدانی که تو نیز از سرنوشت آنان در امان نیستی بسا که گناهانتان ریشهٔ شما را نیز برکند و دریچه های دلهایتان بسته گردد و تمدنتان بر باد فنا رود.

أَ وَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

-آیا برای آنان که زمین را از پیشینیان به ارث برده اند باز ننموده است که اگر بخواهیم آنها را به کیفر گناهانشان به عقوبت می رسانیم.» هم چنان که کسانی را که پیش از آنها بودند به عقوبت رسانیدیم.

وَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَسْمَعُونَ

-و بر دلهایشان مهر می نهیم تا

ص :۳۳۹

شنیدن نتوانند.»

آثار گناهان

ظلم بر دل حجاب می کشد و اراده را ضعیف می کند و و جدان را می کشد و عقل را محجوب می دارد.همچنین است وحشت افکنی و جرم.قرآن اشارت دارد که هلاک امتها به سب وجود گناهان بوده است /۳ اینان را خداوند بر دل مهر نهاد و نتوانستند به سبب تراکم آثار نفسانی معصیت آواز بلند آژیرهای خطر را بشنوند.

حتی نشانه ها و علامات عذاب را که آشکار شده بود دروغ شمردند.مثلا برخی از امم سابق که زمان هلاک شدنشان فرا می رسید و ابرهای متراکم عذاب را در افق مشاهده می کردند،می پنداشتند که آن ابرها حامل باران رحمت اند و حال آن که به جای رحمت حامل عذاب بودند.در دنیای امروز هم بعضی از رژیمها می پندارند عامل شورشها و جنبشهای توده ای در خارج از اراضی آنهاست و حال آن که عامل آنها فساد داخل همان رژیم است.

[۱۰۱]

از علایم بسته شدن دریچه دل و عدم فهم نشانه های خطر یکی این بود که رسولان با آیات روشن به نزدشان می آمدند ولی آنان تکذیبشان می کردند و چندان در این کار پای می فشرند که شهر و دیارشان زیر و زبر می شد.

تِلْكَ الْقُرىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبائِها وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ

-اینها قریه هایی است که ما اخبارشان را برای تو حکایت کنیم.پیامبرانشان با دلایل روشن آمدند و به آن چیزها که از پیش دروغ خوانده بودند ایمان نیاوردند.» اینان در همان آغاز انحراف ارزشها را دروغ شمردند.رسولان آمدند و هشدارشان دادند که خطر نزدیک است ولی پس از آن که گناهانشان متراکم شد و آنان را در خود غرقه ساخت به آن هشدارها توجه نکردند.

كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ الْكافِرِينَ

-و خدا بر دلهای کافران این چنین مهر می نهد.»

ص: ۳۴۰

هنگامی که آدمی کافر می شود در قلبش کفر را ترجیح می دهد و رویکرد سلیم به رویش بسته می گردد،زیرا کفر نتیجهٔ استکبار از حق و خود فریفتگی است و هنگامی که آدمی به کفر پاسخ دهد تکبّر و غرورش فزونی می یابد و به همین ترتیب پیش می رود تا همهٔ دریچه های قلبش بسته می گردد،چه،استکبار،دشمن دریافت صحیح است.

۳/

[۱۰۲]

خدای تعالی امم پیشین را در زمانی هلاک نمود که تمام علل و عوامل هلاکت در آنها پدید آمده بود،چون عهد شکنی و فسق.عهد شکنی یک حالت روانی است که در هنگام روابط فرد با دیگر افراد بروز می کند و دروغ و غیبت و تهمت و خلف وعده و تقلب و تدلیس و نفاق همه و همه از مظاهر عهد شکنی هستند.شخص در امری تعهدی می کند ولی به تعهد خود پایبند نمی ماند.عدم دفاع از وطن و عدم همکاری در مبارزهٔ با ظلم یا در مواجهه با مشکلات طبیعت همه از مظاهر عهد شکنی هستند.

اما فسق تجاوز از حد است در رفتار شخصی،مانند خوردن حرام و بی بها شمردن حقوق دیگران.

وَ مٰا وَجَدْنٰا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنٰا أَكْثَرَهُمْ لَفٰاسِقِينَ

-در بیشترینشان وفای به عهد نیافتیم و بیشترین را جز نافرمان ندیدیم.» ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۳ تا ۱۰۸]

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسىٰ بِآيٰاتِنٰا إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَظَلَمُوا بِهٰا فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُفْسِدِينَ (۱۰۳) وَ قٰالَ مُوسىٰ يٰا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۰۴) حَقِيقٌ عَلىٰ أَنْ لاٰ أَقُولَ عَلَى اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ (۱۰۵) قٰالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهٰا إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۱۰۶) فَأَلْقىٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِيَ ثُعْبٰانٌ مُبِينٌ (۱۰۷) وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذٰا هِيَ بَيْضٰاءُ لِلنّٰاظِرِينَ (۱۰۸)

معنای واژه ها

۱۰۵[حقیق]

:شایسته.

۱۰۸[نزع]

:نزع حرکت دادن چیزی از جایی است.

۳/

ستم به آیات خدا و عاقبت فساد کنندگان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از سخن از جوامعی که به سبب فسادشان هلاک شده اند و از میان رفته اند،اکنون سخن از جامعه ای است که از حیث تمدن والاتر،ولی در جاهلیت غرقه تر بودند.این جامعۀ،جامعۀ فرعون و قوم اوست.در قرآن مجید از فرعون و جامعۀ او سخن بسیار رفته است.جز این سوره در دیگر سوره ها هم اشاراتی به این جامعه هست.شاید از این روی به جوامعی که بعدها به وجود آمد شبیه تر بوده است.

موسی(ع)را خدای تعالی با آیات و معجزاتی به سوی فرعون و قوم او فرو فرستاد گرد فرعون را جماعتی از مردم توانگر و خودپسند گرفته بود.اینان آیات خدا را نپذیرفتند،پس بنگر که عاقبت آنان به کجا کشید.این عاقبت همان عاقبت قوم نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بود که اگر چه به صورت دیگرگون بود،در

اصل و ریشه با آنها یکسان بود.

موسی(ع)نزد فرعون آمد تا خود را معرفی کند که پیام آور خداست ۳/ و بر اوست که جز سخن حق نگوید و اینک با آیاتی بینات آمده و رسالتش این است که بنی اسراییل را که مورد ستم واقع شده بودند از فرعونیان برهاند.

فرعون با او به معارضه برخاست و معجزات خواست،موسی عصایش را انداخت اژدها شد و دست در بغل کرد و درخشان چون آفتاب بیرون آورد.بدین گونه کشاکش میان فرعون و موسی آغاز شد و ما در ضمن مباحثی چند به آن خواهیم پرداخت.

شرح آیات:

اشاره

ستم بر حقایق

[۱۰۳]

ستم گاه در حق یکی از افراد بشر است گاه در حق یک اندیشه یا یک حقیقت.انسان مظلوم باید حق خود را دیر یا زود بگیرد،همچنین حقیقت نیز مظلوم واقع می شود،حقیقت مظلوم حقیقتی است که ظالم عمل کردن به آن را فرو گذاشته و یا حتّی به آن اعتراف هم نمی کند.

اگر حقیقت مورد ظلم واقع شود فساد عمومیت پیدا می کند و عاقبت فساد هلاکت است و چنین است قصه موسی با قومش.

ثُمَّ

-بعد از آنها» یعنی بعد از آن رسولان که ذکر کردیم.

بَعَثْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسىٰ بِآيٰاتِنٰا إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ

-موسی را با آیاتمان به نزد فرعون و قومش مبعوث داشتیم.» جامعه فرعونی هم چون جامعه های پیشین به دو قسمت شده بود،یکی مهتران قوم و یکی عامهٔ مردم.

۳/

فَظَلَمُوا بِهٰا

-پس به آنها ظلم کردند.» یعنی به خلافش برخاستند.

ص: ۳۴۳

آیات علاماتی است که بر حقیقت دلالت می کننـد و ظلم به آنها یعنی ظلم به حقیقت به عبارت دیگر ظلم انسان به خودش از طریق ظلم به حقیقت و کافر شدن به آیات.

فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ

-اینک بنگر که عاقبت مفسدان چگونه بوده است.» آیا با رسوایی و عار هلاک نشدند؟فساد هر حرکتی است مخالف سنتهای خـدا در زنـدگی و چون در این مجموعه از آیات بنگریم،یعنی از آیهٔ(۵۶)این سوره که می گویـد«در زمین فساد نکنید بعد از اصـلاح آن»تا آخر داستانهایی که از کشاکش پیامبران با جوامع جاهلی خود حکایت دارد به یک معنی کلی از فساد آگاه می شویم و آن مخالفت با سنتهای خدا و نشانه های حقیقت است.

[۱۰۴]

خـدای سـبحان جهـان را بـه صـلاح آورده و برکـات خـود بر آن ارزانی کرده اسـت و آن را بـه سـوی کمـال فرا برده.پس او پروردگار جهانیان است و از این رو است که از جانب خود پیامبران به سوی بشـر می فرسـتد،یعنی برای کسـی که آفتاب و ماه را مسخر او کرده و برای او بادهای بشارت دهنده به رحمت خود را می فرستد.

وَ قٰالَ مُوسیٰ یٰا فِرْعَوْنُ إِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ

-موسی گفت:ای فرعون من پیامبری از جانب پروردگار عالمیانم.»

میان تکذیب و تصدیق

[۱۰۵]

پیـامبران(ع)در دعوتهـای خود بر این حقیقت تأکیـد دارنـد که دروغ بسـتن به خـدا گنـاهی بزرگ است.بنا بر این اگر خود به خـدا-نعوذ بـاللّه-دروغ بندنـد در زمرهٔ گناهکاران خواهنـد بود و حال آن که رسولان پروردگار سراسـر سـیرتشان امانت ۳/ و راستی و فداکاری است.

این ویژگیها برای انسانهـا جز این را کشف می کننـد و یـا این که انسانهـایی صادق هسـتند.اگر این همه تأکیـد مکرّر نبود که دروغ بستن بر خدا گمراهی بزرگ

و جنایتی سترگ است،این احتمال را می دادیم که پیامبر برای مثال به مصلحت مردم دروغ گفته است بدون آن که اهمیت دروغ یا میزان زشتی آن را بداند و موسی(ع)سخن خود با فرعون را با این سخن آغازید.

حَقِيقٌ عَلىٰ أَنْ لاٰ أَقُولَ عَلَى اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ

-شایسته است که دربارهٔ خدا جز به راستی سخن نگویم.» یعنی جز حقیقت نگویم.به عبارت دیگر به خدا دروغ نمی بندم زیرا دروغ بستن به خدا گناه عظیمی است.و من برای اثبات مدعای خود برهانی روشن به همراه دارم.

قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ

-من همراه با معجزه ای از جانب پروردگارتان آمده ام.بنی اسراییل را با من بفرست.» رسالت موسی بر فرعون دارای یک خصلت اجتماعی است زیرا موسی از او می خواهد که دست ستم از سر بنی اسراییل بردارد.موسی علاوه بر رهایی بنی اسراییل از ستم،می خواهد فرعون و قومش را هم از ضلالتی که در آن غوطه ور شده اند نجات بخشد.

ولی رسالت خود را از جایی شروع کرد که کژی،فراوان و فساد،بسیار بود و لذا شایسته است دعوت اصلاح طلبان در خلأ نباشد بلکه متوجّه بزرگترین انحرافات جامعه باشد به قصد کشف و اصلاح آن.

[۱۰۶]

اما فرعون رأس هرم فساد است و رهبر و پیشوای این قوم دروغگو.

پس با موسی مجادله می کند و از او آیات را می طلبد.

قٰالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهٰا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ

-گفت:

اگر راست می گویی و معجزه ای به همراه داری آن را بیاور.» [۱۰۷]

موسی پاسخ این معارضه را در حال داد و، /۳ فَأَلْقىٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِيَ ثُعْبٰانٌ مُبِينٌ -عصایش را انداخت اژدهایی راستین شد.» [۱۰۸]

وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذٰا هِيَ بَيْضٰاءُ لِلنّٰاظِرِينَ -دستش را بیرون آورد

در نظر آنان که می دیدند سفید و درخشان بود.» از دست آن حضرت نوری سفید می تابید و این آیتی روشن بر صدق رسالت او بود.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۶]

اشاره

قٰالَ اَلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ عَلِيمٌ (۱۰۹) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمٰا ذٰا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) قٰالُوا أَرْجِهْ وَ أَخٰاهُ وَ أَرْسِلْ فِي اَلْمَدٰائِنِ حٰاشِرِينَ (۱۱۱) يَأْتُوكَ بِكُلِّ سٰاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲) وَ جٰاءَ اَلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قٰالُوا إِنَّ لَنٰا لَأَجْراً إِنْ كُنّٰا نَحْنُ اَلْغٰالِبِينَ (۱۱۳) قٰالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ اَلْمُقَرَّبِينَ (۱۱۴) قٰالُوا يٰا مُوسىٰ إِمّٰا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمّٰا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ اَلْمُلْقِينَ (۱۱۵) قٰالَ أَلْقُوا فَلَمّٰا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ اَلنّٰاسِ وَ اِسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جٰاؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ (۱۱۶)

معنای واژه ها

۱۱۱[ارجه]

:کیفر آن دو را به تعویق انداز.

[حاشرین]

:گردآورندگان افسونگران.

۱۱۶[و استرهبوهم]

:آنها را شدیدا بهراسان.

ص :۳۴۶

گمراه کردن مردم علیه پیامهای آسمانی از سوی توانگران قوم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در اینجا پیامبری است که برای راهنمایی مردم دلایل و شواهد رسالت خویش بیان می دارد،اینک بنگریم که پاسخ مستکبران به او چه بوده است.

اینان برای مقاومت در برابر امر نبوت بر وسایلی چند متکی شده اند که هیچ یک از آنها را یارای آن نیست که با دلایل و شواهد رسول معارضه کند.

نخست:آن که به موسی گفتند که جادوگری داناست تا مردم را از گرد او بپراکنند.

دوم:آن که زندگی امن و راحت مردم را به رخشان کشیدند و موسی را متهم کردند که می خواهد زندگی امن و راحتشان را به کامشان تلخ کند.

سوم:آن که اعمال قدرت کردند و گفتند که موسی و برادرش را در بند می کشند.

چهارم:آن که جادوگران و شعبده بازان را به دربار آوردند.این جادوگران برای خود رسالت اجتماعی و اصلاحی نمی شناختند،بلکه برای طلب مال و جاه آمده بودند و فرعون به ایشان وعده داده بود ۳/ که آنان را از مقربان درگاه خود خواهد ساخت.در معارضهٔ جادوگران با موسی،آنها از موسی خواستند که هر چه دارد بیاورد،ولی موسی گفت که آنان آغاز کنند.جادوگران دیدگان مردم را جادو کردند و جادویشان ایشان را بیمناک ساخت،زیرا جادویی شگرف بود.

بدین گونه طاغوت تمام قوای مادی خود را برای مقاومت با رسول خدا به

ص: ۳۴۷

میدان آورد ولی چه کاری از آن ساخته شد؟ این چیزی است که در آیات ذیل دربارهٔ آنها سخن می گوید.

شرح آیات:

اشاره

تهمتهای بی بها

[۱۰۹]

در جواب به آن دلایل فطری و واضح،اشراف و مستکبران قوم فرعون گفتند که موسی جادوگری است دانا و با این اتهام می خواستند مردم مستضعف را گمراه کنند.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ

-مهتران قوم فرعون گفتند:این جادوگری است دانا.» مردم در آن زمان جادوگران را می شناختند و می دانستند علم و صنعت و هنرشان نه در خدمت مردم بلکه در خدمت پادشاهان است یا در خدمت اهداف پست آنها.کارشان این است که همواره در مردم به نفع طاغوت القاء شبهه کنند.

مثلاـ اگر فلان متفکری است اصیل که می خواهد یک فرهنگ انقلابی را اشاعه دهد اینان می گویند،فریبش را نخورید روزنامه نویس مزدوری بیش نیست.زیرا مردم بارها دیده اند که در میان روزنامه نویسها مزدورانی هم هستند.یا اگر یک مرد روحانی که متفکری اصیل است،برای اصلاح جامعه دامن همت بر کمر زند، می گویند:آری،این آقا مرتجع است،افکارش واپسگرایانه است.زیرا در میان این سنخ از مردم کسانی را هم دیده اید که دارای چنان افکاری هستند.

۳/

[۱۱۰]

اشراف قوم فرعون سپس به شیوه ای توسّل جستند که غالبا طرفداران طاغوتان بدان توسل می جویند و در این موارد سنگ امن و راحت مردم را به سینه می زنند و می گویند فلان کس که فلان افکار را القاء می کند می خواهد زندگی امن و راحت شما را تیره و تار کند در این مورد هم می گفتند:

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ

-می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند،چه می فرمایید؟»

سومین روش که مهتران قوم برای ایستادگی در برابر تبلیغات موسی اتخاذ کردند،این بود که میان او و مردم جدایی افکنند و موسی را زندانی کنند.و چهارمین شیوه ای که به کار بردند این بود که جماعتی را که گرد آوردند و علم و هنر و صنعتشان را بخرند و در خدمت قدرت حاکمه قرار دهند.

[۱۱۱]

قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدٰائِنِ حٰاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سٰاحِرٍ عَلِيمٍ -گفتند او و برادرش را نگهدار و کسان به شهرها بفرست تا همه جادوگران دانا را نزد تو بیاورند.» یعنی او و برادرش را زندانی کن و مأموران خود را برای گردآوری جادوگران به شهرها بفرست.

[۱۱۲]

این سؤال باقی می ماند که این جادو چه بود؟ اساس جادوگری،تأثیر در خیال طرف دیگر است،تا چیزی را که واقعی نیست واقعی پندارد.گاه از طریق شستشوی مغزی است که دانش جدید به آن رسیده است،یا از طریق تلقینات باطل است،یا از طریق بعضی انواع شعبده،مثل آنچه جادوگران فرعون کردند.اینان در چیزهایی نرم که به صورت چوبدست بود جیوه می ریختند،سپس آنها را روی زمین می انداختند.جیوه در اثر حرارت خورشید صعود می کرد و آن چوبدستها را به حرکت درمی آورد.به طور کلی جادوگری چیزی نیست،جز به کار بردن وسایل طبیعی که مردم آنها را نمی شناسند.

[۱۱۳]

این جادوگران مزدورانی بودند که جز اشباع ناپایدار شهوات خود، برای خود رسالتی نمی شناختند.از این رو پیش از هر چیز با فرعون بر سر مزدی که به آنان خواهد داد چانه می زدند.

۳/

وَ جٰاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قٰالُوا إِنَّ لَنٰا لَأَجْراً إِنْ كُنّٰا نَحْنُ الْغٰالِبِينَ

- جادوگران نزد فرعون آمدند و گفتند:اگر غلبه یابیم ما را پاداشی هست.» معلوم می شود که آنها از شکست می ترسیدند،زیرا خود از هر کس دیگر به بطلان جادوی خود آگاهتر بودند،حق نمی گفتند و برای نشان دادن یک برنامه حیرت آور جادوگری به کوشش بسیار نیاز داشتند.از این رو پیش از هر چیز مطالبهٔ

مزد می کردند.

[۱۱۴]

اما فرعون طاغوت که می دید هستی اش در زیر ضربات عصای موسی خرد خواهد شد سخاوتمندانه وعده هایشان داده بود.

قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

-گفت:آری،و شما از مقربان خواهید بود.» فرعون می دانست باز هم وضعی پیش خواهد آمد که به وجود ساحرانش نیاز باشد.همانند پادشاهان و رؤسا و سرکشان امروز که جماعتی از روزنامه نگاران فرومایه و مستشاران مزدور در اطراف خود دارند و برای تحکیم مبانی نظام ظالمانه و سرکوبگر خود،از آنها سود می برند.

معارضهٔ الهی

[۱۱۵]

مردم گرد آمدند.موسی نیز در برابر تمام قدرت طاغوتی فرعون قرار گرفت،با توکل به ذات خداوندی و اعتماد مطلق به وعده صادق او به پیروزی خود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ

-گفتند ای موسی،آیا نخست تو می افکنی یا ما بیفکنیم.» [۱۱۶]

قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ -گفت:شما بیفکنید،چون افکندند،دیدگان مردم را جادو کردند و آنان را ترسانیدند و جادویی عظیم آوردند.» ۳/ موسی به پیروزی خود مطمئن بود،زیرا حق با او بود و به ریسمان مستحکم خدا چنگ زده بود.از این رو با اعتماد به همین پیروزی بود که گفت هر مکر و هر جادو که در آستین دارید آشکار کنید.نوح نیز از قوم خود خواست که دست به دست هم دهند و بدون اینکه به او مهلت دهند هر کار که خواهند بکنند.

آری،همه داعیان به حق در برابر نظامات طاغوتی بی هیچ بیم و هراسی می ایستند و مبارز به میدان می طلبند.این پایداری و دلیری از دلایل صدق آنهاست

و اعتمادشان بر خداوند است و بس خدایی که حامل رسالت او هستند.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۱۷ تا ۱۲۶]

اشاره

وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَلْقِ عَصٰاكَ فَإِذٰا هِيَ تَلْقَفُ مٰا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) فَوَقَعَ اَلْحَقُّ وَ بَطَلَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) فَغُلِبُوا هُنٰالِكَ وَ انْقَلَبُوا صٰاغِرِينَ (۱۱۹) وَ أُلْقِيَ اَلسَّحَرَةُ سٰاجِدِينَ (۱۲۰) قٰالُوا آمَنّٰا بِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۲۱) رَبِّ مُوسىٰ وَ هٰارُونَ (۱۲۲) قٰالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هٰذٰا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي اَلْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهٰا أَهْلَهٰا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاٰفٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) قٰالُوا إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) وَ مٰا تَنْقِمُ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِآيٰاتِ رَبِّنٰا لَمّٰا جٰاءَتْنٰا رَبَّنٰا أَفْرِغْ عَلَيْنٰا صَبْراً وَ تَوَفَّنٰا مُسْلِمِينَ (۱۲۶)

۳/

نبوت در برابر گمراهی و ترور فکری و جسمی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مرحلۀ حساس فرا رسید و خدا به موسی وحی کرد که عصایش را بیفکند،و عصا به اژدها بدل شد که می خواست جادوگران فرعون را ببلعد.پس آن حق که موسی بدان بشارت داده بود به واقعیت پیوست و آن باطل که مردم را از آن بر حذر

می داشت نابود گردید و بطلانش برای همگان واضح گردید.

فرعون و قومش گریختند و خوار شدند.نخستین کسانی که عظمت معجزۀ موسی را دریافتند جادوگران بودند و به سجده درآمدند و فریاد برآوردند که به پروردگار عالمیان،پروردگار موسی و هارون ایمان آوردند.فرعون بر خود بلرزید و دانست که جادو و مکر به کارش نیاید باید راه دیگر برگزیند و سلاح برگیرد،سلاح ترور فکری و جسمی.پس بر جادوگران خشم گرفت و گفت:آیا پیش از آن که از من اجازه بگیرید به موسی ایمان آوردید،سپس به همان اتهامی که همه طاغوتان مخالفان و معارضان خود را متهم می سازند ایشان را متهم نمود و گفت که قصد آشوبگری و توطئه علیه امنیت مملکت دارند و می خواهند مردم را از وطن خود آواره سازند و تهدید کرد که به زودی همه را بر دار خواهد کرد.

۳/ مؤمنان با سینه ای گشاده تهدیدهای او را پذیرا شدند و گفتند که مرگ همانند پلی است برای عبور به نزد خدا و این تهمت تهمتی است باطل،می خواهی ما را عذاب کنی زیرا به آیات پروردگارمان ایمان آورده ایم؟سپس از خدای تعالی خواستند که ایشان را به صبر و شکیبایی یاری دهد و سرانجامشان نیکو گرداند.

بدین گونه بر صحنۀ دیگری از صحنه های مبارزۀ حق و باطل پرده می افتد.

شرح آیات:

اشاره

توکّل به خدا،سرّ عظمت

[۱۱۷]

موسی که با این سرکشی جاهلانه سترگ با سحر و جبروت خویش به رقابت برخاست هرگز به قدرت شخصی خود کاری سامان نداد بلکه با قدرت معنوی و با توکّل به خدا به این مهم پرداخت و این همان سرّ عظمت است،در حالی که اگر موسی سحری نیرومندتر در اختیار می داشت که بدان وسیله به مقابله با سحر ساحران برمی خاست یا از ارتش نیرومندی برخوردار می بود و سپس به ستیز با فرعون برمی خاست یا توده های مردمی بیشتری او را پشتیبانی می کردند دیگر این افتخار و عظمت از آن او نمی شد.او با عصایی به رویارویی با جاهلیتی می رفت که دیگران

از آن می هراسیدند،زیرا او نمی دانست چگونه این عصا تبدیل به اژدها می شود و هنگامی که موسی در برابر ساحران قرار گرفت و سحر عظیم آنها را دید در حالی که آنها توانسته بودند مردم را بترسانند و نزدیک بود گمراهشان سازند در نفس موسی ترسی جای گرفت،زیرا می ترسید که مبادا جاهلان و حکومت گمراهی غلبه یابند، ولی خدا می خواست با این افسون مردمش را بیازماید و استقامتشان را امتحان کند و زمانی که موسی با عصایش به پیروزی رسید عظمت موسی تجلّی یافت،زیرا بر ایمان تکیه داشت و در این زمینه فداکاری می کرد و از همین رو خداوند در رویارویی با جاهلیت بر وحی تأکید می کند و می فرماید:

وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ

و به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن به ناگاه دیدند که همهٔ جادوهایشان را می بلعد.» یعنی همه تهمتها و سخنان انحراف آمیز و دروغهایشان را نابود کرد.

۳/

[۱۱۸]

چون حق واقعیت و عینیت پیدا کرد همه به آن ایمان آوردند و حال آن که پیش از آن تنها کسانی که اندیشه و بینایی راستین داشتند ایمان آورده بودند.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

-پس حق به ثبوت رسید و کارهای آنان باطل شد.» آنان هر چه می کردند باطل بود.حق سنت خدا و فطرت و قانون اوست در زندگی و اوست که سرانجام پیروز می شود.تاریکی شب را پرتو یک شمع از میان می برد.پرتو عدالت هم ظلمت ظلم را زایل می سازد.

[۱۱۹]

اما قوم فرعون را بدبختی و شکست نصیب شد.

فَغُلِبُوا هُنالِكَ وَ انْقَلَبُوا صاغِرِينَ

-در همانجا مغلوب شدند و خوار و زبون بازگشتند.» [۱۲۰]

عمل غیر مترقب برای فرعونیان وقتی بود که ساحران به سجده درآمدند و این تیری بود که درست بر قلب نظام حیله گر فرعونی آمد که:

وَ أُلْقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدِينَ

-جادوگران به سجده وادار شدند.»

ص :۳۵۳

[۱۲۱]

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ -گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.» [۱۲۲]

رَبِّ مُوسیٰ وَ هَارُونَ -پروردگار موسی و هارون.»

فلسفهٔ استبداد

[۱۲۳]

استبداد و دیکتاتوری فلسفه ای است که طاغوت بر آن متکی است و آن را میان مردم اشاعه می دهد.این فلسفه قاعدهٔ همه قانونگذاریها و خاستگاه همهٔ اقدامات اوست.طاغوت می پندارد بدین وسیله بر همه دشمنان داخلی و خارجی خود غلبه می یابد.حتی گاه ۳/ دشمنان خیالی هم برای خود می آفریند یا دشمنی ملتها را برمی انگیزد و جنگها و ستیزه های ساختگی ایجاد می کند و این جنگها و ستیزه ها تکیه گاههای او می شود برای پایدار کردن وجود باطل خویش.فرعون نیز چنگ به ریسمان پوسیدهٔ چنین فلسفه ای زده است تا مگر از وضع فلاکت باری که در آن دست و پا می زد رهایی یابد.به خصوص در شرایطی که جادوگران-که آنها را پشتیبان حکومت خود می پنداشت-این چنین شکست خورده و از او روی گردان شده بودند و به جای سجده به درگاه او به درگاه خدا به سجده درآمده بودند.

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ

-فرعون گفت:آیا پیش از آن که من به شما،رخصت دهم به او ایمان آوردید؟» فرعون با یک اندیشهٔ باطل دست به گریبان بود.و آن این که می پنداشت که پادشاهی و رژیم او اساس امنیت کشور است.و اگر بدون اجازهٔ او کسی کاری کند با اساس امنیت مخالفت کرده است.از این رو گفت:

إِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِی الْمَدِينَهِ

-این حیله ای است که دربارهٔ این شهر اندیشیده اید.» یا به تعبیر امروزی توطئه ای علیه امنیت مملکت.

لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

-تا مردمش را بیرون کنید.

به زودی خواهید دانست.»

ص: ۳۵۴

[۱۲۴]

فرعون سرانجام به سلاح ترور دست برد.همان سلاحی که همهٔ دیکتاتورها به آن دست می برند باشد که حیات ننگین خویش را روزی چند ادامه دهند.فرعون خطاب به جادوگران گفت:

لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاٰفٍ

-دستها و پاهایتان را به خلاف یکدیگر خواهم برید.» یعنی پای راست و دست چپ یا دست راست و پای چپ.

ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ

-و همگیتان را بر دار خواهم کرد.» و این گونه ای است از اعدام و مرگ فرد اعدام شده با رفتن خونش از دست ۳/ و پای قطع شده.یا اعدام به آویختن یا بر صلیب کشیدن به گونه ای که همه مردم مردنش را به چشم بنگرند.

[۱۲۵]

قٰالُوا إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا مُنْقَلِبُونَ -گفتند که ما به نزد پروردگارمان باز می گردیم.» [۱۲۶]

وَ مٰا تَنْقِمُ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِآيٰاتِ رَبِّنٰا لَمّٰا جٰاءَتْنٰا رَبَّنٰا أَفْرِغْ عَلَيْنٰا صَبْراً وَ تَوَفَّنٰا مُسْلِمِينَ -خشم بر ما نمی گیری جز آن که چون نشانه های پروردگارمان بر ما آشکار شد به آنها ایمان آوردیم.ای پروردگار ما!بر ما شکیبایی ببار و ما را مسلمان بمیران.» بدین گونه جادوگرانی که از کار خود توبه کرده بودند با مکر و کید فرعون مواجه شدند.از یک جهت می گفتند:این خشمی که بر ما گرفته ای تنها به این سبب است که ما آزادی و استقلال خود به دست آورده ایم و بدون اجازهٔ توبه حق گرویده ایم.از دیگر روی به درگاه خدا تضرع کردند که آنان را صبر عنایت کند و استقامت دهد تا زمان مرگ.تا بتوانند در برابر آزار و شکنجهٔ فرعون مقاومت کنند.بدین گونه خدا حجت خود بر دیگر فرعونیان که هم چنان از خشم فرعون در جهالت خویش مانده بودند تمام کرد که این ساحران نیز از خشم فرعون در امان نبودند ولی شکیبایی ورزیدند و بر پروردگارشان توکّل کردند و همین است حکم همهٔ اطرافیان و مقربان مستکبرین در طول تاریخ که باید هم چنان که جادوگران توبه کردند آنان نیز توبه کنند،و نیز حکمی است دربارهٔ همه مردم که بدانند ایمان

چیزی نیست که بتوان آن را بر حسب مصالح خود پذیرفت یا نپذیرفت.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۷ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ قالَ اَلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَذَرُ مُوسی وَ قَوْمَهُ لِیُفْسِدُوا فِی اَلْأَرْضِ وَ یَذَرَکَ وَ آلِهَتَکَ قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ وَ إِنّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ (۱۲۷) قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اِسْتَعِینُوا بِاللّهِ وَ اِصْبِرُوا إِنَّ اَلْأَرْضَ لِلّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ اَلْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ (۱۲۸) قالُوا أُوذِینا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِیَنا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا قالَ عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُهْلِکَ عَدُوَّکُمْ وَ یَسْتَخْلِفَکُمْ فِی اَلْأَرْضِ فَیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ (۱۲۹)

۳/

حکمت زندگی بشر،تجربه ای ارادی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نخستین کارزار میان موسی از یک سو و فرعون و مهتران قومش از دیگر سو با پیروزی رسول خدا،موسی بن عمران پایان گرفت.موسی آزادی خویش باز یافت و مردم مستضعف-که قوم او بودند-متابعتش کردند.مستکبران نزد فرعون رفتند و او را خبر دادند که موسی و قومش کار او را تباه می کنند و نظام طاغوتی اش را در هم می ریزند و قدرت سیاسی و دینی اش را متزلزل می سازند و او را ترغیب کردند که

ص: ۳۵۶

بساط وحشت و ترور بگسترد.فرعون گفت:پسران قوم بنی اسراییل را خواهم کشت و زنانشان را زنده می گذارم و برای سرکوب آنها قوهٔ قهریه به میدان خواهم فرستاد.موسی نیز قوم خود را به صبر و ثبات ترغیب کرد و گفت متّکی به ایمان خود باشید و به وعدهٔ خداوند اعتماد ورزید و به برنامه های انقلابی من که از روی حکمت و درایت برای نجات شما طرحریزی شده است اطمینان کنید،و فرمان داد شکیبایی کنند و گفت که زمین ملک فرعون و قومش نیست که نتوان از دست آنها به درش آورد،زمین از آن خداوند است آن را به هر یک از بندگانش که خواهد می دهد و عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است.

اما قوم موسی صبرشان به پایان رسید و گفتند ما هم پیش از آمدن تو و هم بعد از آن تحمل رنج و عذاب کرده ایم ۳/ و موسی آنان را دلداری داد و گفت:

به زودی خداوند دشمنتان را هلاک خواهد کرد و شما را بر آنان پیروز می گرداند و در روی زمین جانشین آنان قرار می دهد و این امر بدان سبب است تا پس از پیروزی اعمال شما را بیازماید.

شرح آیات:

اشاره

پیروزی پس از رنج و محنت

[۱۲۷]

خدای متعال پیامبران خود را در اوقات سختی و بحرانی یاری می کند هم چنان که موسی را یاری داد،در زمانی که فرعون می خواست با گروهی از جادوگران بر او غلبه یابد.اما رسولان می دانند که در چنین مواقعی نباید حتی یک لحظه مردم را به حال خود واگذارند،یعنی از ارشاد و ترغیب و تحریض آنان ذرّه ای باز نایستند.مثلا موسی پس از آن که در اولین پیکار بر فرعون غلبه یافت مبارزه را سست نگرفت،بلکه با گردآوری و تشکّل بخشیدن به یاران خود به ویران ساختن رژیم طاغوتی فرعون پرداخت و ضربات خود را از یک سو بر سلطهٔ سیاسی فرعونی وارد می آورد و از یک سو بر سلطهٔ فرهنگی و دینی فاسد او که کاهنان معابد در رأس آن بودند.این بود که بزرگان خود-رجال سیاسی و فرهنگی و دینی-به نزد او

آمدند و او را از ماجرا آگاه کردند.

وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَذَرُ مُوسىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ

-مهتران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را می گذاری تا در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را ترک گوید؟» به نظر من مرادشان از فساد کردن در زمین ویران ساختن نظامات فرعونی است و مؤسسات مختلف دولتی و مراد از ترک گفتن فرعون،ترک سلطۀ سیاسی اوست و ترک خدایان او ترک نظام فرهنگی و دینی اوست.

۳/

[۱۲۸]

چون سرانجام فرعون دست به کشتار برد تا قوم موسی را از میان بردارد،موسی از قوم خود خواست که از خدا یاری جویند،کسی می پرسد:یاری خواستن از خدا چگونه است؟ اگر به یاد آوریم که خدا را اسماء حسنی است به جواب دست یافته ایم.

می دانیم که اگر بنده به پروردگارش ایمان آورد،می کوشد که مظهر این اسماء شود.

پس عزّت و پیروزی برای خدا و رسول او و مؤمنان است و چون بنده با خدا ارتباط یابد صفت عزت الهیه در او تجلی می کند،هم چنان که صفت قدرت در او متجلی می شود و این قدرت سبب می شود که در برابر فشار شهوات پایداری ورزد یا در برابر دگرگونیها و حوادث آنی زودگذر مقاومت کند و به همین اندازه صفت رحمت و شدت و حکمت و علم...در او تجلی می کند.هر چه اسماء حسنای الهیه در مؤمن بیشتر تجلی کند و ظهور یابد او در مواجهه با مصائب و تسخیر حیات قدرت بیشتر خواهد یافت.خدای سبحان وسایل تقرّب به خود را در بندۀ خود آفریده است.دست یابی به این وسایل همان استعانت به خداست.هر گاه مؤمن به این وسایل دست یابد قدرت و عظمتش افزونتر می شود و تقوی مجموعۀ همۀ این وسایل است.

یکی از بارزترین این وسایل،ولایت الهیه است که در پیامبران تجلی می کند.پس استعانت به خدا ضروره به معنی تمسک به این رهبران الهی است و هماهنگ کردن فعالیتها است در زیر پرچم آنان.از این رو هنگامی که موسی(ع) قوم خود را به استعانت از خدا فرمان می دهد جز این منظوری ندارد ولی او به دو

صفت اساسی پیش از دیگر صفات بها می دهد:صبر و پرهیزگاری.صبر برای دیدن آینده و پایداری بر مشکلات حاضر.و تقوی برای تربیت شخصیت.

۳/

قَالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللّٰهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهٰا مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ الْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

-موسی به قومش گفت:از خدا مدد جویید و صبر پیشه سازید که این زمین از آن خداست و به هر کس از بندگان که بخواهد آن را به میراث می دهد و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.» شناخت این حقیقت این است که قدرتهای حاکمه،ابدی نیستند،بلکه نتیجۀ عوامل و معادلات سیاسی و اجتماعی هستند و اگر آن معادلات و عوامل تغییر کنند قدرت حاکمه هم سقوط می کند و به جای آن قدرتی می آید با نیروی بیشتر و کفایت افزونتر و این همان حکومت پرهیزگاران است.

[۱۲۹]

اما قوم موسی پیمانه و صبرشان پر شد و نزدیک بود که نومیدی بر دلهایشان چیره شود زیرا می گفتند:

قٰالُوا أُوذِينٰا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنٰا وَ مِنْ بَعْدِ مٰا جِئْتَنٰا

-پیش از آن که تو بیایی در رنج بودیم و پس از آن که آمدی باز در رنجیم.» ولی هنگامی که مردمی قدرت تحمل خود را در برابر سختیها از دست بدهد و هنگامی که به درگاه خدا تضرع کند و پرتو امید به رهایی در دلش ندرخشد و احساس کند که دیگر کاری از وسایل معمولی برای او ساخته نیست،بلکه باید از طریق ایمان به خدا و ایمان به رسالت رسولان او به پیروزی رسد،در این هنگام رحمت خداوندی بر او نازل می شود از این روست که:

قٰالَ عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

-موسی گفت:امید است که پروردگارتان دشمنتان را هلاک کند و شما را در روی زمین جانشین او گرداند،آن گاه بنگرد که چه می کنید.» پیروزی به منظور،یک نوع امتحان است و بر ملتهاست که در باب پیروزیهای کم ارزشی که هدفش برتری قبیلگی و یا استکبار گروهی به جای دیگر

ص :۳۵۹

باشد نیندیشد.باید در باب یک پیروزی اصیل که به اذن خدا و پس از تضرع به درگاه او حاصل شود بیندیشد پیروزی که هدفش هدف والایی است که پیامبران مردم را به آن سو رهبری می کنند.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۷]

اشاره

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ اَلثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۳۰) فَإِذا جاءَتْهُمُ اَلْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هٰذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۱۳۱) وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ اَلطُّوفانَ وَ اَلْجَرادَ وَ اَلْقُمَّلَ وَ اَلضَّفادِعَ وَ اَلدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ (۱۳۳) وَ لَمّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ اَلرِّجْزُ قالُوا يا مُوسَى اُدْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا اَلرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرائِيلَ (۱۳۴) فَلَمّا كَشَفْنا عَنْهُمُ اَلرِّجْزَ إِلىٰ أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ (۱۳۵) فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِي اَلْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ (۱۳۶) وَ أَوْرَثْنَا اَلْقَوْمَ اَلَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ اَلْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا اَلَّتِي بارَكْنا فِيها وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ اَلْحُسْنىٰ عَلىٰ بَنِي إِسْرائِيلَ بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما كانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷)

۳/

معنای واژه ها

۱۳۵[ینکثون]

:شکستن پیمانی که وفای به آن ضروری است.

۱۳۷[یعرشون]

:می سازند.گفته می شود:«عرش مکّه»یعنی بنای آن.

۳/

خدا بندگان خود را اینچنین به نیروی غیبی خود یاری می کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

و این صحنهٔ دیگری است از صحنه های کشاکش میان نبوت و ارتجاع جاهلی.آنجا که خدا می خواهد آل فرعون را از طریق شکستن غرورشان و خوار داشتن نفوس پر نخوتشان و مبتلی کردنشان به مصایب و مشکلات هدایت کند.

ولی آنان بر خود بالیدند و پنداشتند که خیر و رفاه از جانب خودشان است و شر و مصایب از بدشگونی موسی است و نمی توانستند بفهمند که هر خیری و شری از خداست و به مقتضای اعمال بندگان به آنها می رسد.

چون این وسیله در هدایت ایشان مؤثر نیفتاد،حتی تصریح کردند که این معجزات را(چون اژدها شدن عصا و ید بیضا و دیگر مصائب و مشکلات که بر سر آنها آمد)به هیچ می انگارند و به رسول خدا موسی،ایمان نمی آورند آن گاه عذاب خدا بر آنان نازل شد.

ص :۳۶۱

خدا آنان را به طوفان گرفتار کرد و ملخ و شپش و قورباغه و خون به امر پروردگار سبحان پدیدار شد باز هم سر فرود نیاوردند،زیرا مردمی بودند به فکر و عمل فاسد.

۳/ رسمشان این بود که چون عذابی آشکار می شد نزد موسی می آمدند و تعهّد می کردند که هر گاه عذاب را از آنان دور سازد به او ایمان بیاورند ولی پس از چندی باز هم به اعمال و عقاید پیشین خود روی می آوردند.تا آن گاه که کارشان در تکذیب رسول و غفلتشان از آیات حق تعالی به جایی رسید که به امر خدا دریا آنان را در خود غرقه ساخت.

شرح آیات:

اشاره

غرور سبب کفر است

[۱۳۰]

آنچه آدمی را به کفر و تکذیب آیات خدا وامی دارد استکبار و غرور اوست و هر چه تمدن و مدنیّت و توانگری بشر بیش باشد،غرورش بزرگتر است.

برای آنکه خداوند غرور انسان را بشکند و پردهٔ پندار از مقابل دیدگانشان بردارد تا حقیقت را بنگرند،پیامبران خود را به سویشان فرستاده است تا این پیامبران هشدارشان دهند و آنان را از عذاب خدا بترسانند و با تمام توان خود،در برانگیختن فطرت و تنویر قلوبشان و بیدار ساختن ایشان از خواب غفلت،سعی کنند.ولی اگر با این همه لطف و احسان،باز هم بر همان طریق ضلالت رهسپر شدند پروردگار عالمیان هم برای هدایتشان راهی دیگر پیش پایشان می گذارد،یعنی خود و اموالشان را به بعضی بلاهای همه گیر دچار می سازد و اگر باز هم پند نگرفتند به عذاب شدیدشان گرفتار می سازد.از این رو خداوند از آل فرعون چنین خبر می دهد:

وَ لَقَدْ أَخَذْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ /۳ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرٰاتِ

-قوم فرعون را به قحط و نقصان محصول مبتلی کردیم.» اینان پیش از این به رودخانه های خود و به نیل که همه خیرات سرزمینشان از آن بود می بالیدند.باران مراتعشان را سرسبز کرده بود و آب نیل بستانهایشان را پر

از درختان میوه ساخته بود ولی باران روی به نقصان نهاد تا هر چه باغ و بستانشان بود خشکید.

لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ

-شاید پند گیرند.» و بدانند که این کرّ و فرّ مدنیت نه از آنهاست که از خدای تعالی است.

[۱۳۱]

بشر گاه به خواب غفلت می رود ولی با هشداری دیده می گشاید و خویشتن را باز می یابد.اما کسانی هستند رأی و نظرشان به فساد گراییده آن سان که گویی مردگانند و به هیچ بانگی دیده نمی گشایند.مثلا انسان معمولی وقتی خود را بی نیاز انگارد باد غرور در سرش می گردد و بر این و آن فخر می فروشد ولی هنگامی ثروت و مکنت خویش از دست بدهد و در زمرهٔ فقرا درآید باز هم به همان حالت انکسار پیشین خویش باز می گردد و ای بسا در برابر سخن حق سر فرود آورد.اما کسانی هستند که چنان دلشان تیره و ضمیرشان فاسد شده که به هیچ روی حتی پس از زوال نعمت عاجل به حالت طبیعی خود باز نمی گردند.چنین کسی اگر خود چیزی نداشته باشد به نعمت و ثروت و قدرت و عظمت نیاکان خود می بالد و باد به غبغب می افکند و چون بلا را به چشم بنگرد هرگز اعمال ناپسند خود را سبب نزول آن نمی پندارد،زیرا خود را منشأ خیر می داند و این بلاـ را به منشأ دیگر منسوب می کند.قوم فرعون هم همهٔ حسنات را به خود نسبت می دادند و همه سیئات را به موسی(ع).

فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ

-چون نیکی نصیبشان می شد می گفتند:حق ماست و چون بدیی به آنها می رسید موسی و همراهانش را بدشگون می دانستند.» امروزه هم حال بر همین منوال است.نظامات فاسد،همهٔ مشکلات را به گردن نیروهای مخالف و حق طلب خود گذارند و هرگز حاضر نیستند قبول کنند /۳ وضع نابسامان اقتصادی و ایجاد وحشت و ترور آنهاست که سبب عقب ماندن جامعه شده است.

أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللّهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ

-آگاه باشید آن

نیک و بد که به ایشان رسید از خداست ولی بیشترشان نمی دانند.» وجود این مشکلات به سبب این حرکت یا آن اندیشه نیست سبب آنها خود نظام است و اعمال نابکارانه آن.خداست آن که خیر و شر را مقدر می کند و کردارهای نیک و بد را،بر حسب قوانین دقیق و ثابتی که نزد خود اوست.و امور را به حکمت بالغهٔ خویش و به علم نافذ خود به جریان می اندازد.آن گاه شناخت آن حقایق را به بشر آموخته و او را قدرت داده تا در زندگی خود راه خویش تعیین کند.

زیاده روی در کفر

[۱۳۲]

کفر و انکار در آل فرعون به حدی رسید که میان آنها و حقیقت سدّی بزرگ برآورد به گونه ای که دم به دم بر افکارشان افزوده می شد و به یک سلسله افکار مخدر متوسل می شدند و برای همهٔ نشانه ها و آثار حقیقت تفسیرهای باطل می تراشیدند.

وَ قٰالُوا مَهْمٰا تَأْتِنٰا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنٰا بِهٰا فَمٰا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

-و گفتند که هر گونه نشانه ای برای ما بیاوری که ما را بدان مسحور کنی به تو ایمان نخواهیم آورد.» همواره موسی(ع)در نظر ایشان همان جادوگر دانایی بود که به همه وسایل جادوگری آگاه است و هدفش هدایت بشر نیست بلکه در پی رسیدن به اهداف خود است از این رو هم چنان او را و آیات روشن او را به اصرار تمام انکار می کردند.

این مرحله از کفر خطرناکترین مراحل سقوط را در بر دارد،که شخص برای خود یک سلسله مسلّمات می تراشد و خود را در صندوقچهٔ آن محبوس می دارد.

انسان باید همواره دیدگانش باز باشد و ضمیرش بیدار و روحش آگاه.

وجدانش را زیر پتک شهواتش فرو نکوبد و دیدگانش را به مسمار حسد و کینه ندوزد و چنان رفتار نکند که ضمیرش و وجدانش را عشق به این یا دشمنی با آن بمیراند.

۳/ بیشتر ما می پنداریم که اگر یک بار دیدگان گشودیم و راهی برای خود یافتیم این راه همان راه ابدی ماست و دیگر به تحقیق و تفحص نیاز نداریم.نه،

عقل آدمی تکامل می یابد و روحش وسعت می گیرد و حقایق بیشتری را کسب می کند و اندیشه اش رشد می یابد زیرا عالم دگرگون می شود و نشانه های حقیقت از پس یکدیگر آشکار می گردد.پس باید پیوسته دیدگان باز داشته باشیم.

[۱۳۳]

آل فرعون نعمت بصیرت را از دست داده بودند و برای هر حادثه ای تفسیری غلط ارائه می دادند و بنا بر این موسی هر برهان و دلیل و معجزه که برایشان می آورد،آنها را هر چه بیشتر در ورطهٔ کفر فرو می برد و بر انکارشان می افزود.از این رو خداوند آنها را گرفتار طوفان کرد.رودها و درّه ها جوشیدن گرفت آن سان که خانه هایشان را آب گرفت و آنان خیمه بر تپه ها زدند.سپس ملخ آمد و همه محصولاتشان را بخورد و در تن و جامه هایشان شپش و حشرات افتاد و قورباغه ها از سر و رویشان بالا رفت و مبتلی به خونریزی شدند حال از بینی یا چنان که برخی از مفسران گفته اند به علل دیگر بیماریها.ولی هیچ یک از اینها بر آگاهی و هدایتشان نیفزود.

فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمُ الطُّوفٰانَ وَ الْجَرٰادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفٰادِعَ وَ الدَّمَ آيٰاتٍ مُفَصَّلاٰتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كٰانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ

-ما نیز بر آنها نشانه هایی آشکار و گوناگون چون طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون فرستادیم،باز سرکشی کردند، که مردمی مجرم بودند.» آنها از حقیقت روی برتافتند و خود را بالاتر از حقیقت انگاشتند و خواستند قوانین هستی را مطابق خواستشان تغییر دهند نه آن که خویش را بر اساس نظامهای هستی پاکسازی کنند.

آنها با روی برتافتن از حقیقت به خویش ستم کردند.پیشرفت انسان در هر زمینه ای ۳/ از زمینه های زندگی وامدار شناخت نظامهای هستی و بهره گیری از این شناخت برای در اختیار گرفتن حیات است.مسیر جبری انسان زمانی آغاز می شود که این نظامها را ناچیز بشمارد و خود را از آنها برتر بپندارد و لذا خود را مورد ستم قرار دهد.

ص:۳۶۵

[۱۳۴]

خداوند حجت خود بر آل فرعون با آن مصیبتهایی که بر آنان فرستاد،تمام کرد.زیرا بلا پرده های ستبری را که فرد در مقابل دیدگان خود می کشد،چون تعصب و کینه توزی،و عشق افراطی برمی درد.چون بلا بر سر آید بار دیگر آن پرده ها باز می گردند و باز مسئله انکار از سر گرفته می شود.

وَ لَمّٰا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قٰالُوا يٰا مُوسَى ادْعُ لَنٰا رَبَّكَ بِمٰا عَهِدَ عِنْدَكَ

- چون عذاب بر آنها فرود آمد،گفتند ای موسی،بدان عهدی که خدا را با تو هست او را بخوان.» نظریهٔ تنگ میدان مادی آنها همیشه به ذهنشان چسبیده بود.زیرا هنوز هم می پنداشتند که غرض از بعثت موسی این است که از لحاظ مادی برایشان سودی در برداشته باشد و به جنبهٔ معنوی آن در زندگی بشر توجه نداشتند.و به این امر آگاهی نداشتند-یا نمی خواستند داشته باشند- که ارسال رسل برای ارتقاء سطح معنویات ایشان است و نه تنها دفع بلاهایی که خود به سبب سوء اعمالشان برای خود حاصل کرده اند.آل فرعون هم نظرشان به دین همانند نظر بسیاری از ما بود که می خواهیم دین بیش از اصلاح امور معنوی ما به اصلاح امور مادی ما بپردازد.از این رو می گفتند:

لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ

-که اگر عذاب را از ما دور کنی به تو ایمان می آوریم و بنی اسراییل را با تو می فرستیم.» تنها با توبه و زاری به درگاه خداوند عذاب از آنها دور می شد ولی آنان به سبب کوته بینان فکری خود می پنداشتند این امر به عهدهٔ موسی است.

۳/

[۱۳۵]

آیا در آنچه می گفتند صادق بودند؟هرگز.

فَلَمّٰا كَشَفْنٰا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلىٰ أَجَلٍ هُمْ بٰالِغُوهُ إِذٰا هُمْ يَنْكُثُونَ

-چون تا آن زمان که قرار نهاده بودند،عذاب را از آنان دور کردیم پیمان خود شکستند.»

ص:۳۶۶

یعنی بار دیگر به کفر و افکار پیشین بازگشتند.در این هنگام حجت خدا بر آنها تمام شد زیرا در روز قیامت دیگر نمی توانند بهانه بیاورند که کفرشان از روی غفلت و جهل بوده است.آنها حقیقت را شناخته اند و تعهد کرده اند که چون گرفتار بلا شوند به آن وفا کنند ولی اکنون آن پیمان شکسته اند.

سرنوشت بد

[۱۳۶]

زمان انتقام فرا رسید.خدای تعالی آل فرعون را به سبب دروغ شمردنشان آیات خدا را و در نتیجه همهٔ حقایقی که در پی آن می آید و به سبب غفلتشان از آن حقایق و نادیده گرفتن نقش آنها را در سعادتشان،در دریا غرق کرد.

فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِی الْیَمِّ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ

-پس از ایشان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم.زیرا آیات ما را دروغ می انگاشتند و از آنها غفلت می ورزیدند.»

[۱۳۷]

هم چنان که خدا از آل فرعون بدان سبب که آیات خدا را تکذیب می کردند،انتقام گرفت بر بنی اسرائیل به سبب آن که آیات خدا را تصدیق می کردند،نعمت ارزانی داشت و زمین مبارک را به آنان میراث داد و خیر کثیر عنایت فرمود.

وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتِی بارَکْنا فِیها وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِی إِسْرائِیلَ بِما صَبَرُوا

-به آن مردمی که به ناتوانی افتاده بودند،شرق و غرب آن سرزمین را که برکت داده بودیم به میراث دادیم و وعدهٔ نیکویی که پروردگار تو به بنی اسراییل داده بود بدان سبب که شکیبایی ورزیده بودند به کمال رسید.» ۳/ همه اینها بدان سبب بود که هم از جنبهٔ نظری و هم از جنبهٔ عملی حقیقت را تصدیق کردند و شاهد بر تصدیق بنی اسرائیل حقیقت را،صبر و استقامت آنها بود.

وَ دَمَّرْنا ما کانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما کانُوا یَعْرِشُونَ

-و هر چه را فرعون

و قومش می ساختند و کاخهایی را که برمی افراشتند ویران کردیم.» از بناهای فخیم و باغها و سرابستانها و مزارع و تندیسها،هم اموال منقول و هم اموال غیر منقول.اینها همه به سبب کفر و انکارشان بود.آری خداوند از کسانی که از حقیقت دیده بر می بندند چنین انتقام می گیرد.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۸ تا ۱۴۱]

اشاره

وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ اَلْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلی أَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَهٌ قالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸) إِنَّ هؤُلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ فِیهِ وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (۱۳۹) قالَ أَ غَیْرَ اَللّهِ أَبْغِیکُمْ إِلهاً وَ هُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی اَلْعالَمِینَ (۱۴۰) وَ إِذْ أَنْجَیْناکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ اَلْعَذابِ یُقَتِّلُونَ أَبْناءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِساءَکُمْ وَ فِی ذلِکُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ (۱۴۱)

معنای واژه ها

۱۳۹[متبر]

:نابود کننده و هلاک سازنده.

ص :۳۶۸

بنی اسراییل و بازگشت به جاهلیت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بهترین ساعتهای بشر و برترین روزهای او که از ایمان و هدایت سرشار است ساعات سختی و روزهای شوربختی اوست.زیرا در این روزها در برابر حقیقت سرکشی نمی کند و به قوه و قدرت خویش مغرور نمی شود.همچنین بهترین و برترین مراحل زندگی هر کس مراحلی است که در برابر فشارها ایستادگی کرده و با مشکلات پنجه نرم نموده است.

بنی اسراییل،چون مورد ستم فرعون و قوم فرعون واقع شدند صبر و ثبات پیشه کردند ولی چون شاهد پیروزی را در کنار گرفتند به همان ذلت و ضعف پیشین بازگشتند و هوای بت پرستی در سرشان افتاد و فریفتهٔ مظاهر دنیای مادی شدند.

روزی قومی را دیدند که سر بر آستان بتان می سایند،از موسی خواستند که برای آنها هم بتی بسازد.موسی ایشان را سرزنش کرد که چگونه جز اللّه که ایشان را بر مردم جهان برتری نهاده و نعمت توحیدشان ارزانی داشته و بر دشمن پیروزشان ساخته خدای دیگری طلب می کنند و آن گاه آن رنجها را که از قوم فرعون می کشیدند فرایادشان آورد.

۳/ از این داستان می توان به این نتیجه رسید که چه بسا امتهایی پس از اصلاح فاسد می شوند ولی بسا هشدارهای اصلاح طلبان آنان را سودمند می افتد و سقوط امری حتمی نخواهد بود.

ص:۳۶۹

شرح آیات:

اشاره

کفر پس از ایمان

[۱۳۸]

خدای سبحان وسایل رهایی بنی اسراییل را مهیا کرد.ملتی جوان بود و برای بنای کاخ تمدن خویش و رهایی از سلطهٔ طاغوت،مستعد.برای رسیدن به فلسطین،زمین مصر را پشت سر نهاده بود و به یاری خداوند از دریا گذشته بود، ولی تازه قدمهایشان به خشکی رسیده بود که در ایمانشان تزلزل حاصل شد.بر قومی گذشتند که بت می پرستیدند.از موسی پیامبر و رهبر خود خواستند که برای آنها هم بتانی بتراشد.

وَ جٰاوَزْنٰا بِبَنِی إِسْرٰائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلیٰ قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلیٰ أَصْنٰامٍ لَهُمْ قٰالُوا یٰا مُوسَی اجْعَلْ لَنٰا إِلٰهاً کَمٰا لَهُمْ آلِهَةٌ

-و بنی اسراییل را از دریا گذرانیدیم.بر قومی گذشتند که به پرستش بتهای خود دل بسته بودند.گفتند:ای موسی،همان طور که آنها را خدایی است،برای ما هم خدایانی بساز.» بنی اسراییل در زیر سیطرهٔ سیاسی و فرهنگی زیسته بودند و روابط اقتصادیشان بر حسب همین سیطره بافته شده بود.موسی و یاران مؤمن او با رهایی قوم سه انقلاب پی در پی به وجود آوردند:انقلاب سیاسی و فرهنگی و اقتصادی(در سورهٔ بقره از آن یاد کردیم)این مرحله از انقلابات موسی همان انقلاب فرهنگی است که چون به ثمر رسد پایه های انقلاب سیاسی هم استوار می شود.

قوم موسی سالهای دراز زیسته بودند و در این مدت دراز جز خواری و خضوع و تسلیم در برابر دیگران کاری نکرده بودند.سیاست طاغوتی فرعون این وضع ناگوار را بر آنان تحمیل کرده بود. /۳ این اندیشه های باطل در اعماق روحشان جایگزین شده بود از این رو چون دست غیبی خداوندی آنان را از عبودیت برهانید،باز هم دل در آن افکار بسته داشتند و نمی توانستند از آزادی خود بهره جویند و در صحنه زندگی در حالی که بر خود اعتماد یافته اند،حاضر شوند.از این رو که با گرایش به احوال گذشتهٔ خود از موسی پیامبر خود می خواهند همانند آن بت پرستان برای آنان هم

خدایی قرار دهد.آنان چیزی را می خواستند که مادی و مجسم باشد مثل پادشاه که بر آنها سلطهٔ سیاسی و فرهنگی داشت،تا در برابرش سر فرود آورند.بنی اسراییل در این حالت مانند ملتهایی بودند که از سلطهٔ سیاسی استعمار رهایی یافته اند ولی این بار طوق بندگی فرهنگی استعمار را به گردن می آویزند.اما موسی(ع)با یک تحلیل روانی برای قوم خود شرح داد که آنچه شما را به این هوسهای بیهوده می کشاند چیزی جز جهل و بی خبری نیست:

قٰالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

-گفت:شما مردمی بی خرد هستید.» [۱۳۹]

همچنین موسی برایشان توضیح داد که این بتان را دوام و بقایی نیست به عبارت دیگر یک جریان فاسد نمی تواند استمرار داشته باشد.درختی که آن را از روی خاک بریده اند به ظاهر درختی است با شاخ و برگ ولی با وزش بادی فرو می افتد و مشتی هیزم بیش نخواهد بود.

اعمالی که انسان در چارچوب یک نظام فاسد انجام می دهد عملی است باطل و محکوم به نابودی است هر چند در ظاهر نیکو به نظر آید.آری،ساختن یک بنا کار خوبی است ولی اگر مهندسان و بنایان و کارخانه های سازندهٔ تیر آهن و سیمان،همهٔ اینها برای ساختن یک زندان یا یک پایگاه موشکی به حرکت و عمل پردازند،آنچه اینان برمی آورند بنا نیست بلکه تخریب است.از این رو موسی به قوم خود می گوید:

إِنَّ هٰؤُلاٰءِ مُتَبَّرٌ مٰا هُمْ فِیهِ وَ بٰاطِلٌ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ

-آنچه اینان در آنند، نابود شونده است و کاری که می کنند باطل است.» ۳/

بندگی در برابر خدا برابر است با آزادی انسان

[۱۴۰]

موسی(ع)پس از توضیح دادن آن کار ناپسندی که هوس آن در سر پخته بودند،آنان را به این حقیقت آشنا کرد که پروردگاری که آنان را از سلطهٔ فرعون آزاد کرد،از آن بتان که آنان می پرستند بهتر است.

قٰالَ أَ غَیْرَ اللّٰهِ أَبْغِیکُمْ إِلٰهاً وَ هُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی الْعٰالَمِینَ

-گفت:

آیا جز اللّه،برایتان خدایی بجویم.و حال آن که اوست که شما را بر جهانیان برتری بخشید؟» این برتری همان آزادی و علم بود.در این زمان مردمی بودند دور از فشار طاغوت و عبودیت او و حال آن که می خواستند که بار دیگر به عبودیت باز گردند.

بشر زمانی که الوهیت هر چیز و هر کس جز ذات احدیت را نفی کند،آن وقت به آزادی واقعی رسیده و بر نفس خود مسلط شده است.

[۱۴۱]

خدای سبحان همان کسی است که ایشان را از آل فرعون و خشم و قهر آنان نجات بخشید پس سبب نجات ایشان را از آن ورطه شد همانا اندیشه توحید بود.فرهنگ توحیدی بر فرهنگهای جاهلی بسی برتری دارد.و پیروی از آن اولی است.

وَ إِذْ أَنْجَيْنٰاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذٰابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنٰاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسٰاءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

-و شما را از آل فرعون رهانیدیم.به عذابهای سختتان می آزردند.پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده می گذاشتند و در این از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ است.» آیا نعمتی هست بالاتر و برتر از رهایی از عذاب و شکنجه و سیطره طاغوت؟بشر تا چه حد باید نادان باشد که پس از آزادی باز به سوی بندگی کشیده شود و پس از خوشبختی به بدبختی و بینوایی میل کند و راحت را با محنت عوض کند.

۳/ پس همواره باید مردم را به رنج و محنتی که در ایام سلطهٔ طاغوتان کشیده اند آگاه کرد و برکات انقلاب رهایی بخش را در مقابل دیدگانشان مجسم ساخت تا دیگر بار فریب عوامل طاغوت را نخورند.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۵]

اشاره

وَ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ ثَلاٰثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقٰاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قٰالَ مُوسىٰ لِأَخِيهِ هٰارُونَ اُخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لاٰ تَتَّبِعْ سَبِيلَ اَلْمُفْسِدِينَ (۱۴۲) وَ لَمّٰا جٰاءَ مُوسىٰ لِمِيقٰاتِنٰا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قٰالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قٰالَ لَنْ تَرٰانِي وَ لٰكِنِ اُنْظُرْ إِلَى اَلْجَبَلِ فَإِنِ اِسْتَقَرَّ مَكٰانَهُ فَسَوْفَ تَرٰانِي فَلَمّٰا تَجَلّٰى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسىٰ صَعِقاً فَلَمّٰا أَفٰاقَ قٰالَ سُبْحٰانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۴۳) قٰالَ يٰا مُوسىٰ إِنِّي اِصْطَفَيْتُكَ عَلَى اَلنّٰاسِ بِرِسٰالاٰتِي وَ بِكَلاٰمِي فَخُذْ مٰا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ اَلشّٰاكِرِينَ (۱۴۴) وَ كَتَبْنٰا لَهُ فِي اَلْأَلْوٰاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهٰا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهٰا سَأُرِيكُمْ دٰارَ اَلْفٰاسِقِينَ (۱۴۵)

معنای واژه ها

۱۴۲[میقات]

:تفاوت میان میقات و وقت آن است که میقات،آن چیزی است که مقدّر شده در آن کاری صورت پذیرد در حالی که وقت،همان قدر است و به همین سبب گفته می شود:«مواقیت حج»،و آن عبارت است از جایگاههایی که برای احرام در نظر گرفته شده است.

۱۴۳[تجلی]

:ظهور،که یک بار به مفهوم ظهور و بار دیگر به معنای دلالت است.

[صعیقا]

:از هوش رفته.

ص :۳۷۳

۱۴۵[الالواح]

:لوح به صحیفه ای گفته می شود که برای نگارش آماده شده است.

۳/

رشد و روحیهٔ ایمان به خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

موسی سی شب با خدا وعده نهاد و رفت تا به وعده عمل کند.برادر خود هارون را به جای خود نهاد و او را دربارهٔ قوم سفارشهای اکید کرد،از آن گونه سفارشها که پیامبران به امت خود می کنند،یعنی راه صلاح در پیش گیرند و از فساد بپرهیزند.موسی بدان امید بود که با خدا دیدار کند.چون آرزوی خود با خدا در میان نهاد پروردگارش گفت که به کوه بنگرد،اگر کوه در جای خود قرار گرفت سخنش را وجهی است.ولی کوه پاره پاره شد و موسی بیهوش بیفتاد.چون به هوش آمد گفت ای خداوند!تو منزهی از آنچه من طلب کردم و من نخستین مؤمنان به تو هستم.

چه بسا این امر آغاز آن انقلاب فرهنگی باشد که پیامبران بعد و قبل از غلبه بر قدرت مقابل خود،به کار می برند.خدا فرمانهای خود را به موسی وحی کرد و بدون حضور هیچ کس دیگر از مردم رودررو با او سخن گفت.موسی می بایست سخن و فرمان خداوند در گوش دل گیرد و از آن با کمال قدرت دفاع کند.

۳/ خداوند در آن الواح که بر موسی نازل کرد،هر چه را که به سود مردم بود نوشت تا روح آنان تزکیه کند و همهٔ قوانین را به آشکارا بیان داشت و موسی را فرمان داد که از این رسالت دفاع کند و پیام او را به قوم خود به مقتضای موقعیت برساند و آنان را به اجرای دستورهای الهی وادارد،و او را از نافرمانی و فرو گذاشتن فرمانها بر حذر داشت و گفت قوم را بگوید که به زودی جایگاه نافرمانان را به شما

نشان خواهم داد.

شرح آیات:

اشاره

حکمت غیب

[۱۴۲]

چون قوم ناتوان بنی اسراییل با ایمان آوردن به موسی به پیروزیهایی رسید،دلبستگی اش به موسی افزونتر گردید.ضروری بود که این دلبستگی به شخص موسی،به دلبستگی به رسالت او تحوّل یابد تا این رسالت پس از او هم چنان استمرار یابد.از این رو موسی به امر پروردگارش از نظرها پنهان شد.و این غیبت چهل شب مدت گرفت.غیبت موسی برای قوم آزمایشی دشوار بود و سبب شد که نقاط ضعف فرهنگی و اجتماعی آنان آشکار شود و موسی فرصتی یابد به گونه ای شایسته تر قوم را تربیت و هدایت کند.

وَ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ ثَلاٰثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ

-سی شب با موسی وعده نهادیم و ده شب دیگر بر آن افزودیم.» و ما در مباحث آینده خواهیم گفت که حکمت کامل کردن سی شب با ده شب دیگر در چه بود.

فَتَمَّ مِيقٰاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً

-تا وعدهٔ پروردگارش چهل شب کامل شد.» اما وصیت موسی(ع)به جانشین و برادرش هارون،ضرورت حفظ و نگهداری روشی بود که سبب اصلاح قوم شده بود.

وَ قٰالَ مُوسىٰ لِأَخِيهِ هٰارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لاٰ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

-و موسی به برادرش هارون گفت:بر قوم من جانشین من باش و راه صلاح پیش گیر و به طریق مفسدان مرو.» /۳ پیش از این گفتیم که امتها در آغاز قیام خود به سازندگی و تولید و اصلاحات روی می آورند،ولی پس از چندی به نابودی و ویرانی و فساد می گرایند.

موسی نیز برادر خود را سفارش می کند که مواظب بنی اسراییل باشد که اکنون که از

سلطه طاغوت رهایی یافته اند مباد روحیهٔ انقلابی آنان روی به ضعف نهد.

از این آیه-چنان که از دیگر آیات-برمی آید که قوم موسی دو فرقه بودند مصلحان و مفسدان.تجربه ای که پس از غیبت رهبرشان رخ داد برای جدا کردن این دو فرقه از یکدیگر تجربه ای سازنده بود و اکنون این فرصت پیش می آید که مفسدان را از صفوف خود طرد کنند تا جامعهٔ انقلابی آنها استحکام و استواری بیشتر یابد.

انقلاب فرهنگی از کجا آغاز می شود؟

[۱۴۳]

بنی اسراییل پیش از این سالهای دراز در زیر سلطهٔ طاغوت زیسته بودند و در معرض شستشوی مغزی سلطهٔ ستمگر.بنا بر این رسوبات فرهنگ پیشین هم چنان در اعماق ذهن آنان باقی مانده بود و باید که آن رسوبات زدوده شود.پس در چنین شرایطی،این انقلاب می بایست از کجا آغاز شود؟ از عوامل انقلاب اصلاح فرهنگ است،از ریشه.زیرا انسان به مادیات ظاهری علاقه دارد و معنویات را فراموش می کند و از عالم غیب غافل می شود.

همچنین به ارزشهای معنوی توجه ندارد و از قدرت و رحمت باری تعالی دیده فرو می بندد.و آینده و امکانات آینده را نمی بیند و به پدیده های مادی و موجود چنگ می زند در این حال قدرتهای جبار و امکانات آنها از او دل می رباید و تسلیم آنها می شود.

پیامبران بشر را به خدا توجه می دهند،به غیب الغیوب،به الهام دهندهٔ ارزشها،به آن که آینده در دست اوست.و چون بشر به خدا پردازد /۳ از همهٔ رسوبات فرهنگ مادی خلاص می شود.از این روی خدای تعالی اصلاح قوم موسی را از این نقطه آغازید.قوم از موسی می خواستند که یک بار هم که شده خدا را به آنها نشان دهد.و می گفتند برای ما نیز خدایی بساز،هم چنان که آنان برای خود خدایی ساخته اند.یک بار هم برای خود خدایی به صورت گوساله ساختند و پنداشتند که آن خدای موسی است.در این حال موسی از خدا می خواهد که خود را به او نشان

دهد،در حالی که می داند که خدا دیده نمی شود.

وَ لَمّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً

-چون موسی به میعادگاه آمد و پروردگارش با او سخن گفت،گفت:ای پروردگار من بنمای تا در تو نظر کنم.

گفت:هرگز مرا نخواهی دید.به آن کوه بنگر،اگر بر جای خود قرار یافت،تو نیز مرا خواهی دید.چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد،کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد.»

هدف معجزه

می توان گفت که بسیاری از خواستهای پیامبران و بسیاری از اوامری که از جانب خدا برای آنها صادر می شود به طور آشکاری هدف تبلیغ رسالت دارند.

هنگامی که خدا پیامبر خود ابراهیم را به ذبح فرزندش فرمان داد،حکمتی که در ورای این فرمان نهفته بود و آن عبارت بود از نسخ یک عادت جاهلی،که مردم آن زمان فرزندان خود را برای خدایان خویش قربان می کردند.وقتی که ابراهیم به این کار مأمور شد ولی کارد به کار نیفتاد،تأثیر این معجزه در نفوس مردم از هر تبلیغ کلامی بیشتر بود.همچنین زمانی که موسی از پروردگارش خواست که خود را به او نشان دهد و آن اتفاقات رخ داد،در سراسر آفاق منتشر شد که دیدن خدا امری محال است.آری خدا بر کوه تجلی کرد و کوه پاره پاره شد و موسی بیهوش شده بیفتاد.

فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ

-چون به هوش آمد،گفت:تو منزهی.به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.» اکنون این سؤال پیش می آید که میان خرد شدن کوه و محال بودن نظریه خدا چه مناسبتی است؟ جواب این است که قدرت بشر محدود است و به گونه ای که تحمل دیدن پاره پاره شدن کوه را ندارد و این /۳ در برابر قدرت خداوند سبحان کوچکترین

ص :۳۷۷

چیزهاست.پس چنین کسی چگونه می تواند خدا را بنگرد که منشأ هر قدرت و حکمت و رحمت و عظمت است.آری،بشر محدود متناهی ناتوان در عین محدودیت و ضعف خود هرگز او را نخواهد دید.

[۱۴۴]

چون پایه های استوار توحید بر اساس ایمان به غیب قرار داشته باشد بنای فرهنگی اصیل و قوانینی سالم استوار و بلند خواهد بود.از این رو پروردگار ما فرمانهای خود را که بیانگر فرهنگ و قانون است به موسی وحی می کند:

قٰالَ یٰا مُوسیٰ إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النّٰاسِ بِرِسٰالاٰتِی وَ بِکَلاٰمِی فَخُذْ مٰا آتَیْتُکَ وَ کُنْ مِنَ الشّٰاکِرِینَ

-گفت:ای موسی!من تو را به پیامهایم و سخن گفتنم از میان مردم برگزیدم پس آنچه را به تو داده ام فراگیر و از سپاسگزاران باش.» خداوند رهبری سالم اصولی را که نشان دهندۀ ولایت الهی در زمین است از خلال مکتب برگزید،و این رهبری را با کلام مستقیم خود دربارۀ این رهبری ممتاز ساخت،ولی به موسی امر کرد در برابر،رسالتهایش را پاس دارد و بدان عمل کند و به آن گواهی دهد و بدان اطمینان یابد و خشنود گردد و دریابد که آن نعمتی است سترگ که هرگز نباید در آن زیاده روی کرد.

محتوای فرمانهای خدای تعالی

[۱۴۵]

در رسالات و کتب خدا چه بود؟ اولا:فرمانهایی بود در حد کمال در باب همۀ شؤون حیات،در فرهنگ و سیاست و اقتصاد...

وَ کَتَبْنٰا لَهُ فِی الْأَلْوٰاحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیْءٍ

-و برای او در آن الواح هر گونه اندرز و تفصیل هر چیز را نوشتیم.» ثانیا:مواعظی بود در باب تزکیۀ نفوس مردم و برانگیختن عقول آنها و صیقل دادن ۳/ فطرتشان.

ثالثا:قوانینی بود برای گذران زندگی سرچشمه گرفته از منبع عقل و

فطرت.

فَخُذْهٰا بِقُوَّةٍ

-پس گفتیم:آن را به نیرومندی بگیر.» یعنی از آنها پیروی کن که تو مردی هستی با اراده ای استوار،تا بتوانی با فشارهایی که از متابعت فرمان خدا بر تو وارد می شود-چه از سوی خودت و خواستها و امیالت و چه از سوی جامعه ای که تو را در میان گرفته است-مقاومت کنی.

مهمترین ویژگی رهبری اطمینان به رسالتی است که بر دوش می کشد که موجب می شود مردم به این رهبری و رسالت اطمینان یابند.

مردم کورکورانه از این شیوه ها پیروی نمی کنند و پس از بررسی شرایط موجود پیروی آگاهانه ای می یابند تا دریابند کدام شیوه در این شرایط یا در آن شرایط استوارتر است،نیز پس از بررسی خود حکومت که آیا همیشه یا گاهی در پی شرایط خاصّی ظهور می کند.

وَ أْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهٰا

-و قومت را بفرمای تا به بهترین آن عمل کنند.» گزینش بهترین از بهتر وظیفهٔ هر ملتی است و از همین راه است که عقل و خرد و آگاهی میدان خودنمایی می یابند.

سَأُرِیکُمْ دٰارَ الْفٰاسِقِینَ

-به زودی جایگاه نافرمانان را به تو نشان می دهم.» یعنی آن گروه را که از احکام شرعی پیروی نمی کنند.به زودی خانه هایشان بر سرشان ویران می شود و این امر برایشان عبرتی است تا پروردگارشان را عصیان نکنند و از فرمانهای او سرباز نزنند. ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۶ تا ۱۴۷]

اشاره

سَأَصْرِفُ عَنْ آیٰاتِیَ اَلَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی اَلْأَرْضِ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لاٰ یُؤْمِنُوا بِهٰا وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ اَلرُّشْدِ لاٰ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ اَلْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ کٰانُوا عَنْهٰا غٰافِلِینَ (۱۴۶) وَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ لِقٰاءِ اَلْآخِرَهِ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۱۴۷)

متکبر چگونه گمراه می شود؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدای تعالی موسی(ع)را به پیشوایی و رهبری قوم خود برگزید و آیات خود بر او وحی کرد.ولی قوم موسی را از تعلل در اخذ دستورهای الهی بر حذر داشت و تهدیدشان کرد که به زودی خانه های فاسقانی را که فرمان خدا را اطاعت نمی کنند ویران خواهد ساخت.در این دو آیه بیان می دارد که فسق و نافرمانی گاه شخصی است و در این صورت خانه فاسق را ویران می کند و گاه اجتماعی است و در این صورت سبب هلاکت و ناچیز شدن اعمال می گردد.فسق اجتماعی در هدف جامعه به گونهٔ یک کل،متمثل می شود.و این به هنگامی است که هدف باطل باشد و از تکبر سیطره بر دیگران سرچشمه گیرد.این امر به زودی سبب کافر شدن به آیات خدا می گردد و موجب بر هم زدن معیارها.چنان که هدایت رنگ گمراهی و گمراهی رنگ هدایت به خود می گیرد.نتیجهٔ یک چنین وضعی تکذیب آیات خدا و غفلت از آنهاست.

این از جنبهٔ فطری است،اما از جنبهٔ عملی،اعمال اینگونه کسان ناچیز

ص: ۳۸۰

می شود و به آنان سودی نمی رساند،زیرا که در یک مسیر باطل پیش می روند.چه بسا یک عمل به خودی خود عملی نیک باشد /۳ ولی چون در سلسلهٔ اعمال ناپسند و فاسد قرار گیرد بسا که بدیهای آنها نیکیهای این عمل را در خود بپوشانند.هم چنان که اگر همهٔ اعمال فرد یا جامعه نیکو باشد و درست،لغزشهای جزیی بخشوده می شود، زیرا نیکیها بدیها را نابود می سازند.

شرح آیات:

اشاره

در راه سراشیب

[۱۴۶]

اتوموبیلی که راهی را به اشتباه می رود همهٔ اجزاء آن در همان راه اشتباه پیش می رود،هر چند که این اتوموبیل از حیث ساخت عیبی و نقصی نداشته باشد.جامعه ای هم که بیراهه می رود همهٔ افراد آن خواه و ناخواه در همین مسیر سیر می کنند.

اجتماع سالم،اجتماعی است که افراد آن در ضمن سازندگی خود با جوامع دیگر هم روابط حسنه داشته باشند ولی اگر این جامعه در زمین سرکشی کرد و آهنگ برده ساختن دیگران نمود و خواست دسترنج ایشان را برباید:در این صورت راه انحراف در پیش گرفته و این انحراف تمام ابعاد آن را در بر خواهد گرفت،زیرا خداوند در درون هیچ کس دو قلب قرار نداده است.به این معنی که یک فرد زمانی مؤمن است و به آیات خدا و فرمانهای رسولان او عمل می کند که در پی برده ساختن مردم دیگر نباشد و در زمین خودسری و خودکامگی نکند و هوس برتری جویی در سر نپرورد.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

-آن کسانی را که به ناحق در زمین سرکشی می کنند زودا که از آیات خویش رویگردان سازیم.» /۳ معلوم می شود کلمهٔ«آیات»در این آیه آیات تشریعی است بر حسب سیاق.زیرا در آیهٔ پیشین سخن از رسالات خدا و کلام او بود.

وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَهٍ لاٰ يُؤْمِنُوا بِهٰا

-چنان که هر آیتی را که بینند به آن ایمان نیاورند.» «آیه»در این عبارت مراد آیات تکوینی است چون معجزه ها و سیر تاریخ و تحولاـتی که بیان کنندهٔ حقایق است.همچنین قلب متکبر در جستجوی حقیقت نیست از این رو نه به حقایق توجه دارد و نه به آن ایمان دارد،مگر این که آن را به چشم خود بنگرد.به همین گونه در پی یافتن راههای درست نیست زیرا خود با میل و ارادهٔ خود از آن منحرف شده است.

وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لاٰ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً

-اگر طریق هدایت بینند از آن نروند و اگر طریق گمراهی بینند از آن بروند.» زیرا اینان خود منحرف اند و خواهان انحراف هستند.

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ كٰانُوا عَنْهٰا غٰافِلِينَ

-زیرا اینان آیات را دروغ انگاشتند و از آن غفلت ورزیدند.» تکذیب آیات سبب شد که از حقایق رویگردان شوند و از اهمیت آیات تشریعی غافل مانند.بشر در آغاز که منحرف می شود به سبب اشتباه اوست در درک حقیقت ولی بعدها که به سوی کفر و انکار می گراید عملش یک عمل اختیاری است.

انجام زمینهٔ عملی

[۱۴۷]

عاقبت کسانی که از نظر فکری خودسری و تکبر می کنند این است که به حقیقت راه نمی یابند نه از طریق رسالات الهی و نه از طریق تدبر در واقعیات اعمال نیک آنان به سبب اعمال ناپسندشان که در واقع استراتژی اصلی آنهاست از میان می رود.

۳/

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ لِقٰاءِ الْآخِرَهِ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ

-اعمال آنان که آیات ما و دیدار قیامت را دروغ انگاشتند،ناچیز شد.»

خط اصلی زندگی آنان خط انحرافی است.از این رو اعمال جزئی فایدتشان ندهد در واقع ناچیز شدن اعمال تنها به سبب عدم ایمان ایشان نیست.

بلکه عدم ایمان آنان را به یک سلسله انحرافات عملی می کشد که این انحرافات سبب ناچیز شدن اعمالشان می شود.از این روست که خدای تعالی می فرماید:

هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

-آیا جز در مقابل کردارشان کیفر خواهند دید؟» ۳/

[سوره الأعراف (۷): آيات ۱۴۸ تا ۱۵۳]

اشاره

وَ اِتَّخَذَ قَوْمُ مُوسىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ أَ لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاٰ يُكَلِّمُهُمْ وَ لاٰ يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اِتَّخَذُوهُ وَ كٰانُوا ظٰالِمِينَ
(۱۴۸) وَ لَمّٰا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قٰالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنٰا رَبُّنٰا وَ يَغْفِرْ لَنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۱۴۹) وَ لَمّٰا رَجَعَ
مُوسىٰ إِلىٰ قَوْمِهِ غَضْبٰانَ أَسِفاً قٰالَ بِئْسَمٰا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى اَلْأَلْوٰاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قٰالَ
اِبْنَ أُمَّ إِنَّ اَلْقَوْمَ اِسْتَضْعَفُونِي وَ كٰادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلاٰ تُشْمِتْ بِيَ اَلْأَعْدٰاءَ وَ لاٰ تَجْعَلْنِي مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (۱۵۰) قٰالَ رَبِّ اِغْفِرْ لِي وَ
لِأَخِي وَ أَدْخِلْنٰا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ اَلرّٰاحِمِينَ (۱۵۱) إِنَّ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا اَلْعِجْلَ سَيَنٰالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي اَلْحَيٰاةِ
اَلدُّنْيٰا وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُفْتَرِينَ (۱۵۲) وَ اَلَّذِينَ عَمِلُوا اَلسَّيِّئٰاتِ ثُمَّ تٰابُوا مِنْ بَعْدِهٰا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهٰا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵۳)

معنای واژه ها

۱۴۸[حلیّهم]

:الحلیّ آنچه از نقره و طلا برای آرایش به کار گیرند.

۱۴۹[سقط فی ایدیهم]

:خود را در بلا یافتند.

۳/

گوساله سامری و رسوبهای جاهلیت فرعونی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قوم موسی در غیاب او که برای مناجات با پروردگارش رفته بود،به گوساله مبتلی شد.گوساله ای از زر و زیور خود ساختند و آن را پرستش کردند.گوساله چون گاوان صدا می کرد.سامری به آنها القاء کرد که آن گوساله خدای آنهاست و نمی دانستند که پروردگار عالمیان کسی است که مردم را به راههای سعادت راه نمود و این کار از این گوساله ساخته نیست.بدین گونه بر خود ستم کردند.چون حقیقت امر برایشان معلوم شد و دریافتند که در چه ورطه ای از گمراهی در افتاده اند پشیمان شدند و گفتند که اگر خدای تعالی بر ما رحمت نیاورد از زیانکاران خواهیم بود.

چون موسی(ع)باز گردید،خشمگین شد و از اینکه قومش گوساله پرست شده بودند تأسف خورد.آن گاه آنان را ندا داد که ای قوم بعد از من شرایط جانشینی من به جای نیاوردید.آیا مردم بعد از غیبت پیشوایشان چنین می کنند!آن گاه الواح تورات را که با خود داشت،بر زمین زد،زیرا می گفت این سخنان درخشان قومی را که ایمان را رها کرده و به شرک روی نهاده اند،چه فایده دارد.موسی موی برادر خود هارون را گرفت و از او توضیح خواست.هارون ۳/ برایش توضیح داد که این قوم او را تنها و ناتوان یافتند و قصد قتلش کرده اند،او نیز به حال خود رهایشان کرد تا موسی(ع)باز گردد.هارون از برادر خود خواست که کاری نکند که دشمنان او را شماتت کنند و از رفتاری که موسی با او کرده است خوشحال شوند.همچنین از

برادر خواست که سکوت او را در برابر قوم حمل بر رضایت او نکند،که او هر چند سکوت کرده ولی هم چنان خشمگین در انتظار فرج بوده است.

شرح آیات:

اشاره

چرا گوساله؟

[۱۴۸]

چرا قوم موسی در غیاب او-یعنی زمانی که به کوه رفته بود- گوساله را به خدایی گرفتند؟ معلوم می شود بقایای افکار جاهلی فرعونی هنوز در مغز آنها جای داشت زیرا چند قرن در آن جامعه زیسته بودند.مصریان گاو را مقدس می شمردند و آن را رمز زندگی کشاورزی خود می دانستند و بنی اسراییل هم در اعماق ذهن خود چنین گرایشی یافته بودند.ولی آنان برای ساختن گوساله از زیورهای خود استفاده کردند، زیرا هنگامی که از مصر بیرون آمدند همهٔ زر و زیور خود با خود آوردند.و آن را پشتوانهٔ اقتصادی خود می شمردند.چون رسوبات مغزی جاهلی آنان از اعماق ذهنشان به سطح روشن آن آمد و از آن زر و سیم گوساله ساختند،در واقع به پرستش زر و سیم روی آوردند و آن گوساله رمز توجه آنها به آسودگیها و رفاه مادی بود.

این حادثه دلیل بر این است که آن تحول سیاسی که در بنی اسراییل به وجود آمد به تحول فرهنگی نرسید.به یک آزمایشی نیاز داشتند تا حقیقت اعتقاداتشان آشکار شود و مصلحان جامعه آنها را بشناسند و به معالجهٔ بیماریهای پنهان روحی آنان بپردازند.شاید آن ده روز که به آن سی روز افزوده شد برای آن بوده است که محیط برای سامری مهیّا شود.سامری شایع کرد که موسی از دنیا رفته است و بدین گونه مردم را برای پذیرفتن بدعت خویش مهیا ساخت.

۳/

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسیٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوٰارٌ

-قوم موسی بعد از او از زیورهایشان تندیس گوساله ای ساختند که بانگ می کرد.» ممکن است که سامری گوساله ای ساخته باشد به گونه ای که چون باد در آن داخل می شده صدایی چون صدای گاو از آن بیرون می آمده.یا چنان که در آیه

آمده است سامری مشتی خاک از جای پای جبرییل برداشته و در ساختن گوساله به کار برده و همین باعث شده که آن تندیس گوساله چون گاو صدا کند.

أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّهُ لاٰ یُکَلِّمُهُمْ وَ لاٰ یَهْدِیهِمْ سَبِیلاً

-آیا نمی بینند که آن گوساله با آنها سخن نمی گوید و ایشان را به هیچ راهی هدایت نمی کند؟» در حالی که خدا با موسی سخن می گفت و برای قوم خود فرمانهای الهی را باز می گفت و آنها را به راه راست هدایت می کرد.

اِتَّخَذُوهُ وَ کٰانُوا ظٰالِمِینَ

-آن را به خدایی گرفتند و بر خود ستم کردند.» و کدام ظلم بزرگتر است از شرک به خدا و کفر پس از ایمان.گوسالهٔ بنی اسراییل رمزی است برای رهبریهای باطل و سامری برای چنین کاری پای به میدان نهاده بود.گوساله صدا می کرد،هم چنان که این رهبران نیز برای مردم سخن می گفتند ولی سخنشان کسی را به جایی نمی رساند.و نیز هم چنان که این گاو تنها هیکلی بود بدون روح و رهبریهای باطل هم برای مردم هیچ فایدهٔ روحانی و معنوی نخواهند داشت.

[۱۴۹]

موسی باز آمد و به این شایعهٔ دروغ که او مرده است پایان داد و آنان که چنین شایعه ای پراکنده بودند رسوا شدند و در چنین وضعی جز توبه راهی در پیش نداشتند.

وَ لَمّٰا سُقِطَ فِی أَیْدِیهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قٰالُوا لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنٰا رَبُّنٰا وَ یَغْفِرْ لَنٰا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخٰاسِرِینَ

-و چون از آن کار پشیمان شدند و دیدند که در گمراهی افتاده اند،گفتند:اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد در زمرهٔ زیانکاران خواهیم بود.» معلوم می شود که رحمت خداوند در هدایت و راهنمایی او آشکار می شود.

هدایتی که اگر نباشد بشر در گمراهی دست و پای خواهد زد.

امتحان و گزینش

[۱۵۰]

پرستش گوساله یک امتحان دشوار برای قوم موسی بود و نیز برای تصفیهٔ عناصر ضعیف و خائن،آن هم در جامعه ای که می خواهد جوامع دیگر را به راه خدا سوق دهد.شاهد بر این مدعا این است که موسی خشمگین و اندوهناک به نزد قوم خود بازگشت.

وَ لَمّٰا رَجَعَ مُوسىٰ إِلىٰ قَوْمِهِ غَضْبٰانَ أَسِفاً

-چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت.» ظاهرا خشم موسی و اندوه او به خاطر این بود که برای تغییر و اصلاح و دگرگونی جامعهٔ بنی اسراییل قیام کرده بود ولی اینک خود را در برابر مردمی سست عنصر و منحرف مشاهده می کرد.

قٰالَ بِئْسَمٰا خَلَفْتُمُونِی مِنْ بَعْدِی

-گفت:در غیبت من چه بد جانشینانی بودید.» من وصی خود را در میان شما نهادم تا شما را رهبری کند و گواه اعمال شما باشد.

أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ

-چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟» و می خواستید پیش از رسیدن موعد به آن برسید.

قوم موسی هنوز در مرحله ای بودند که ایمانشان به چیزی بود که برایشان حضور و شهود داشت،و هنوز نمی توانستند به غیب ایمان بیاورند و یکی از علل شتابشان به پرستش گوساله به این عنوان که خدای موسی است همین بود.در آن میان گروهی بودند که می گفتند خدایی را که به چشم نبینیم عبادت نمی کنیم.

وَ أَلْقَی الْأَلْوٰاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ

-و الواح را بر زمین افکند و موسی سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید.» ۳/ الواحی که موسی با خود می آورد،همه موعظه و هدایت بود و چون دید که قومش در اصل ربوبیت تردید روا داشته اند آنها را به سویی افکند و به چاره جویی

در این امر مهم پرداخت.نخست برادر و خلیفهٔ خود را که رهبری قوم را به عهده داشت،به باز جست گرفت و هارون نیز حقیقت امر را با او در میان نهاد:

قٰالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کٰادُوا یَقْتُلُونَنِی فَلاٰ تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْدٰاءَ وَ لاٰ تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ

-هارون گفت:ای پسر مادرم،این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند.مرا دشمنکام مکن و در شمار ستمکاران میاور.» یعنی من به تنهایی توان مقاومت در برابر آنها را نداشتم،حتی آهنگ قتل من داشتند و من منتظر بازگشت تو و رسوا شدن دروغ آنان ماندم بنا بر این نباید مرا مسئول اعمال آنان بدانی یا در زمرهٔ آنان بشماری.

[۱۵۱]

در اینجا موسی حقیقت امر را دریافت:

قٰالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی وَ أَدْخِلْنٰا فِی رَحْمَتِکَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّٰاحِمِینَ

-گفت:ای پروردگار من!مرا و برادرم را بیامرز،و ما را در رحمت خویش داخل کن که تو مهربانترین مهربانانی.» بار دیگر به این حقیقت می رسیم که بارزترین مظاهر رحمت خدا بر انسان همانا هدایت اوست و نیز حفظ اوست از لغزیدن در موقعیتهای ناروا و دشوار.

عاقبت پرستش گوساله

[۱۵۲]

عاقبت کسانی که پرستش گوساله را ترک کردند این بود،یعنی رحمت خدا بود.ولی آنان که تسلیم گوساله شدند و راضی به عبادت او غضب خدا را به جان خریدند و غضب خدا در آینده به صورتهای مختلف خودنمایی خواهد کرد، چون در آمدن در زیر یوغ طاغوت و انحراف جامعه و نقصان برکات خدا که از یک رهبری صحیح نصیب جامعه می شود.

۳/

إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنٰالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ

-آنان که گوساله را برگزیدند،به زودی به غضب پروردگارشان گرفتار خواهند شد و در زندگی این جهانی به خواری

ص :۳۸۸

خواهند افتاد.دروغسازان را این چنین کیفر دهیم.» یعنی کسانی که بر خدا دروغ می بندند و کسانی که روشی خطاکارانه در پیش می گیرند و راه و روش صحیح را پس پشت می افکنند،به غضب پروردگار دچار خواهند شد.

[۱۵۳]

اما اگر این گناهکاران توبه کنند و از سر صدق به خدا ایمان بیاورند و نگذارند گناهی به گناهشان افزوده گردد،مورد رحمت خدا قرار خواهند گرفت.

وَ الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئٰاتِ ثُمَّ تٰابُوا مِنْ بَعْدِهٰا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهٰا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ

-و آنان که مرتکب کاری بد شدند،آن گاه توبه کردند و ایمان آوردند،بدانند که پروردگار تو پس از توبه،آمرزنده و مهربان است.» واژه«پس از توبه»یعنی پس از محو آثار گناه،مورد رحمت پروردگار قرار خواهند گرفت.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۴ تا ۱۵۶]

اشاره

وَ لَمّٰا سَکَتَ عَنْ مُوسَی اَلْغَضَبُ أَخَذَ اَلْأَلْوٰاحَ وَ فِی نُسْخَتِهٰا هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ (۱۵۴) وَ اِخْتٰارَ مُوسیٰ قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقٰاتِنٰا فَلَمّٰا أَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَةُ قٰالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِیّٰایَ أَ تُهْلِکُنٰا بِمٰا فَعَلَ اَلسُّفَهٰاءُ مِنّٰا إِنْ هِیَ إِلاّٰ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهٰا مَنْ تَشٰاءُ وَ تَهْدِی مَنْ تَشٰاءُ أَنْتَ وَلِیُّنٰا فَاغْفِرْ لَنٰا وَ ارْحَمْنٰا وَ أَنْتَ خَیْرُ اَلْغٰافِرِینَ (۱۵۵) وَ اُکْتُبْ لَنٰا فِی هٰذِهِ اَلدُّنْیٰا حَسَنَةً وَ فِی اَلْآخِرَةِ إِنّٰا هُدْنٰا إِلَیْکَ قٰالَ عَذٰابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشٰاءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهٰا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاةَ وَ اَلَّذِینَ هُمْ بِآیٰاتِنٰا یُؤْمِنُونَ (۱۵۶)

ص: ۳۸۹

عاقبت پرهیزگاری در دنیا و در آخرت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از این پس قوم موسی دستخوش امتحانهای دشوار گردید.موسی پس از آن خشم و اندوه آرامش یافت،پس الواح را برگرفت تا از آنها آیات هدایت و رحمت برخواند.باید مردم به راهی رهبری شوند که به رحمت و هدایت منتهی گردد و برای رسیدن به این دو هدف نیاز به ترس از خدا و پرهیزگاری است.

این ترس به قلب داخل نمی شود،اگر به خدا ایمانی صادقانه نداشته باشد و ایمان صادقانه پس از شناخت خداوند حاصل می شود.در قوم موسی گرایشی مادی بود،از این رو هفتاد تن از رجال برگزیدۀ آنان نزد موسی آمدند و از او خواستند که خدا را آشکارا ببینند.در این حال زلزله ای سخت آنان را فرو گرفت و همه را بر زمین کوفت.موسی از خدای خود خواست که آنان را باز گرداند و گفت که پروردگارا! این گستاخی از جانب مشتی سفیهان بوده و این امتحان تو است و تویی که راه می نمایی یا گمراه می کنی.تو دوست و سرپرست ما هستی،گناهان گذشتۀ ما را بیامرز که تو مهربانترین مهربانانی.پس رحمت و نعمت خود بر ما ارزانی دار.

۳/ آن رهنمود که در الواح آمده بود،بشر را فرا می خواند که هم نیازهای دنیوی خویش را برآورند و هم به عالم آخرت نظر داشته باشند.از این رو موسی از خدا می خواهد که هم نیکیهای این جهانی را نصیب آنان کند و هم نیکیهای آن جهانی را و این جز با توجه به خدا،آن پروردگار کریم و بخشندۀ ما میسر نیست.و خدای

تعالی برای او بیان کرد که عذاب او نصیب هر کسی است که بخواهد ولی رحمتش گسترده است.همهٔ کسانی که پرهیزگاری کنند و نفسهای خود از آلایش پاکیزه سازند و به آیات خداوندی ایمان آورند مشمول رحمت او خواهند بود.

شرح آیات:

اشاره

حکمت خشم

[۱۵۴]

در آیات متعدد قرآن سخن از خشم سریع موسی(ع)است.اکنون این سؤال پیش می آید که آیا موسی ذاتا مردی زود خشم بود یا موقعیت چنین ایجاب می کرد.

واقع این است که بنی اسراییل امتی زبون بودند و به خواری و ذلت عادت کرده،در عین حال به موسی سخت علاقه مند بودند،زیرا موسی رهانندهٔ ایشان بود.

پس این قوم با چنین روحیه ای نیاز به آن داشتند که موسی در کارهای روزانه شان دخالت مستقیم داشته باشد و این کار با نرمی و آرامش میسر نبود به عبارت دیگر احتیاج به قدری خشونت داشت.

از اینجا پی می بریم که هر گاه اوضاع به وضع عادی باز می گشت خشم موسی هم تسکین می یافت،زیرا موسی برای خود خشمگین نمی شد.

وَ لَمّٰا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ

-چون خشم موسی فرو نشست.» از این آیه برمی آید که خشم موسی زمانی تسکین یافت که عناصر خائن تصفیه شدند /۳ و بسیاری از آنان به قتل رسیدند و توبهٔ باقی پذیرفته آمد.از این پس موسی طرح جامعهٔ نوین،جامعهٔ سالم الهی را اجرا نمود.

أَخَذَ الْأَلْوٰاحَ وَ فِي نُسْخَتِهٰا هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ

-الواح را برگرفت،و در نوشته های آن برای آنها که از پروردگارشان بیمناکند هدایت و رحمت بود.» پس از استوار شدن پایه های توحید در نفوس مردم،باید راه و روش زندگی اسلامی را طرح ریزی کرد.از این رو است که موسی(ع)پس از تصفیهٔ عناصر

خائن،آنچه را که در الواح آمده است تشریح می کند.الواح مردم را به راه رحمت و نعمت خدا رهبری می کند ولی این نعمت جز برای پرهیزگاران نیست.

چگونه آلودگیها را بزداییم

[۱۵۵]

پیوسته در نفوس بنی اسراییل بعضی رسوبات جاهلی بود،و موسی(ع)برای محکم ساختن ستونهای توحید در نفوس مردم دست به اعمالی تازه زد.

از این قرار که هفتاد تن از قوم را برگزید که در مناجات خود با خدا،در طور سینا همراه او باشند.اینان نمایندگان مردم بودند و خواستهای آنها را بیان می نمودند.این گروه آمده بودند تا خدا را آشکارا ببینند.به ناگاه زلزله آنان را فرو گرفت و همه مردند ولی موسی دعا کرد تا خداوند بار دیگر آنان را زنده نمود.

وَ اخْتٰارَ مُوسىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقٰاتِنٰا فَلَمّٰا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قٰالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيّٰايَ أَ تُهْلِكُنٰا بِمٰا فَعَلَ السُّفَهٰاءُ مِنّٰا

-موسی برای وعده گاه ما از میان قومش هفتاد مرد را برگزید.چون زلزله آنها را فرو گرفت،گفت:ای پروردگار من،اگر می خواستی ایشان را و مرا پیش از این هلاک می کردی،آیا به خاطر اعمالی که بیخردان ما انجام داده اند ما را به هلاکت می رسانی.» قوم از این هفتاد تن دیدار خدا را طلب کرده بودند و آنان خواستهای آن سفیهان را به درگاه خدا عرضه داشته بودند.آری...این امتحانی از امتحانهای خداوند تعالی بود از بندگانش.پس هر که هدایت یابد به فضل و رحمت خداوند یافته و هر که گمراه شود به اذن خدا شده است.

۳/

إِنْ هِيَ إِلاّٰ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهٰا مَنْ تَشٰاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشٰاءُ أَنْتَ وَلِيُّنٰا فَاغْفِرْ لَنٰا وَ ارْحَمْنٰا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغٰافِرِينَ

-و این جز امتحان تو نیست.هر کس را بخواهی بدان گمراه کنی و هر کس را بخواهی هدایت.تو یاور ما هستی،ما را بیامرز و بر ما ببخشای که تو بهترین آمرزندگانی.»

تحولات اجتماعی و تغییرات طبیعی که به فرمان خدا انجام می گیرد:چون فقر و غنی و تندرستی و بیماری و عزت و ذلّت و گرما و سرما و فراخ نعمتی و قحط همه و همه به هدف امتحان بشر است،تا هر چه در درون دارد از قوت و ضعف و قدرت و عجز بیرون بریزد.تا خویشتن را اصلاح کند و نواقص خود تکمیل نماید.

پس هر کس به این حقیقت راه یابد و بر خدا توکل کند و از گناهان خود آمرزش خواهد و برای اصلاح ذات خویش سعی ورزد،خداوند نیز او را رحمت کند و بیامرزد.و به مدد رحمت خویش نواقص او را تکمیل کند و اصلاح نماید و این امر سبب آمرزش او شود.

وظیفهٔ انسان

[۱۵۶]

خدای سبحان برای مردم مقرّر می دارد و نیکیها و بدیهایشان را بر حسب اعمالشان و به مقدار ایمانشان یا کفرشان می سنجد.اکنون وظیفه انسان است که در اکتساب زندگی سعادتمندانه در دنیا و آخرت کوشا باشد،و برای چنین سعادتی تلاش کند تا به مقصد و مقصود خویش برسد.کسی که نظرش برترین اعمال باشد،خدای تعالی در دل او انگیزه ای برای عمل به وجود می آورد.در این هنگام بشر نیازمند نقشه ای می شود که بر طبق آن حرکت کند تا به هدف رسد.این نقشه چیزی جز برنامه های الهی نیست از این رو موسی می گوید:

وَ اکْتُبْ لَنٰا فِی هٰذِهِ الدُّنْیٰا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ إِنّٰا هُدْنٰا إِلَیْکَ

- برای ما،در دنیا و آخرت نیکی بنویس.ما به سوی تو باز گشته ایم.» این خواست و نگرش والا یکی از بارزترین نشانه های مؤمنان صادق است ولی نیاز به یک عمل جدی هم هست،از این روی است که خدای تعالی می فرماید:

قٰالَ عَذٰابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشٰاءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهٰا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیٰاتِنٰا یُؤْمِنُونَ

-گفت:

عذاب خود را به هر کس که بخواهم می رسانم و رحمت من همه چیز را

در بر می گیرد.آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و به آیات ما ایمان دارند،مقرر خواهم داشت.»
۳/ عذاب خدا برای گناهکاران مهیاست ولی رحمت خدا هم بر همه چیز احاطه دارد.این رحمت است که نظرگاه انسان است و تکیه گاه ایمان و توکل اوست و خاستگاه تحرکات او.

البته رحمت خدا،مشروط به چند شرط است:

اولا:پرهیزگاری و قیام به واجبات.

ثانیا:زکات،و آن انفاق است از هر چه انسان دارد،از مال و علم و جاه در حدیث آمده است که«زکات مال بذل آن است و زکات علم نشر آن».

ثالثا:ایمان به همۀ آیات خواه در این دنیا در مصلحت شخص باشد یا نباشد و اگر به احکام دین عمل می کند چنان نباشد که به آنچه آسان تر است عمل کند و آنچه را سخت تر است رها نماید.مثلا نماز بخواند ولی در تزکیۀ نفس نکوشد یا حج به جای آورد و از جهاد شانه خالی کند.هرگز رحمت خدا نصیب کسانی که دین را جزء جزء می کنند و جزء آسانتر را می گیرند و سخت تر را وامی گذارند،نخواهد شد.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۷ تا ۱۵۹]

اشاره

اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ اَلرَّسُولَ اَلنَّبِیَّ اَلْأُمِّیَّ اَلَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی اَلتَّوْراةِ وَ اَلْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ اَلطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ اَلْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ اَلْأَغْلالَ اَلَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اِتَّبَعُوا اَلنُّورَ اَلَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۱۵۷) قُلْ یا أَیُّهَا اَلنّاسُ إِنِّی رَسُولُ اَللّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ اَلنَّبِیِّ اَلْأُمِّیِّ اَلَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اِتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸) وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (۱۵۹)

ص: ۳۹۴

معنای واژه ها

۱۵۷[عزّروه]

:بزرگش داشتند و احترامش نهادند.

۳/

بار گران و زنجیرها بر گردن یهود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در سیاق قصهٔ موسی قرآن حکمت آموز به رسالت حضرت محمد بن عبد اللّه(ص)اشارتی دارد تا زمان حال را به گذشته ربط دهد و از حقایق تاریخی درسی دیگر بیاورد حکیمانه و یهود را به پیروی دین جدید ترغیب کند.روش قرآن در استدلال روشی فطری است یعنی از نزدیکترین راهها به دلها و وجدانها،بهره می جوید.در اینجا نیز سخن از این است که این دین جدید هم به همان ارزشهایی که در دین موسی هست ارج می نهد،افزون بر این در تورات و انجیل که در نزد آنهاست از این دین خبر داده،پس دیگر انکار را چه معنی است.

در این آیین هم چون دیگر آیینهای الهی امر به کارهای نیک می کند و نهی از اعمال ناپسند.طیبات را حلال کرده و خبایث را حرام و هدف آن برداشتن بار

ص:۳۹۵

شرک و بردگی از دوش مردم و گسستن زنجیرهای اجتماع فاسد و نظامات فاسد است و نیز رساندن خلق خدا به رستگاری این است نصیب کسانی که به این رسول ایمان می آورند و جبهۀ او را تقویت می نمایند و یاری اش می کنند و او را چراغ راهنمای زندگی خویش قرار می دهند.

۳/ چنین رسالتی از سوی خدای سبحان است.آن که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست و خدایی جز او نیست.زنده می کند و می میراند.بر مردم است که از این آیین که از آن همۀ آنهاست پیروی کنند.قوم موسی همه گمراه نیستند، گروهی از آنان به حق فرمان می دهند و به حق راه می نمایند و می کوشند که حق میزان سنجش ارزشهای آنان قرار گیرد.

شرح آیات:

اشاره

از ویژگیهای رسول(ص)

[۱۵۷]

از خصوصیات ادیان الهی یکی این است که متعلق به همۀ مردم اند بدون هیچ امتیاز قومی یا اقلیمی یا جنسی و امثال آن.دعوتشان به هدف ایجاد یک امت واحده است که دینی آسمانی است با پیامبری واحد.رسول در این رسالت به این امتی که بر محور این رسالت گرد آمده اند انتساب دارد،از این رو بارزترین صفات او این است که«امّی»است و او پیامبری است که وحی بر او نازل می شود و این وحی برنامه زندگی این امت است.

اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ

-آنان که از این پیامبر امّی پیروی می کنند.» کلمه«امّی»به نظر من از امت گرفته شده و در آیه دیگر چنین آمده«این امت شماست،امتی واحد و من پروردگار شما هستم پس مرا بپرستید».بعضی هم معتقدند که«امّی»از«امّ»گرفته شده،به اعتبار این که آن حضرت نه خواننده بود و نه نویسنده.شاید هم به«امّ القری»که نام مکه است منسوب باشد.

اَلَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰاةِ وَ الْإِنْجِيلِ

-که نامش را در

تورات و انجیل خود نوشته می یابید.» یعنی صفات و اسماء او را،هم چنان که ارزشهای دعوت او نیز مکتوب است.

یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ

-آن که به نیکی فرمانشان می دهد و از ناشایست بازشان می دارد.» همه رسالتهای آسمانی مزرعۀ عقول را می کاوند.و با فطرت آدمیان سازگارند /۳ و به نظر من«معروف»اینجا همان چیزی است که قلب بشر آن را می شناسد و منکر چیزی است که قلب بشر آن را ناخوش می دارد و انکار می کند.

وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ

-و چیزهای پاکیزه را بر آنان حلال می کند و چیزهای ناپاک را حرام.» این«چیزهای پاکیزه»و«چیزهای ناپاک»را وحی معین می کند و عقل نیز تصدیق می نماید.

وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ

-و بار گرانشان را از دوششان بر می دارد و بند و زنجیرشان را می گشاید.» بار گران ترجمۀ واژۀ«اصر»است.بشر از آنجا که به زر و زیور زندگی دلبسته است و در برابر شهوات خویش و نعمتهای مادی و مناصب مادی سست و تسلیم شونده است،همواره خود را در زیر فشار این امیال و آرزوها حس می کند.

ادیان الهی یکی از کارهایشان این است که بشر را از زیر این فشار می رهانند و او را متوجه جهانی دیگر می کنند،جهان معنویت،در آیندۀ نزدیک یعنی در این دنیا و آیندۀ دور یعنی در آن جهان.

ادیان الهی هم چنان که بشر را از زیر این فشارها می رهانند زنجیرهایی را که قوانین و سنن مادی بر دست و پای او نهاده اند می گشایند و او را به آزادی می رسانند.

ص :۳۹۷

شروط رستگاری

رستگاری پایان راه ادیان آسمانی است ولی کسی از آن رستگاری برخوردار می شود که به آن ادیان ایمان داشته باشد و در بزرگداشت آنها بکوشد و به اعمال خود و به پیروی از راه و روش آنها یاریشان کند. ۳/ و همهٔ حوادث زندگی خود را با ترازوی آنها ارزیابی کند.

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ

-پس کسانی که به او ایمان می آورند.» البته یک ایمان واقعی،بدینگونه که خویش را تسلیم او کنند و تکبر نورزند و خود را برتر از او نشمارند.

وَ عَزَّرُوهُ

و حرمتش را نگاه داشتند.» یعنی او را از همه خواستها و امیال خویش برتر شمردند، وَ نَصَرُوهُ -و یاریش کردند.» یعنی همهٔ امکانات خود را تسلیم او کردند و در خدمت او قرار دادند.

وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ

-و از آن کتاب که بر او نازل کرده ایم پیروی کردند.» مراد از این کتاب که در آیه از آن به نور تعبیر شده قرآن است.هم چنان که آدمی در تاریکی شب،راه خویش با چراغ روشن می کند،همچنین راه زندگی خود را به فروغ ابدی قرآن روشن می سازد.تا در پرتو آن حق و باطل و خیر و شر را و هدایت و ضلالت را بشناسد.

أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

-اینان رستگارانند.» یعنی کسانی که هم در دنیا خوشبخت اند و هم در آخرت.

چگونه خدا را می شناسیم

[۱۵۸]

شناخت خداوند سبحان پیشی دارد بر همهٔ شناختهای دینی که با شیوه ای فطری و یادآوری آیات هستی و کنجکاوی و شیفتگی نفس صورت

می پذیرد.هنگامی که بشر،آن را به یاد آورد و خدایش را شناخت می تواند رسالت الهی را با همهٔ تناسبها و هماهنگیهای آن باز شناسد، ۳/ رسالت الهی فراگیر است با پهنه ای از رحمت و شیوه هایی ظریف و همچون اسماء حسنای او دارای ارکانی استوار.این رسالت چونان خورشید و ماه و گستردگی و قدرت آسمانها و استواری و استقرار زمین و همچون پدیدهٔ حیات که حرارت بخش زندگی برای جانهاست،خود،نزدیکترین راه به شمار می آید برای شناخت رسالت و رسول که همان خداشناسی و یاد آوردن عظمت خدایی و قدرت و لطف و رحمت اوست و به همین سبب رسولان برای رسالت رسالتشان خدا را گواه می گیرند.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً

-بگو ای مردم!من فرستادهٔ خدا بر همهٔ شما هستم.» هم چنان که رحمت خداوندی همه چیز را در برگرفته رسالت او نیز شامل همگان شود.

اَلَّذِى لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ يُحيِى وَ يُمِيتُ

-آن خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست هیچ خدایی جز او نیست زنده می کند و می میراند.» هم چنان که به مردم حیات مادی داده است،به آنان با فرستادن رسولان حیات معنوی بخشیده و هم چنان که آنان را از لحاظ جسمی می میراند،چون امر رسالت او را انکار می کنند،آنان را از نظر معنوی می میراند.

فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِى يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ كَلِمَاتِهِ

-پس به خدا و رسول او،آن پیامبرانی که به خدا و کلمات او ایمان دارد،ایمان بیاورید.» آن پیامبر شما را به خدا فرا می خواند نه به خویشتن و او پیش از همه مردم و بیش از همهٔ آنها به خدا و رسالت خویش ایمان دارد.

وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

-و از او پیروی کنید باشد که هدایت شوید.» [۱۵۹]

مسئله نبوت پیامبران نباید منشأ خلاف و نزاع باشد.و نیز ادیان

ص :۳۹۹

الهی نیامده اند که موجب افکار برتری نژادی و یا طایفگی شوند. /۳ از این رو وقتی سخن از تقبیح اعمال بنی اسراییل می شود مراد همهٔ آنها نیست.جمعی هم بوده اند که از صراط مستقیم پای بیرون ننهاده بودند و در سراسر زندگی مادی و معنوی خویش حق را حاکم می ساخته اند و به مقتضای فرمان و حکم او عمل می کرده اند، آری:

وَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ

-گروهی از قوم موسی هستند که مردم را به حق راه می نمایند و به عدالت رفتار می کنند.» /۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۰ تا ۱۶۶]

اشاره

وَ قَطَّعْنٰاهُمُ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبٰاطاً أُمَماً وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ إِذِ اِسْتَسْقٰاهُ قَوْمُهُ أَنِ اِضْرِبْ بِعَصٰاكَ اَلْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اِثْنَتٰا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنٰاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنٰا عَلَيْهِمُ اَلْغَمٰامَ وَ أَنْزَلْنٰا عَلَيْهِمُ اَلْمَنَّ وَ اَلسَّلْوىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاكُمْ وَ مٰا ظَلَمُونٰا وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰) وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ اُسْكُنُوا هٰذِهِ اَلْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئٰاتِكُمْ سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ (۱۶۱) فَبَدَّلَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ اَلَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲) وَ سْئَلْهُمْ عَنِ اَلْقَرْيَةِ اَلَّتِي كٰانَتْ حٰاضِرَةَ اَلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي اَلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتٰانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لاٰ يَسْبِتُونَ لاٰ تَأْتِيهِمْ كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) وَ إِذْ قٰالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اَللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً قٰالُوا مَعْذِرَةً إِلىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۶۴) فَلَمّٰا نَسُوا مٰا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا اَلَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلسُّوءِ وَ أَخَذْنَا اَلَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذٰابٍ بَئِيسٍ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) فَلَمّٰا عَتَوْا عَنْ مٰا نُهُوا عَنْهُ قُلْنٰا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خٰاسِئِينَ (۱۶۶)

/۳

معنای واژه ها

۱۶۰[فانبجست]

:انبجاس،خروج آب جاری است انـدک انـدک و انفجار خروج آن است به فراوانی و آب ابتـدا انـدک اندک از سـنگ بیرون می آید و آن گاه به فراوانی بیرون می جهد.

[الغمام]

:ابرهای سفید نازک.

۱۶۳[یعدون]

:با صید حرام به تجاوز می پردازند.

۱۶۶[عتوّا]

:رویکرد به زشت ترین گناهـان است و«عـاتی» زیـاده گنه پرداز است و«اللیـل العـاتی»به شبی گفته می شود که بسـیار تـاریک است.

[خاسئین]

:رانده شدهٔ دور شده از خیر.گفته می شود:

«خسأت الکلب»هنگامی که او را برانید و او دور شود.

ص :۴۰۱

جزای ستم پس از ایمان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بنی اسراییل دو فرقه بودند:فرقه ای مؤمن و آن امت بر حق بود و فرقه ای ظالم.از نشانه های این فرقهٔ دوم این بود که همواره با یکدیگر کشمکش داشتند و به آنچه به آنها ارزانی شده بود قانع نبودند و سپاس پروردگارشان را به جای نمی آوردند.خداوند برایشان منّ و سلوی نازل کرد و ابر را فرمان داد که بر سرشان سایه افکند ولی آنان هم چنان در عالم غفلت و سرگرم آزمندیهای خویش بودند.

زمانی خداوند فرمانشان داد که در آن قریه سکونت کنند و هر چه و هر جا که خواهند بخورند و شکر خدای به جای آورند و از گناهان خود آمرزش خواهند تا خدا نیز بیامرزدشان و به نعمت و رحمت خود بر نیکوکارانی که وظایف و واجبات خود به جای می آورند بیفزاید،ولی این فرقهٔ ستمکار بر خلاف فرمان خداوندی عمل کردند،خدا نیز به کیفر عملشان از آسمان بر سرشان عذاب نازل کرد.

در اینجا سخن از مردمی است که در طول تاریخ نظائری هم داشته اند اینان بر خود ستم کردند و فرمان خدای به جای نیاوردند.اینان /۳ در قریه ای بودند بر ساحل دریا.با آن که صید ماهی در روز شنبه بر آنان حرام شده بود ولی فرمان خدای را اطاعت نکردند.خدای تعالی آنان را در معرض امتحان خود قرار داده بود و در روز شنبه ماهیان بر روی آب می آمدند و در روزهای دیگر نمی آمدند.مردم قریه سه دسته شدند.دسته ای مرتکب این گناه شدند و دسته ای در برابر آن سکوت کردند و دستهٔ سوم مرتکبان را نهی کردند.وقتی که از اینان می پرسیدند،چرا مانع عملشان می شوید اینها را خداوند به سبب گناهانشان به هلاکت خواهد رسانید،می گفتند:

ص:۴۰۲

می خواهیم حجت بر آنها تمام شود،شایـد هم هدایت شوند.نتیجه آن شد که خداوند آن دو دسـته را عذاب کرد و دسـتهٔ سوم را نجات داد.عذابشان این بود که به صورت بوزینه مسخ شدند.

شرح آیات:

اشاره

تکامل اجتماعی

[۱۶۰]

بنی اسراییل به دوازده قبیله تقسیم شده بودند و هر قبیله را سبط می گفتند و هر سبط تابع یک رهبر بود.

وَ قَطَّعْنٰاهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْبٰاطاً أُمَماً

-بنی اسـراییل را به دوازده سـبط تقسـیم کردیم.» به نظر من این فرقه های مختلف به سطح آن امتی که در آیهٔ پیشین از آن یاد شـده و گفته شـده که مردم را به حق راه می نماینـد و به عـدالت رفتار می کنند نرسـیده بودند.بلکه در مرحله ای بودند که در آن مرحله قبایـل از ریاست قبیله متابعت می کنند.خـدای سـبحان کسـی است که طبیعت را بیافریـد و سـنن آن مقـدر ساخت و مردم را به وسیلهٔ وحی و عقل به آن راه نمود.هم چنان که خانواده را آفرید و میان افراد آن سنت دوستی و تعاون پدید آورد.

هـدایت مردم در پرتو وحی و عقـل تـا اهمیت خانواده در ساختار موجودیت جامعه و نیز اخلاق قبیله ای و پیونـد اعضای آن با یکـدیگر به وسـیلهٔ محبت و اتّحاد فرهنگی و وحـدت هـدف و سـرنوشت و هـدایت کردن مردم به اهمیت ایجاد روابط سازنده میان اعضاء قبیله در چارچوب /۳ تقوا و همیاری در نیکی و احسان.

ولی این سـنتهای طبیعی بـدان معنـا نیست که اوج کمـال شـناخت آن و رهیـابی به چگونگی اسـتفاده از آن است،بلکه گـاهی تکامل در تغییر دادن طبیعت و هماهنگ کردن آن بر حسب ارزشهای والای زندگی است،همچون بدل کردن زندگی قبیله ای بـه حیـات امّـتی که در سـاختن پیونـدهای اجتمـاعی از ارزش تقـوا الهـام می گیرد-چنـان که نخسـتین امت اسـلام چنین بـوده است-،همان گونه که

ص :۴۰۳

جوامع کمال یافته مکتبی چنین است و فرد در آن بر پیوندهای خانوادگی و قبیله ای فزونی می گیرد و زیر ساز پیوندهای خود را برادری اصولی برمی گزیند،و جامعهٔ او همان پدر و برادر و پیوند نخستین اوست.او خود را فرزند جامعه می داند پیش از آن که فرزند والدینش به شمار آورد و پیش از آن که خود را از آن فلان قبیله یا نژاد بداند خود را منسوب حزب اللّٰه می داند.

در آیه پیشین سخن از امت واحد در بنی اسراییل بود،اینک سخن از امتهایی است که با یکدیگر رقابت و همچشمی می کنند.از آیه برمی آید که رسالت موسی(ع)به این قبایل و اسباط متوجه بود و این وابستگیهای طبیعی را برای تنظیم جامعه به خدمت گرفته است به همین منظور خداوند برای موسی دوازده چشمهٔ آب جاری کرد و برای هر قبیله آبشخوری معین قرار داد.

وَ أَوْحَيْنا إِلىٰ مُوسىٰ إِذِ اسْتَسْقاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ

-و چون قوم موسی از او آب خواستند،به او وحی کردیم که عصایت را بر سنگ بزن از آن سنگ دوازده چشمه روان شد و هر گروه آبشخور خویش را بشناخت.» آن گاه ذات احدیت از نعمتهایی که به این مردمی که نتوانسته اند جان خویشتن از پلیدیها مصفا گردانند ارزانی داشته،حکایت می کند:

وَ ظَلَّلْنا عَلَيْهِمُ الْغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوىٰ

-و ابر را سایبانشان ساختیم و برایشان منّ و سلوی نازل کردیم.» منّ نوعی شیرینی است و سلوی مرغ بریان است.

كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ ما ظَلَمُونا وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

-بخورید از این چیزهای پاکیزه که شما را روزی داده ایم و آنان به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم می کردند.» /۳ چرا ابر بار دیگر بر سرشان سایه نیفکند و منّ و سلوی برایشان نازل نشد؟ زیرا-چنان که در آیات سورهٔ بقره هم آمده بود-بر خود ستم کردند،از زیستن به صورت بدویت ملول شده بودند و خواستار بازگشت به شهرها بودند.

[۱۶۱]

چون به شهری که خداوند برای ایشان مهیا کرده بود داخل شدند، اخلاقشان فاسد شد و به جای آن که خدا را بر نعمتی که به ایشان ارزانی داشته بود شکر کنند و از او آمرزش و رحمت خواهند تا آنان را به مراتب کمال رساند،روی به نوشخواری و لذتجویی نهادند و برای رفع نقایص روحی و اخلاقی خویش کاری نکردند.

وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ

-و به آنان گفته شد که در این قریه سکونت کنید و هر جا هر چه خواهید بخورید و بگویید گناهان ما را بریز.» و ما را بیامرز.

وَ ادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً

-و سجده کنان از دروازه داخل شوید.» در عین خضوع و خشوع تا معلوم شود که از نعمت و قوت دچار سرکشی و غرور نشده اید.

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئٰاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

-تا گناهانتان را بیامرزیم و به پاداش نیکوکاران خواهیم افزود.» شهر در این زمان عامل تطور و ترقی شما شد زیرا عوامل ضعف در شهر همان عواملی است که خدا از آنها نهی کرده است و آنها از این قرار است:

اولا-وجود قیود اضافی که فایده ای از آنها حاصل نمی شود و بهره بردن انسان را از نعمتهای خدا محدود می کند،این قیود عبارتند از عادات جاهلی و آداب زائد و دیگر قیودی که پروردگار ما آنها را ممنوع داشته است. ۳/ اجازه داده که از هر چه و در هر جا که خواهند بخورند ولی فرمان داده که مقید به اغلال جاهلی نشوند.

ثانیا:غرور و سرکشی و احساس بی نیازی کردن که غالبا مردم شهرنشین به آنها دچار می شوند.

ص: ۴۰۵

ثالثا:بر مردم دیگر سروری فروختن و آنان را بنده و بردهٔ خود شمردن.

خداوند تعالی به هنگام ورود به شهر بنی اسراییل را فرمان داد که سجده کنند تا دریابند که غنا و قدرتشان و عزت و شوکتشان هر چه هست از سوی خداست نه از خودشان.که سبب گردن افرازی و سرکشی شان شود.

رابعا:بخل و خسّت و عدم دستگیری از دیگران.خدای تعالی در پایان آیه آنان را به احسان و نیکوکاری فرمان می دهد و سرانجام وعده می دهد کسانی که احسان کنند بر نعمتشان افزوده خواهد شد.

از این امور در می یابیم که شهر هم چیز مفیدی است و هم مضر.اگر جامعه بتواند دستخوش جنبه های منفی آن نشود مفید است و اگر نه مضر است.

[۱۶۲]

اما بنی اسراییل که بیشترشان مقید به تعالیم پروردگارشان نبودند دخول شهر سبب فساد بیشتر آنان شد.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِی قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَظْلِمُونَ

-از میان آنان آن گروه که بر خود ستم کرده بودند سخنی را که به آنها گفته شده بود دیگرگون کردند.پس به کیفر ستمی که می کردند برایشان از آسمان عذاب فرستادیم.» آری،زندگی شهری برای آنها عذاب خدا را در پی داشت و این ستمی بود که آنها خود بر خود روا داشته بودند.

۳/

ستم بر خود

[۱۶۳]

خدای تعالی برای بیان نمونه ای از ستم بر خود،یعنی ارتکاب اعمالی که به عذاب خدا انجامد،داستان روز شنبه و صید ماهی را می آورد.خدا به بنی اسراییل فرمان داد که در روز شنبه صید ماهی نکنند و این برای تنظیم زندگی اجتماعی آنان و استراحتشان بود.دیگر آن که در هر هفته یک روز دست از کار بکشند و به عبادت پردازند.ولی آزمندی آنان را به شکستن حدود خدا واداشت و در روز شنبه که ماهیان بر روی آب ظاهر می شدند به صید ماهی پرداختند.

ص :۴۰۶

وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَهِ الَّتِی کٰانَتْ حٰاضِرَهَ الْبَحْرِ إِذْ یَعْدُونَ فِی السَّبْتِ إِذْ تَأْتِیهِمْ حِیتٰانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً

-دربارهٔ آن قریهٔ نزدیک به دریا از ایشان بپرس.آن گاه که در روز شنبه سنت می شکستند.زیرا در روزی که شنبه می کردند،ماهیان آشکارا بر روی آب می آمدند.» شاید مراد از کلمه«ماهیها»این باشد که این ماهیان در هر حال نصیب آنان بودند،حال اگر در روز شنبه آنها را صید نمی کردند روز یک شنبه این کار میسر بود ولی آنان نمی توانستند بر آزمندیهای خود فایق آیند و از حد خود تجاوز نکنند.

وَ یَوْمَ لاٰ یَسْبِتُونَ لاٰ تَأْتِیهِمْ

-و روزی که شنبه نمی کردند نمی آمدند.» از این عبارت بر می آید که آن ماهیان در غیر روز شنبه آشکار نمی شدند البته این یک امتحان بود از جانب خدا تا بنی اسراییل به مقدار ضعف خود در برابر امیال خود آشنا شوند.

کَذٰلِکَ نَبْلُوهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَفْسُقُونَ

-اینان را که مردمی نافرمان بودند این چنین می آزمودیم.» وقتی کسی مرتکب فسقی در نهان شود و چهرهٔ منافق به خود گیرد خدای تعالی او را گرفتار امتحانی سخت خواهد نمود.پس موقعیتی برای او پیش می آید که نمی تواند جلو هوسرانی خود را بگیرد و در یک لحظه آنچه را مدتها نهان داشته بود آشکار خواهد ساخت.یکی از موارد امتحان خدا هم در همین مورد است.

در قصه های تاریخی از شگرد این منافقان هم یاد شده. /۳ مثلا در روز شنبه تور می انداختند ولی در روز یکشنبه تورها را از آب می کشیدند.

یا در روزهای شنبه در کنار ساحل حوضچه هایی می کندند تا ماهیان به آنها داخل شوند،سپس راه خروج را می بستند و روز یکشنبه آنها را آشکار می کردند.

سکوت جامعه در برابر گناه

[۱۶۴]

مردم آن شهر ساحلی سه دسته بودند،دسته ای که خود مرتکب خطا

می شدند و دسته ای که مهر سکوت بر لب نهاده بودند و دسته ای که آنها را از عملشان نهی می کردند.خدای سبحان گفتگوی آن سه دسته را با یکدیگر برای ما حکایت می کند:

وَ إِذْ قالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللّٰهُ مُهْلِکُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِیداً

-آن گاه که گروهی از ایشان گفتند:چرا قومی را پند می دهید که خدا هلاکشان خواهد کرد و به عذابی دردناک مبتلا خواهد ساخت؟» یعنی چرا مجرمانی را که اندرز دادنشان را هیچ فایدتی نیست،اندرز می دهید.مردمی که خدا به زودی هلاکشان خواهد کرد یا عذابشان خواهد نمود.

قالُوا مَعْذِرَةً إِلیٰ رَبِّکُمْ

-گفتند:تا ما را نزد پروردگارتان عذری باشد.» زیرا نهی از منکر واجب شرعی است و خداوند کسی را به مجرد اعتقاد به این که نهی از نیکو فایده ای ندارد از این وظیفه معذور نمی دارد.

وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ

-و باشد که پرهیزگار شوند.» در اینجا امیدی است به این که جماعتی از ایشان پرهیزگاری پیشه کنند و این ثوابی در پی داشته باشد.

[۱۶۵]

خدای تعالی به این مجرمین راه و روشهایی را که باید از آنها پیروی کرد یادآوری می نماید و آنان را از از تجاوز از حدود خدا بر حذر می دارد.

ولی اینان همواره اندرز نیکخواهان را فراموش می کنند. ۳/ خداوند نهی کنندگان را می رهاند باقی را به عذاب گرفتار می سازد.

فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِینَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِیسٍ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ

-چون اندرزی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند،آنان را که از بدی پرهیز می کردند،نجات دادیم و گناهکاران را به سبب گناهشان به عذابی سخت فرو گرفتیم.» میان کسانی که به هلاکت رسیدند جمعی هم بودند که در برابر اعمال گناه آلود دیگران مهر سکوت بر لب زده بودند.

ص :۴۰۸

عذاب شدیدی که همواره از آن یاد شده این بود که خدای سبحان آنان را خطاب کرد که بوزینه های مطرود شوید.

فَلَمّا عَتَوْا عَنْ مّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ

-و چون از ترک چیزی که از آن منعشان کرده بودند سرپیچی کردند،گفتیم:بوزینگانی مطرود شوید.» ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۷ تا ۱۷۰]

اشاره

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ إِلی یَوْمِ اَلْقِیامَةِ مَنْ یَسُومُهُمْ سُوءَ اَلْعَذابِ إِنَّ رَبَّکَ لَسَرِیعُ اَلْعِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۶۷) وَ قَطَّعْناهُمْ فِی اَلْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ اَلصّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ اَلسَّیِّئاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۱۶۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا اَلْکِتابَ یَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا اَلْأَدْنی وَ یَقُولُونَ سَیُغْفَرُ لَنا وَ إِنْ یَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ یَأْخُذُوهُ أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِیثاقُ اَلْکِتابِ أَنْ لا یَقُولُوا عَلَی اَللّهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ وَ دَرَسُوا ما فِیهِ وَ اَلدّارُ اَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۱۶۹) وَ اَلَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتابِ وَ أَقامُوا اَلصَّلاةَ إِنّا لا نُضِیعُ أَجْرَ اَلْمُصْلِحِینَ (۱۷۰)

معنای واژه ها

۱۶۹[عرض]

:عرض آن چیزی است که عرضه می شود و درنگی اندک دارد و از این واژه گرفته شده است:

«العرض القائم بالجسم عرضا»چرا که آن به وجود عرضه

ص :۴۰۹

می شود و لازم نیست آن گونه که برای اجسام ضرورت دارد ماندگار باشد.

[و درسوا]

:«درس»تکرار یـک پدیـده است و گفته می شود«درس الکتـاب»،هر گاه خوانـدن آن تکرار شود و «درس المنزل»هر گاه باد و باران پیوسته بر آن ببارد و بوزد تا جایی که نشان آن از میان برده شود.

۳/

سقوط بنی اسراییل به وسیلهٔ توجیهات

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پروردگـار سـبحان حکم قطعی خود را دربارهٔ بنی اسـراییل صادر کرد.این حکم نتیجهٔ روش فاسـد و ناپسـند ایشان بود که در برابر رسولان عصـیان ورزیدند.این پاداش سیطرهٔ قدرتهاست بر آنان تا روزی که سر از خاک بردارند.زیرا خداوند در عین این که آمرزنده و مهربان است سریع العقاب هم هست.

از بدبختیهای بنی اسـراییل یکی هم پراکنده شدنشان در بلاد بود،هر گروه در جایی سـکونت گزید:در میانشان صالحان بودند و غیر صالحان هم بودند.خـدای تعالی آنان را بیازمود،گاه در حقشان نیکی کرد،باشد که سـپاس گویند و گاه بدی کرد شاید توبه کنند و به راه و روش الهی باز گردند.

معلـوم می شـود کـه بنی اسـراییل پس از آن بـه عقـب افتـادگی فرهنگی هـم سـقوط کردنـد.اینان بـه نـوعی خودفریـبی دچـار شدند.مثلا به مظاهر این دنیای مادی چنگ زدند و می پنداشتند که خدا آنان را خواهد آمرزید ولی چگونه ممکن است

خداوند آنان را بیامرزد در حالی که توبه ای که از سر صدق بدون بازگشت باشد نکرده اند و بارها دیده شده که چون موقعیت پیش آمده سیرت سابق خویش را آشکار کرده اند.

۳/ بنی اسراییل دربارهٔ سرانجام خویش باوری خوش داشتند.این گونه افکار و باورها آنان را هر چه بیشتر به فساد می کشانید زیرا به آمرزش امید بسیار داشتند و البته امید آنان با یک اندیشهٔ دینی فاصلهٔ بسیار داشت.پیمان و عهدی که با خدا نهاده بودند،این بود که چیزهایی را به خدا نسبت دهند که بر مقتضای حق و واقع باشد و این جز اهتمام به آخرت و اولویت دادن آن بر دنیا نبود.

شرح آیات:

اشاره

تقلید،بیماری اجتماع

[۱۶۷]

گروهی از بنی اسراییل به بوزینگان مطرود مسخ شدند.این بدبختان پس از سه روز یا هفت روز مردند بنا بر آنچه در تاریخ آمده است.ولی از آن پس این حالت در میان بنی اسراییل که پروردگارشان را معصیت کنند و از پی شهوات خود روند یا قوانین دین را محترم ندارند عملی بر دوام است.

و این چگونه حالتی است؟ می دانیم که بارزترین ویژگیهای میمون تقلید کردن آن است.تقلید از زورمند و تشبه به کسی که خود را فروتر از او می شمارد و احساس ذلت و خواری در برابر آنان.خداوند،بنی اسراییل را مقهور ظلم طاغوتان و نظامات قهار خودکامگی ساخت و بدترین عذابها را به آنان چشانید.این امر به سبب عصیان ایشان بود در برابر پروردگارشان یا سکوتشان در برابر معاصی.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ

-و پروردگار تو اعلام کرد.» /۳ یعنی به وضوح تمام بیان داشت.

لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذٰابِ

-که کسی را بر آنان بگمارد که تا به روز قیامت به عذابی ناگوار معذبشان گرداند.»

ص:۴۱۱

تـا زمانی که هم چنان معصـیت خـدا می کننـد یا در برابر معاصـی سـکوت می ورزنـد و چون خود دیگرگون شدنـد،خـدا نیز روشی دیگر با آنان خواهد داشت.

إِنَّ رَبَّکَ لَسَرِیعُ الْعِقٰابِ

-هر آینه پروردگار تو زود عقوبت می کند.» با آن که بشر چنان می پندارد که عذاب خدا به کندی شامل حال خطاکاران می شود،عذاب او به سرعت تمام آنان را حتی پیش از آن که توبه کنند فرو می گیرد.

عذاب خدا برای گنهکاران هم چنان حتمی است.شب و روز در کمین اهل معصـیت است.بشـر را یارای فرار از آن نیست مگر آن که در خـدا بگریزد و به راه و روش الهی بـاز گردد و خود را اصـلاح کنـد در این صورت او را صـاحب رحمـتی گسـترده خواهد یافت.

وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ

-و نیز آمرزنده و مهربان است.»

نتایج ستم اجتماعی

[۱۶۸]

ستمی که بنی اسـراییل در هتک حرمت روز شـنبه مرتکب شدند، یک سـتم اجتماعی بود که به تبدیل نظام سیاسی ناظر بود و تسـلط سـرکشان بر حکم، و قیـام ایشان به سـرکوبی مردم.پی آمـد این سـتم اجتماعی آن شـد که در جامعه گسـیختگیهایی به وجود آید و قوم دچار پراکندگی شوند.

وَ قَطَّعْنٰاهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصّٰالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذٰلِکَ

-آنان را گروه گروه در زمین تقسـیم کردیم.بعضـی نیکوکار و بعضی جز آن.» این امر به نوبهٔ خود مرحله ای از مراحل سقوط این جامعهٔ مؤمن بود که میانشان خلاف افتاد و پراکنده شدند /۳ ولی در میان ایشان گروهی نیز باقی ماندند که هم چنان اهل صلاـح بودند.خداونـد گـاه در حق ایشـان نیکی می کرد و گـاه به بـدیها و بلیاتی گرفتارشان می ساخت تا آنان را بیازمایـد و پایداری و استحکامشان را در برابر گناهان بیازماید.

وَ بَلَوْنٰاهُمْ بِالْحَسَنٰاتِ وَ السَّیِّئٰاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ

-و به نیکیها و بدیها

آزمودیم،شاید باز گردند.» فایدۀ آزمایش این است که اگر در کسی ضعفی نهفته است،آشکار شود و شخص بتواند،آن را اصلاح نماید.

فرهنگ

[۱۶۹]

اما مرحلۀ خطرناکتر که بنی اسراییل در آن غلتیدند رواج توجیه و کلاه شرعی گذاشتن بر سر اعمال خود بود.امروز این امر در میان بعضی از مسلمانان هم آشکار شده.مثلا به گونه ای حیله گریها اعمال زشت را در جامۀ اعمال نیکو جلوه گر می سازند.مثلا به نام معامله و خرید و فروش ربا خواری می کنند و در پردۀ این پندار که فلان ظالم مقام اولو الامر دارد،در برابر ظلمهای او سکوت می کنند یا به این عنوان که این عصر،عصر تقیه و انتظار است هر ستمی را بر خود و جامعه می پسندند.بنی اسراییل نیز در چنین موقعیّتهایی که واقع می شدند حتّی مدارک و نصوصی ارائه می دادند و بر حسب آراء خود آن را تعبیر و تفسیر می کردند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتٰابَ

-بعد از اینان گروهی به جایشان نشستند و وارث آن کتاب شدند.» ولی به آن عمل نمی کردند بلکه..

يَأْخُذُونَ عَرَضَ هٰذَا الْأَدْنىٰ وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنٰا وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ

-به متاع دنیوی دل بستند و گفتند که به زودی ما را می آمرزد و اگر همانند آن باز هم متاعی بیابند برگیرند.» تفسیر آنها از استغفار ساده بود و دور از حقیقت.استغفار واقعیتش پشیمانی و عزم بر ترک معصیت و اصلاح آثار گناه پیشین.اما اینان ‎/۳ می پنداشتند همین که آرزوی آمرزش در دل داشته باشند برای رفع عذاب از ایشان کافی است.در حالی که این نوع خوش باوری است که از تحریف آیات و نصوص قرآنی برایشان حاصل شده است.قرآن این گونه کسان را که دین را تحریف می کنند و نصوص دینی را به خطا تفسیر می نمایند مورد عتاب قرار می دهد که:

أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثٰاقُ الْكِتٰابِ أَنْ لاٰ يَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مٰا فِيهِ

-آیا از ایشان پیمان نگرفته اند که دربارهٔ خدا جز به راستی سخن نگویند،حال آن که آنچه را در آن کتاب آمده بود خوانده بودند؟» تعالیم آسمانی نسبت به دنیا که متاعی است زوال یابنده،واضح و روشن است.

وَ الدّٰارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ

-سرای آخرت برای کسانی که می پرهیزند بهتر است.آیا تعقل نمی کنید؟» [۱۷۰]

با وجود این که بسیاری از ایشان منحرف شدند و دین را تحریف کردند و افکاری باطل را به پروردگارشان نسبت دادند،طایفه ای هم بودند که به کتاب خدا تمسک می کردند و تعالیم دین را اجرا می نمودند و نماز به جای می آوردند و در هر کار که می کردند می کوشیدند بر مقتضای فرمان خدا باشد.خداوند پاداش این گروه را ضایع نمی گذارد.زیرا اینان مصلحان اند و تنها به عبادات به گونهٔ مجرد بسنده نمی کنند،بلکه می کوشند تا اعمال اجتماعیشان هم بر وفق سنت دین باشد.

وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتٰابِ وَ أَقٰامُوا الصَّلاٰةَ إِنّٰا لاٰ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ

-آنان که به کتاب خدا تمسک می جویند و نماز می گزارند،بدانند که پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازیم.» /۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۴]

اشاره

وَ إِذْ نَتَقْنَا اَلْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وٰاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مٰا آتَيْنٰاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اُذْكُرُوا مٰا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱) وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قٰالُوا بَلىٰ شَهِدْنٰا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ إِنّٰا كُنّٰا عَنْ هٰذٰا غٰافِلِينَ (۱۷۲) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمٰا أَشْرَكَ آبٰاؤُنٰا مِنْ قَبْلُ وَ كُنّٰا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنٰا بِمٰا فَعَلَ اَلْمُبْطِلُونَ (۱۷۳) وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ اَلْآيٰاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۷۴)

معنای واژه ها

۱۷۱[نتقنا]

:نتق،ریشه کن کردن هر چیزی است و هر چه را که بکنی و پرتش کنی آن را«نتق»کرده ای.

۳/

میثاق الهی برای مواجهه با پیروان باطل

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خداوند از بنی اسراییل چه زمانی پیمان گرفت،پیمانی که آشکارترین بندهای آن این بود که از خدا جز به راستی سخن نگویید.

جواب این است که دو بار یک بار زمانی که بخشی از کوه را از جای برکند و چون سایبانی بر فراز سرشان نگه داشت و آنان می ترسیدند که مبادا بر سرشان افتد.در اینجا از آنان پیمان گرفت و گفت:آنچه شما را می دهم به نیرومندی بگیرید و آنچه را در آن آمده به یاد داشته باشید و آنچه می باید به یاد داشته باشند تقوی و التزام به واجبات الهی بود.

این یک بار بود و بار دیگر زمانی بود که فرزندان آدم را به صورت مورچه بیرون آورد و در فضا پراکنده ساخت و از آنان شهادت خواست و گفت:«آیا من پروردگار شما نیستم؟گفتند:بلی هستی،بدان شهادت می دهیم»در آن هنگام خداوند آنان را بر حذر داشت که زنهار گرد آن نگردند که با بهانه جوییهایی از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکنند و مثلا خود را در این جهان به نادانی زنند و در قیامت

ص :۴۱۵

بگویند که«ما از این امر غافل بوده ایم».یا بگویند که«پدران ما پیش از ما شرک آورده بودند ما نیز بعد از آنها مشرک شدیم که فرزندان آنها بودیم».در حالی که هر نسلی مسئول اعمال خود و مکلّف به اعمال خود است زیرا همه از فطرت و عقل برخوردارند، ۳/ پس با گواهی دادن در عالم ذرّ دیگر کسی نمی تواند بگوید:«آیا ما را به سبب اعمالی که اهل باطل مرتکب می شدند به هلاکت می رسانی»؟ هدف این آیات که ذات احدیت به روشنی بیان داشته این است که انسان را به فطرت پاکیزهٔ خویش باز گرداند،آنجا که تعالیم الهی حکمرواست.

شرح آیات:

اشاره

آنچه را به شما داده ایم به نیرومندی بگیرید

[۱۷۱]

در داستانی که در سورهٔ بقره هم پیش از این از آن یاد شده این است که خدای تعالی جزئی از کوه ببرید و آن را فراز سر بنی اسراییل برد و فرمانشان داد که تعهد کنند که آنچه را به آنان داده می شود،به نیرومندی اخذ کنند و در انجام آن سستی و تنبلی نکنند...

وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ

-و کوه را بر فراز سرشان چون سایبانی نگه داشتیم.» کوه همانند سقفی بر سرشان سایه افکنده بود یا چون پاره ابری.

وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وٰاقِعٌ بِهِمْ

-و می پنداشتند که اکنون بر سرشان خواهد افتاد.» و آنان را خرد و له خواهد کرد.

خُذُوا مٰا آتَيْنٰاكُمْ بِقُوَّةٍ

-کتابی را که به شما داده ایم با نیرومندی بگیرید.» یعنی همه نیرو و توان خویش گرد آورید و عزم خویش به پیروی از دین جزم نمایید.دین نمی تواند تکیه گاه مردم بدون عزم و ضعیف همت و عاری از تصمیم باشد.و نیز ۳/ مردم تن پرور و ترسو و عاجز را دوست ندارد.دین رسالتی خدایی است به سوی انسان و رسالت مؤمن است به سوی دیگر همگنان خود از افراد بشر.

رسالت شخصیت بشر را صیقل می دهد و نیروهای او را برمی انگیزد و او را برای تحمل مشکلات و تعهّد مسئولیتهایش آماده می سازد.تو نمی توانی پیش از آن که چیزی از خود و قدرت فداکاری و ایثار خود،به دین ارزانی داری چیزی از او بستانی.پس باید قدرت و توان و عزم و اراده ای توانا برای پیروی از راهها و روشهای او داشته باشی.

هنگامی که در آهنگ و اراده درمی مانی و می ترسی که مبادا شیطان در تو نفوذ کند و نگذارد آن چنان که می خواهی تصمیم بگیری باید به کتاب خدا باز گردی و در آیات آن تدبر کنی و تعالیم آن را به کار بندی تا از خدای بترسی و به مسئولیت خویش عمل کنی و به سلاح تقوی مسلّح گردی.

وَ اذْكُرُوا مٰا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

-و هر چه را در آن آمده است به یاد دارید،باشد که پرهیزگار شوید.» پیرامون این آیه یک سخن برای ما باقی مانده و آن این که:همهٔ مردم بویژه مکتبیان ایشان را خداوند می آزماید چنان که بنی اسراییل را آزمود و آنها را گرفتار سختی و شدّت کرد تا مسئولیت را بر دوش گرفتند و دین را با زور فرا ستاندند.

ضروره نباید یک کپر همیشه بخشی از کوهستان باشد،زیرا ممکن است گاهی کابوس نظامی ستم پیشه باشد یا فقری جانگیر و مرضی دیر پای،و گاهی ممکن است رسولی که ضرورت التزام به دین او را وادارد زور در پیش گیرد،خود یکی از دعوتگرانی باشد که پا به صحنه نهاده،یا حتّی مؤمنی که آیات کتاب را در این لحظات به یاد می آورد،و از آن جمله است این آیه که با شیوه های گوناگون با هر زمان و مکانی همسازی دارد.

تبلور گوهر ذات انسان

[۱۷۲]

دانه ای را در زیر خاک و گل و کود مخفی می کنیم ولی آن دانه به فعالیت خویش ادامه می دهد و سر از خاک برمی کند و چهره به نور می نمایاند و زندگی و قدرت و امکان خویش را آشکار می سازد و ثمره می دهد.چنین است هر

یک از افراد بشر.بسا که در زیر آواری از خرافات و فشار شهوات مخفی شده ولی باید به فعالیت و تلاش خود ادامه دهد تا ذات انسانی او تبلور حاصل کند و موجود جدیدی پای در عرصهٔ وجود نهد. ۳/ ولی این کار چگونه عملی خواهد شد؟مسلم است،از طریق ارتباط مستقیم با خدا و ایمان به او و حرکت به سوی بنای زندگی جدیدی برای خود.یک زندگی مستقل از تقلید پدران و آزاد و دور از غفلت و فراموشی.

چنان که در احادیث صحیح آمده است ما به صورت مورچه بودیم و در صلب آدم یا در صلب یکدیگر جای داشتیم.خداوند ما را بیرون آورد و از ما گواهی گرفت.

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ

-و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد.» شاید هم به معنی این باشد که خدا هر فرزندی را از پشت پدرش بیرون آورد.

وَ أَشْهَدَهُمْ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلیٰ شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنّا کُنّا عَنْ هٰذا غافِلِینَ

-و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید:آیا من پروردگارتان نیستم؟گفتند:آری،گواهی می دهیم.تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی خبر بودیم.» غفلت،سبب برائت نمی شود.بلکه باید بشر حجاب غفلت را به نور تذکر و در پرتو عقل بردرد.این پرتو در ضمیر انسان گاه می درخشد،هر چند همیشگی نیست.

[۱۷۳]

أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ کُنّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ -یا نگویند که پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بعد از آنها و آیا به سبب کاری که گمراهان کرده بودند ما را به هلاکت می رسانی؟» این بهانه نه درست است و نه نزد خدا پذیرفتنی،زیرا خداوند از همهٔ ما پیمان گرفته و بار مسئولیت را بر دوش ما نهاده است.اگر نسلی در ایمان خود قصور

ورزد نسلهای بعد معذور نخواهند بود و نمی توانند بگویند که ما تابع نسلهای پیشین خود بوده ایم.این آیه ما را از تقلید بر حذر می دارد.

۳/

[۱۷۴]

پروردگار دانای ما این حقایق را به ما تذکّر می دهد تا به فطرت خود باز گردیم و گوهر انسانی در وجود ما شکل گیرد و پرده غفلت از برابر ما به یک سو شود و بندهای تقلید گسسته گردد.

وَ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ وَ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ

-آیات را این چنین به روشنی بیان می کنیم،شاید باز گردند.» ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۵ تا ۱۷۸]

اشاره

وَ اُتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ اَلَّذِی آتَیْنٰاهُ آیٰاتِنٰا فَانْسَلَخَ مِنْهٰا فَأَتْبَعَهُ اَلشَّیْطٰانُ فَکٰانَ مِنَ اَلْغٰاوِینَ (۱۷۵) وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا وَ لٰکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی اَلْأَرْضِ وَ اِتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ اَلْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذٰلِکَ مَثَلُ اَلْقَوْمِ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا فَاقْصُصِ اَلْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (۱۷۶) سٰاءَ مَثَلاً اَلْقَوْمُ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ أَنْفُسَهُمْ کٰانُوا یَظْلِمُونَ (۱۷۷) مَنْ یَهْدِ اَللّٰهُ فَهُوَ اَلْمُهْتَدِی وَ مَنْ یُضْلِلْ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۱۷۸)

ص: ۴۱۹

انحراف عالم و داستان سگی که زبان از دهان بیرون آورد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

دین به منزلهٔ وسیله ای است برای برانگیختن عزم و اراده بشر و تکامل او.و این به هنگامی صورت می بندد که انسان عهدی را که با خدای خود بسته است به پایان برد پس اگر آیات خدا را تکذیب کند و آنها را راهنمای خود قرار ندهد یا چون در معرض فشار مخالفان واقع شد،از میدان بگریزد،در این حال سر و کارش با شیطان می افتد و شیطان قلبش را که از آیات الهی خالی شده است،سراسر در تسخیر خود درمی آورد.چنین انسانی همانند سگی است با تمام خصوصیات خسّت و دنائت آن با اندک چیزی که به سوی او می اندازند در برابر دنیا و مردم دنیا دارد دم می جنباند.اگر هم زمانی از دین و آیات الهی دم زند جز از روی ریا و مردم فریبی نیست.

خدای تعالی این مثلها را برای مردم می زند،شاید تفکر کنند و این را امری تقلیدی نپندارند یا واژه ها و نامهای بی معنی ندانند.

۳/ آنان که آیات الهی را تکذیب می کنند نمونهٔ ناخوشایندی هستند که بازتابندهٔ واقعیتی تباهند چرا که خود با تکذیب آیات الهی به خویش ستم روا می دارند.

هدایت از سوی خداست و نه آن چیزی که انسان با اندیشهٔ قاصر خود تصوّر می کند،و گمراهی نتیجهٔ طبیعی انسان است در از دست دادن هدایت الهی،و آن

که خداونـد هـدایتش نکنـد افسـانه هـا و توهّمـات بشـری نخواهنـد توانست برای او هـدایت به ارمغـان آرنـد و تنهـا بر زیان و گمراهیش خواهند افزود.

شرح آیات:

اشاره

ضرورت تعهّد

[۱۷۵]

انسان باید راه و روشی در پیش گیرد و عهد و پیمانی در گردن آرد.

اگر آن راه و روش،راه و روش الهی بود و آن پیمان،پیمان او،رسـتگار شده است و اگر نه شـیطان سرای دل را مسخر کند و او به ناچار از پی شـیطان خواهـد رفت و از گروه او خواهـد شد.زمانی که خدا به انسانی نعمت نبوت ارزانی داشت و آیات خود برای او نازل نمود باید به آن عهد که با خدا بسته است عمل کند.بدون آن که چیزی از آن را ترک گوید.

اما اگر پس از آن که با آیات خدا آشـنا شد آن را ترک گفت،شیطان یار و قرین او خواهد شد و شیطان قرینی نابکار است.از این زمره اند علمای بد،چون علمای یهود و نصاری که به صحت نبوت محمدی علم داشتند ولی آن را به کار نمی بستند.

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ

-خبر آن مرد را برایشـان بخوان که آیـات خویش را به او عطـا کرده بودیم و او از آن علم عـاری گشت و شـیطان در پی اش افتاد و او در زمرهٔ گمراهان بود.» [۱۷۶]

وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا -و اگر خواسته بودیم به سـبب آن علم که به او داده بودیم رفعتش می بخشـیدیم.» خداوند قادر است که آیات خود را وسـیلهٔ رفعت بشر قرار دهد،به شرط آن که انسان خود در پی رسیدن به آن مقام باشد ولی اگر به زمین بچسبد و به خواری و زبونی راضـی گردد،و به شـهوات و امیال زودگذر حیوانی خرسـند باشد خدا نیز ۳/ او را به حـال خود رها خواهد کرد.چنان که درباره آن شخص(بلعم باعورا)گوید:

وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ

-ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت.» پیروی از هوا نتیجۀ چنگ زدن است در زمین و اکتفاء به آنچه زمینی است و پای بندی شدن به امیال و شهوات این جهانی و ننگریستن در آسمان و به ارزشهای روحی و به آیندۀ بهتر و خشنودی خدا و بهشت او.

علم معراج بشر است ولی وقتی که کسی دل در زمین بندد و به شهوات آن خوی گیرد،علم نیز به زودی جای خود به جهل دهد و عقل تسلیم شهوت گردد و سخن علم در نزد عالمان دنیا پرست،چون زبان بیرون آوردن سگان باشد.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ

مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد.» حیوانات دیگر هنگامی که نیازی به بیرون آوردن زبان و له له زدن داشته باشند چنین می کنند،مثلا وقتی که احساس خطر می کنند و می خواهند از خود دفاع کنند،ولی سگان در هر حال چه مناسبتی باشد یا نباشد،زبان از دهان بیرون می آورند و له له می زنند.عالمی هم که در پی هوای نفس خویش است و سخن علم می گوید نه برای عمل به آن یا راهنمایی مردم به خیر،بلکه به خاطر مباهات بر مردم و خودنمایی همانند آن سگ است.پس علم بدون هدف،یا علمی که برای اغراض و هدفهای پست باشد چون له له زدن سگ هیچ فایده و کرامتی در پی ندارد.

ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

-مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز چنین است.قصه را بگوی شاید به اندیشه فرو روند.» کسانی که آیات خدا را دروغ می پندارند،علمی که بدان راه یابند نمی یابند و نوری که بدان راه خویش روشن کنند نمی جویند.اینان کلماتی فرا می گیرند و در دهان می گردانند و گویی در پی هیچ هدفی نیستند.

انسان،هنگامی که تفکّر کند می تواند از دانش بهره برد و علم را به بخشی

از شخصیّت خود بدل سازد و علمی را بیاموزد /۳ که سودش بخشد و آموزشـش در راه هدفی مقدّس باشد و می تواند وسیلهٔ تعلّم او داستانهایی واقعی باشد که رشد و پند و درس از آنها فرا گیرد.

شهرت طلبی

[۱۷۷]

بیشتر سببی که رجال علم را می فریبد و آنان را به سوی سود جویی سوق می دهد،حب اشتهار است.ولی چنین کسان بیشتر از آن که مشهور به خوبی شوند به بدی مشهور می گردند آن سان که بدترین مثلها را به آنان زنند.

سٰاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ أَنْفُسَهُمْ كٰانُوا يَظْلِمُونَ

-بد است مثل مردمی که آیات ما را دروغ انگاشـتند و به خود سـتم روا می داشتند.» آری،اینان بدترین نمونه هستند،زیرا برای رستگاری خویش فرصتی حاصل کردند ولی آن فرصت ترک گفتند و بر خود ستم کردند.

[۱۷۸]

یکی از علل هلاکت بشـر اتکال اوست به خودش و غروری است که در او به وجود می آیـد و می پنـدارد که از هـدایت الهی بی نیـاز است.این امر بیشتر سـبب هلاکت برخی علمای بی عمل می شود.خـدای تعالی تأکیـد می فرمایـد که هـدایت از سوی خداست و بر بشـر است که در برابر خدا تسـلیم شود و بدو خستو گردد.البتّه این در صورتی برای او میسر است که جامهٔ کبر و غرور از تن کنـده باشـد.اگر نه چنین کنـد به هـدایت راه نبرد و چون راه هـدایت الهی بسـته گردید راه دیگری پیش پای خود نمی یابد.

مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ

- هر کس را که خدا راه نماید،راه خویش بیابد و آنان را که گمراه سازد زیانکار شوند.»

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۷۹ تا ۱۸۳]

اشاره

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِها
أُولٰئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْغافِلُونَ (١٧٩) وَ لِلّٰهِ اَلْأَسْماءُ اَلْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا اَلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمائِهِ
سَيُجْزَوْنَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (١٨٠) وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (١٨١) وَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ
لاٰ يَعْلَمُونَ (١٨٢) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (١٨٣)

معنای واژه ها

۱۷۹[ذرأنا]

:الذرء به معنای ایجاد و آفرینش است.

۱۸۳[املی]

:به معنای تأخیر و مهلت دادن است.

۳/

چگونه خدا را به نامهای نیکوی «اسماء حسنی»او بخوانیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خداوند آدمی را به نیکوترین صورت بیافرید و همهٔ وسائل هدایت را به او عطا کرد ولی انسان از آن وسایل استفاده نکرد تا به قدری حقیر شد که راهی جز جهنم

نداشت.آن سان که گویی برای رفتن به جهنم خلق شده.خدا به بشر قلب داده و فهم عنایت کرده که مسئولیتهای خود بشناسد و چشم داده که بدان ببیند و دریافت حقایق را بر او واجب گردانیده.همچنین او را گوشی است برای شنیدن ولی گوش دادن جز به ارادهٔ بشر نباشد.

انسانی که از قلب و چشم و گوش خود استفاده نکند و بر آگاهیهای خود نیفزاید با چار پایان یکسان است حتی از آنان گم گشته تر خواهد بود،زیرا چارپایان را قدرت درک مفاهیم نیست بنا بر این از این اعضای خود نمی توانند چنان که شاید و باید سود ببرند.

خدای سبحان را اسماء حسنی است و هر اسمی از اسماء او به قوهٔ فاعله ای در زندگی ما اشارت دارد یا به سنت جاریه ای در آن.چون خدا را از روی نشانه ها و آیاتش شناختیم این اسماء حسنی را هم خواهیم شناخت. ۳/ اما کسانی هستند که نامهای خدا را دیگرگون می کنند و بر ماست که آنان را واگذاریم تا به جزای عادلانهٔ اعمال خود برسند.

در این جا کسانی هستند که در پرتو حق،حکم می کنند و آن را سنجه ای می گیرند برای ارزیابی زندگی،امّا کسانی که آیات الهی را تکذیب می کنند به زودی به آتش درآیند آن گونه که خود نمی فهمند و خداوند به آنها تا هنگامی فرصت دهد.

شرح آیات:

اشاره

حکمت ربانی

[۱۷۹]

پروردگار ما رحیم است و صاحب رحمت واسعه.ولی رحمت خود را به حکمت بالغهٔ خود محدود به کسانی کرده که از نعمتهایی که به ایشان ارزانی داشته به درستی منتفع می شوند ولی کسانی که از قلب و گوش و چشم خود منتفع نمی شوند،از رحمت او بی نصیب اند.اینان را به جهنم می افکنند چنان که گویی برای سوختن در جهنم آفریده شده اند.

وَ لَقَدْ ذَرَأْنٰا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ یَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لاٰ یُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ یَسْمَعُونَ بِهٰا

-برای جهنم بسیاری از جن و انس را بیافریدیم.ایشان را دلهایی است که بدان نمی فهمند و چشمانی است که بدان نمی بینند و گوشهایی است که بدان نمی شنوند.» از این آیه به وضوح آشکار می شود که هدایت از جانب خداست ولی راه یافتن به این هدایت به همت بشر است.

أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

-اینان همانند چارپایانند،حتی گمراه تر از آنهایند.» زیرا چارپایان از روی فطرت و غریزه به سوی منافع خود رهسپارند و اینان چنان منحرف می شوند که آگاهانه یا بدون آگاهی به خود زیان می رسانند.مثل کسی که شراب می خورد و به جسم و جان خود زیان می رساند و کسی که طاغوت را بر خود مسلّط می سازد تا او را به بندگی کشد.یا کسانی که به مواد مخدر معتاد می شوند و خویشتن را نابود می کنند در حالی که حیوان هرگز چنین نمی کند.زیرا به نیروی غریزه از هر چه برای او زیانمند باشد می گریزد.

۳/

أُولٰئِکَ هُمُ الْغٰافِلُونَ

-اینان خود غافلانند.» غافل کسی است که دارای اندوخته ای از معرفت هست ولی از آن استفاده نمی کند تا در مهلکه می افتد.

کفر به اسماء و صفات باری تعالی

[۱۸۰]

بعضی به درستی معنی اسماء الهی را نمی دانند و همین انحراف از حقیقت معنی سبب انحرافشان می شود.مثلا می پندارند که خدا را رحمت واسعه است و از این رو کسی را عذاب نمی کند زیرا رحمت او از عذاب ابا دارد.یا می پندارند که اگر کسی خطایی کند سخت مورد عقوبت خدا واقع می شود،زیرا خدا شدید العقاب است و در او هیچ بخششی نیست.این دو عقیدهٔ افراطی،هر دو خطا هستند.آری،خدا هم رحمتش گسترده است و هم عقابش شدید.اما هر یک

به جای خود و بر حسب حکمت.رحمت و نقمت هر دو بعد از اراده و خواست بشر می آیند.اگر برای خود رحمت خواهد مشمول رحمت شود و اگر عذاب خواهد گرفتار عذاب گردد.این اعتقاد سبب می شود که بشر به بسیاری از انحرافات دچار نیاید.

وَ لِلّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی أَسْمائِهِ سَیُجْزَوْنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ

-از آن خداوند است نیکوترین نامها،بدین نامهایش بخوانید.آنها را که به نامهای خدا الحاد می ورزند واگذارید.اینان به کیفر اعمال خود خواهند رسید.» این الحاد در اسماء اللّه سبب انحراف عملی می شود و این انحراف است که سبب عقوبت می گردد،نه مجرد تصور عمل خطا.ما می توانیم تأکید کنیم که انحرافات عملی سبب مستقیم الحاد در اسماء پروردگار است،ولی اگر انسان با فطرت سلیم خود رها شود،اسماء اللّه را خواهد شناخت.از این رو جدل و مناقشه با ملحدان بر سر اسماء اللّه فایدتی ندارد، /۳ زیرا آنچه باعث انحراف و الحاد آنان شده سوء فهم آنها نیست،بلکه سوء نیت آنهاست.چه بسا که به همین سبب خدا ما را فرمان داد که ملحدان را به حال خودشان واگذاریم زیرا مجادله با آنان نه تنها سودی در بر ندارد که خالی از زیانی هم نخواهد بود.

دربارهٔ اسماء اللّه سخنی دیگر باقی می ماند و آن این است که:

معلوم است که عالم خلقت به نیروی معینی چون علم و حکمت و قدرت رهبری می شود.پس خورشید حرکت می کند تا به قرارگاه خود رسد.ولی چگونه؟ حکمت همان چیزی است که برای خورشید هدفی قرار می دهد که به سمت آن و برای تحقق آن حرکت کند و علم چیزی است که حرکت خورشید را منظم می کند که به آن هدف برسد،و قدرت همان چیزی است که حکمت و علم را نافذ می گرداند و خورشید را مقهور می گرداند تا آن مسیر معین را طی کند.اینها اسماء اللّه اند و آنها تجلیات آن اسماء.پس علم اسمی است از اسماء او که در خرد و کلان در عالم وجود تجلی دارد و حکمت و قدرت نیز بر همین منوال اند.

وقتی که ما خدا را به اسماء او می خوانیم و می گوییم یا علیم و یا قدیر و یا حکیم یا می گوئیم از تو می خواهیم بعلم تو و به حکمت تو و به قدرت تو در همان حال به ارزش علم و حکمت و قدرت پی می بریم و آنها را در زندگی خود به کار می داریم.زیرا شناخت و اعتقاد به این ارزش،جدا از شناخت و اعتقاد به یکتایی باری تعالی و پرستش او و ایمان به این که او از همه نامهایش فراتر است نخواهد بود.پس بر ماست که بر ذات خدا توکل کنیم نه این که فقط بر اسماء او.

توسّل به ذات نه به صفات

از بزرگترین اشتباهات بشر یکی نیز توسل به اسماء الهی است در برابر خود او،چرا که این بخشی از حقیقت هستی را تشکیل می دهد و با قدرت حقیقت به ایمان منجر می شود.برای مثال،ایمان به علم بدون حکمت موجب می گردد علم، تنها معبود گردد چنان که فرانسویها در خیزشگاه انقلابشان چنین کردند.

۳/عبودیت در برابر علم،آن را بی هدف می گرداند و حتّی هدف استثمار بشر و در هم کوفتن ارزشهای معنوی را بدو می دهد.قدرت نیز چنین است و هر گاه خود معبود به ذات گردد نه به صفت اسمی از اسامی حسنای خدا،پس قدرت برخاسته و بدون حکمت مردم را به سقوط می کشاند و مردم را وا می دارد با شیوه های مختلف حتی با قربانی کردن ارزشها آن را بطلبند.

در همین جاست که دعاهای به جا مانده بر یاد آوردن اسماء حسنی تأکید دارند و آنها را منسوب به خدا می دانند.در برخی از دعاها آمده است:

۱-«بار خدایا از تو به نامت می خواهم ای اللّه،ای رحمن،ای رحیم،ای کریم،ای مقیم،ای عظیم،ای قدیم،ای علیم،ای حلیم،ای حکیم،خدایی نیست جز تو،پناه پناه،بار خدایا ما را از آتش برهان». (۱)

۲-«بار خدایا از تو به نامت می خواهم ای علی،ای وفی،ای غنی،ای

۱- ۶) -از دعای جوشن کبیر در مفاتیح الجنان.

ملیّ،ای صفی،ای رضی،ای زکی،ای ابدی،ای قوی،ای ولی». (۱)

۳-بار خدایا من از تو می خواهم به درخشنده ترین درخشش،و هر درخشندگی تو درخشنده است.خداوندا من از همهٔ درخشش تو می خواهم،خدایا، من از نافذترین علم تو می خواهم و هر علم تو نافذ است،خدایا من از همهٔ علم تو می خواهم». (۲)

۴-«خدایا از تو می خواهم به حق رحمتت که همه چیز را پوشانده و به قوّتت که با آن بر همه چیز چیره گشته ای و هر چیز در برابر آن تسلیم است و به جبروتت که بدان بر هر چیز غلبه یافته ای،و به وجود باقیت پس از مردن هر چیز و به اسمائت که ارکان همه چیز را فرا گرفته». (۳)

۳/ شیوهٔ ادعیه،تمرکز بر ارزش اسمایی است که گاهی عموما از آن یاد می شود و گاهی مشخّصا،ولی ارزش توحید برتر از ارزش اسماء خدایی است،زیرا این اسماء در نتیجه به خداوند سبحان می پیوندد.

موضع تصدیق

[۱۸۱]

هنگامی که بنده خدایش را به اسماء حسنای او می خواند حق را مقیاس و ارزش قرار می دهد،زیرا با شناخت خدا و اسماء حسنای او بشر همهٔ جوانب حق را با تمام ابعاد آن می شناسد.

وَ مِمَّنْ خَلَقْنٰا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ

-از آفریدگان ما گروهی هستند که به حق راه می نمایند و به عدالت رفتار می کنند.» کسی که در این آیه نیک تدبر کند در می یابد که خدای تعالی از کسانی که به عدالت رفتار می کنند به«امت»تعبیر کرده و این به اعتبار این است که ایشان

۱- ۷) -از دعای جوشن کبیر در مفاتیح الجنان.

۲- ۸) -از دعای بهاء در مفاتیح الجنان.

۳- ۹) -دعای کمیل از امام علی(ع).

طایفه ای هستند تحت رهبری امام.سپس ایشان مردم را به حق هدایت می کنند و خود در جادهٔ حق گام می زنند و حق را مقیاس اجرای عدالت در جامعه به کار می برند.

موضع تکذیب

[۱۸۲]

در مقابل این گروه جماعت دیگری هستند که آیات خدا را-آیاتی که مردم را به حق راه می نمایند-تکذیب می کنند.جزای ایشان این است که خرده خرده به گونه ای که خود نمی دانند،راهی درک اسفل می گردند.

وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ

-و آنان را که آیات ما را دروغ انگاشتند از راهی که خود نمی دانند به تدریج خوارشان می سازیم.» «استدراج»که در متن این آیه آمده،این است که به طرف مقابل فرصت پیشرفت می دهند تا ناگهان در دام افتد.بنا بر این جایز نیست که انسان از مهلتی که خدا به او داده و یا نعمتی که ۳/ به او ارزانی داشته یا هر فرصت دیگری به خواب غفلت رود و به سوی دامی که برای او نهاده اند پیش رود و در دام افتد.

[۱۸۳]

وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ -و به آنها مهلت دهم،که تدبیر من استوار است.» آری چون در دام افتادند دیگر فرارشان میسر نیست زیرا نقشه هایی که خدا می کشد کامل و عاری از نقص است.

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۴ تا ۱۸۷]

اشاره

أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۱۸۴) أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اَللّهُ مِنْ شَیْءٍ وَ أَنْ عَسی أَنْ یَکُونَ قَدِ اِقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ (۱۸۵) مَنْ یُضْلِلِ اَللّهُ فَلا هادِیَ لَهُ وَ یَذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ (۱۸۶) یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلسّاعَهِ أَیّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلاّ هُوَ ثَقُلَتْ فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ لا تَأْتِیکُمْ إِلاّ بَغْتَهً یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اَللّهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لا یَعْلَمُونَ (۱۸۷)

معنای واژه ها

۱۸۴[جنّه]

:به معنای جنون است و اصل آن به معنای پوشاندن می باشد.

۱۸۷[السّاعه]

:آن گاه که آفریدگان می میرند.

[ایّان]

:چه هنگام،که سؤال از زمان و وجه ظرفی فعل است.

[مرساها]

:ارساء به معنای اثبات است و«مرسیها»یعنی ثابت گردانندهٔ آن و گفته می شود:«رسا الشیء یرسو فهو راس»آن گاه که آن را ثابت کند.

[حفیّ]

:آن که در سؤال تا ژرفا پیش رود و«احفی فلان بفلان فی المسأله»،وقتی گفته می شود که فرد،فراوان بپرسد و پافشاری کند.

ص :۴۳۱

شاید سر رسیدش نزدیک باشد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خداونـد انسان را قدرت تفکر عطا کرده تا خود حقایق را درک کند،اگر از این نیرو بهره نبرد گمراهیش حتمی است.از طریق تفکر انسان به طبیعت اشـیاء و شـناخت پدیده ها می رسد.پدیدهٔ نبوت پدیده ای است که اگر کسی در آن بیندیشد به حقانیت آن پی خواهـد برد و اعتراف خواهـد کرد که رسول از تهمت جنون مبرّا است،نگریسـتن در جنبه های انقلابی دین ما را به این حقیقت رهنمون می آید.ثمرهٔ آن واقعیت نوینی است که پس از آن خواهد آمد و وظیفه دین هشدار دادن مردم است به وقوع این واقعیت.

اگر کسـی در ملکوت آسـمانها و زمین و عظمت و فخامت آنها تفکر کنـد خود در می یابـد که این نظام کامل را گرداننـده و نظام دهنده ای است بسـی فراتر و برتر از آن.و این نظام را چند هدف است.نخست آزمایش بشر.دوم این که اگر آن گرداننده و مـدبر لحظه ای اراده کند همه هر چه هست از هم فرو می پاشد و این لحظهٔ فروپاشـی در هر زمانی میسـر است. ۳/ از این رو می پرسـند کـه آن سـاعت چه وقت خواهـد رسـید؟سـاعتی که تحمـل آن برای آسـمانها و زمین هم دشـوار است.آن لحظه به ناگهان می آید و علم آن نزد خداوند است و مردم از آن بی خبر.

شرح آیات:

اشاره

نه برای توجیه

[۱۸۴]

در شرح آیهٔ ۱۷۳ آوردیم که بشر موظف است که هم معرفت

ص :۴۳۲

حاصل کند و هم برای اجرای فرمانهای عقل و دین مهیا باشد و مصمّم،و او نمی تواند فساد و خطای خود را توجیه کند و آن را به پای غفلت و تقلید بگذارد و خود را به کناری کشد.این قرآن است که بار دیگر تأکید می کند که هر کس موظف است که خود تفکر کند که تفکر تنها وسیلهٔ مقاومت در برابر غفلت است.

أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا

-آیا فکر نکرده اند؟» اهمیت تفکر و ضرورت فطری آن به حدی است که خدای تعالی عبارت را به صورت سؤال و گله گذاری ادا می فرماید که چرا فکر نمی کنند؟...

مٰا بِصٰاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِيرٌ مُبِينٌ

-که در یارشان نشانی از دیوانگی نیست و او آشکارا بیم دهنده است.» رسول آنان را از چیزهایی خبر می داد که برای ایشان آشنا نبود و به آنها الفت نیافته بودند.این امر در نظر آنان چنان می آمد که گویا که این سخنان بر زبان می آورد و دیوانه است.با قدری تفکر به متانت و استواری کلام حق و قدرت استدلال آن پی می بریم.در حالی که و جدان و عقل خود گواهی می دهند که آنچه رسول اللّٰه(ص)می گوید سخنان جنون آمیز نیست،بلکه همه هشدار است و همه حق است و روشن.

[۱۸۵]

آن هشداری که ما را از گرفتار آمدن به سرنوشت مجرمان بر حذر می دارد می توان ۳/ آن را از پیامبر شنید و می توان از زبان عالم وجود که از یک نظام دقیق حکایت دارد،به گوش دل شنید.

أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ

-آیا در ملکوت آسمانها و زمین و چیزهایی که خدا آفریده است نمی اندیشند؟» در هر چه آدمی می نگرد دلیلی واضح بر دقت نظم و اتقان آفرینش و حسن تدبیر مشاهده می کند.

نظر در عظمت عالم وجود و در هر موجود و مخلوق ما را به قدرتی که بر جهان حکم می راند دلالت می کند.خدای تعالی در هر لحظه که بخواهد دست

قدرت خویش از سر عالم برمی دارد و جهان از هم فرومی پاشد.آنچه آفریده عبث و بیهوده نخواهد بود،هر چه هست حکمت بالغهٔ اوست.

وَ أَنْ عَسیٰ أَنْ یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ

- و شاید مرگشان نزدیک باشد و بعد از قرآن کدام سخن را باور دارند؟» اگر این سخنی را که هشدار آشکار است و نگریستن در آسمانها و زمین و در هر مخلوق کوچک و بزرگ از مخلوقات خدای تعالی به آن گواهی می دهد ترک گویند آیا سخنی برتر از آن هست که به آن ایمان آورند؟ [۱۸۶]

کسی که به رهنمودهای الهی راه خویش نمی یابد چاره ای ندارد جز آن که رهسپار ضلالت دایم گردد.زیرا عدم ایمانش به هدایت الهی ناشی از طغیان اوست در برابر خدا و این طغیان همواره با او خواهد بود و سبب کوری و گمراهی او می شود.

۳/

مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَلاٰ هٰادِیَ لَهُ وَ یَذَرُهُمْ فِی طُغْیٰانِهِمْ یَعْمَهُونَ

- هر کس را که خدا گمراه کند،هیچ راهنمایی برایش نیست و آنان را وا می گذارد تا هم چنان در سرکشی خویش سرگردان بمانند.»

قیامت کی می آید؟

[۱۸۷]

اگر شواهد عالم وجود،دلالت بر این دارد که نظامی که آسمانها و زمین را بر پا نگاه داشته روزی به پایان می رسد و این کشتی،به ساحل خواهد رسید و از حرکت باز خواهد ایستاد،این سؤال مطرح می شود که رسیدن کشتی به ساحل در چه زمانی خواهد بود؟و چگونه خواهد بود؟و مردم زمان حضرت رسول همواره این سؤال از او می کردند.

یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّٰاعَهِ أَیّٰانَ مُرْسٰاهٰا

-دربارهٔ قیامت از تو می پرسند که چه وقت فرا می رسد؟» کشتی به آخرین بندرگاه خود کی می رسد و کی از جنبش باز خواهد ایستاد.

ص:۴۳۴

قُلْ إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ رَبِّی لاٰ یُجَلِّیهٰا لِوَقْتِهٰا إِلاّٰ هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ لاٰ تَأْتِیکُمْ إِلاّٰ بَغْتَةً

-بگو:علم آن نزد پروردگار من است.

تنها اوست که چون زمانش فرا رسد آشکارش می سازد.فرا رسیدن آن بر آسمانیان و زمینیان سنگین است.جز به ناگاه بر شما نیاید.» به نظر من ساعت هر طایفه ای،در زمانی به پایان می آید.و چون به پایان رسید آنان را چه سود خواهد رسید؟زندگی در طایفۀ دیگری جز آنها ادامه خواهد یافت.مثلا زمان قوم لوط زمانی که عذاب به صورت زلزلۀ عظیم بر آنان فرو آمد به پایان رسید و پایان زمان فرعون و قومش وقتی بود که در دریا غرق شدند.و این زمان بدون هشدار قبلی و ناگهان فرا می رسد.

اکنون این سؤال باقی می ماند که چرا مردم در برابر رسول اکرم(ص)چنین سؤالی را مطرح کردند؟آیا آنان خود مسئول اعمال خود نبوده اند و بر ایشان پایان کار و رسیدن ساعتشان اهمیتی نداشته؟یا این که رسول از آن آگاه بوده است.

یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْهٰا /۳ قُلْ إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ اللّٰهِ

-چنان از تو می پرسند که گویی تو از آن آگاهی.بگو علم آن نزد خداست.» و اوست که مقرر می دارد که وقت امتحان در چه زمانی به پایان می آید و به مشیت مطلقۀ خود زمان پاداش را معین می کند.

وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ

-ولی بیشتر مردم نمی دانند.» این حقیقت واضح این است که سرنوشت بشر به دست خدای پیروزمند است نه به دست خود ایشان یا به دست پیامبر(ص).

۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۸۸ تا ۱۹۲]

اشاره

قُلْ لاٰ أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لاٰ ضَرًّا إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اَللّٰهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ اَلْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ اَلْخَیْرِ وَ مٰا مَسَّنِیَ اَلسُّوءُ إِنْ أَنَا إِلاّٰ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۱۸۸) هُوَ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا لِیَسْکُنَ إِلَیْهٰا فَلَمّٰا تَغَشّٰاهٰا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمّٰا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اَللّٰهَ رَبَّهُمٰا لَئِنْ آتَیْتَنٰا صٰالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ اَلشّٰاکِرِینَ (۱۸۹) فَلَمّٰا آتٰاهُمٰا صٰالِحاً جَعَلاٰ لَهُ شُرَکٰاءَ فِیمٰا آتٰاهُمٰا فَتَعٰالَی اَللّٰهُ عَمّٰا یُشْرِکُونَ (۱۹۰) أَ یُشْرِکُونَ مٰا لاٰ یَخْلُقُ شَیْئاً وَ هُمْ یُخْلَقُونَ (۱۹۱) وَ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ (۱۹۲)

انسان:داستان آغازین

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اگر انسان در کتاب زندگی بیندیشد به حقیقت پی خواهد برد و همچنین است اگر در نفس خود تدبّر کند و در پی یافتن این سؤال ها باشد که من کیستم؟ چگونه آفریده شده ام؟چه دارم؟و سررشتهٔ کارهای من به دست کیست؟.

من موجودی هستم که خود مالک سود و زیان خویش نیستم مگر در حدود حریت و امکانهایی که خدا به من عطا کرده است.من علم غیب نمی دانم به دلیل این که به سبب عدم آگاهی ام از آینده زیانهای بسیار می بینم.آنچه را هم که از من پوشیده است نمی بینم.بسا حوادث ناروا که من خود به استقبال آنها می روم.انسان نیازمند است به پیامبری که او را به آینده هشدار دهد،و او را از آن بر حذر دارد و به او بشناساند که چگونه از آینده بهره مند گردد.

خدا مرا چگونه آفرید؟ خداوند،غریزهٔ جنسی در پدر و مادر من قرار داد آن گاه که آن دو را از یک

ص :۴۳۶

تن بیافرید و ۳/ یکی از آن دو را باعث آرامش آن دیگر قرار داد و وجود هر یک را به وجود دیگری تکامل بخشید.وقتی مردی با زن خود نزدیکی می کند،زن از او باری سبک می گیرد.یعنی زن احساس سنگینی نمی کند و به کارهای عادی زندگی مشغول می شود.پس از چندی بار سنگین می شود.در این زمان زن و مرد در برابر کودک احساس مسئولیت می کنند و از خدا می خواهند که فرزندی صالح نصیب آنان کند و متعهد سپاسگزاری خدا می شوند.ولی چون خداوند فرزندی صالح به آنها داد خدا را و زاده شدن کودک را فراموش می کنند و آمدن کودک را به عوامل دیگر نسبت می دهند بدون آن که فکر کنند که آن شریکان را یارای یاری رساندن به آنها نبوده است و آنان نیز بندگانی مخلوق اند که قادر به آفرینش هیچ چیز نیستند.پدر و مادر فراموش می کنند که به هنگام زادن طفل تنها و تنها به خدا توسّل جسته بودند، زیرا آن حالت احساس خطر همه چیز را جز خدا از یاد انسان می برد.

شرح آیات:

اشاره

پیامبر کیست؟

[۱۸۸]

پیامبر کیست؟آیا او شخصیتی است از لحاظ جسمی ممتاز از دیگران؟ هرگز.امتیاز او فقط به جنبهٔ رسالت اوست و به سبب ارتباطی است که با خدا دارد.پس هر چه دارد همه از خداست.

قُلْ لاٰ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَ لاٰ ضَرًّا إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مٰا مَسَّنِيَ السُّوءُ

-بگو من مالک سود و زیان خود نیستم،مگر آنچه خدا بخواهد.و اگر علم غیب می دانستم بر خیر خود بسی می افزودم و هیچ شری به من نمی رسید.» وقتی که مانند هر بشر دیگر گرفتار ناملایمات می شوم و هنگامی که به سبب عدم آگاهی از آینده نمی توانم برای خود منافع کلانی فراهم سازم پس بشری هستم مانند دیگر افراد بشر.آری،علم غیب می دانم،اما در حدودی که خدا

به وسیلۀ وحی خود در اختیار من می گذارد.من مالک سود خود نیستم و دافع زیانهای خود ولی تا همین حدود که خدا مرا تعلیم می دهد.

إِنْ أَنَا إِلاّ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

-من کسی جز بیم دهنده و مژده دهنده ای برای مؤمنان نیستم.» /۳ اما کسانی که ایمان نیاورده اند وحی سودشان نکند.زیرا وحی کسی را سود می دهد که بخواهد به آن عمل کند و زندگی خویش را به مقتضای آن طرح ریزی نماید.اگر رسول خدا مالک سود و زیان خود نباشد دیگر مردم چگونه اند؟آگاهی مردم از نقاط ضعف خود او را به واقعیت وجودش باز می گرداند و نیک درمی یابد که موجودی مخلوق بیش نیست.

داستان آفرینش

[۱۸۹]

اکنون من مالک چیزی نیستم مگر آن قدر که خدا به من داده است.اما در گذشته من نتیجۀ غریزۀ جنسی بوده ام که خدا در پدر و مادر من ایجاد کرده است و چه بسا پدر و مادر من به هنگام ازدواج هدفشان تولد من نبوده بلکه می خواسته اند شهوت خود فرو نشانند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ

-اوست که همۀ شما را از یک تن بیافرید.» از این رو هر یک از ما به آن دیگر احساس علاقه می کنیم و به او انس می گیریم.در این امر افراد بشر با هم فرق ندارند به خصوص میان مرد و زن فرق حقیقی نیست...

وَ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا لِيَسْكُنَ إِلَيْهٰا

-و از آن یک تن زنش را نیز بیافرید تا به او آرامش یابد.» مرد و زن مکمّل وجود یکدیگراند.از این رو مرد جز به زن آرامش نیابد.

هر کس احساس نقص می کند تا به وسیلۀ ازدواج احساس کامل شدن کند.در این هنگام هر یک از دو طرف می توانند با هم زندگیشان را تکمیل کنند مثلا اگر مرد

نیرو و عزم و خشونت و جدال را به زندگی بدهد زن مهربانی و عاطفه و نرمی و مدارا را ارزانی می دارد،و بدین گونه مکمل وجود یکدیگر می شوند.

فَلَمّا تَغَشّاها حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ

چون با او درآمیخت به باری سبک بارور شد و مدتی با آن سر کرد.» یعنی اعمال روز مرّه خود را انجام می داد به آسانی و سهولت،بدون آن که از آن جنین احساس سنگینی کند،جنینی که به سرعت در شکم او رشد و تکامل می یافت.آیا این امر دلیل اتقان صنع و لطف /۳ تدبیر پروردگار حکیم و علیم نیست.

فَلَمّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَيْتَنا صالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّاكِرِينَ

-چون بار سنگین گردید،آن دو اللّه پروردگار خویش را بخواندند که اگر ما را فرزندی صالح دهی از سپاسگزاران خواهیم بود.» احساس سنگینی هرگز ملازم با احساس دشواری نیست،زیرا زن سالم به سبب حاملگی جز اندکی پیش از زایش،دشواری فراوانی احساس نمی کند.این احساس،به سبب آگاهی دادن بدوست در برابر مسئولیتی که در پیش دارد تا برای انجام آن آماده باشد و وسائل راحتی و امنیت مهمان جدید را فراهم آورد.بدین ترتیب می بینیم که چگونه پدر و مادر دگرگون می شوند و مسئولیت فراوانی را در برابر نوزاد احساس می کنند و نخستین خواستشان این است که چکیدهٔ زندگی و پارهٔ جگرشان در جسم و روان سالم و صالح باشد و از فرط این احساس مسئولیت شریکان پوچ دیگر را از میان می برند و به سوی خدایشان روی می آورند،چنان که انسان به هنگام دشواریهای شدید همهٔ شرکاء را از یاد می برد و تنها سپاس الهی را به جای می آورند و به تعهّدات کودک نورسیده مثل تربیت صحیح و رساندن طفل به سطح پدر و مادر خود-اگر انسانهایی صالح باشند-می پردازند.

انسان و فراموشی

[۱۹۰]

ولی انسان این تعهد خود فراموش می کند و بار دیگر نظرش متوجه شریکان می شود.مراد از شریکان هر نیروی مادی است که به زور بشر را به راههای

انحرافی می کشاند.مثل جامعهٔ فاسد که سمبل آن قدرت حکومتی فاسد است و فرهنگ فاسد که سمبل آن احبار و رهبانان و شعرایند و اقتصاد فاسد که سمبل آن مالداران یا سرمایه داری است.

فَلَمّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَكاءَ فِيما آتاهُما فَتَعالَى اللّهُ عَمّا يُشْرِكُونَ

-چون خدا آن دو را فرزندی صالح داد برای او در آنچه به آنها عطا کرده بود،شریکانی انگاشتند و حال آن که خدا از هر چه با او شریک می سازند برتر است.» به این سبب برای تربیت فرزند خویش برنامه و راه و روشهای خدایی را اجرا نمی کنند،بلکه از پی شریکان می روند.و فرزند خود را به فساد می کشانند.

مثلا او را وامی دارند که در برابر طاغوت خاضع باشد یا رهایش می کنند تا مدعیان علم و دین اندیشه اش را بسازند یا به خدمت سرمایه اش درآورند. ۳/ در حالی که باید او را بر اساس یک تربیت صحیح پرورش دهند و با خدا و دین رشته های ارتباط او را مستحکم گردانند.رسول خدا(ص)می فرماید:«هر کودکی به مقتضای فطرت متولد می شود ولی پدر و مادرش او را یهودی می کنند یا مسیحی». (۱)

خداوند برتر است از شرکاء و حقّ سفارش شده از سوی او ناخالصیها و بیهودگیهای شریکان را به زودی تار و مار خواهد کرد و مردمان را از دست فاسدان رهایی خواهد بخشید.

قابلیت شکست و استعمار

[۱۹۱]

مردم نمی اندیشند که قدرت طاغوت چقدر است،یا سرمایه داری یا علمای بدآموز را چه امکاناتی است.در واقع اگر مردم تسلیم آنها نشوند و در برابر قدرتشان سر فرود نیاورند موجوداتی ناتوان بیش نیستند.این شریکان هیچ چیز نمی آفرینند،بلکه خود مخلوقند.خداوند آنان را می آفریند و اینان امکانات مردم را

ص: ۴۴۰

۱- ۱۰) -بحار الانوار،ج ۳،ص ۲۸۱،ح ۲۲.

می دزدند.

أَ یُشْرِکُونَ مٰا لاٰ یَخْلُقُ شَیْئاً وَ هُمْ یُخْلَقُونَ

-آیا شریک خدا می سازند، چیزهایی را که نمی توانند هیچ چیز بیافرینند و خود مخلوق هستند.» طاغوت مخلوق خداست ولی در همان وقت مردم را به سبب جهل و غفلتشان استثمار می کند و آزمندیهای طایفگی را برمی انگیزد و آنان را تحقیر می کند.به راستی چه سان ممکن است انسانی به جای آن که در برابر خالق خضوع کند در برابر انسان دیگری که همانند اوست خاضع باشد در حالی که:

[۱۹۲]

وَ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ -نه می توانند یاریشان کنند و نه می توانند به یاری خود برخیزند.» جماعت طاغوتان و فاسدان و مفسدان دنباله رو آنان،می پندارند ۳/ که وجودشان و استمرار قدرتشان برای جامعه امنیت و شکوفایی می آورد.در حالی که طغیان و سرکشی حاصلی جز ویرانی و مرگ به بار نمی آورد.اینان نیروی مردم را به باد می دهند و ارادۀ آنان را ضعیف می گردانند به گونه ای که دیگر توانایی آباد ساختن کشور خود را از دست می دهند.از لحاظ علمی ثابت شده که آشکارترین عوامل عقب افتادگی ملتها وجود حکومتهای دیکتاتوری است،حتی سربازان کشوری که تحت یک رژیم دیکتاتوری هستند نمی توانند همانند سربازانی که آزاد از سلطۀ دیکتاتوری هستند از کشور خود دفاع نمایند.دیکتاتورها حتی قادر به دفاع از خود هم نیستند پس چگونه بعضی به آنها متکی می شوند؟ ۳/

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۳ تا ۱۹۸]

اشاره

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی اَلْهُدیٰ لاٰ یَتَّبِعُوکُمْ سَوٰاءٌ عَلَیْکُمْ أَ دَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صٰامِتُونَ (۱۹۳) إِنَّ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ عِبٰادٌ
أَمْثٰالُکُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْیَسْتَجِیبُوا لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۱۹۴) أَ لَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهٰا أَمْ لَهُمْ أَیْدٍ یَبْطِشُونَ بِهٰا أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ
بِهٰا أَمْ لَهُمْ آذٰانٌ یَسْمَعُونَ بِهٰا قُلِ اُدْعُوا شُرَکٰاءَکُمْ ثُمَّ کِیدُونِ فَلاٰ تُنْظِرُونِ (۱۹۵) إِنَّ وَلِیِّیَ اَللّٰهُ اَلَّذِی نَزَّلَ اَلْکِتٰابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی
اَلصّٰالِحِینَ (۱۹۶) وَ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ (۱۹۷) وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی اَلْهُدیٰ لاٰ
یَسْمَعُوا وَ تَرٰاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ وَ هُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ (۱۹۸)

چرا برخی مردم کسانی همانند خود را به خدایی می خوانند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در بتـانی که برخی مردم به جای اللّه به خـدایی می خواننـد،امیـد آن نمی رود که راه هـدایت پیش پایشان بگشاینـد،زیرا آنان عین فسادنـد،پس بایـد به سویی افکنده شوند.سـپس لازم است که انسان خود را از خضوع و عبودیت در برابر بتان دیگر یعنی طاغوت و یاران او،چون علمای بـد و توانگران و سپاهیان طاغوت برهاند باید دریابد که اینان خود بندگانی مخلوقند و میان او و ایشان فرقی نیست و آنان را بر او امتیازی نیست.بتان هرگز نمی توانند دعای کس را اجابت کنند،اعضایشان فالج است.مشتی ناتوانان اند.بگذار همه دست به دست یکدیگر دهند که کاری از آنان ساخته نیست.

در حالی که خدای یکتا یار و یاور بندگان صالح خود است.برای

ص :۴۴۲

هدایتشان کتاب فرستاده و چه فرق بسیاری است میان کسانی که در آنها هیچ توان راهنمایی نیست و کسی که مردم را به راه راست هدایت می کند.

کسانی که نمی توانند گرهی از کار خود بگشایند چگونه می توانند گرهگشای کارهای ما باشند.دلهایشان آن چنان سیاه شده است که ندای اصلاح را به گوشهای خود نمی شنوند و با آن که حقایق در برابرشان آشکار است آن را نمی بینند.

۳/

شرح آیات:

اشاره

آخرین دارو،داغ نهادن است

[۱۹۳]

جلوداران گمراهی که با خدا به ستیزه برخاسته اند ردای حاکمیت هستند و فساد و تباهی را به حضیض نشانده اند و لذا بر ماست آنها را به قتل رسانیم و این تنها درمان ایشان است.گمان برخی از ساده اندیشان در این که خودکامگان می توانند ره یابند توجیهی است برای تنبلی و عدم فعالیت آنها در شوریدن بر آنها و از همین روست که قرآن کریم با این سخن،بر چنین توجیه سبکی خط بطلان می کشد.

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدىٰ لاٰ يَتَّبِعُوكُمْ سَوٰاءٌ عَلَيْكُمْ أَ دَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صٰامِتُونَ

-اگر آنها را به راه هدایت بخوانی،از شما پیروی نخواهند کرد.

برایتان یکسان است،چه دعوتشان کنید و چه خاموشی پیشه سازید.» [۱۹۴]

پیشوایان ضلالت هم انسانهایی هستند چون دیگران،بلکه کمتر از دیگران.زیرا مردم عادی هدایت را می پذیرند،در حالی که این طاغیان چشم و گوش خویش فرو بسته اند.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ عِبٰادٌ أَمْثٰالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ

-آنهایی که جز اللّٰه به خدایی می خوانید،بندگانی چون شمایند.اگر راست می گویید،آنها را بخوانید تا شما را اجابت کنند.» یعنی اگر به راستی دارای عقل و قدرت هستند،در حالی که نه چنین

است.ممکن است مراد آیه بتهای سنگی است که هیچ جان و خردشان نیست.در آیهٔ بعدی هم همین معنی است:

[۱۹۵]

اینان از مردم عادی هم ناتوانترنـد،زیرا نمی تواننـد حتی از اعضای بـدن خود اسـتفاده کنند،بلکه همواره عادت کرده اند که از دسترنج دیگران بهره مند گردند.

أَ لَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ ٣/ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ

–آیـا آنهـا را پاهـایی هست که به آن راه برونـد و یا آنها را دسـتهایی هست که با آن حمله کننـد یا چشـمانی هست که با آن ببینند یا گوشهایی هست که با آن بشنوند؟بگو:

شریکانتان را بخوانید.» اعم از بتان انسانی چون طاغوتان یا بتان سنگی...

ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ

–و علیه من تـدبیر کنیـد و مرا مهلت مدهیـد.» یعنی همگان علیه من عمل کنیـد،بر ضد آیینها و روشـهای من و به من فرصت و مهلت ندهیـد.با این معارضه می خواهـد به آنان بفهمانـد که ناتوانتر از آن هسـتند که توان مقاومتشان باشد.اینان فریفتهٔ قدرت خیالی بتان خود بودند و می پنداشـتند که می توانند در برابر حوادث ناگوار طبیعت از آنان حمایت کنند و چون در زندگی با مشکلی برخورد کردند به آنها پناه ببرند.خواه بتان سنگی و چوبی و فلزی باشد یا طاغوتان از بنی نوع انسان.اگر چنین معارضه ای نشده بود،نمی دانستند که از بتان و طاغوتان هیچ کاری ساخته نیست.

دوست و یاور صالحان کیست؟

[۱۹۶]

او دوست و یـاور صالحان و معبود ایشان و کسـی که از خودشان سـزاوارتر به آنهاست،اللّه است و بس.آن که برای هـدایتشان کتاب نازل کرده و نفوسشان را پرورش داده و راه و روشهای زندگی را به آنها نشان داده است و هشدار و بشارت داده است.

ص :۴۴۴

إِنَّ وَلِيِّيَ اللّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتٰابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّٰالِحِینَ

-یاور من اللّه است که این کتاب نازل کرده و او دوست شایستگان است.» او کتاب نازل کرده،پس هر کس به آن عمل کند و صالح باشد و شایسته به دوستی او،توفیق یابد و به هدایت و رهبری او سرفراز شود و از یاری اش بهره جوید.

[۱۹۷]

اما جز خدا کسی را یارای آن نیست که کسی را یاری کنند.اینان حتی نمی توانند که خود را از بلا برهانند.همه و همه نیازمند یاری اللّه اند.

وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ

-آنان که به جای اللّه به خدایی می خوانید.» و بدون اجازت او...

۳/

لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ

-نه شما را می توانند یاری کنند و نه خود را.» اما آن کسی که خدا فرمان متابعتش داده،چون رسولان و امامان(ع) مسلما پیروان خود را که مردمانی شایسته اند یاری می کنند.آری،اینان بشر را یاری می کنند که در برابر شرور نفس خویش مقاومت کند و پیروز گردد.

[۱۹۸]

بتان و طاغوتان نه فقط نمی توانند کسی را یاری کنند،حتی خود نیز راه به جایی نمی برند،زیرا دلهایشان بسته و نفوسشان فاسد است.

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدیٰ لاٰ یَسْمَعُوا وَ تَرٰاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ وَ هُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ

-و اگر آنها را به راه هدایت بخوانی نمی شنوند و می بینی که به تو می نگرند ولی گویی نمی بینند.» وسایل و آلات ادراکشان فلج شده،حتی دیدنشان به قصد ادراک نیست بلکه تنها هدف همان دیدن است و بس.طاغیان و مستکبران را هیچ هدفی در ما وراء زندگانی مادی نیست.آنها همین چند روزه حیات فانی را ارج می نهند و نهایت خواستها و نگرشهای خود می دانند.از این رو است که نه نگاهشان به قصد دیدن حقایق است و نه شنیدنشان به قصد شنیدن حقایق،و گفتیم که طغیان علت مستقیم کفر است و اینان به حضیض طغیان رسیده اند،پس چگونه می توانند هدایت شوند.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹۹ تا ۲۰۶]

اشاره

خُذِ اَلْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ اَلْجاهِلِینَ (۱۹۹) وَ إِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ اَلشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۰۰) إِنَّ
اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ اَلشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱) وَ إِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی اَلغَیِّ ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ (۲۰۲) وَ
إِذا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآیَهٍ قالُوا لَوْ لا اِجْتَبَیْتَها قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما یُوحی إِلَیَّ مِنْ رَبِّی هذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۲۰۳)
وَ إِذا قُرِئَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴) وَ اُذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَهً وَ دُونَ اَلْجَهْرِ مِنَ اَلْقَوْلِ
بِالْغُدُوِّ وَ اَلْآصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ اَلْغافِلِینَ (۲۰۵) إِنَّ اَلَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدُونَ (۲۰۶)

معنای واژه ها

۱۹۹[بالعرف]

:عرف ضد نکر است و همچون آن است معروف و عارفه که به هر منش پسندیده ای گفته می شود که اندیشه ها به درستی آن پی برده اند و جانها بدان آرامش یافته اند.

۲۰۰[نزع]

:به زحمت انداختن است با زحمت،و بیشتر هنگام خشم است و اصل از عاج با حرکت صورت می پذیرد و نزع به کوچکترین حرکت گویند و نزع شیطان

ص: ۴۴۶

به معنای ضعیف ترین وسوسهٔ اوست.

۲۰۱[طائف]

:هر وسوسه ای.

۲۰۲[لا یقصرون]

:از فریفتن دست نمی شوند.

۲۰۳[اجتبیتها]

:از جبایه است همچون اصطفاء که به معنای گزینش است.

۳/

چگونگی تکامل شخصیت انسان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای این که شخصیت انسان کامل شود باید عفو پیشه کند و به کارهای نیک فرمان دهد و از جاهلان اعراض کند.ولی اکنون این سؤال پیش می آید که این کارها چگونه میسر می شود،برای کسی که شیطان قلب او را فاسد کرده است؟ جواب این است که از خدا یاری خواهد و در برابر وسوسه های شیطان بر او توکل نماید.زیرا خدا شنوا و داناست.

پرهیزگارانی که ایمان در نفوسشان رسوخ می یابد،چون شیطان آهنگ فریبشان کند،بی درنگ پروردگارشان را یاد می کنند و چون خدا را یاد کردند،دیدهٔ بصیرتشان گشوده می شود و سخن شیطان از حقیقت ایمان باز می شناسند.

ولی شیطانها دست بر نمی دارند و هم چنان می کوشند که پیروان خود را هر چه بیشتر در وادی ضلالت از پی خود کشند.

۳/

شرح آیات:

اشاره

اصحاب شیطان گاه از همهٔ آیات چشم می پوشند و از رسول تنها یک آیه در

موضوعی معین می خواهند و می پرسند که چرا رسول اللّه این آیه را از میان دیگر آیات برنگزیده است.در حالی رسول خود این یا آن آیه را اختیار نمی کند،بلکه خداست که این یا آن آیه را به او وحی می کند.

بر انسان است که به آیات قرآن گوش فرا دهد،و چون قرآن خوانده می شود ساکت و خاموش بنشیند و خدا را از روی تضرع و بیم یاد کند تا ایمان در اعماق روحش جای گیرد.نه غفلت ورزد نه از پرستش حق سرباز زند،بلکه خدا را تسبیح گوید و برای او به سجده افتد.

ابعاد زندگانی اجتماعی

[۱۹۹]

این رسالت اسلام چیست که اگر جامعه از آن متابعت کند به اهداف خود می رسد و آن آرامشی را که خواستار آن است به دست خواهد آورد؟ در آیه به طور خلاصه به این پرسش پاسخ داده شده:

اولا:عفو پیشه کردن.

ثانیا:امر به معروف.یعنی مردم را به چیزی دعوت کردن که فطرت انسانی آن را می پذیرد و از آن پیروی می کند.زیرا اسلام دین و جدان پاک و عقل روشن و دور از هوی و هوس است.

ثالثا:اعراض از جاهلین.و متابعت نکردن از آنان و هم سخن نشدن با آنان.

خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ

-عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان اعراض کن.» ادوار سه گانهٔ زندگی اجتماعی را در سه بعد خلاصه می کند:بعد اقتصادی /۳ بعد قانونی و بعد اخلاقی.

در بعد اقتصادی باید اموال اضافی را که شخص به آنها احتیاج ندارد، گرفت و به خدمت اجتماع درآورد.

در بعد قانونی واجب است تنظیم حیات اجتماعی بر وفق آنچه عقل سلیم

آن را برتر می شمارد.

اما در بعد اخلاقی،واجب است رفع جهل و جهالت و دادن زمام رهبری اجتماع به مؤمنان صالح.

برای اجرا به چه نیازمندیم؟

[۲۰۰]

ولی این تعالیم به یک قلب سلیم و یک خرد روشن و یک شخصیت کمال یافته نیاز دارند و اینها میسر نشوند جز به رهایی انسان از وسوسه ها و فساد شیطان و علاج آن توکّل است بر خدا و پناه بردن به اوست از شیطان رجیم.

وَ إِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ

-اگر از جانب شیطان در تو وسوسه ای پدید آمد به خدا پناه ببر.زیرا او شنوا و داناست.» خدای تعالی نجوای تو را می شنود و از آنچه در ضمیر تو می گذرد خبر دارد.

[۲۰۱]

کسانی که خود را به التزام تعالیم الهی عادت می دهند و این اعمال دینی به سبب کثرت در انجام آنها عادت آنها می شود،چون در اثر فشار امیال و هواهای نفسانی بلغزند به زودی خدا را یاد خواهند کرد و بار دیگر موضع و برنامهٔ خود را اصلاح می کنند.

إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ

-کسانی که پرهیزگاری می کنند چون از شیطان وسوسه ای به آنها برسد خدا را یاد می کنند و در دم بصیرت یابند.» ۳/ چون به خدا بازگشتند پردهٔ شهوات از مقابل دیدگانشان به کنار می رود و حقیقت گناه را می بینند و از آن اجتناب می کنند.

[۲۰۲]

در حالی که کفار و یاران شیطان چنین نیستند،چون مرتکب خطایی شوند هر چه بیشتر در گرداب گمراهی فرو می روند و از روی خودخواهی خطاهای خود را به حساب نمی آورند.

اندیشهٔ توجیه گر

وَ إِخْوٰانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الغَيِّ ثُمَّ لاٰ يُقْصِرُونَ

-و برادرانشان ایشان را به ضلالت می کشند و از عمل خویش باز نمی ایستند.» [۲۰۳]

این گونه اندیشه ها که شیطان به یاران خود،القا می کند و جنبه های منفی اعتقاداتشان را برمی انگیزد و این امر سبب می شود که هر آیه ای که بر آنها نازل می شود،انکارش می کننـد و آیهٔ دیگر می طلبند و می پندارند که به میل و خواهش آنها آیات نازل می شود.

وَ إِذٰا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قٰالُوا لَوْ لاٰ اجْتَبَيْتَهٰا قُلْ إِنَّمٰا أَتَّبِعُ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي

-چون بر ایشان آیه ای نیاوری،گوینـد چرا از خود چیزی نمی گویی؟بگو:من پیرو چیزی هسـتم که از پروردگارم به من وحی می شود.» قرآن بینشهایی در بر دارد که آدمی می تواند در پرتو آن زندگی را باز شناسد.

قرآن برای انسان میان عقل و جهل،شـهوت و غضب جدایی می نهد تا جایی که و جدان هر فرد می تواند حقیقت نفس و عقل و شـهوت یا عقل و غضب آن را لمس کنـد.قرآن خـدا را از طریق برانگیختن و جـدان و بلورینه کردن اندیشه اش به یاد انسان می آورد و سـپس میان ایمان به خـدا و آثار عظمت و جمال هستی و نیز با بیان نقاط ضـعف و ناتوانی پیوند برقرار می سازد و در پی آن میان همهٔ اینها و ضـرورت تسـلیم در برابر خدا و رسالت الهی ارتباط برقرار می کند.همهٔ اینها بینشـی است که انسان می تواند از لابلای آن دیدگاه آشکاری از حیات یابد.

اگر آدمی نتـوانست به هر دلیـل دیـدگاهی از زنـدگی یابـد،خداونـد همـان قـدرتی است که هـدایت را به صورت تفصـیلی یا اجمالی بدو می بخشد و طبیعت دنیا و آخرت و جانمایه های آن را اعمّ از عوامل پیشرفت یا عقب افتادگی تمدّن یا ویرانی آن در برابر دیدگان می نهد /۳ و بینش و هدایت نیز به بشر رفاه و سعادتی می بخشد که عبارت است از:رحمتی که خداوند برای مؤمنان در پی پیروی ایشان از بینش و هدایت ارمغان می کند.

ص: ۴۵۰

هٰذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ

-این حجتهایی است از جانب پروردگارتان و رهنمود و رحمت است برای مردمی که ایمان می آورند.» [۲۰۴]

بر هر انسانی واجب است که این حجتها را بزرگ شمارد.و چون قرآن خوانده شود به گفتگوهای خود پایان دهند و به آن گوش دهند.

وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

-چون قرآن خوانده شود به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید،شاید مشمول رحمت خدا شوید.» یعنی به سعادت و رفاه برسید و این به سبب گوش فرا دادن به آیات خدا حاصل شود.

چگونه از قرآن دور نشویم؟

[۲۰۵]

چه باید بکنیم تا از قرآن فاصله نگیریم و همانند کسانی نشویم که دلهایشان درک نمی کند و گوشهایشان نمی شنود و چشمانشان نمی بیند.آری، باید به خواندن قرآن مداومت ورزیم و همواره آیات الهی را و اسماء او را به یاد داشته باشیم و این امر به چند شرط حاصل خواهد شد:

اولا:این یادآوری و تذکّر در دل باشد تا از ریا و نفاق و قشریگری دور باشد.

ثانیا:یاد خدا با تضرع و تذلل همراه باشد و ذکر کننده همواره به این امر معترف باشد که بندهٔ درمانده ای است و مالک سود و زیان خویش نیست.

ثالثا:از خدا بترسد و مرتکب کاری که نافرمانی او باشد نشود.

رابعا:ذکر،آشکار و با صدای بلند نباشد تا احتمال ریا در آن نرود و در ۳/ اعماق دل و جان او نفوذ کند.

خامسا:ذکر در هر صبح و شام بود و این امر سبب می شود که هر چه بیشتر غفلت را از انسان دور سازد.

ص:۴۵۱

وَ اذْكُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لاٰ تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ

-پروردگارت را در دل خود،به تضرع و ترس بی آن که صدای خود را بلند کنی هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش.»

مقاومت در برابر تکبر

[۲۰۶]

بر انسان است که در برابر روحیهٔ تکبر در ذات خود مقاومت کند و خدا را به حد کمال اطاعت کند و او را تسبیح گوید و از هر نقص و عجزی مبرّی دارد و به نشان طاعت و عبادت در برابر او جبین بر زمین ساید.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّکَ

-هر آینه آنان که در نزد پروردگار تو هستند.» ملائکهٔ مقرّب و پیامبران و شهیدان و صالحانی که حضور خود را در برابر خدا و سیطره اش بر ایشان احساس می کنند و می دانند که خداوند شنواست و بینا و از رگ گردن بدیشان نزدیکتر است،همگی می توانند الگوی شایسته ای برای یک یک ما باشند...زیرا آنها...

لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ

-از پرستش او سر بر نمی تابند و تسبیحش می گویند و برایش سجده می کنند.» وقتی کسی تصور کند که در نزد خداست و خدای او حاضر و ناظر است جلالت و عظمت او را احساس می کند و در برابر او خاضع می شود و خود را از هر تکبر و غرور دور می دارد.در این حال خدا را می شناسد و ایمان او به عظمت پروردگارش افزون می شود.پس تسبیحش می گوید و از هر نقص منزّهش می دارد.در این زمان علامت خشوع در او آشکار می شود و سر به سجده می ساید.این همان اوجی است که سورهٔ اعراف می خواهد بشر را به آن برساند.از خدای سبحان می خواهیم که ما را در زمرهٔ این کسان که به این مقام شامخ رسیده اند قرار دهد و نعمت توکّل به ما عطا فرماید.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹